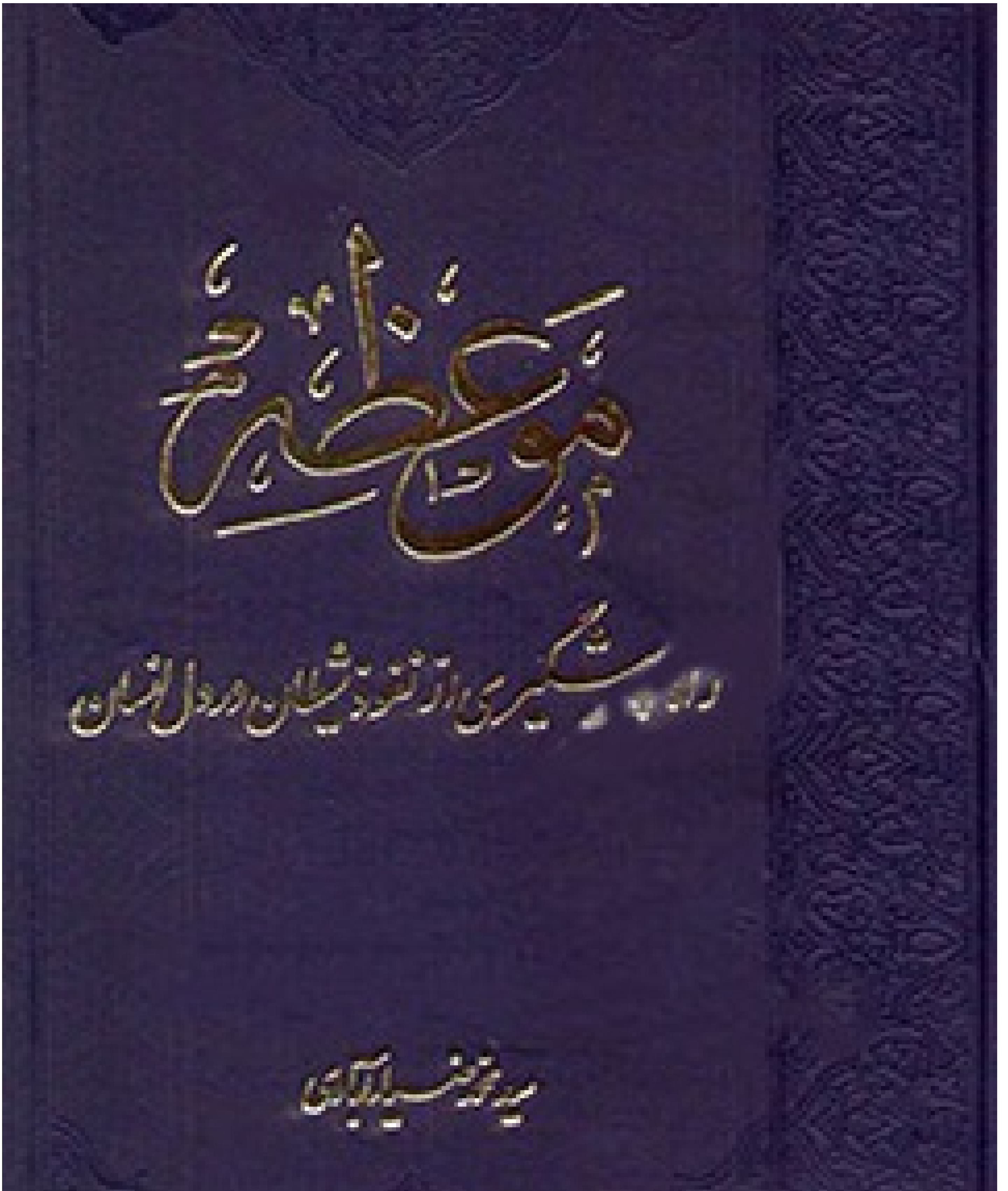

موعظه
راه‌های پیشگیری از نفوذ شیطان در دل انسان
سید محمد ضیاءآبادی

بسم الله الرحمن الرحیم

موعظه: راه پیشگیری از نفوذ شیطان در دل انسان

نویسنده:

محمد ضیاءآبادی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

موعظه: راه پیشگیری از نفو ذ شیطان در دل انسان

مشخصات کتاب

سرشناسه : ضیاءآبادی، سیدمحمد، ۱۳۰۹ -

عنوان و نام پدیدآور : موعظه: راه پیشگیری از نفو ذ شیطان در دل انسان/محمد ضیاءآبادی.

مشخصات نشر : تهران: موسسه نبأ،بنیاد خیریه الزهرا، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۳۵۶ص.

فروست : سلسله کتب مواعظ و حکایات؛ ۱۰

شابک : ۲۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۱۷۰-۰۰۴-۰ ؛ ۲۲۰۰۰ریال(چاپ دوم) ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ دوم: بهار ۱۳۹۰.

یادداشت : چاپ چهارم : زمستان ۱۳۹۱.

یادداشت : چاپ پنجم : ۱۳۹۲ .

موضوع : خطبه ها

شناسه افزوده : بنیاد خیریه الزهرا (س)

رده بندی کنگره : BP۲۵۴/۷/ض ۹م ۸ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۵۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۴۹۴۰۹

ص: ۱

اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

م___وعظ___ه

راه پیشگیری از نفوذ شیطان در دل انسان

سید محمد ضیاء آبادی

م_وع_ظ_ه

راه پیشگیری از نفوذ شیطان در دل انسان

م_ؤلف : سید محمد ضیاءآب_ادی / حروفچین_ی : انتشارات نب_أ

لیتوگراف_ی : نب_أ اسک_رین / چاپ : ال_وان / صحاف_ی : ذوالفقار

چاپ اول : ۱۳۷۰ / چ_اپ دوم : ۱۳۷۲ / چاپ س_وم : ۱۳۷۳

چاپ چهارم : ۱۳۷۵ / چاپ پنجم (با ویرایش جدید) : ۱۳۸۱ / کد کتاب : ۲/۱۵

شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه / قیمت : ۲۲۰۰۰ ریال

ناش_ر : انتشارات نبأ / تهران ، کارگر شمال_ی ، کوچه هما ، پلاک ۶

تلفن : ۸ _ ۶۴۲۱۱۰۷ فاکس : ۶۹۴۴۶۱۵

شابک: ۸ _ ۴۱ _ ۶۶۴۳ _ ۹۶۴ ISBN : ۹۶۴ - ۶۶۴۳ - ۴۱ - ۸

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمدللّه الّذی هَدانا سُبُل السَّلام وَ نهانا عَنِ اتّباع خُطواتِ الشّیطان.

والصّلوهُ والسّلامُ عَلی افضل مَن دَعاالی سَبیل رَبّه بالحکمهِ وَالموعظهِ الحسنه سَیِدنا محمّدٍ و آله ائمه الهُدی و مَصابیح الدُّجی. واللّعنَهُ علی اعدائهم مِن الآن الی یَومِ اللّقاء.

(یا ایُّهاالنّاس قَد جائتْکُم مَوعظهٌ مِنْ رَبّکُم و شِفاءٌ لِما فی الصُّدور وَ هُدیً و رَحمهٌ للمؤمنینَ.) سوره یونس، آیه ۵۷

(یا ایُّهاالَّذینَ آمنوا لاتَتَّبعوا خُطواتِ الشَّیطانِ و مَن یَتَّبعْ خُطُوات الشَّیطانِ فَانَّهُ یَأمُرُ بالفَحشاءِ وَالْمُنکرِ.) سوره نور، آیه ۲۱

پیشگفتار

ما مسلمانان بر اساس آشنایی با منطق آسمانی قرآن کریم، می دانیم که «ابلیس » آن شیطان مارد ! بر اثر تخلف از فرمان خداوند متعال در مورد سجده در برابر حضرت آدم صفّی _ علیه السّلام _ ملعون به لعن ابدی گردید، و برای همیشه از باب رحمت و کرم مطرود شد !

عجیب اینکه آن شقّی پلید، پس از اینکه بر اثر این نافرمانی عظیم مورد توبیخ خداوند متعال قرار گرفت، با اینکه می توانست خاضعانه از در توبه و استغفار درآید ، و اعتراف به گناه و سوءاختیار خود نماید، و مجددا مشمول رحمت حضرت حق قرار گیرد ، و به مقام قرب بازگردد ! ولی مستکبرانه از در اعتراض بر خداوند حکیم درآمد، و صدور این فرمان را از سوی حضرت حق، خلاف حکمت ! تلقّی کرد وآن را جسورانه، تعبیربه « اغوا »نمود،« قالَ فَبِمااَغْوَیْتَنی » ! (۱) _ نستجیر باللّه _ و سپس برای تشفّی قلب منکوس خویش، از این بدبختی و حرمان ابدی که دامنگیرش شد، درمقام « انتقام » ازآدم واولاد آدم برآمد و گفت :

لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ المُستَقیمَ ثُمَّ لَآتِیَنَّهُم مِنْ بین اَیدیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ اَیمانِهِمْ

۱- سوره اعراف، آیه ۱۶. یعنی : « گفت : به خاطر اینکه تو (خدا) مرا اغوا کردی » _ العیاذباللّه _

وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لاتَجِدُ اَكْثَرَهُمْ شاكِرينَ : (۱)

« به طور مصمم و قاطع، بر سر راهشان می نشینم؛ از یمین و یسار، و از پیش رو و پشت سر ، به سراغشان می روم و (برای ربودن گوهر ایمانشان از طرق مختلف به وسوسه می پردازم، بدانگونه که) اکثر آنان را شاکر (و ثابت در مسیر ایمان) نیابی» .

و از طرفی هم به فرموده خداوند حکیم :

وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيهِمْ اِبليسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعوهُ اِلّا فَريقا مِنَ المؤمِنينَ : (۲)

« به طور یقین، ابلیس، گمان خود را درباره آنها محقق یافت (و پیش بینی او درست از آب درآمد ، و فرزندان آدم) (۳) همه از او پیروی نمودند، جز اندکی از افراد ثابت قدم در ایمان » !

بنابراین ، ما فرزندان آدم، شدیدا در معرض خطردزدزدگی از سوی «ابلیس» آن مکار پلید، قرار گرفته ایم ! آری همان دشمن غدّار حیله گری که ابتدا برحسب نقل قرآن کریم به والدین نخستین ما آدم و حوا ــ علیهماالسلام ــ وعده نُصح و خیرخواهی داد و سوگند وفاداری یادکرد وَ قاسَمَهُما اِنّی لَکُما لَمِنَ النّاصِحینَ ! (۴)

با این همه، آن خیانت درباره آنها روا داشت که سبب خروجشان از بهشت و هبوطشان به زمین و مبتلاشدنشان به زندگی پرمحنت ارضی گردید !

حال، آیا آن شیّاد پرمکر و فریب، با ما فرزندان آن پدر و مادر چه خواهد کرد، و ما را به چه روزگار سیاهی خواهد نشانید ؟ !

۱- سوره اعراف، آیه ۱۶ و ۱۷

۲- سوره سبأ، آیه ۲۰

۳- هر چند آیه شریفه برحسب سیاق سخن، حال « قوم سَـبَأ » را بیان می کند، ولی در واقع، حال عموم افراد بشر را نشان می دهد که جز اندکی از آنان، به دنبال شیطان می روند، و پیش بینی او در مورد اکثر اولاد آدم، مصداق می یابد

۴- سوره اعراف، آیه ۲۱.یعنی : «برای آنها سوگند مؤکّد یاد کردکه مطمئنامن ناصح وخیرخواه شما هستم »

مخصوصا با درنظر گرفتن اینکه آن دشـمن کینه توز، ما را با کمال صراحت و شدت، تهدید به خیانت و راهزنی نموده که : لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ المُستقیم و اکیدا سوگند بر « اغواء » ما یاد کرده است که :

فبعزتک لا غوینهم اجمعین : (۱)

« به عزتت سوگند، همه آنان را اغوا خواهم کرد، و به گمراهی خواهم کشانید » ! !

آری، آنجا که وعـده « امانت » داده بود، آنگونه « خیانت » کرد ! پس اینجا که صـریحا و جـدا وعـده « خیانت » داده است چه خواهد کرد ؟ !

بانگ بیدار باش امام و مولای خود را بشنویم!

از این روست که م‌ـولای مه‌ـرب‌ـان و پ‌ـدر دلس‌ـوز م‌ـا ام‌ـام امی‌ـرالم‌ـؤمنی‌ـن ـ علیه السّـلام ـ با جدّ تمام به ما هشدار می دهد که :

فَاحْـذروا ـ عِبادَ اللّه ِ ـ عَـدوَّ اللّه ِ اَنْ یُعْـدِیَکُم بداِئهِ، وَ اَنْ یَسْـتَفِزَّکُمْ بِندائِهِ، وَ اَنْ یُجْلِبَ عَلَیکُمْ بِخَیلِهِ وَ رَجلِهِ. فَلَعَمْری، لَقَدْ فَوَّقَ لَکُمْ سَـهْمَ الْوَعیـدِ، وَ اَغْرَقَ لَکُمْ بِـالنَّزْعِ الشَّدیـدِ، وَ رَمـاکُمْ مِنْ مَکـانٍ قَریب، وَ قـالَ: رَبِّ بِمـا اَغْوَیتَنی لاُ زَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الاَرْضِ وَ لاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ : (۲)

«حال ای بندگان خدا ! از دشـمن خدا (ابلیس) بر حذر باشـید و مراقب ، که مبادا شـما رابه درد خود (تکبر و سرپیچی ازفرمان خدا) مبتلا سازد (واز رحمت اودور گرداند) !

و نکند که شما را با ندا و صدای (شوم) خود تحریک کرده و با لشکریان سواره و

۱- سوره ص، آیه ۸۲

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۳۴ (خطبه قاصعه) قسمت سوم خطبه

پیاده اش جلب و جذبتان نماید !

که به جان خودم سوگند ! او تیر خطر و زیان را (برای شکار کردن شما) به چلّه کمان نهاده، و آن را با قوت تمام کشیده ، و از مکانی نزدیک به سوی شما پرتاب کرده است (تا تیرش به خطا نرود) !

آری او (همان است که) گفته است : پروردگارا بدان سبب که مرا اغوا کردی، در روی زمین برای آنان به آرایشگری خواهم پرداخت وهمه آنان را اغواخواهم کرد»! (۱) پس با این خطر عظیمی که در کمین ما آدمزادگان قرار دارد، تسامح و سهل انگاری در روند زندگی و ادامه آن با بی اعتنایی به مسئله «شیطان » و وسوسه های ویرانگر او ، جدا منافی با عقل و درایت انسانی است !

آیا کسی که با سعی و تلاش تمام می کوشد تا خانه مسکونی خود را از دسترس دزدان « مال » ــ که سرمایه حیات موقت او است ــ مصون نگهدارد ، و با هــر وسیله ممکن راه « نفوذ » آنان را ببندد ، چگونه نمی کوشد تا خانه « قلب » و « جان » خود را از دسترس دزد گوهر « ایمان » ــ که سرمایه حیات جاودانه او است ــ مصون نگهدارد ، و راه « نفوذ » آن دزد عیّار را به خانه « دل » ببندد؟ !

مگر اینکه ــ العیاذبالله ــ باورش نسبت به ارزش گوهر « ایمان » و حتمیت روز جزا و حیات جاودان پس از مرگ و یا اعتقادش درباره دشمنی شیطان نسبت به آدمیان، در کمال سستی و احیانا در مرز عدم باشد !

و یا آنکه بر اثر اشتغال به مشاغل زندگی « مادی » یک نوع حال « غفلت » مستمر، روح وی را فراگرفته و حال توجه و تفطّن نسبت به محافظت گوهر «ایمان » از خطر آفات حاصله از سوی « شیطان » از وی سلب شده باشد.

۱- مضمون آیه ۳۹ سوره حِجْر

بنابراین، اجتماع کنونی ما، شدیدا نیاز به عوامل تقویت «ایمان» و ازاله حال «غفلت» از قلوب آدمیان دارد !

و از جمله آن عوامل مسلم، نداهای روحانی پاکدلان از گروه بسیار ارزشمند « وُعّاظ » است که تکان در دلها بیفکنند ! و حجابهای ظلمانی «غفلت» را از صفحات قلوب برطرف سازند! و با پخش اشّعه شمس « ایمان » و « یقین » خود، دلها را منوّر گردانند ! و با ایجاد روشنایی « تقوی » در فضای جان انسانها، آنان رابه « راههای مرموز شیطان » ، آشنا کرده واز نفوذ وی جلوگیری نمایند !که :

اِنَ الَّذینَ اتَّقَوْا اِذامَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَذَکَّروا فَاِذا هُمْ مُبْصِرونَ : (۱)

« حقیقت آنکه افراد باتقوی، هنگامی که وسوسه ای از وسوسه های شیطان، در حول و حوش قلبشان به گردش درآید تا راه نفوذی بیابد، به یاد (خدا و کیفر و پاداش او) می افتند (و در پرتو نور تقوی ویاد خدا، راه حق را می بینند) و بینا می گردند (و به همان راه می روند) » .

انگیزه این نگارش

حال، این «مختصر» که به قلم نارسای این «بی بضاعت» تحریر یافت، براساس این انگیزه بود که از یک سو اشاره ای به اهمیت موقعیت «موعظه» در تنبیه قلوب و تهذیب نفوس آورده ، و امثال نگارنده را به استماع «مواعظ» از زبان «بیداردلان» ترغیب نماید !

و از سوی دیگر، تذکری متواضعانه، راجع به «شرایط تأثیر موعظه در قلوب»

۱- سوره اعراف، آیه ۲۰۱

و ارائه نمونه هـایی از «راههـای نفوذ شـیطان دردل انسان» به ساحت انور بزرگان ازمتصـدیان مقام بسـیار شامـخ «وعظ» عرضـه بدارد. تا شاید به سهم خود، در راه پیشگیری از « نفوذ شیطان در دلها » قدمی هر چند کوتاه و کم ارزش برداشته باشد.

و هم بـدان امیـد که از این طریق ــ ان شاءاللّه تعالی ــ (هر چند دارای صـلاحیت و اهلیت نباشد) به فضل عمیم خداوند منّان ، در « صَفّ نِعـال » زمره « داعیان الی الحق » قرار گیرد و باشـد که « از خرمن اقبال بزرگان » خوشه ای نصـیبش شود. فَانَّهُ تَعالی ذوفَضلٍ عَظیم وَ ذو مَنٍّ قَدیم.

اللّهُمّ صَـلِّ عَلی محمّـدٍ وآلِ محمّـدٍ « وَانْظِمْنی فی اصـحابِ الیَمینِ، وَ وَجِّهْنی فی مَسالِـکِ الآـمِنینَ، وَاجْعَلنی فی فوجِ الفـائزینَ، وَاعْمُربی مَجالِسَ الصّالِحینَ. آمینَ رَبَّ العالَمینَ » (۱)

۱۴۱۰ هجری قمری. ۱۳۶۸ هجری شمسی. سیّد محمّد ضیاءآبادی

۱- قسمتی از دعای ۴۱ از ادعیه صحیفه سجادیه

فصــــل اول: ارزش « موعظه » و لزوم حتمی آن در حیات دینی انسان

اشاره

انسان و عبادت خدا

می دانیم که مقصود اصیل از آفرینش انسان در مکتب انبیاء ـ علیهم السلام ـ « عبادت خدا » است ؛ چنانکه در قرآن حکیم می خوانیم :

وَ ما خَلَقْتُ الجِنَّ وِالْاِنْسَ اِلّا لِیَعْبُدُونِ : (۱)

« جنّ و انس را نیافریدم مگر برای اینکه عبادتم کنند » .

حقیقت « عبادت » نیز، حرکت مشتاقانه انسان است در مسیر « تکامل » برای دستیابی بر درجات و مراتبی از کمال لایتناهی ؛ و پرواز مجذوبانه روح است به سوی « جمیل علی الاطلاق » ـ عزّ شأنه و علا ـ ؛ و نهایتا نایل گشتن آدمی است به سعادت « رضوان و لقاء خدا » ـ تبارک وتعالی ـ که :

یا اَیُّهَاالْاَنْسانُ اِنَّکَ کادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحا فَمُلاقیهِ : (۲)

« ای انسان ! تو با تلاش و رنج مستمرّ، رو به سوی پروردگارت می روی و سرانجام به لقاء وی خواهی رسید » .

پیامبران خدا نیز آورندگان برنامه این سیر و سلوک و حرکت « معراجی » انسانند.

تمام شرایع و احکام الهی که به نام « دین » توسط انبیاء ـ علیهم السّلام ـ در

۱- سوره ذاریات، آیه ۵۶

۲- سوره انشقاق، آیه ۶

هـر عصـری از اعصار به بشـر عـرضه شـده است ، عمـوما ترسیـم کننده راه « عبادت » و رهنمود « عروج الی اللّه » بوده و هست ، که هم اکنون، تمـامی آن شـرایع به گونه جـامع و کـاملش به صورت « قرآن کریم » و « سنّت » حضـرت خاتم النّبیّن و عترت طاهره آن حضرت ــ صلوات اللّه علیهم اجمعین ــ به دست ما رسیده است که :

«اِنَّ هذَا الْقُرآنَ یَهْدی لِلَّتی هِیَ اَقْوَمُ » : (۱)

« این قرآن، به راهی که مستقیم ترین راهها است هدایت می کند » .

قُلْ هذِهِ سَبیلی اَدْعوا اِلَی اللّه عَلی بَصیرَهٍ اَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی : (۲)

« بگو (ای پیامبر) راه من این است که من و پیروانم با بصیرت کامل به سوی خدا دعوت می کنیم »

آری، این مطلب به طور اجمال برای ما روشن است، و تفصیل آن نیز فعلاً مورد بحث ما نمی باشد.

انسان و جذبه های دنیا!

آنچه که توجه به آن بسیار مهم است، و در این نگارش نیز همان مطلبِ شایان توجه جای گفتگو است، این است که :

این انسانِ مستعدّ برای « عبادت » و آماده پرواز به سوی خدا، در عالمی قرار گرفته است که سرشار از « جَذْبه ها » و کششهای بسیار قوی و ضلال انگیز شیطانی است . به گونه ای که در هر قدمی ممکن است به دامی گرفتار آید، و با هر نگاهی دچار کمندی گردد !

۱- سوره اسراء، آیه ۹

۲- سوره یوسف، آیه ۱۰۸

چنانکه در قرآن کریم آمده است :

زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَالْبَنينَ وَالْقَناطيرالْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّهِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَالْاَنْعامِ وَالْحَرْثِ ذلِكَ مَتاعُ الْحَيوهِ الدُّنْيا : (۱)

« محبّت مشتهیات (آنچه که لذت بخش است و نفس انسان در پی آن است) از : زنان ، و فرزندان، و اموال بس هنگفت از طلا و نقره، و اسبهای ممتاز ونشاندار، و چهارپایان و مزارع ؛ اینها (همه که) بهره زندگی پست (مادّی) است، در نظر مردم، مزیّن گردیده (آرایش شده و زیبا و دلربا جلوه داده شده است)» .

البتّه این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که این رابطه جذب و انجذاب میان « دنیا » و « نفس انسان » ، در اصل خود، یک قانون « طبیعی » و بر اساس «سنت الهی » است ! چنانکه می فرماید :

اِنّا جَعَلْنا ما عَلَى الْاَرْضِ زينَهً لَها لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَن عَمَلاً : (۲)

« ما، آنچه را که برروی زمین است (از انواع موجودات زیبا و دلربا) زینت و زیور آن قرار دادیم تا (بدین وسیله) آنها را بیازماییم که کدامینشان نیکوکارترند » .

آری، ما در این عالم، برحسب طبع و سرشت انسانی خویش، نیازمند به خوراک و پوشاک و مسکن و همسر و دیگر مطالب مربوط به ارضاء تمایلات فطری خود می باشیم، و از نظر شرع مقدس اسلام نیز که آیین انتظام یافته براساس فطرت انسانی است، به دست آوردن کلّ « مشتهیات » و ارضاء تمنّیات در حدّ اعتدال، از وظایف حتمّیه هر مسلمانی است که می خواهد در جوّی دور از پریشانی خاطر و آشفتگی روح، اقدام به « عبادت » که هدف اصلی از خلقت او است بنماید !

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۴

۲- سوره کهف، آیه ۷

لذا این خاک تیره ، و آنچه را که در دامن وی پدید می آید، از جماد و نبات و حیوان و انسان ، « تزیین » نموده و آب و رنگ بس جذّاب و دلربا به آن زده اند، تا به جلوه های هوس انگیزش ! « مرغ روح » بلند پرواز آدمی را برای مدّت کوتاهی که در این عالم طبع اقامت دارد ، در « قفس تن » نگهدارد ؛ تا او در پوشش انجام وظیفه فطری و اِقناع تمایلات طبیعی خویشتن، به تحصیل کمالات روحی و سیر و سلوک معنوی که همان « عبادت » و بندگی است بپردازد .

ولی در کنار همین « سنّت » و جریان تکوینی عالم، برای زنده نگهداشتن حال توجّه و تنبّه نسبت به هدف خلقت در دل و جان انسان، به وی خاطر نشان ساخته اند که : هان ! هشیار باش، این زیبایی مصنوعی و آب و رنگ موقّت ، تو را به بیماری « غفلت » از هدف مبتلا نسازد که :

وَ اِنّا لَجاعِلونَ ما عَلَیها صَعیدا جُرُزا : (۱)

« و ما (سرانجام) آنچه را که برروی زمین است (از زیباییها) مبدّل به یک صفحه خاک بی گیاه خواهیم ساخت » !

منظور از این آرایش و تزیین « ما علی الارض » و ایجاد رابطه جذب و انجذاب بین آن و دلهای آدمیان، آزمون « عقل » و « درایت » انسانها و بارز ساختن استعدادهای ایمانی آنهااست لِنَبْلُوَهُمْ اَیُّهُمْ اَحْسَن عَمَلاً :

تا بیازماییمشان که کدام یک از آنان خوش عملترند !

انسان و وسوسه های شیطان

از طرفی هم « شیطان » دشمن کینه توز انسان، با کمال صراحت در مقام

۱- سوره کهف، آیه ۸

اظهار تصمیم قاطع خود، برای اغوای آدمیان گفته است :

لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ المُسْتَقيمَ ثُّمَ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ اَيْديهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ اَيمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لاتَجِدُ اَكْثَرَهُم شاكِرينَ : (۱)

« من به طور حتم بر سر راه مستقیم تو (ای خدا) در کمین آنان می نشینم، آنگاه از پیش رو و از پشت سر و از سمت راست و از سوی چپ، به سراغشان می روم و (چنان با وسوسه های خویش و آراستن دنیا در نظرشان به ضلالتشان می کشم که) اکثرشان را شاکر (منعم شناس و ثابت در امر بندگی) نیابی » .

انسان و بیماری « غفلت »

حال، آنچه که دشوار است همین نگهداشتن حال توجّه و تنبّه در دل است و پرهیز دادن روح از ابتلاء به بیماری « غفلت » !

لذا از نظر قرآن حکیم، محکومان به عذاب جهنّم ــ که گروههای کثیری از جنّ و انس می باشند ــ آن دسته ای هستند که بر اثر غفلت از موقعیّت « دنیا » و تنبّه نداشتن به لزوم رعایت حدّ اعتدال در ارضاءِ تمنّیات نفس، آن چنان مجذوب جلوه گریهای فریبنده « مشتهیات » و « ماعلی الارض » شده اند که چشم و گوش و فکرشان، یکجا، به خدمت نفس « اَمّاره بالسّوء » در آمده، و از دیدن و شنیدن و فهمیدن آنچه که مربوط به ماوراء خواسته های حیوانی است، کور و کرو نادان گردیده اند ؛ چنانکه می فرماید :

وَ لَقَدْ ذَرَأنا لِجَهَنَّمَ كثيرا مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ لَهُمْ قُلوبٌ لا يَفْقَهونَ بها وَ لَهمْ اَعْيُنٌ لايُبْصِرونَ بِهاوَلَهُمْ آذانٌ لايَسْمَعونَ بِها اولئِكَ كَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُ اولئِكَ هُمُ الْغافِلونَ :

۱- سوره اعراف، آیه ۱۶ و ۱۷

(۱)

حقیقت آنکه بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم (که با سوءاختیار خود، در وادی عصیان و گناه افتاده و در پایان راه از جهنّم سر در می آورند) .

آنان، دلهایی (عقلهایی) دارند که با آن (نمی اندیشند و) نمی فهمند، و چشمهایی دارند که با آن نمی بینند ، و گوشهایی دارند که با آن نمی شنوند. آنان بسان چهارپایانند، و بلکه گمراه تر (از چهارپایان ! چه آنکه آنها با در دست داشتن همه گونه امکانات هدایت ، در ضلالتند). اینان همان (گروه) بیخبران و غفلت زدگانند » .

آری، بیخبران از سکرات مرگ و عقبات پس از مرگ !

غفلت زدگان از صحنه های هول انگیز محشر وموقفهای پرمحنت « میزان » و « حساب » روز جزا !

که مَعَ الاَسَفْ، اکثریّت مردم ما را همینان تشکیل می دهند، اکثریّتی که بر اثر مجذوبیّت در برابر جلوه « دنیا » ـ در عین ادّعای پیروی از قرآن و احیانا تصدّی امر دعوت به راه خدا ! ـ چنان خود را باخته و پا روی « عقل » و « علم » خود نهاده اند که گویی ـ العیاذباللّه ـ « لا خَبَرٌ جَاءَ ولا وَحْیٌ نَزَل » ! و به قول حافظ :

کرشمه تو شرابی به عاشقان پیمود که علم بیخبر افتاد و عقل بیحس شد

به فرموده امام امیرالمؤمنین ـ علیه السّلام ـ :

وَ کَذلِکَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنیا فی عَینِهِ، وَ کَبُرَ مَوْقِعُها مِنْ قِلْبِهِ، آثَرَها عَلَی اللّه ِ فَانْقَطَعَ اِلَیها، وَ صَارَ عَبْدا لَها : (۲)

۱- سوره اعراف، آیه ۱۷۹

۲- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۵۹، قسمت دوم

« آری، چنین است کسی که دنیا در نظرش مهّم و با عظمت آمده ، و موقعیّت آن در دلش بزرگ شده است، (تحصیل متاع) آن را بر (جلب رضای) خدا ترجیح می دهد ؛ و در نتیجه یکباره رو بدان آورده (و از خدا جدا می شود) و بنده و فرمانبردار دنیا (و صاحبان زور و زر) می گردد » .

« وَ مَنْ عَشِقَ شَیْئا، اَعْشی بَصَرَهُ وَ اَمْرَضَ قَلْبَهُ. فَهُوَ یَنْظُرُ بِعَیْنٍ غَیرِ صَحیحَهٍ، وَ یَسْمَع بِاُذُنٍ غَیْرِ سَمیعَهٍ » : (۱)

« هرکه عاشق چیزی شود، (عشق به آن چیز) چشمش را کور، و دلش را بیمار گردانـد. (به طوری که عیب آن را ندیده و زشتیش را زیبا پندارد). ولذا او (در این حال) با چشمی ناسالم می نگرد، و با گوشی ناشنوا می شنود. (زیرا چشمی که از دیدن واقعیّت مسلّم محروم است، ناسالم ، و گوشی که از شنیدن مطلب حقّ مسدود است، ناشنوا است) » .

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

گویی که مسئله « وَرَع » از برنامه زندگی دینی مردم محذوف است !

در این شرایط است که جدّا می بینیم مسئله « وَرَع » و پرهیز از محارم، یک مسئله غیرقابل اعتنا وبسیارکم اهمّیّت تلقّی گردیده، و ارزش آن در دلهارو به کاهش گذارده ، و بی پروائـی در گناه از امور بسیار ساده و عادی به حساب آمده است.

بـــا آنـکـه در شـب « مِعــراج » از جـملـه خطـابهـا کـــه بـــه رسـول

۱- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۰۸، قسمت سوم

اک‌ـــــرم ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ فرموده اند این است که :

« یا اَحْمَدُ ! عَلَیکَ بِالْوَرَعِ ؛ فَاِنَّ الْوَرَعَ رأسُ الدّینِ، وَ وَسَطُ الدّینِ، وَ آخِرُ الدّینِ. اِنَّ الْوَرَعَ بِهِ یُتَقَرَّبُ اِلَی اللّه ِ تَعالی.

یا اَحْمَدُ... اِنَّ الْوَرَعَ مَثَلُهُ کَمَثَلِ السَّفینَهِ ؛ کَما اَنَّ فی الْبَحْرِ لایَنْجو اِلّا مَنْ کانَ فیها، کَذلِکَ لایَنْجو الزّاهِدونَ اِلّا بِالْوَرَعِ » : (۱)

« ای احمـد ! برتو بـاد که ملازم و دائما همراه « وَرَع » باشـی، چه آنکه اوّل دین، و وسط دین ، و آخر دین، ورع است ! و ورع است که به سبب آن، می توان به خدا تقرّب جُست.

ای احمـد...مَثَل ورع، مَثَل کشـتی است ، همچنـانکه در دریـا جز کسـی که در کشـتی است، از گرداب آن نجـات نمی یابـد، همچنین از زاهدان دنیا جز کسی که دارای ورع است اهل نجات نمی باشد ! » .

در روایتی از امام صادق ــ علیه السّلام ــ می خوانیم که :

« عَلَیکُمْ بِالْوَرَعِ ؛ فَاِنَّهُ لایُنالُ ما عِنْدَاللّه ِ اِلّا بِالْوَرَعِ » : (۲)

« برشما باد التزام به ورع، که آنچه نزد خداست، به دست آوردن آن جز با ورع حاصل نمی شود ».

و همچنین نقل شده است که مردی به حضور امام صادق ــ علیه السّلام ــ عرضه داشت : چون من هر چند سالی یک بار موفق به زیارت شـما می گردم، و توفیق زیارتم بسـیارکم است، ازاین رو تقاضامندم مطلبی بفرمائید که دستورالعمل و برنامه کار من باشد. امام ــ علیه السّلام ــفرمود:

« اُوصیکَ بِتَقْوَی اللّهِ ، وَالْوَرَعِ ، وَالْاِجْتهادِ . وَ اعْلَمْ اَنَّهُ لا یَنْفَعُ اِجْتِهادٌ لا وَرَعَ فیهِ » :(۳)

۱- ارشاد القلوب دیلمی، باب ۴۵، ص ۳۳۵

۲- اصول کافی، ج ۲، باب الورع، حدیث ۳، ص ۷۶

۳- همان مصدر و همان باب، حدیث ۱

« تو را سفارش می کنم به تقوای خدا، و ورع ، و اجتهاد (یعنی تلاش و کوشش در امر بندگی و تحمّل مشقّت در راه عبادت). و بدان : اجتهاد و تلاشی که با ورع همراه نباشد، نفعی نخواهد داشت . »

در روایت دیگری، از رسول خدا ـ صلی اللّه علیه و آله و سلّم ـ چنین منقول است :

«لَوْ صَلَّیتُمْ حتّی تَکونوا کَالْاَوتارِ وَ صُمْتُمْ حَتّی تَکونوا کَالْحَنایا لَمْ یَقْبَلِ اللّه ُ مِنْکُمْ اِلّا بِالْوَرَعِ »

این روایت به صورت دیگر نیز نقل شده است و آن مناسبتر است :

« لَوْ صُمْتُمْ حَتّی تَکونوا کَالْاَوْتارِ، وَ صَلَّیْتُمْ حَتّی تَکونوا کَالْحَنایا » : (۱)

« اگر آنقدر روزه بگیرید که همچون زِهِ کمان (ضعیف و نحیف و لاغر) شوید، و آنقدر نماز بخوانید که مانند کمان (خمیده) شوید، خدا از شما نمی پذیرد مگر اینکه (این عباداتتان) باورع همراه باشد ».

نیز از آن حضرت ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ رسیده است :

مَنْ لَمْ یَکُنْ لهُ وَرَعٌ یَرُدُّهُ عَنْ مَعْصِیَهِ اللّه تَعالی اِذا خَلا بِها لَمْ یَعْبَاِ اللّه ُ بِسائِرِ عَمَلِهِ » :(۲)

« کسی که دارای ورعی نباشد که او را در خلوت، از معصیت خدا باز دارد، خدا نیز به سایر اعمال وی ارجی نمی گذارد ».

زید بن علیّ از پدر بزرگوارش امام سیّد السّاجدین ـ علیه السّلام ـ نقل کرده است که :

۱- بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۲۵۸، حدیث ۵۶، نقل از: عُدّهُ الدّاعی

۲- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۲۸، نقل از: کنزالعمّال

« اَلْوَرَعُ نِظامُ الْعِبادَهِ. فَاِذَا انْقَطَعَ الْوَرَعُ، ذَهَبَتِ الدِّیانَهُ کَما اَنَّهُ اِذاانْقَطَعَ السِّلْکُ، اتَّبَعَهُ النِّظامُ » : (۱)

« ورع، نظام عبادت است. (رشـته نخی که دانه ها و مُهره های متعدّدی مانند تسبیح را مثلاً بهم می پیوندد نظام گفته می شود). پس وقتی ورع از بین رفت، دیانت از بین رفته است ؛ همچنانکه وقتی رشـته و نـخ گسـیخته شـد، دانه ها و مُهره ها نیز به دنبال آن متفرّق گشته و از هم می پاشند » .

« ولایت » اهل بیت اطهار _ علیهم السّلام _ نیز بی « ورع » حاصل نمی شود !

« عَنْ خَیْثَمَه، عَنْ اَبی جَعْفَرٍ _ علیه السّـلام _قـالَ: دَخَلْتُ عَلَیهِ لِاُوَدِّعَهُ، فَقالَ: اَبْلِغْ مَوالِینَاالسَّلامَ عَنّا وَ اَوْصِهِمْ بِتَقوىَ اللّه اِلعَظیمِ وَ اَعْلِمْهُمْ _ یا خَیْثَمَه _ اَنّا لانُغْنی عَنهُمْ مِنَ اللّه ِ شَیئا، اِلّا بِعَمَلٍ، وَ لَنْ یَنالوا وِلایَتَنا اِلّا بِوَرَعٍ » : (۲)

« خیثمه گوید :به قصد وداع وخداحافظی نزد امام باقر _ علیه السّلام _ آمدم، به من فرمود :

از جانب ما به دوسـتانمان سـلام برسان ؛ و آنها را به تقوای خداوند عظیم سفارش کن، و آگاهشان ساز _ ای خیثمه _ که ما، جز از طریق عمـل (به مقرّرات الهی) نمی توانیم آنهـا را از عـذاب خـدا برهـانیم ، و (به این واقعیّت توجّهشـان ده که) دستیابی آنان به « ولایت » ما جز از طریق « ورع » (و پرهیز از محرمات) تحقّق پذیر نخواهد بود ».

۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۸، حدیث ۳۷، نقل از: امالی طوسی

۲- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۹، نقل از: مشکاه الانوار

این جمله نیز از امام صادق _ علیه السّلام _ است :

« اِتَّقُوااللّه، وَصُونوا دینَکُمْ بِالوَرَعِ » : (۱)

«ازخدا پروا نمایید و دینتان رابا ورع (ازآفت زدگی و بی ارزش شدن)حفظ کنید».

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۶، باب الورع، حدیث ۲

مردم عاری از « وَرَع » سخت در اشتباهند و آهن سرد می کوبند!

بنابراین ، مـردمی که در انجام امـور عبادی ـ یعنی بـرنامه های مثبت دیـن از : نماز و روزه و حجّ و عُمره و زیـارت و اطعام و انفاق مال ، و دیگـر امـور از این قبیل ـ اهتمام شدید و به بیان روایات « اجتهاد » دارند و سختکـوشند ، امّا در امـر « وَرع » و پـرهیـز از محـرّمات و مشتبهات و بـرنامه های منفی دین ـ از : حـرامکاری و حـرامخواری ، حـرام اندیشی و حـرامگویی و حـرام نگری ـ بسیار سهـل انگار و بی پـروا و سبک شمارنـد ، از نظـر رسول خدا و ائمّه هُـدی ـ علیهم الصلوه والسلام ـ مردمی « ضال » و گم کرده راه و بی بهره از ثواب خدا می باشند که در عین حال، خود را دیندار و طلبکار از خدا هم می پندارد !به فرموده قرآن کریم :

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْاَخْسَرینَ اعمالاً، الَّذینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فی الحَیوهِ الدُّنیا وَهُمْ یَحْسَبونَ اَنَّهُمْ یُحْسِنونَ صُنْعا : (۱)

« بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) کیانند؟ آنها که تلاش و کوشش‌شان در زندگی دنیا، گم (و تباه) گشته، و با این حال می پندارند که کارنیک انجام می دهند ! ! »

امام صادق ـ علیه السّلام ـ ضمن وصایایش به « عبداللّه بن جندب » می فرماید:

« یابنَ جُندَب ! قَدیما عُمِرَالْجَهلُ، وَ قَوِیَ اَساسُهُ. وَ ذلِکَ لِاتِّخاذِهِم دینَ اللّه ِ لَعِبا ؛ حتی لَقَد کانَ الْمُتَقَرِّبُ مِنْهُمْ اِلیَ اللّه ِ بِعِلْمِهِ، یُریدُ سِواهُ. اولئِکَ هُمُ الظّالمونَ » : (۲)

۱- سوره کهف، آیه ۱۰۳و ۱۰۴

۲- تحف العقول، ص ۲۲۲

« ای پسر جندب ! (بسی جای تأسف است که) از دیرزمان، پایه جهل و نادانی محکم شده و (بازار جهالت بشر) رونقی به سزا یافته است (که گروهی در عین انحراف از دین، خود را از ثابت قدمان در صراط مستقیم دین می شمارند) !

و این، از آن جهت است که دین خدا را مَلْعَبه دست خود ساخته و آن را وسیله ای برای رسیدن به هواهای نفسانی خود قرار داده اند (به جای اینکه اعمال و افکارشان را به دین عرضه کنند و آن را با مقررات الهی تطبیق دهند، دین را به اعمال و افکارشان عرضه می کنند و آن را با خواسته های نفسانی خود توجیه می نمایند) !

تا آنجا که عالمانشان که باید از طریق علمشان به خدا تقرب جویند، (عجب اینکه باهمان علم از خدا دور می شوند و) غیرخدا را می جویند. اینان همان ستمگرانند. »

آنچنان ستم که هیچ ستمی در لطمه زدن به سعادت حقیقی بشر به پای آن نمی رسد ! این هشدار تکان دهنده قرآن است که :

الا لَعْنَةُ اللّه ِ عَلی الظّالِمینَ الَّذینَ یَصُدّونَ عَنْ سَبیلِ اللّه ِ وَ یَبْغونَها عِوَجا : (۱)

« هان، که لعنت خدا (و بانگ دورباش از رحمت ابدی حق) علیه ظالمان، صدور حتمی یافته است، آنان کسانی هستند که (مردم را به وسایل گوناگون از : تهدید و تطمیع، اشاعه فحشاء ، و تأسیس مراکز فساد ، و احیانا با تحریف احکام خدا و تفسیر قرآن به رأی خویش) از راه خدا باز می دارند، و می کوشند تا (با بدعملی ها و توجیه گری های خودخواهانه و تفسیر به رأی های خائنانه ، و مغرورساختن گنهکاران با ایجاد امید کاذب در قلوب آنان) شریعت خدا را کج و ناپسند و مُشَوَّه و بدنما به مردم ارائه دهند (تا مردم نتوانند دین خدا را آنچنان که هست بشناسند و به راه آن

۱- سوره هود، آیه ۱۸و۱۹

بروند) ».

چنین بی پروایی ها در امر دین، به طور حتم از ناباوری نسبت به امر آخرت سرچشمه می گیرد که ذیل همان آیه می فرماید :

وَ هُمْ بِالاخِرَهِ هُمْ کافِرونَ : « و آنان نسبت به آخرت کافرند ! »

این ناباوری نسبت به امر آخرت نیز که حاصل همان بیماری « غفلت » است چنانکه در گذشته بیان شد، معلول شیفتگی انسان در برابر جلوه گریهای دنیا و فریب خوردن وی از وسوسه های غرورانگیزی شیطان است که قرآن کریم به این هر دو سبب، اشاره کرده و می فرماید :

یا اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ وَعْدَاللّه ِ حَقٌ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیوهُ الدُّنیا وَ لایَغُرَّنَّکُمْ بِاللّه اِلْغَرورُ : (۱)

« ای مردم، وعده خدا (راجع به قیامت و حساب و کتاب و صراط و میزان و بهشت و جهنم) حق است (و تخلف ناپذیر). بنابراین، مبادا زندگی دنیا (وجلوه گریهای آن) شمارا بفریبد، مبادا شیطان فریبکار، از طریق نشان دادن عفو و کرم خدا، مغرورتان سازد » !

سبب اصلی پیدایش بیماری « غفلت » در دل

این هشدار تکان دهنده قرآن کریم، اولاً خطر بزرگ « غفلت » از قیامت موعود را که وعده حقّ و مسلم حضرت حق است، نشان می هد ؛ و ثانیا روشنگراین مطلب است که راه نفوذ بیماری « غفلت » در قلب آدمی،دوراه است:

۱ ـ مظاهر فریبنده « دنیا » از : مال و مَنال ، و جاه و جلال ، و شوکت و

۱- سوره فاطر، آیه ۵

شهرت، و انواع دیگر مشتهیات نفس که در نظر انسان، متاعی نقد و زیبا ، و پرجاذبه و دلربا جلوه کرده و تمام قلب او را مسخّر خود می سازد، و از آن وعـده بزرگ الهی غافلش می گرداند، تا آنجا که تمام مدّت عمر پربها، سـرگرم جمع آوری امتعه بی ارزش دنیا، و بهره گیری از آنها می گردد و اصلاً مجال تفکر در امر آخرت نمی یابد !

۲ ـ وسوسه های گوناگون « شیطان » از طرق مختلف که می کوشد دل آدمی را از توجّه به « آخرت » منصرف گرداند ، و با سرگرم سـاختن وی به «دنیـا» تمام سـرمایه عمرِ فوق العاده عزیز و گرانبهایش را به تباهی کشـیده ، ویک باره او را از سـعادت ابدی محروم سازد .

و چنـانچه احیانـا ببینـد که این انسان، انسان بیـداری است که با یاد قیامت و روز حساب وجزا، می خواهـد در برابر جـذبه های شدیـد « دنیـا » خود را نگهـدارد و از پـا در نیایـد، در این موقع از راه دیگری وارد می شود و مسـئله « عفو » و «کرم » خـدا و « رحمت » واسعه اش را در نظر او جلوه می دهد، و از این راه، او را مغرور ساخته ، و نتیجتا آدمیزاد مسـکین را با دلگرم ساختن وی به عفو و کرم خدا، به گناه و طغیان برخدا وامی دارد !

در حالی که آن بیچاره مغرور، از این واقعیت در غفلت است که خداونـد بزرگ، همانگونه که در موضع « رحمت » و « عفو » و « کرم »، ارحـم الرّاحمیـن و اکرم الاـکرمین اسـت، در موضـع « اخـذ » و « مجـازات » و « کیفر » نیز «اشـدّالمعاقبین واعظم المتجبّرین » است ! چنانچه خود ذات اقدسش می فرماید :

نَبِّئْ عِبادی اَنّی اَنَا الْغَفورُ الرَّحیمُ وَ اَنَّ عَذابی هُوَ الْعَذابُ الأَلیمُ : (۱)

« بندگانم را خبر ده که من ــ آری من ــ غفور و رحیمم و (نیز آگاهشان ساز که) عذاب من (نیز) همانا عذابی سخت و دردناك است » !

فَیَوْمَئِذٍ لایُعَذِّبُ عَذابَهُ اَحَدٌ وَ لایوثِقُ وَ ثاقَهُ اَحَدٌ : (۲)

« در آن روز ، احدی همانند عذاب او عذاب نمی کند ، و احدی همانند او کسی را به بند نمی کشد » !

انَّ لَدَینا أَنْکالاً وَ جَحیما وَ طَعاما ذا غُصَّهٍ وَ عَذابا أَلیما : (۳)

« نزد ما، غل و زنجیرهایی سنگین و آتشی شعله ور هست، و خوراکی گلوگیر و عذابی دردناک ».

در دعای افتتاح شبهای ماه مبارك « رمضان » نیز به تعلیم اولیای معصومش علیهم السّلام می خوانیم :

« وَ اَیْقَنْتُ اَنَّکَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ فی مَوضِعِ العَفْوِ والرَّحْمَهِ وَ اَشَدُّالمُعاقِبینَ فی مَوضِعِ النَّکالِ وِالنَّقِمَهِ، وَ اَعْظَمُ المُتَجَبِّرینَ فی مَوضِعِ الْکِبریاءِ وَالْعَظَمَهِ » :

« به یقین می دانم (ای خدا) که تو در جای رحمت و عفو، ارحم الراحمین و در جای اخذ و مجازات و انتقام، اشدالمعاقبین و سختگیرترین عقاب کنندگان ؛ و در جای اعمال قدرت و اظهار کبریا و عظمت، بزرگترین مقتدران هستی . »

ضرورت استماع « وعظ » از زبان پاکدلان !

۱- سوره حجر، آیه ۴۹ و ۵۰

۲- سوره فجر، آیه ۲۵ و ۲۶

۳- سوره مزمّل، آیه ۱۲ و ۱۳

لـذا برای جلوگیری از این فریفتگی وغرور مهلك ابلیسـی، نیاز مُبْرَمی هست به اِنـذارهای مسـتمر و هشـدارهای پیاپی، از سوی بیـداردلانِ هُشـیار از بنـدگان صالح حق ، که ابتدا به تهذیب خود پرداخته و راههای نفوذ شـیطان را نسـبت به فضای قلب خود بسته اند ، و سپس به دستگیری از بندگان ضعیف خدا و نجات آنان از چنگال آن پلید رجیم برخاسته اند.

آری ، یکی از راههای بسیار مؤثر و ثمر بخش ، در رفع و علاج بیماری غفلت ـــ همانگونه که اطباء معالج روح و مربیان نفس ارائه نموده اند ـــ استماع مواعظ بالغه از زبان آن پاکدلان، و مطالعه حالات و مقالات از زندگی آن نیک خصـلتان است ؛ که متأسـفانه از یـک سو وجود آن عزیزان در هر زمـان بسـیار نـادر است و کمیـاب ؛ و از دیگر سو دستیـابی به آن نوادر انگشـت شماری نیز که هستند بسیار صعب است و دشوار !

ولی به هرحال، احتیاج انسان به آنان، مانند نیاز یک بیمار مشرف به هلاکت است به دارو و درمان، که :

« هَلَکَ مَنْ لَیسَ لَهُ حَکیمٌ یُرْشِدُهُ » : (۱)

« هلاك و تباه شد آن کس که راهنمای حکیمی ندارد » .

از امام صادق ـــ علیه السّلام ـــ منقول است :

« وَاطْلُبْ مؤآخـاهَ الاَتْقیـاءِ، وَ لَوْ فی ظُلُماتِ الاَرْضِ. وَ اِنْ اَفْنَیتَ عُمْرَکَ فی طَلَبِهِمْ، فَاِنَّ اللّه ـ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَخْلُقْ عَلی وَجْهِ الاَرْضِ اَفْضَلَ مِنْهُمْ بَعْدَالنَّبِیّینَ.

وَ ما اَنْعَم اللّه ـ عَلَی الْعَبْدِ بِمِثْلِ مااَنْعَمَ بِهِ مِنَ التَّوفیقِ لِصُحْبَتِهِمْ. قالَ اللّه ـ تَعالی: الْأَخِلّآءُ

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۵۹ از: امام زین العابدین ـــ علیه السّلام ـــ

یَوْمَئِذٍ بَعْضُهمْ لِبَعْضٍ عَدوٌ اِلَّاالْمُتَّقینَ » : (۱)

«به جستجوی صالحان متقی بپرداز ، و شرف مصاحبت با آنان را به دست آر، هر چند در اعماق ظلمات زمین باشند ، و هر چند تمام عمرت در راه این طلب به پایان رسد ! چه آنکه خداوند در روی زمین بعد از پیامبران بشری برتر از آنان نیافریده، و نعمتی چون نعمت توفیق مصاحبت با آنان به کسی عطا نفرموده است ! در قرآن کریم آمده که: اَلاَخِلّاءُ یومَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعضٍ عَدوٌ اِلَّا الْمُتَّقینَ : (۲) دوستان در آن روز (روز قیامت) به دشمنی با یکدیگر برمی خیزند، مگر تقوی داران (که رشته ارتباطشان در بهشت ابدی نیز برای همیشه باقی است) » .

و نیز در وصایایی که از آن امام بزرگ ــ علیه الصّلوه والسّلام ــ بعنوان عبداللّه بن جندب، شرف صدور یافته، آمده است :

« آه آه عَلی قُلوبٍ حُشیَتْ نورا، وَ اِنَّما کانَتِ الدُّنیا عِنْدَهُمْ بِمَنزِلَهِ الشِّجاعِ الاَرْقَمِ والعدُوِّ الاَعْجَمِ، اَنِسوا بِاللّه ِ، واستَوحَشوا ممّا بِهِ اسْتَأنَسَ المُتْرَفونَ. اولئِکَ اَولِیائی حَقّا، و بِهِمْ تُکشَفُ کُلُّ فِتْنَهٍ، و تُرفَعُ کُلُّ بَلیَّهٍ » : (۳)

« چه تأسف بار و غم انگیز است دور ماندن از صاحبدلانی که قلوبشان مملّو از نور گردیده، و دنیا در نظرشان (بر اثر آن روشن نگری که دارند) مانند مار اَرْقَم (۴) و دشمن زبان نفهم آمده است ! تنهابا خدا مأنوسند و از هرچه که مایه انس و آسایش دنیاپرستان است گریزانند !

آنانند که به حقیقت، دوستان منند و به برکت وجود آنهاست که هر فتنه ای

۱- مصباح الشریعه، باب پنجاه و پنجم

۲- سوره زخرف، آیه ۶۷

۳- تحف العقول، ص ۲۲۱

۴- مار « ارقم » پلیدترین نوع مار صحرایی است که رنگی مخلوط از سیاه و سفید دارد و از بزرگی جثه و نیروی پرش چنان است که بر سر دم می ایستد ، و رو به یک آدم اسب سوار می پرد و احیانا سر از تن آن آدم می افکند.(تحف العقول، ص ۲۲۱، پاورقی ۲)

برطرف می گردد ، و هر بلایی (از بین مردم) برداشته می شود » .

و باز در طی همان وصیّت است که می فرماید :

« طوبی لِعَبدٍ لَمْ یَغْبِطِ الخاطِئینَ عَلی ما اُوتوُا مِنْ نَعیمِ الدُّنیا وَ زَهْرَتِها ! طوبی لِعَبدٍ طَلَبَ الآخِرَهَ وَ سَعی لَها ! طوبی لِمَن لَمْ تُلْهِهِ الَامانیُ الکاذِبهُ ! » :

« خوشا حال آن بنده ای که (براثر شناختی که از ماهیت دنیا و زوال فناء آن داشته است) غبطه به حال دنیاداران خطاکار نبرده و آرزوی رسیدن به زندگی پر زرق و برق آنان را به دل راه نداده است !

خوشا حال بنده ای که طالب آخرت بوده و در راه نیل به آن در سعی و تلاش است ! خوشاحال کسی که آرزوهای کاذب ودلخوشیهای بی اساس،سرگرمش نساخته است ».

آنگاه حضرتش به دنبال همان سخن می فرماید :

« رَحِمَ اللّه ُقَوما کانوا سِراجا و مَنارا، کانوا دُعاهً اِلَینا بِاَعْمالِهِمْ وَ مَجْهودِ طاقَتِهِم »:

« مشمول رحمت خدا باشند آن گروهی که چراغند (و روشنگر راه مردمند) و منارند (و راهنمای گم گشتگان وادی جهل و ضلالتند) که بوسیله اعمالشان و نهایت سعی و تلاششان (مردم را) به سوی ما می خوانند ».

چه حیات بخش و نورآفرین است کلام پاکدلان !

به راستی، هستند انسان های منوّری که دیدن آنها و شنیدن گفتار آنها، موجب زنده شدن دلها و بیداری جانها می گردد ، و استعدادهای خیر و صلاح نهفته در قلوب آدمیان بر اثر آن دیدن و شنیدن، به اهتزاز آمده، و در صحنه

اخلاق و اعمالشان بارز می شود ؛ آنچنانکه بذرهای خفته در دل زمین، با ریزش باران بهاری به حرکت در آمده و زینت بخش چهره تیره خاک می گردد :

وَ تَـرَی الاَرْضَ هامِدَةً فَاِذا اَنْزَلنا عَلَیهاَ الْماءَا هْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ اَنبَتَتْ مِن کُلِ زَوجٍ بهیـجٍ : (۱)

« زمین را (در فصل زمستان) افسرده و خشک می بینی ؛ و چون (به فصل بهار) آب (باران) بر آن فرو می فرستیم، به نشاط و جنبش در آمده و رو به نموّ و جهش می گذارد ، و انواع گیاهان زیبا می رویاند »

آن نورافکن های الهی کسانی هستند که به سبب اتّصال رشته جانشان به منبع _ اللّه ُنورُالسَّمواتِ والارضِ _ آنچنان شـده انـد که چون در مقام سخن قـرار گیرنـد ، ابواب افاضات خداونـدی به فضای قلبشان باز می شود ، و انـواع معانی الهام بخش از قلبشان بـه زبانشان جاری مـی گردد . چنانکه از رسـول مکـرّم _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ منقول است :

« مَنْ اَخْلَصَ للّه ِ اَرْبَعینَ یَوما، فَجَّرَ اللّه ُینابیعَ الْحِکْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ » : (۲)

« هر که چهل روز اعمال خود را خالصا برای خدا انجام دهد، خداوند چشمه های حکمت از قلبش می جوشاند ، و بر زبانش جاری می سازد » .

همینانند که سزاوار تصدی مقام شامخ « وعظ » می باشند و عنوان بسیار بلند و پرمحتوای « واعظ » نیز، به حقیقت معنای کلمه اش، در مورد آنان صدقِ

۱- سوره حج، آیه ۵

۲- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۹، حدیث ۲۵. این حدیث شریف، به طرق عدیده، با عبارات مختلف و مضمون واحد از رسول اکرم _ صلی اللّه علیه و آله _ نقل شده است

بجا و انطباق بحق دارد. و درباره آنها است که باید گفته شود :

زهی کلام تو محض هدایت و حکمت زهی پیام تو عین عنایت و رحمت

کشد کمند کلام تو اهل عرفان را ز شوره زار خساست به گلشن همّت

و سفارش امام جعفر صادق ــ علیه السّلام ــ نیز در مورد همین دسته از زنده دلان است که می فرماید :

« فَإِذا لَقیتَ مَنْ فیهِ...فَاغْتَنِمْ رُؤْیاهُ وَ لِقاهُ وَ مُجالَسَتَهُ، وَ لَو کانَ ساعَةً، فَإِنَّ ذلِکَ یُؤَثِّرُ فی دینِکَ وَ قَلبِکَ وَ عِبادَتِکَ بَرَکاتُهُ » : (۱)

« هرگاه به دیدار کسی که واجد شرط صلاح و شایستگی هست دست یافتی، ملاقات و مجالستش را مغتنم بشمار، هرچند بُرهه اندکی از زمان باشد ؛ که برکات همان دیدار ومجالست، در ــ تحکیم ــ دین وقلب و عبادتت تأثیربسزا خواهد داشت .»

با که مجالست کنیم ؟ !

« قیلَ: یا رَسولَ اللّه ! اَیُ الجُلَساءِ خَیر؟ قالَ: مَنْ ذَکّرَکُمْ بِاللّه ِرُؤْیَتُهُ وَ زادَکُم فی عِلْمِکُم مَنْطِقُهُ، وَ ذَکَّرَکُمْ بِالآخِرَهِ عَمَلُهُ » : (۲)

« از رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ پرسیدند : کدامیک از هم نشینان، نیکو و شایسته هم نشینی است ؟ فرمود :

آنکس که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد ، و گفتارش بر علم شما افزاید ، و

۱- مصباح الشریعه، باب ۷۲

۲- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۸۶، حدیث ۳، امالی طوسی

کردارش شما را متذکّر آخرت سازد » .

هر دل که پریشان شود از ناله بلبل در دامنش آویز که با وی خبری هست

دیدار صالحان، چه نیروبخش است!

از بعض سالکان نقل است که : هرگاه در خود سستی در امر عبادت ببینم ، به دیدار یکی از بندگان صالح خدا می روم، و در رفتار و حالات او می اندیشم ، و این عمل تا یک هفته به من نشاط در امر عبادت می دهد، و به کوشش در کار آخرتم وامی دارد. (۱)

ولی یاللأسف ! که ما، نه در جان خویش احساس این نوع از نیاز را می نماییم تا در پی فحص و جستجوی این صنف از روشندلان برآئیم ، و نه بر فرض احساس نیاز، این گوهرهای گرانبها را به سهولت در دسترس خود می یابیم که تأمّل در رفتار و استماع گفتارشان نشاط عبادت به ما داده ، و به کوشش در امر آخرتمان وادارد، به قول شاعر :

بلاد ما اَردْتَ وَجَدْت فیها

وَ لَیسَ یَفوتُها اِلَّا الْکِرامُ

« چه بسا شهرهایی که هرچه بخواهی در آنها می توانی یافت، و تنها چیزی که در آن دیار و بلاد، دسترسی به آن نمی شود داشت، همانا بزرگمردان کریم النّفس اند »

وضع موجود زمان ، اَسَفبار است!

۱- المحّجه البیضاء، ج ۸، ص ۱۷۱

آری، جدّا مایه تأسّف و دردانگیزی است که در روزگار کنونی ما، عنوان «وعظ » و « واعظ » « تبلیغ » و « مبلّغ » معنای اصلی خود را از دست داده ، و در اذهان توده مردم مفهوم مبتذلی به خود گرفته، و تقریبا مساوی با مفهوم یک فرد کم بهره و یا بی بهره ازمعارف دینی شده که کافی است آواز خوبی داشته باشد، و چند قطعه شعر و چند حکایت در حافظه اش ذخیره کرده و اندکی هم قدرت لفّاظی و سَجْع در سخن را دارا باشد، و توأم با شور و هیجان در القاء کلام بتواند جمعیّتی پای منبر خود گرد آورد !

و همین کافی است که او را مردم بعنوان واعظ شهیر و مبلّغ توانا به حساب آورند !وحتی بر بسیاری از صاحبان فضل و کمالات معنوی نیز مقدّمش دارند!

جای آن است که خون موج زند در دل لعل زین تغابن که خزف می شکند بازارش

و بر اثر همین تنّزل و انحطاط معنوی که در عنوان « واعظ » و « مبلّغ » پیش آمده است، اکثر آقایان علما و دارندگان مقامات عالیه فضل و فضیلت، تصدّی امر وعظ و تبلیغ را دون شأن خود دانسته ، و از اینکه در میان مردم منبر بروند، و عنوان « واعظ » و « مبلغ » به خود بگیرند، اِبا و امتناع می ورزند ، و احیانا تقاضای این امر را از ایشان، مصداق هتک حرمت و اهانت به شخصیت علمی خود می شمارند !

در صورتیکه امر « وعظ » و « تبلیغ » آن چنان سنگین و عظیم و به حدّی نیازمند جهازات خاصّ علمی و تربیتی است که حقّا جز صلحای از علما، و اتقیای از حکما، کسی را نرسد که تصدّی آن مقام را در سطح شایسته آن به

عهده گیرد.

« واعظ »، در درجه اوّل، خدا و پیامبران خدا هستند!

در ش_رافت و ج_لا_لت عنوان «وعظ» و «واعظ»، همین بس که ذات اقدس حقّ _ تعالی شأنه العزیز _ آن راپیش از همه کس به خود نسبت داده و فرموده است :

اِنَّ اللّه َ نِعِمّا یَعِظُکُمْ بِهِ : (۱)

« خداوند، پند و اندرزهای خوبی به شما می دهد » .

و سپس این منصب عظیم را به رسول مکرّمش _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ اعطا نموده و می فرماید :

قُلْ اِنَّما اَعِظُکُمْ بِواحِدَهٍ : (۲)

« بگو (ای پیامبر) شما راتنها به یک چیز اندرز می دهم » .

اُدْعُ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکمَهِ و الْمَوعِظَهِ الْحَسَنَهِ : (۳)

« با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما ». همچنین کار وعظ و اندرز را یکی از شئون لقمان حکیم ارائه کرده و فرموده است :

وَ اِذْ قالَ لُقمانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ یَعِظُهُ : (۴)

« به ی_اد آر آن هنگام_ی را که لقمان به فرزندش _ در حالی که او راموعظه می کرد _ گفت ».

خداوند، قرآن کریم را بعنوان یک موعظه الهی که صادر شده از مقام

۱- سوره نساء، آیه ۵۸

۲- سوره سبأ، آیه ۴۶

۳- سوره نحل، آیه ۱۲۵

۴- سوره لقمان، آیه ۱۳

اشمخ و اعلای ربوبی است معرفی نموده و می فرماید :

یا اَیُّهَا النّاسُ قَدْ جائَتکُمْ مَوعِظَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ : (۱)

« ای مردم، موعظه و اندرزی (بس بزرگ و فخیم) از سوی پروردگارتان برای شما آمده است ».

این جمله نیز از امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ است که :

اِنَّ اللّه ـ سُبحانَهُ لَمْ یَعِظْ اَحَدا بِمِثْلِ هذا القُرآنِ : (۲)

« خداوند سبحان، احدی (از پیروان پیامبران پیشین) را به (پندی) همانند این قرآن (که جامع همه گونه مواعظ است) پند نداده است ».

در میان علما و صاحبان فضیلت و تقوی درهر عصر و زمان نیز، افراد ممتاز و انگشت شماری که شناخته شده به طهارت روح و قداست نفس بوده اند، تصدّی این امر خطیر را به عهده داشته اند. (۳)

ولی یالَأَسف...!

ولی یالَأَسف که به مرور زمان و تدریجا، براثر دست به دست دادن اوضاع و احوالی خاصّ از جهت فرهنگ و سیاست در جوامع مسلمین، امر « وعظ » و «خطابه » و « منبر » نیز از مسیر اصلی خود که راه پیامبران و قدّیسین بود، و مقصدش تزکیه نفوس بود و تنبیه قلوب، انحراف پیدا کرد و به قول برخی از دانشمندان :

۱- سوره یونس، آیه ۵۷

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۷۵. قسمت سوم

۳- از قبیل مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری ــ اعلی اللّه مقامه الشّریف ــ که در قرن گذشته از نظر وعظ نافذ و القاء کلام مؤثر اشتهار بسزایی دارد ، و همچنین مرحوم حاج شیخ عباس قمی ــ رضوان اللّه علیه ــ که از نمونه های عالی عنوان « واعظ » به شمار می رود

« قَدْ سُلِّمَتِ المَنابِر لاقوام قلّ من اللّه خوفهم و ضعفت فی الدِّین بصیرتهم و قویت فی الدّنیا رغبتهم و اشتدّ علی الاستتباع حرصهم » : (۱)

« منبرها در اختیار کسانی قرار گرفته است که ترسشان از خدا کم، و بصیرتشان در دین ناچیز است ! تمایل به دنیا در دلهاشان قوی، و حرص برجاه و پیروافزایی در وجودشان بسیار شدید است ». (۲)

در این شرایط، طبیعی است که صالحان، ناچار از صحنه بیرون می روند و به انزوا کشیده می شوند و نتیجتا محرومیّت از برکات وعظ واعظان کامل، دامنگیر مردم می گردد وآن بیچارگان برای همیشه بابیماری مهلك غفلت، دست به گریبان می مانند ، و با همان بیماری انسانسوز می میرند، و محکوم به هلاك دائم می گردند !

اکنون وظیفه چیست ؟

حال، آیا در چنین وضع اسف انگیز دردآور، وظیفه چیست ؟

آیا سکوت از جانب آگاه دلان صالح ، و واگذاری میدان « عمل » به نااهلان طالح، روا و احیانا در حد یک وظیفه عقلی و شرعی است؟ به همان دلیلی که قرآن کریم از زبان جمعی بی تفاوت از بنی اسرائیل آورده است که به گروه

۱- المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۶۵

۲- البته ما، در طول تاریخ اسلام، خطبای زبردست و سخنوران توانا ، و عالم به معارف دینی . و متخلّق به اخلاق اسلامی ، که به سهم خود در راه اعلاء کلمه توحید، و مبارزه با کفر و الحاد و ارشاد و هدایت مردم،خدمات بس ارزنده و شایان تقدیر از خود ارائه نموده اند، فراوان داشته ایم ، و اکنون نیز به فضل خدا بسیار داریم ، و از خداوند منان می خواهیم نعمت وجود آن خدمتگزاران صدیق اسلام را برجامعه مسلمین مستدام فرماید و بر کثرت امثال آنان بیفزاید.ولی مع الوصف بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست که اولاً تعداد آن شخصیت های ارزنده ولایق در جنب چهره های غلط انداز از نالایق در اقلّیّتی جدا اسف انگیز قرار گرفته است . و ثانیا توجه به این حقیقت مسلم باید داشت که مسئله « خطابه » و فنّ القاء سخن با تمام علوّ رتبه و شرایط سنگینی که دارد. غیر از مسئله « وعظ » و « موعظه » است ! و چنین نیست که هر خطیبی دارای صلاحیت « وعظ » باشد، و هر واعظی هم واجد شرایط « خطابه » باشد !

«اقلّیت واعظ » می گفتند :

لِمَ تَعِظونَ قوما اللّه ُمُهْلِکُهُمْ اَو مُعَذِّبُهُمْ عَذابا شَدیدا : (۱)

« چرا (به خود رنج بیهوده می دهید، و) مردمی راکه سرانجام، خدا آنها را هلاك خواهد کرد ، و یا به کیفری سخت عذابشان خواهد داد ،اندرز می دهید ! ؟ »

ولی جواب این سخن، همان است که خود قرآن حکیم در ذیل همان آیه ، از زبان ناصحان نقل می کند که :

قالوا مَعذِرَةً اِلی رَبِّکُمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَّقونَ

« گفتند : ما ، به خاطر این وعظ می کنیم که به وظیفه خود در پیشگاه پروردگارتان عمل کرده و عذر خویش آورده باشیم ، و (بعلاوه، این امید را داریم که) شاید آنان (از سخنان ما، تنبّهی یافته، دست از طغیان و عصیان بردارند و) به راه تقوی درآیند ».

همچنین در مورد فرعون طاغی به حضرت موسی وهارون _ علیهماالسّلام _ می فرماید :

اِذْهَبا اِلی فِرْعَونَ اِنَّهُ طَغی، فَقولا لَهُ قَولاً لَیِّنا لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ اَو یَخْشی : (۲)

« بروید به سوی فرعون که طغیان کرده است، آنگاه به نرمی با او سخن بگویید ؛ شاید تذکر یابد و (حق را) بپذیرد ؛ و یا (از کیفر خداوند قهّار) اندیشناک گردد (و تسلیم شود) ».

البته بدیهی است که سرانجام کار فرعون و عدم تذکّر و خشیت او، برای خداوند علیم حکیم مقطوع و مسلّم بود ؛ ولی مع الوصف ابلاغ پیام خدا به آن طاغی جبّار و انذار وی به وسیله پیامبران خدا نیز یک وظیفه لازم بود تا

۱- سوره اعراف، آیه ۱۶۴

۲- سوره طه، آیه ۴۳ و ۴۴

حـدّاقلّ، مسـلّم ترین فائـده انذار که اتمام حجّت است تحقّق یابد ، و سـنّت « معذره الی ربکم » مصداق خارجی پیدا کند ! که احتمالاً تعبیر به « لَعَلَّ » در آیه شریفه نیز اشاره به همین نکته باشد.

حاصل آنکه چنین نیست که عصـیان جاهلان و پیشـتازی نااهلان در پهنه اجتماع، عـذر سـکوت و انزوای صالحان باشـد، و بار مسئولیّت ارشاد و انذار را از دوش آنان بردارد ؛ بلکه این فرمان مطاع قرآن است که می فرماید :

وَ اِنِ اسْتَنْصروكُمْ فی الدِّینِ فَعَلَیكُمُ النَّصْر : (۱)

« هرگـاه آنها (جاهلان و گمگشـتگان)، در امر دین (از جهات اعتقادی و اخلاقی و عملی اظهار حاجت کننـد و) از شـما یاری طلبند، برشما لازم است که به یاری آنها بشتابید (و از کمک رسانی به آنان دریغ نورزید) ».

البته لازم نیست که این « استنصار » و یـاری طلبی، اسـتنصار لسانی باشـد، و جمعی که گرفتار فساد و فسادآوران شـده انـد به زبان، فریاد استمداد بردارند و از صالحان و دانایان طلب نصرت نمایند.

بلکه همان ضـلالتی که در عقیده آنان بوجود آمده ، و یا آن رذیلتی که در اخلاق ، و فسادی که در اعمالشان پیدا شده اسـت و چه بسا خودشان نیز توجّهی به آن فساد و انحراف هلاک انگیز خود ندارنـد ؛ آری همان حال ضـلالت و انحراف از صـراط حقّ ، استنصار حالی است که روشن تر از استنصار مقالی، خبر از مسکنت آن بیچارگان می دهد و فریادرس می طلبد.

درست مانند آدمی که مبتلا به انواع بیماریها گشـته و هردم به ضـعف و ناتوانی همه جانبه اش افزوده می شود ، و رو به مرگ تدریجی می رود ؛ اما نه

۱- سوره انفال، آیه ۷۲

توجهی به بیماری های خود دارد تا به فکر درمانش بیفتـد ، و نه به فرض توجّه، راهی به طبیب و دارو می شـناسد تا از چنگال آن مرضـها برهـد. در این صورت است که هر آزاده انسـان دوسـتی، خود را موظّف می دانـد، در صورت تمکّن، به یـاری آن بیمار مسکین بشتابد، و او را با توجّه دادن به بیماریش به طبیب و دارو برساند و از درد و رنج و مرض برهاند.

این نوای مهرآمیز از جانب حضرت ربّ رحیم است که می فرماید :

اَفَنَضْرِبُ عَنْکُمُ الذِّکرَ صَفْحا اَنْ کُنْتُمْ قَوما مُسرِفینَ : (۱)

« آیـا (صـحیح است که) مـا، این قرآن را که مـایه بیـداری و یادآوری (انسانها به طرق سـعادت) است، از شـما بازگیریم (و از تلاوت آن برشما خودداری کنیم) به عذر اینکه شما قومی اسرافکار (و طاغی) هستید ؟ ! »

نه ، به هر حـال ، این حق شـما بر مـا است که بایـد در مقـام ارشـاد و وعـظ و هـدایت شـما برآئیم ، و شـما را از کجروی های هلاکتبار رهایی بخشیده و به راه مستقیم حق بخوانیم.

روایاتی چند در فضیلت « موعظه »

اینجـا منـاسب است از بـاب توجّه دادن به ارزش « وعـظ » و اهمّیت موقعیّت «موعظه » از نظر دین مقـدس، نمونه ای از سـخنان پرنـور رسـول خـدا و ائمّه هـدی ــ علیهم السـلام ــ زینت بخش این اوراق گردد تـا خـود نیز موعظه ای شوق انگیز در دلهـای واعظان و ناصحان مشفق باشد.

رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه وآله و سلّم ــ فرمود :

۱- سوره زخرف، آیه ۵

« ما تَصَدَّقَ مُؤمِنٌ بِصَدَقهٍ اَحَبُّ اِلیَ اللّه ِ مِنْ مَوعِظَهٍ یَعِظُ بِها قَوما یَتَفَرَّقونَ وَ قَدْ نَفَعَهُمُ اللّه ُ بِها، وَ هِیَ اَفْضَلُ مِنْ عِبادَهِ سَنَهٍ » : (۱)

« هیـچ صدقه ای در نزد خدا محبوبتر از این نیست که فردی باایمان، جمله موعظه ای به جمعی القا کند که خدا آن را، پس از متفرّق شدن آن جمع، نافع به حالشان قرار دهد ؛ و آن موعظه، از عبادت یکساله برتر است ».

« وَ رُوِیَ اَنَّهُ ذُکِرَ عِندَالنَّبِیِّ _ صـلی اللّه ُ علیه و آله و سلّم _ رَجلانِ کانَ اَحَدُهُما یُصَلّی المَکْتوبَهَ وَ یَجْلِسُ فَیُعَلِّمُ النّاسَ الخَیرَ، وَ کانَ الاخِرُ یَصُومُ النَّهارَ وَ یَقومُ الَّیْلَ ؛ فَقالَ: فَضْلُ الاولِ عَلَی الثّانی کَفَضلی عَلَی الاَنامِ » : (۲)

« و نقل شده است که در حضور پیامبر اکرم _ صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم _ سخن از دو نفر به میان آمد که یکی از آن دو ، پس از اداء نمـاز واجب می نشـیند و به مردم مطـالب خیر (از عقایـد و اخلاق و احکام) می آموزد ؛ و دیگری به روزه داری و شب زنده داری می پردازد. فرمود : برتری اوّلی نسبت به دوّمی، مانند برتری من است نسبت به سایر مردم »

و نیز از همان حضرت _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ روایت شده که فرمود :

« اَحَبُّ المؤمنینَ الی اللّه ِ تَعالی مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ فی طاعهِ اللّه ِ، وَ نَصَحَ لِاُمَّهِ نَبِیّهِ، وَ تَفَکَّرَ فی عیوبِهِ وَ اَصْـلَحَها، وَ عَلِمَ فَعَمِلَ وَ عَلَّمَ » : (۳)

« محبوبترین مؤمنان نزد خدا، کسـی است که خود را در راه طاعت خدا به رنج و تعب وادارد ، و نسبت به امّت پیامبرش ناصح باشد و درباره عیبهای خویش بیاندیشد، و آنها را برطرف سازد، و علم (دین) به دست آورده و آن را مورد عمل

۱- ارشاد القلوب دیلمی، الباب الاول، ص ۱۷

۲- همان مدرک، ص ۱۶ و ۱۷

۳- همان مصدر، ص ۱۸

قراردهد، و به دیگران بیاموزد ».

و از آن حضرت ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ منقول است که فرمود :

« مَنْ عَلَّمَ عِلما فَلَهُ اَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهِ اِلی یَومِ الْقیامَهِ » : (۱)

« هر که علمی تعلیم دیگران کند، تاروز قیامت به قدر اجر کسانی که به آن عمل کنند، دارای اجر و ثواب خواهد بود ».

« وَ رُوِیَ اَنَّهُ یؤتی بِالرَّجُلِ، فَیوضَعُ عَمَلُهُ فی الْمیزانِ. ثُمَّ یُؤتی بِشَیْ ءٍ مِثْلِ الْغَمامِ، فَیوضَعُ فیه. ثُمَّ یُقالُ: اَتَدْری ما هذا؟ فَیَقولُ: لا. فَیُقالُ: هذاالعِلمُ الّذی عَلَّمْتَهُ النّاسَ فَعَمِلوا بِهِ مِنْ بَعْدِکَ » : (۲)

« نقل شده است که روز جزا، عمل کسی را در میزان می نهند و سپس چیزی مانند ابر می آورند و برآن می افزایند، و می گویند : آیا می دانی که این چیست ؟ می گوید : نه ! می گویند : این، علمی است که به مردم یاد دادی و آنان پس از تو ، به آن عمل کردند. »

و از امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ منقول است :

« اَلْمَواعِظُ صِقالُ النُّفوسِ وَ جَلاءُالقُلوبِ » : (۳)

« موعظه ها، صیقل کردن (۴) جانها و جلا دادن دلها است ».

« اَلْمَواعِظُ شِفاءٌ لِمَنْ عَمِلَ بِها » : (۵)

« مواعظ، شفا بخشیدن (از بیماری روحی) است درباره هرکسی که به آن عمل نماید ».

« اَلْمَواعِظُ حَیاهُ القُلوبِ » : (۶)

۱- همان مصدر ،همان صفحه

۲- همان مصدر و همان صفحه

۳- غررالحکم، حرف الالف، شماره ۱۳۹۹

۴- صیقل کردن، یعنی زدودن چرک و زنگ از آینه و فلزات

۵- غررالحکم، حرف الالف، شماره ۱۲۱۳

۶- غررالحکم، حرف الالف، شماره ۳۷۳

« موعظه ها، سبب زنده گشتن دلها است ».

« ثَمَرَهُ الْوَعْظِ الْاِنْتِباهُ » : (۱)

« نتیجه و حاصل وعظ، بیدار شدن (دل از خواب غفلت) است ».

« بِالْمَواعِظِ تَنْجَلِی الْغَفْلَهُ » : (۲)

« به سبب موعظه ها است که (پرده) غفلت (از مقابل چشم دل) برداشته می شود. »

و در ضمن وصایای امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ به فرزند ارجمندش امام مجتبی ــ علیه السّلام ــ آمده است.

« اَحْیِ قَلْبَکَ بِالْمَوعِظَهِ » : (۳)

« دلت را با موعظه زنده کن ».

از مجموع این بیانات استفاده می شود که قلب و روح آدمی نیز مانند تنش تیرگیها به خود می گیرد ، و خواب رکودانگیز عارضش می شود ، و احیانا به بیماری خاصّ به خود، مبتلا گردیده، سرانجام می میرد ؛ در عین حالی که تنش زنده و سالم و بیدار می باشد، و به انجام اعمال حیوانی خویش سرگرم است !

و لذا برای پیشگیری از این آفات هلاکتبار است که ائمّه دین ــ علیهم السلام ــ به طور مؤکّد، دستور استماع « موعظه » می دهند و « موعظه » را مایه حیات قلب و شفابخش روح، و بیدار نگهدارنده جان، و بر طرف کننده تیرگی غفلت از آیینه دل، معرفی می فرمایند.

۱- غررالحکم، حرف الثاء، شماره ۳

۲- غررالحکم، حرف الباء، شماره ۱۳

۳- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۳۱

رشد و نمو « هسته ایمان » نیاز به « آب موعظه » دارد!

خداوند حکیم برای پروراندن هر « دانه » و « هسته ای » در عالم، مقرّرات خاصّی قرار داده و علل واسباب مخصوصی مقرّر فرموده است.

او ــ جلّ شأنه العزیز ــ در عین اینکه می تواند بدون وساطت نور خورشید و باد وباران، دانه های گندم را برویاند ، و غنچه ها را بشکفاند، ولی بدون این اسباب، آن کارها را انجام نمی دهد ؛ « اَبَی اللّه ُاَنْ یُجْرِیَ الاَشیاءَ اِلّا بِأَسْبابٍ » : (۱) «خدا ابا دارد از اینکه امور را جز از طریق وساطت اسباب به جریان بیفکند ».

چنانکه می فرماید :

وَ اللّه ُالّذی اَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتثیرُ سَحابا فَسُقْناهُ اِلی بَلَدٍ مَیِّتٍ فَاَحْیَینا بِهِ الاَرْضَ بَعْدَ مَوتِها کَذلِکَ النُّشورُ : (۲)

«خداوند ، همان کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت درآورند. آنگاه این ابرها را به سوی زمین مرده و افسرده ای می رانیم، و به سبب آن ، زمین را پس از مردنش زنده می کنیم. آری، زنده شدن مردگان نیز همین گونه است ! ».

و از این نمونه روشن باید پی به شرایط زنده شدن دلها ببریم، و مقرّرات مخصوص رشد و نمو « هسته ایمان » در قلوب را بشناسیم ، و بدانیم همانگونه که یک زمین مرده که بخواهد زنده شود، و در دامن خود انواع گلها و میوه ها بپروراند ، باید ابتدا بادها به حرکت درآیند ، و ابرها را در فضای آسمان به سوی آن قطعه مرده برانند تا قطرات حیاتبخش باران بر سطح آن

۱- مجمع البحرین، کلمه « سبب » حدیث مشهوری است

۲- سوره فاطر، آیه ۹

نزول کرده و در اعمـاق آن فرو رود ؛ درآن موقع است که زمین مرده، زنـده می شود ، و دانه هـای نهفته در دل را به صورت سبزه ها و گلهای شاداب بیرون می دهد.

آری ، و کذلک النشور ! دقیقا به همین منوال است جریان زنده شدن «زمین قلب» انسان که « هسته ایمان » در درون خود دارد ، و فردا ــ روز جزاــ همین بـذر است که بایـد تبـدیل به درخت طـوبی گشـته ، و آنهمه نعمتهـای جـاودانه جنّت المـأوی را به مَنَصّه ظهور و بُروز آورد !

و طبیعی است که این بذر عالی و صالح، با شـرایط فعلی دنیا اگر به حال خود بماند، در اثر برخورد با بادهای سـموم شهوات و قرارگرفتن در لابلای علفهای هرز گیاهان، به طور مسلّم می خشـکد و می پوسـد، و احیانا جای خود را به بذر کفر و نفاق ، و هسته زقّوم جهنّم می دهد !

و لـذا وظیفـه حتمی هر فرد بـا ایمـان عاقـل اسـت که در حـال حاضـر بـا شـدّت اهتمـام و دقّت کامـل، به فکر احیـاء این زمین حاصلخیز « قلب » و پروراندن «هسته » فوق العاده گرانقدر ایمان خویشتن باشد... که فردا بسیار نزدیک است، و مجال « عمل » بسیار تنگ !

هین مگو فردا که فرداها گذشت تا بکلّی نگذرد ایّام کَشت

هین و هین ای راه رو بیگاه شد آفتاب عمر سوی چاه شد

تا نمرده است این چراغ پر گهر هین فتیله اش ساز و روغن زودتر

فانْتبهْ ثمَ اعتبرْ ثمَ انتصبْ واستعن باللّه ثمَّ اجهَدْتُصبْ

تنها راه احیاء سرزمین قلب ، و رشد دادن هسته ایمان، این است که آدمی خود را با جّد تمام در معرض بادها و نسیمهای مواعظ و نصایح آسمانی قرآن قرار دهد، تا ابرهای تفکّر و تدبّر در فضای جان برانگیخته شوند ، و حال انقلاب و تحوّل دردلها پدید آید، و جرقّه های برق « معرفت » در مغزها تولید شود ، و یاد خدا حاکم بر قلوب گردد.

در آن هنگام است که فریاد استعانت و استمداد از مقام ربوبی ، از عمق جان آدمی برمی خیزد ؛ و از آن سو نیز خداوند رحیم کریم متقابلاً بذل لطف و عنایت فرموده ، و باران رحمت خودرا بر زمین دلها سرازیر می سازد ، و سرانجام، زمین مُرده جان، به اهتزاز آم_ده ، از درونش چشمه های حکمت و عرفان می جوشد ، و ب__ر دامنش گلهای فضایل اخلاق _ از صدق و عفاف و امانت و تقوی _ می روید ، و نتیجتا سراسر وجود انسان تبدیل به یک گلزار سرشار از لطافت و عطر و حسن و جمال، از نظر افکار و اخلاق و عمل می گردد ، و آیه وافی هدایه فَاَحْيَيْنا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوتِها در عالم جان ، مصداق می یابد، و کریمه اِلَيهِ يَصْعَدُالْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُهُ» (۱) در وجود انسان ، جامه تحقّق می پوشد.

۱- سوره فاطر، آیه ۱۰، یعنی «قلب معتقد به اعتقاد پاک، رو به سوی خدا اوج می گیرد و عمل صالح، آن را بالا می برد »

فصـــل دوم: شرایط لازم در اثرگذاری « موعظه »

اشاره

پس از تنبّه به اهمیت موقعیت « موعظه » در حیات دینی انسان، مطلبی که تذکر آن و بلکه بحث مبسوط درباره آن، بسیار لازم است، این است که اثرگذاری « موعظه » در دلها، مشروط به شرایط خاصّی است که دقیقا باید تحت رعایت کامل قرار گیرد تا نتیجه بخش باشد.

ما نخست، درباه معنای « وعظ » و « موعظه » از نظر لغت شناسان توضیحی می دهیم ، و سپس به بیان شرایط آن می پردازیم ــ انشاءاللّه تعالی ــ

« وعظ » از نظر لغت

« راغب اصفهانی » در کتاب « مفردات القرآن » می گوید :

« اَلْوَعْظُ: زَجرٌ مُقْتَرِنٌ بِتَخْویفٍ »:

« وعظ،بازداشتن ومنع کردنی است که مقرون به بیم دادن (از عواقب کار) باشد» .

آنگاه از « خلیل » (لغوی معروف) نقل می کند که گفته است :

« هُو التَّذْکیر بالخیرِ فیما یَرِقُّ لَهُ الْقَلْبُ » :

« وعظ ، یادآوری (توجه دادن قلب) به خوبیها است آنگونه که موجب رقّت قلب شود ».

صاحب « مجمع البحرین » نیز می نویسد :

« اَلْوَعْظُ: النُّصح و التّذکیر بالعواقب » :

« وعظ، پند و نصیحت و یادآوری و تنبه دادن به عواقب امور است ».

و همو می گوید :« الموعظهُ اَیضا عباره عن الوصیّه بالتّقوی و الحثّ علی الطّاعات و التّحذیر عن المعاصی والاغترار بالدّنیا و زخارفها و نحو ذلک » :

« موعظه نیز عبارت است از سفارش به تقوی، و ترغیب به طاعتها و پرهیز دادن از گناهان، وبرحذر داشتن ازاینکه کسی فریب دنیا خورده، دل به زر و زیور آن بندد ».

* * *

ش___رایط « م___وعظ___ه »

۱ _ « واعظ » باید دارای نفس مهذَّب باشد !

نخستین شرط مسلّم، طهارت نفس و قداست روح شخص « واعظ » است که باید دارای قلبی مُزَکّی و جانی مهذَّب باشد ؛ دلداده به دنیای فریبا ، و دربند جمع مال و جذب قلوب آدمیان نباشد ؛ تا سخنش از دل برخیزد و بعون اللّه در دلها نشیند؛ آلودگان را به پاکی و خواب رفتگان را به بیداری کشاند.

این بیان از امام صادق _ علیه السّلام _منقول است :

« فَاِنَّ مَثَلَ الْواعِظِ والْمُتَّعِظِ کَالْیَقْظانِ والراقِدِ؛ فَمَنِ اِسْتَیْقَظَ عَنْ رَقْدَهِ غَفْلَتِهِ وَ مُخالِفاتِهِ وَ مَعاصیهِ، صَلُحَ اَنْ یُوقِظَ غَیرَهُ مِنْ ذلِکَ الرُّقادِ » : (۱)

« رابطه واعظ و متّعظ، مانند رابطه آدم بیدار و شخص به خواب رفته است! و

۱- مصباح الشّریعه، باب ۷۲

لذا آن کسی که از خواب غفلت و عصیان، بیدار گشته است، صلاحیّت آن را دارد که دیگری را از این خواب، بیدارکند ».

وگرنه، به فرموده همان حضرت در ذیل همان بیان :

« و اَمّا السّائِرُ فی مَفاوِزِالْاعْتِداءِ، والخائِضُ فی مَراتِعِ الْغَیِّ وَ تَرْکِ الْحیاءِ بِاسْتِحْبابِ السُّمْعَهِ والرِّیاءِ والشُّهْرَهِ والتَّصَنُّعِ اِلَی الْخَلْقِ، الْمُتَزَیّی بِزِیِ الصّالِحینَ، الْمُظْهِرُ بِکَلامِهِ عِمارَهَ باطِنِهِ، وَ هُوَ فی الحَقیقَهِ خالٍ عَنها، قَدْ غَمَرَتها وَحْشَهُ حُبِّ الْمَحْمَدَهِ، وَ غَشِیَتها ظُلْمَهُ الطَّمَعِ، فَما اَفْتَنَهُ بِهَواهُ، وَ اَضَلَ النّاسَ بِمَقالِهِ، قالَ اللّه عزَّوجلَّ: لَبِئسَ الْمَولی وَ لَبِئسَ العَشیرُ » :

« و امّا آن کسی که در بیابانهای هولناک تجاوز و طغیان در حال سیر است و در چراگاه های گمراهی و بی حیایی پیش می رود، و با داشتن روحی ریاکار و شهرت طلب، به تصنّع و ظاهرسازی پرداخته، و با زیّ و قیافه صالحان در بین مردم می خرامد ، و با سخنان آراسته و جذّاب، اظهار وارستگی جان نموده، ادّعای طهارت باطن می کند ؛ در حالی که سراپای وجودش به گرداب هول انگیز حبّ جاه و مدح و ثنا فرو رفته ، و ظلمت طمع و انتظار اقبال مردم به وی فضای قلبش را فراگرفته است !

آری، چنین آدمی، مفتون هوای نفس خویش است . و با گفتارش موجب گمراهی مردم می باشد !و او به فرموده خداوند ـ عزوجل ـ لَبِئْسَ الْمَولی وَلَبِئسَ العَشیرُ : (۱) چه بد یاوری و چه بد معاشری است».

مسئله « وعظ » و « اتّعاظ »

غیر از مسئله « تعلیم » و « تعلّم » است !

توجه به این مطلب لازم است که مسئله « موعظه »، غیر از مسئله « تعلیم » است .

تعلیم یعنی یاد دادن چیزی به دیگری ؛ حال، آن مطلب یاددادنی هر چه باشد، و آن شخص معلم و آموزگار نیز هر که باشد. به هر حال ، تعلیم و تعلّم با فراهم بودن شرایط خاصّ آموزش تحقق پیدا می کند.

در تعلیم نه نیازی به طهارت روح و قداست نفس معلّم است، و نه مطالب مورد تعلیم منحصرا باید از سنخ مسائل مربوط به نفس و تهذیب جان باشد !

ممکن است یک فرد مُلْحِد بی اعتقاد به مبانی دینی که عالم به مسائل علم ریاضی ـ مثلاً ـ یا جغرافیایی یا طبیعی و یااحیانا فلسفی است، تمام این سنخ از معلومات خود را به فرد دیگری که مستعد فراگیری این علوم است، تعلیم نماید

۱- سوره حجّ، آیه ۱۳

و او هم به خوبی و دقت فراگیرد.

چنـانکه در دنیای علوم، اینگونه تعلیم و تعلّمها بسـی فراوان بوده و هست، و حتی در عالم شـرع، نیز اکتساب علوم از هر عالمی ــ هر چند « کافر » ــ و در هر نقطه ای ــ اگرچه در « بلاد کفر » باشد ــ اجازه داده شده است.

اینک نمونه ای از تجویز و ترغیب شرع مقدس در این باب :

قالَ امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ :

« خُذُوا الْحِکمَهَ وَ لَوْ مِنَ المُشرِکین » : (۱)

« حکمت (سخن درست وموافق حق)رافراگیرید : اگرچه از مشرکان باشد ».

قالَ رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله و سلم :

« اُطْلُبوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بالصّینِ » : (۲)

« دنبال تحصیل علم بروید، اگرچه در چین باشد ».

سرزمین « چین »، آن روز، هم از بلاد کفر بود، و هم در نقطه دوردستی از حجاز قرار داشت.

عن امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ قال: قال َرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم :

« کَلِمَهُ الْحِکْمَهِ ضالَّهُ المؤمنِ ، فَحَیثُ وَجَدها، فَهُوَ اَحَقُّ بِها » : (۳)

« سـخن حکمت (موافق حق) گمشـده مؤمن است (همیشه بایـد در جسـتجوی آن باشـد). بنـابراین در هرجا که آن را بیابـد، به فراگرفتن آن، سزاوارتر از دیگران است (چه آنکه مؤمن صاحب حق و اهل حق است) ».

قال امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ:

« خُـذِ الْحِکْمَـهَ اَنّی کـانَت ؛ فَـاِنَ الْحِکْمَـهَ تَکـونُ فی صَـدرِالْمُنافقِ، فَتَلَجْلَـجُ فی صَـدْرِهِ حَـتّی تَخْرُجَ، فَتَسْـکُنَ اِلی صَواحِبِهـا فی صَدرِالمؤمِنِ » : (۴)

« حکمت را در هرجـا که باشـد فرابگیر (اگرچه از فرد ناصـالحی باشـد) ؛ چه آنکه حکمت در سـینه منافق (آدم غیرمؤمن) نیز هست، (ولی) در آنجا (که ظرف شایسته حکمت نیست، پیوسته) در اضطراب و تلجلج است تا (از زبان او) بیرون آید و (نزد) همقطاران خود در سینه مؤمن، جای گیرد ».

و نیز از آن حضرت است که : « اَلْحِكْمَهُ ضالَّهُ الْمؤمنِ ، فَخُذِ الْحِكْمَهَ وَ لَو مِنْ اَهْلِ النِّفاقِ » : (۵)

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۷، حدیث ۴۱، نقل ازمحاسن

۲- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷، حدیث ۵۵

۳- بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۹، حدیث ۵۸، نقل از امالی شیخ

۴- نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۷۶

۵- نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۷۷

« حکمت گمشده مؤمن است، پس آن را فراگیر، اگرچه از اهل نفاق باشد ».

عَن ابی جعفر ـ علیه السّلام ـ قال : قالَ المسیحُ ـ علیه السّلام ـ :

« مَعْشَرَالْحواریّین، لَمْ یَضُرَّکُمْ مِنْ نَتْنِ الْقَطرانِ اِذا اَصابَتْکُمْ سِراجُهُ. خُذُواالْعِلْمَ مِمَّن عِنْدَهُ، و لا تَنظروا اِلی عَمَلِهِ » : (۱)

حضـرت مسیـح ـ علیـه السّلام ـ بـه نقـل حضـرت ابـــی جعفـر امـام باقـر ـ علیه السّلام ـ فرمود :

« ای گـروه حواریّیـن (اصحاب خاص حضرت عیسی ـ علیه السلام ـ) بوی بد قَطْران (۲) به شما صدمه ای نمی زند، در صورتی که نور چراغش به شما برسد. علم و دانش را از هر که دارای آن هست فراگیرید، و به عمل وی ننگرید (به عذر بد عملیهای او خود را از نور علمش محروم مسازید) ».

* * *

تـذکّـــر لازم

جواز اخذ علم از بلاد کفر و کافران، شرایطی دارد !

این مطلب باید دقیقا مورد توجه باشدکه آزادی مسلمانان در تحصیل علم از بلاد کفر و دانشمندان کافر، مشروط به این است که بنیه اعتقادی و اخلاقی وی چنان قوی و محکم باشد که به هنگام برخورد با افکار اِلحادی و جو فاسد ضدّ عفاف و تقوی ، تحت تاثیر قرار نگیرد ، و رنگ کفر و فساد در عقیده و اخلاق و عمل نپذیرد.

آری « مُسلِم » بماند تا « طَلَبُ الْعِلم » برای او یک فریضه اسلامی باشد ! ! (۳)

وگرنه، گوهر ایمان و تقوی را از دست دادن، و فرضا به صدها رشته تخصّصی علمی رسیدن، بسیار روشن است که از نظر اسلام محکوم به خُسران و مستوجب هلاک جاویدان است، و اقدام به آن، اکیدا ممنوع، و یقینا نامشروع است !

* * *

دیگر آنکه : هر کسی نمی تواند به بهانه اینکه فرموده اند : « خُذِ الْحِکْمَهَ وَ لَو مِن

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۷، حدیث ۴۲، نقل از محاسن

۲- قَطران، مایع روغنی تیره رنگ چسبنده ای است که غالبا از جوشاندن درخت خشک صنوبر و مانند آن بدست می آید، و از جمله مصارف آن ، وسیله روشنایی قرار گرفتن است که مانند نفت در مخزن چراغ می ریزند. (اقتباس از فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

۳- اشاره است به حدیث مشهور از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله وسلّم: « طَلَبُ العِلمِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسلِمٍ وَ مُسلِمَةٍ ». (بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷، حدیث ۵۴، نقل از: غوالی اللّئالی)

اَهْلِ النِّفاقِ » یا « خُذوا الْحِکْمَهَ وَ لَوْ مِنَ الْمُشرِکینَ » دنبال هر مدَّعی حکمت و عرفانی را بگیرد، و دل به هرگفتار و نوشتاری بدهد !

چه آنکه نخست، حکمت شناس باید بود، و سپس به جستجوی آن در لابلای گفته ها و نوشته ها پرداخت ! وگرنه طرّاران سخن و قلم، فکرهای ساده و ناآشنا را، که قدرت تمییز « حق» از « باطل » و « حکمت » از « جهالت » ندارند، با تردستی عجیب به دام می افکنند، و در لفافه الفاظ مقدّس « حکمت » و « عرفان » و احیانا با تأویل و تطبیق آیات قرآن، دست به تخریب خانه ایمان آن ناپختگان بیخبر زده ، و سرانجام آن غارت زدگان بی خانمان را در منجلاب های کفر و فساد اخلاق و عمل، نابود می سازند ؛ که فرموده اند :

« فَکَمْ مِنْ ضَلالَهٍ زُخْرِفَتْ بِآیَهٍ مِنْ کِتابِ اللّه ِ، کَما زُخْرِفَ الدِّرْهَمُ مِنْ نُحاسٍ بِالْفِضَّهِ المُمَوَّهَهِ، النَّظَرُ اِلی ذلِکَ سَواءٌ، وَالْبُصَراءُ بِهِ خُبَراءُ » : (۱)

«چه بسیار است که (رهزنان عقیده و ایمان) سخنان ضلال انگیز و گمراه کن را (به منظور فریب دادن ساده دلان) با آیه ای از کتاب خدا می آرایند؛ آنچنانکه (مال دوستان شیّاد) درهم و سکّه مسی را با دادن آب نقره به آن، نقره گونش می سازند که نگاه به آن (نسبت به همه) یکسان است ؛ اما تشخیص دهندگان آن، تنها افراد بصیر و خبرگان گو هر شناسند ».

« استماع قول » و « اتّباع احسن »

نیز، اهل خاصّی دارد !

آری، درست است که قرآن کریم می فرماید :

فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذینَ یَستَمِعونَ الْقَولَ فَیَتَّبِعونَ اَحْسَنَهُ اولئِکَ الَّذین هَداهُمُ اللّه ُو اولئِکَ هُمْ اُولوا الاَلبابِ : (۲)

« بندگان مرا بشارت ده، آنانکه سخنان را می شنوند، و از نیکوترین آنها پیروی می کنند. آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان نموده و آنها خردمندانند ».

برخی می گویند: ظاهر این آیه ، آزاد اندیشی پیروان مکتب قرآن ، و انتخابگری آنها را در مسائل مختلف به خوبی نشان می دهد ؛ که بندگان حقیقی خدا و مسلمانان کامل تربیت شده مکتب انسان ساز قرآن، در مقام پذیرش مطلب حقّ و پیروی از حقّ، هیچگونه تعصّب و لجاجتی ندارند.

آنها جویای حقّند و تشنه حقیقت ؛ در هرجا که آن را بیابند، و از هر زبانی که آنرا بشنوند، با خضوع تمام، از آن استقبال می کنند، و آن را هم در مرحله «فکر»

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۶، حدیث ۳۹، از حضرت مسیح علیه السّلام، منقول از، محاسن

۲- سوره زُمَر، آیه ۱۸

می پذیرند، و هم در مرحله « عمل » بکار می بندند.

چه آنکه : اولئِکَ الَّذینَ هَداهُمُ اللّه ُوَ اولئِکَ هُمْ اُولو الاَلباب آنان کسانی هستند که هم فضای جانشان به نور « عقل» حقیقت بین روشن است، و هم در پوشش نور « وحی » خدا و هدایت « اللّه » ــ عزّ و جلّ ــ که حق محض است، قرار گرفته اند.

خردمندان خداجو هستند، و جز « حق »، چیزی نمی خواهند . و لذا بدون هرگونه تعصّب، به هر سخنی گوش فرا می دهند و از لابه لای آنچه که می شنوند، نه تنها خوب، بلکه خوب ترین را برمی گزینند و به دنبالش می روند !

آری ، درست است که بر اساس این بیان از آیه ،این نوع آزادی در « استماع قول » و « اتّباع اَحْسن » را قرآن کریم به عنوان یک افتخار عظیم به پیروان مکتب خویش، اعطا فرموده است؛ اما بسیار روشن است که این در مورد افرادی است که قبلاً میزان تـشـخیـص کـلام « حـقّ » از « بـاطـل » را در مـکتـب « وحـی » و هـدایـت « اللّه » ــ عزّ و جلّ ــ بدست آورده و از مصادیق « اولئک الذّین هداهم اللّه » شده اند، و با عقلی قویّ و مجهّز به قدرت تمییز « مغالطه » از « برهان » و تفکیک « حسن » از «قبیح » و شناسایی « اَحسَن »، در زُمره « اولئک هُم اُولواالالباب » درآمده و با شایستگی تمام، آماده استماع انواع « مقالات » از « مکاتب » مختلف شده اند.

البته، اینان، مانند شناوری ماهر و ورزیده کار، این نیرو را دارند که بی هرگونه ترس و هراس از ضلالت و گمراهی، خود را به دریای ژرف و بیکران افکار و اقوال مختلف بزنند و درتمام ابعاد مذاهب و مسالک گوناگون، به غَور و بررسی بپردازند ، و نه تنها خود را نبازند، بلکه هرجا هم به قطعاتی از لؤلؤ و مروارید و جواهر پربهای علمی نافع به حال مسلمین برخوردند، آن را نیز فراگیرند، و سرانجام باسلامت عقیده و ایمان، همراه با اندوخته های علمی فراوان، از میان انبوه افکار و اقوال باطل بیرون آیند !

وگرنه، کسی که نه از نظر عقل و درایت در حدّی است که فرق بین « برهان » و « سفسطه » را بشناسد ؛ و نه از نظر تعلیم و تربیت دینی، به مقام « فُرقان » روحی رسیده است که فارق بین « حق » و « باطل » باشد، طبیعی است که چنین شخصی اگر بخواهد خود را در زمره « الذین یستمعون القول فیتّبعون اَحسنه » پندارد، و بی پروا وارد میدان استماع اقوال مکاتب و مسالک مختلف بشود، در همان مراحل اولیه کار، از هر طرف مورد هجوم انواع تشکیکات علمی و مذهبی قرار می گیرد، و قهرا در ردّ و حلّ آن تشکیکات، بر اثر نداشتن مایه علمی و ایمانی، احساس عجز و ناتوانی از خود کرده ، و کم کم به حال شک و ارتیاب در

معارف اساسی دین می افتد ! و آخرالامر، سر از کفر و اِلحاد در می آورد !

درست مانند آدم ناآگاه از فنّ « شنا » که خود را به دریای موّاج بیکران بزند، که طولی نمی کشد جسد بیجانش در لابلای امواج سهمگین دریا، طعمه جانوران می گردد.

* * *

در تکمیل بحث پیرامون این آیه شریفه ، اشاره به این نکته ضرورت دارد که امام صادق صلوات الله علیه ، همین آیه شریفه را به گونه ای تبیین می فرماید که زمینه طرح پرسش یاد شده پیش نمی آید . ابتدا به متن روایت توجه می کنیم :

عَن اَبی بَصیرٍ ، قالَ : سَأَلتُ اَبا عَبدِاللهِ ــ علیه السّلام ــ عَن قَولِ اللهِ عَزّوجلَّ : الَّذینَ یَستَمِعونَ القَولَ فَیَتَّبِعونَ اَحسَنَه . قالَ : «هُمُ الْمُسَلِّمونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ ، الَّذینَ اِذا سَمِعُوا الحَدیثَ ، لَم یَزیدُوا فیهِ ، وَ لَمْ یَنقُصُوا مَنهُ ، وَ جاؤُوا بِهِ کَمَا سَمِعُوهُ» .(۱)

«ابو بصیر گوید : معنای آیه شریفه را از امام صادق ــ علیه السّلام ــ پرسیدم . فرمودند: اینان، کسانی هستند که در برابر آل محمد صلی علیه و آله تسلیم هستند . کسانی که وقتی حدیثی (از احادیث اهل بیت) شنیدند ، چیزی بر آن نمی افزایند ، و چیزی از آن کم نمی کنند. و آن را همان گونه که شنیده اند، نقل می کنند » .

محدّث بحرانی در تفسیر برهان ، ذیل آیه شریفه ، دو حدیث دیگر به همین مضمون روایت کرده است .(۲)

در توضیح روایت امام صادق ــ علیه السّلام ــ می توان گفت : الف و لام در کلمه «القول» ، در تفسیر اول که رایج تر و مشهورتر است ، الف و لام جنس است . امّا در تبیین امام صادق ــ علیه السّلام ــ ، الف و لامِ تعریف است .

به عبارت دیگر : بر مبنای تفسیر اول ، کلمه «القول» ، مطلق سخنان را در برمی گیرد ، از هر سمت و سو، و از جانب هر گوینده ای که باشد . امّا بر مبنای تبیین معصوم ــ علیه السّلام ــ، «القول» یعنی : گفتارِ مشخص شناخته شده ، که طبق همین حدیث ، به معنای سخنان معصومین علیهم السلام است .

همچنین مرجع ضمیر در کلمه «احسنه» بر مبنای تفسیر اول ، کلمه «القول» می شود . و بر مبنای تبیین معصوم ــ علیه السّلام ــ، کلمه «الاتّباع» که بر اساس سیاق کلام ، در تقدیر است . یعنی : بر اساس تفسیر رایج ، خداوند متعال به کسانی بشارت داده که «احسن القول» را پیروی کنند . ولی بر اساس تبیین

۱- اصول کافی ، کتاب الحجه ، باب التسلیم و فضل المسلّمین ، حدیث ۸ ، ج ۱ ، ص ۳۹۱ ــ ۳۹۲

۲- تفسیر برهان ، چاپ بنیاد بعثت بیروت ، ج ۸ ، ص ۳۵۸ ــ ۳۵۹ ، ذیل آیه ۱۸ سوره زمر

معصوم ـ علیه السّلام ـ، بشارت شامل حال کسانی است که از گفتارهای شناخته شده (سخنان معصومان) تبعیت می کنند ، به احسن اتبّاع .

با این توضیحات ، می توان گفت که آیه شریفه یاد شده ، بر مبنای تبیین قرآن ناطق ، امام صادق ـ علیه السّلام ـ، هیچ ربطی به اخذ علم ـ به ویژه علم دین ـ از کافران ندارد . و استفاده از آن آیه در این مبحث ، نابجا و ناروا است .

بازگشت به اصل مبحث :

بحث ما، در این بود که مسئله « موعظه » غیر از مسئله « تعلیم » است. زیرا در تحقّق « تعلیم » و « تعلّم »، نه تقوی و طهارت روحی معلّم شرط است، و نه مطلب مورد تعلیم منحصر در مسائل خاصّی می باشد. بلکه معلم هرکه، و مطلب هم هرچه باشد، در صورت فراهم بودن شرایط مربوط به « آموزش»، مسئله تعلیم و تعلّم محقق می گردد.

ولی مسئله « وعظ » و « اتّعاظ » اینچنین نیست، چه آنکه :

اولاً، مسائل مربوط به « وعظ »، اختصاص به مسائل روحی و اخلاقی، آنهم از جهت اعتقاد به مبدأ و معاد و کیفر و پاداش روزجزا دارد.

و ضمن آن مسائل، موازین قُرب و بُعد انسان نسبت به ساحت قدس خداوند متعال، در تجلّیگاه « اخلاق » و « عمل »، ارائه می گردد ؛ تا آنجا که وضع موجود حالات روحی انسان در معرض تغییر و دگرگونسازی از سوی شخص وعظ کننده قرار می گیرد ؛ آنگونه که یُبَدَّلُ الْقلبُ غیرَالقلب !

براساس استماع « وعظ » مؤثّر، چهره و صورت جان دگرگون می شود؛ تیرگی، مبدّل به صفا، و غِلظَت و قَسْوَت، تبدیل به نرمی و لینت می گردد.

و ثانیا، نفس « واعظ » باید دارای خصائص ویژه ای از مراتب ایمان و تقوی و اخلاص و یقین باشد که خود صدور کلام از زبان چنین فردی متّصف به آن صفات، دخیل در تأثیر بر قلوب است.

و لذا ممکن است همان کلام ـ و بلکه ابلغ از آن را ـ فرد دیگری که فاقد آن شرایط است، بعنوان « وعظ » القاء به جمعی بنماید، ولی کوچکترین اثر در دلهای شنوندگان نگذارد !

این جمله از بوعلی سینا در شرایط « وعظ » آمده است که می گوید :

« ثمّ نفس الکلام الواعظ من قائل زکّی بعباره بلیغه و نغمه رخیمه و سمت رشید » : (۱)

« لازم است سخنی پندآموز از گوینده ای پاکدل با بیانی رسا و آهنگی نرم و سیمایی صالح، القاء شود ».

۱- شرح اشارات، ج ۳، النّمط التّاسع، ص ۳۸۰

قلب « زاهد » دارای حکمت است

و سخنش شورانگیزی !

ضمـن وصـای رسـول خـدا ـ صلّی اللّه علیـه و آلـه و سـلّـم ـ بـه ابـوذر ـ رضی اللّه عنه ـ آمـده است :

« یا اباذرّ !ما زَهِدَ عَبدٌ فی الدُّنیا، اِلّا اَثْبَتَ اللّه ـَالْحِكْمَهَ فی قَلْبِهِ، و اَنْطَقَ بِها لَسانَهُ » : (۱)

« اباذر ! هیچ بنده ای نسبت به دنیا زاهد و بی رغبت نمی شود، مگر اینکه خداوند در دل وی حکمت را ثابت و مستقر نموده، و آن را بر زبانش جاری می سازد ».

« یا اباذر ! اِذارَأَیتَ اَخاكَ قَدْزَهِدَ فی الدُّنیا، فَاسْتَمِعْ مِنْهُ ؛ فَاِنَّهُ یُلْقی اِلَیکَ الْحِكْمَهَ » : (۲)

« اباذر ! هرگاه دیدی برادر ایمانیت نسبت به دنیا زاهد و بی رغبت است، به سخنانش گوش فراده، چه آنکه او (بر اثر داشتن قلبی زاهد، دارای حکمت است و با گفتارش) به تو (نیز) القاء حکمت می نماید ».

کجایند روشندلان روشنگر ؟ !

خوشا حال آنان که براثر « زهد » و انقطاع از دنیا، رشته جانشان به منبع نور « اللّه نورُالسموات والارض » اتّصال یافته و روشن گردیده اند؛ هم خود روشنند، و هم سبب روشن شدن صدها و هزارها دل می شوند، و کار پیامبران خدا را انجام می دهند !

دلهـای مـردم مـانند لامپهای بزرگ و کوچکند ، و دارای استعدادهای مختلف ؛ و کـار واعظـان ، اتصال دادن این لامپها است بـه کانـون بـرق « ربّ العالمین » ـ عزّ شأنه العزیز ـ .

آن دلی که خود، به کانون برق، اتصال یافته و ارتباطش با « اللّه نورُ السّموات والارض » ثابت است و محکم، او هادی برق است، و نور از منبع گرفته و از مجرای گفتار خود به لامپهای دلهای مردم می رساند.

هزاران شنونده که استماع گفتار « واعظ » می کنند، در واقع، همه، رشته دلها را متصل به « قلب » او نموده اند ؛ او نیز که خود، به نور ایمان روشن است، و ربطش با خداوند جهان محکم، با یک جمله کوتاه که از عمق جان و صفای ایمان به زبان می آورد، دلها را به ارتعاش آورده ، و طوفان در فضای جانها می افکند ، و چشمها را می گریاند. ولی ـ نعوذباللّه ـ اگر گوینده ای رشته دلش از خدا منقطع، و وابسته به مال و جاه و شهرت و امثال این امور باشد، طبیعی است که

۱- مجموعه وَرّام، ج ۲، ص ۵۷

۲- همان مصدر، همان صفحه

خود، تاریک است و از یک موجود تاریک، انتظار روشنی بخش بودن توقّعی نابجا است ؛ « خفته را خفته کی کند بیدار » !

خشک ابری که بود زاب تهی ناید از وی صفت آب دهی

ولـذاچنین فردی،هرچه فریادوفغان ازخودسـرداده،وآیات واخبارازباب وعظ و انـذار روی هم بریزد، تکانی در قلوب پدید نمی آید ، و چشمی نمناک نمی گردد .

اشک خونین نه ز هر آب و گِل آید بیرون این گُل از دامن صحرای دل آید بیرون

سالها غوطه به خوناب جگر باید زد تا ز دل یک نَفَس معتدل آید بیرون

می گویند : مرحوم حاج شـیخ جعفر شوشتری ـ قدّس اللّه سـرّه الشّریف ـ در یکی از شهرها که مظاهر فساد در آن زیاد بوده است منبر می رود و تنها یک جمله می گویـد : « مردم ! بدانید که خدایی هست » ! همین جمله کوتاه ، آنچنان آتشی در دلها می افروزد که صدای ضجّه و شیون از مجلسیان برمی خیزد و عده ای از کثرت گریه، بیهوش می شوند !

حال، آیا آن جمله کوتاه بر همه کس روشن، مگر چه داشت که آنچنان اثر گذاشت ؟ !

آری آن، جان داشت ؛ زنده بود ؛ دارای حرارت بود !

آن جمله کوتاه از قلبی برخاست که رشـته آن قلب به کانون برق متصل بود؛ نور و حرارت گرفته بود و همچون خورشید، داغ و سوزان بود ؛ پرنور و درخشان بود . و لـذا به محض اینکه با رشـته دلهای مردم متصل شد، دلها را به سوز و گداز افکند، ناله از سینه ها برآورد ، و سرشک از دیدگان فروریخت ! !

ممتاز بُوَد ناله ام از ناله عُشّاق چون آه مصیبت زده در حلقه ماتم

گر بُوِد در ماتمی صد نوحه گر آه صاحب درد را باشد اثر

* * *

شایستگی قلب مستمع نیز

در تحقق « اتّعاظ »و پذیرش « وعظ » شرط است !

باید این نکته را هم متوجه بود که گاهی دلهای شـنوندگان از شدّت آلودگی به قَذارات معاصـی، و اتّصاف به رذائل اخلاقی، صلاحیّت استضائه و اقتباس نور را از دست داده، و همچون لامپ سوخته ای شده اند که هرچه سیمش را به

کـانون برق وصـل کنیـد ابـدا روشن نمی شود ؛ در صورتی که منبع سالم است و برق می دهـد ؛ اما لامپ سوخته است و برق نمی گیرد !

خداوند حکیم به رسول مکرمش ــ صّلی اللّه علیه و آله و سّلم ــ فرمود : اِنَّکَ لا تُسمِعُ المَوتَی : (۱)

« تو نمی توانی سخنان خود را به گوش مردگان برسانی » !

زنـده دلانی حق طلب بایـد، تا پذیرای سـخنانت باشـند؛ ور نه، مرده دلان لجوجی که اسـتمرار بر طغیان و عصـیان ،ابزار درک آنهـا را مختـل ساخته ، و جوهر قلبشان را از صـلاحیّت انعکاس نور انـداخته است ، طبیعی است که توانایی اسـتماع گفتار تو و درک محتوای آن را نخواهند داشت، وَ سَواءٌ عَلَیهِمْ أَنْذَرتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهَمْ لایؤمِنونَ : (۲)

« برای آنها یکسان است ؛ چه اِنذارشان کنی یا نکنی ؛ ایمان نمی آورند ».

آری، اگر هزاران سـال آفتاب بر شوره زار بتابـد، و بارانهای پربرکت پی درپی بر آن ببارد، و نسـیمهای حیاتبخش بهاری علی الـدّوام بر آن بگذرد ؛ در نتیجه، آن زمین ناصالح، محصولی جز خس و خاشاک بی ثمر نخواهد داد ؛ که قابلیت قابل در کنار شایستگی فاعل، شرط لازم است !

محلّ قابل وآنگه نصیحت قائل چو گوش هوش نباشد چه سود حُسن مقال

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است به گوش مردم نادان و آب در غربال

گرچه ناصح را بود صد داعیه پند را اُذنی بباید واعیه

یک کس نامستمع زاستیزوردّ صدکس گوینده را عاجز کند

تو به صد تلطیف پندش می دهی او زپندت می کند پهلو تهی

ز انبیا ناصحتر و خوش لهجه تر کی بود که رفت دَمشان در حجر

زآنچه سنگ و کوه در کار آمدند می نشد بدبخت را بگشاده بند

۱- سوره نمل، آیه ۸۰

۲- سوره یس، آیه ۱۰

آنچنان دلها که بُدشان ما و من نعتشان شد بل اَشَدُّ قَسْوَةً

حاصل آنکه : موضوع « وعظ » و « اتّعاظ »، احتیاج به شرایط خاصی از جانب « واعظ » و « مستمع » دارد ؛ در صورتی که مسئله « تعلیم » و « تعلّم » و آموزش « حکمت » و انحاء علوم ــ آنچنانکه بیان شد ــ در قید شرایطی نظیر شرایط « موعظه » نمی باشد ؛ در عین اینکه هر دو طریق « موعظه و حکمت » (۱) از طرق سه گانه دعوت الی اللّه می باشند که در قرآن کریم آمده است :

اُدْعُ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلهُمْ بِالَّتی هیَ اَحْسَنُ : (۲)

« با حکمت و موعظه نیکو به راه پروردگارت دعوت کن، و با آنها (یعنی مخالفان راه حق) به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز ».

طرق سه گانه دعوت در این آیه شریفه ، عبارت از : حکمت، موعظه، و مجادله به نحو احسن است که دارای شرایط متفاوتی می باشند.

تفاوت « موعظه » و « حکمت » :

اینجا مناسب است قطعه ای که از مرحوم استاد شهید حاج شیخ مرتضی مطهّری ــ رحمه اللّه تعالی ــ در مورد تفاوت « موعظه » و « حکمت » رسیده است، ذکر شود : « تفاوت موعظه و حکمت در این است که حکمت، تعلیم است و موعظه تذکار ؛ حکمت، برای آگاهی و موعظه برای بیداری ؛ حکمت، مبارزه با جهل است، و موعظه مبارزه با غفلت ؛ سروکار حکمت، با عقل و فکر است، و سروکار موعظه با دل و عاطفه ؛ حکمت، یاد می دهد، و موعظه یادآوری می کند.

حکمت، بر موجودی ذهنی می افزاید ، و موعظه ذهن را برای بهره برداری از موجودی خود آماده می سازد ؛ حکمت چراغ است، و موعظه بازکردن چشم است برای دیدن ؛ حکمت برای اندیشیدن است، و موعظه برای به خود آمدن.

حکمت، زبان عقل است، و موعظه پیام روح ؛ از این رو شخصّیت گوینده در موعظه نقش اساسی دارد برخلاف حکمت !

در حکمت، روحها بیگانه وار با هم سخن می گویند ؛ و در موعظه، حالتی شبیه جریان برق که یک طرف آن گوینده است و یک طرف دیگر شنونده بوجود می آید، و ازاین رو در اینگونه از سخن است که « اگر از جان برون آید نشیند لاجرم بر دل » و گرنه از گوش شنونده تجاوز نمی کند !

۱- حکمت در اینجا به معنای اثبات مطلب از طریق استدلال منطقی و برهان عقلی است

۲- سوره نحل ، آیه ۱۲۵

درباره سخنان موعظه ای گفته شده است :

« الکلام اذا خرج من القلب دخل فی القلب و اذا خرج من اللّسان لم یتجاوز الأُذُن » : « سخن اگ_ر از دل برون آید و پیام روح باشد ، در دل نفوذ می کند ؛ اما اگر پیام روح نباشد و ص_رفا صنعت لفظی باشد ، از گ_وشها آن ط_رفتر نمی رود » . (۱)

۲ _ « واعظ » باید خودش اهل « عمل » باشد !

« عَنْ اَبی عَبدِاللّه _ علیه السّلام _ قال: اِنَّ الْعالِمَ اذا لَمْ یَعمَلْ بِعِلْمِهِ، زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلوبِ، کَما یَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفا » : (۲)

« عالم، وقتی به علم خویش عمل نکند، موعظه اش از (صفحه) دلها به سرعت می لغزد و می گذرد (در دلها نمی نشیند و اثربخش نمی شود)، همانگونه که (قطرات) باران از (صفحه) سنگ سخت ضخیم می لغزد و می ریزد (دل سنگ از آن نرم نمی شود تاآماده روئیدن گل یا گیاهی گردد) ».

از رسول خدا _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ منقول است که :

« اَوحَی اللّه اِلی عیسی بنِ مریم (علیه السلام): عِظْ نَفْسَکَ بِحِکْمَتی. فَاِنِ انْتَفَعْتَ، فَعِظِ النّاسَ، وَ اِلّا فَاسْتَحْیَ مِنّی » : (۳)

« خداوند، به عیسی بن مریم _ علیه السلام _ وحی فرمود : خویشتن را به حکمت من موعظه کن. سپس در صورتی که (از وعظ خود تنبّه حاصل کرده و) بهره بردی، آنگاه به وعظ مردم بپرداز ؛ و گرنه از من حیاکن ».

از امام امیرالمؤمنین _ علیه الصّلوه والسّلام _ منقول است که :

« اِنَّ الْوَعْظَ الَّذی لا یَمُجُّهُ سَمعٌ، وَ لا یَعدِلُهُ نَفْعٌ، ما سَکَتَ عَنهُ لِسانُ القَولِ، وَ نَطَقَ بِهِ لِسانُ الْفِعْل » : (۴)

« پندی که هیچ گوشی آن را پس نمی زند ، و هیچ سودی با آن برابری نمی کند، پندی است که زبان گفتاراز آن خاموش، و زبان عمل بدان گویا باشد ».

از امام صادق _ علیه السّلام _ است :

« کونوا دُعاهً لِلنّاسِ بِغَیرِ اَلْسِنَتِکُمْ ؛ لِیَرَوا مِنکُمُ الْوَرَعَ وَالاِجْتِهادَ وَالصَّلوهَ وَالْخَیرَ، فَاِنَّ ذلِکَ داعِیهٌ » : (۵)

« مردم را با غی_ر زبانتان (به دین حق و آئین صلاح) دعوت کنید. باید (در مق_ام

۱- سیری در نهج البلاغه، ص ۱۹۳ و ۱۹۴

۲- بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۹، حدیث ۶۸، نقل از: منیه المرید، از امام صادق علیه السلام

۳- نقل از کنزالعمّال، ح ۴۳۱۵۶

۴- غررالحکم، حرف الالف بلفظ اِنَّ، شماره ۱۶۲

۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۸، حدیث ۱۴

« عمل » طوری، باشید) که از شما پرهیـز از گناه و کوشش در طاعت و انجام نمـاز و (اقدام به هرکار) خیر را ببینند (نه اینکه تنها بشنوند) چه آنکه سبب مؤثر در جذب مردم به سوی حق، این نوع از دعوت است ».

« دو صد گفته، چون نیم کردار نیست ».

از امام امیرالمؤمنین ــ علیه الصّلوه والسّلام ــ است :

« مَنْ نَصَبَ نَفسَهُ لِلنّاسِ اِماما، فَعَلَیهِ اَنْ یَبْدَأَ بتَعلیم نَفسه قَبلَ تَعلیمِ غَیرهِ. وَلْیَکُنْ تَأدیبُهُ بِسیرَتِهِ قَبلَ تَأدیبِهِ بِلِسانِهِ.وَمُعَلِّمُ نَفسِهِ وَمُؤَدِّبُهااَحَقُ بِالِاجلالِ مِنْ مُعَلِّمِ النّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ» : (۱)

« هرکه خود را به عنوان پیشوا و رهبر مردم منصوب می سازد، بر او است که پیش از تعلیم دیگران، نخست به تعلیم خویشتن بپردازد (و خود را از آنچه که دانستنی است آگاه گرداند). و باید پیش از زبان، از راه سیره و رفتار خویش، اقدام به تأدیب و آراستن دیگران (به خوهای نیک) بنماید. آنکس که در مقام تعلیم و تأدیب نفس خویشتن است، به تجلیل و احترام سزاوارتر از کسی است که متصدّی تعلیم و تأدیب مردم است ».

یک نمونه از « وعظ عملی » !

می گویند:مرحوم شیخ جعفر کبیر صاحب « کشف الغطاء » ــ اعلی اللّه مقامه ــ که از اکابر علمای شیعه به شمار است، روزی در مسجد، مبلغی از وجوه شرعیّه که نزدش بود، در میان فقرا تقسیم کرد و به نماز ظهر ایستاد. بین الصّلوتین، سیّدی فقیر از راه رسیده، نزد شیخ آمد و گفت : از مال جدّم به من هم بده. فرمود : دیر آمدی، و فعلاً چیزی ندارم به تو بدهم. مرد در غضب شد ، و آب دهان خود را بر محاسن شریف شیخ افکند.

طبیعی است که این جسارت عظیم موجب خشم مردم گردید ، و از هر سو خوف این می رفت که آن مرد جسور را مورد شتم و ضرب شدید قرار دهند، و به سزای عمل زشتش برسانند، ولی حضّار مسجد، با کمال تعجب و برخلاف انتظار خود، دیدند شیخ بزرگوار از جا برخاست، و در حالی که تبسمی برلب داشت دامن خود را گرفت و در میان صفوف نمازگزاران بناکرد به گردیدن، و می فرمود : هر که ریش « شیخ » را دوست دارد به « سیّد » کمک کند !

مردم، با علاقه تمام، دامن « شیخ » را پر از پول کردنـد، و « شیخ » نیز آن مال کثیر را با عذرخواهی و احترام به « سیّد » داد و سپس به نماز عصر ایستاد. (۲)

۱- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۷۰

۲- فوائد الرّضویّه تألیف محدّث قمی ــ رحمه اللّه ــ ص ۷۴، با اندکی تصرف در نقل از نگارنده

آری، این یک مصداق بسیار روشن از دعوت با غیر زبان است که بیش از صدها منبر وعظ و خطابه و گفتار مُستدَلّ و مُبَرهَن در دلها اثر می گذارد و انسانها را مجذوب حق می سازد.

و عملاً آیه شریفه وَ عِبادُالرَّحمنِ الَّذینَ یَمشونَ عَلَی الاَرْضِ هَونًا وَ اِذا خاطَبَهُم الْجاهِلونَ قالوا سَلاما : (۱) را گویاتر از هر زبانی تفسیر کرده و قدرت سازندگی آن را در عالم انسان بالعیان نشان می دهد.

و به راستی همینانند که حجّت اسلام و آیت حقّانیّت قرآنند ! یعنی اسلام و قرآن، به وجود همین نمونه های عالی انسانی است که می تواند در عالم به احتجاج برخیزد ، و مکتب خود را به عنوان یک مکتب انسانساز و آدم پرور ارائه نماید.

قسمتی از مواعظ حضرت مسیح _ علیه السّلام _

اینجا شاید خالی از تناسب نباشد که قسمتی از مواعظ تکان دهنده حضرت روح اللّه مسیح بن مریم _ علیهماالسلام _ به منظور تنبّه امثال نگارنده آورده شود ؛ در خلال سخنان حکیمانه آن جناب آمده است :

« وَیْلَکُمْ یا عَبیدَ الدُّنیا ! اَلَیسَ بِالعِلْمِ اُعطیتُمُ السُّلطان عَلی جَمیعِ الْخلائِقِ !؟ فَنَبَذْتُمُوهُ، فَلَمْ تَعمَلوا بِهِ، وَ اَقْبَلتُمْ عَلَی الدُّنیا، فَبِها تَحکُمونَ وَ لَها تَمهَدونَ، وَ اِیّاها تُؤثِرونَ، وَ تَعمُرونَ. فَحَتّی مَتی اَنْتُم للدُّنیا، لَیسَ للّه ِ فیکُمْ نَصیبٌ ! ؟ » :

« وای بر شما ای دنیا پرستان ! نه مگر به خاطر « علم » است که شما را بر همه خلائق عالم برتری داده اند ! ؟ آنگاه شما آن را به دور افکنده، و به آن «عمل» نکرده اید ، و رو به دنیا آورده اید ؛ به انگیزه های دنیوی حکم می کنید، و برای نیل به لذّات دنیا زمینه سازی می نمائید، و آن را (برآخرت) ترجیح می دهید و آبادش می کنید.پس تاکی باید شمااز آنِ دنیاباشید، وخدا هیچ سهمی ازشما نداشته باشد ! ؟». « توشِکُ الدُّنیا اَنْ تَقْتَلِعَکُمْ مِنْ اُصولِکُمْ، فَتَقْلِبَکُم عَلی وُجوهِکُمْ، ثُمَّ تَکُبَّکُمْ عَلی مَناخِرَکُمْ، ثُمَّ تَأْخُذَ خَطایاکُمْ بِنَواصیکُم، وَ یَدْفَعَکُمُ الْعِلْمُ مِنْ خَلْفِکُمْ حَتّی یُسْلِماکُمْ اِلَی الْمَلِکِ الدَّیّانِ عُراةً فُرادی، فَیَجزِیَکُمْ بِسوءِ اَعمالِکُمْ »:

« نزدیک است دنیا شما را از بیخ و بن برکنده و واژگونتان سازد ؛ به رو بر زمین افکنده و دماغتان را به خاک بمالد ؛ سپس (روز جزا که فرا رسید) در حالی که

۱- سوره فرقان، آیه ۶۳، یعنی : « بندگان خاصّ خداوند رحمان ، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر روی زمین راه می روند، و هنگامی که افراد نادان (به سخنان زشت) آنهارا مورد خطاب قرار دهند، آنان (با بزرگواری تمام، به گفتاری سالم از جهالت پاسخ دهند و) سلامی گویند (و درگذرند) »

گناهانتان شـما را با ذلّت تمام از جلو می کشـند و علم هم با خواری تمام، شـما را از پشت سرتان می راند ! تحویل مَلِك دیّانِ شدید الانتقام بدهند ــ در حالیکه عریان و تنها و بی یار و یاور هستید ــ تا او شما را به کیفر اعمال زشتتان برساند ! »

« وَیلَکُمْ یـا عُلَمـاءَ السَّوءِ ! اَلَم تَکونـوا اَمْواتـا، فَاَحیـاکُمْ ؛ فَلَمَّا اَحیـاکُم، مُتُّمْ ! ؟ وَیلَکُمْ ! اَلَمْ تَکونوا اُمِّیِّینَ، فَعَلَّمَکُمْ ؛ فَلَمّـا عَلَّمَکُمْ نَسیتُمْ ! ؟ وَیلَکُمْ ! اَلَم تَکونوا جُفاهً، فَفَقَّهَکُمْ ؛ فَلَمَّا فَقَّهَکُم، جَهِلْتُمْ ! ؟ وَیلَکُم ! اَلَم تَکونوا ضُلّالاً، فَهَدیکُمْ ؛ فَلَمَّا هَدیکُمْ، ضَلَلْتُمْ ! ؟ وَیلَکُم ! اَلَم تَکونوا عُمیا، فَبَصَّرَکُمْ ؛ فَلَّما بَصَّرَکُمْ، عَمیتُمْ... ! ؟ »

« وَیلَکُم ! اَلَم تَکونوا اَذِلَّه، فَاَعَزَّکُم، فَلَمَّا عَزَزتُم، قَهَرتُم وَاعْتَدَیتُمْ وَ عَصَیتُمْ ! ؟ وَیلَکُم ! اَلَم تَکونوا مُستَضعَفینَ فی الارضِ تَخافونَ اَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ، فَنَصَرَکُم وَ اَیَّدَکُمْ ؛ فَلَمَّا نَصَرَکُمُ اسْتَکبَرتُمْ وَ تَجَبَّرتُم ! ؟ فَیـاوَیلَکُمْ مِنْ ذُلِّ یَومِ القِیـامهِ کَیـفَ یُهینُکُمْ وَ یُصَغِّرُکُمْ ! ! » :

« وای بر شـما ای عالمان بـد ! آیا شـما مردگانی نبودیـد که خدا (به سـبب علم) زنده تان نمود ، و پس از آنکه زنده تان نمود (مجـدّدا) مردگی را برای خویشـتن برگزیدیـد (حیات علمی خود را که اثرش « عمل » به آن علم است از دست دادید، و راه و رسم جاهلان مرده دل را پیش گرفتید) ! ؟

وای بر شـما ! آیا شـما بیسوادهایی نبودید که خدا عالمتان کرد، و پس از آنکه عالمتان کرد، دانسته های خود را به طاق نسیان نهادید و از یاد بردید (آنچنانکه گویی از احکام دین چیزی نمی دانید) !؟

وای برشـما ! آیا شـما تنـدخویان غلیظ القلب عاری از آداب تمـدن نبودیـد که خدا شـما را « فقیه » و آگاه از آداب زندگی با مردم نمود، و پس از آنکه فقیه و آگاهتـان سـاخت، دوباره به وادی جهل افتادیـد (دست به خشونت و غلظت در رفتار با مردم گشودید) !؟

وای برشـما ! آیا شـما گمراهانی نبودیـد که خـدا هدایتتان کرد و پس از آنکه هدایتتان کرد، دوباره گمراه شدید وبه کجروی افتادید !؟

وای برشـما ! آیا شـما کورانی نبودیـد که خدا بینایتان نمود (وراه حق و چهره حق را نشانتان داد) و پس از آنکه بینایتان نمود، کور شدید (آنچنانکه گویی اصلاً راه حق را نمی بینید، و چهره حق را نمی شناسید) !؟

وای بر شما ! آیا شما ذلیلانی نبودید که خدا عزیزتان کرد ، و پس از آنکه به عزّت رسیدید، دست به عصیان و تجاوز زدید، و دیگران رابه ذلّت کشیدید !؟

وای برشـما ! آیا شـما ناتوانایی شکسـته بال نبودید در روی زمین که پیوسـته خائف از این بودید که مردم با کوچکترین وسیله ای شـما را بربایند و نابودتان سازند، خدا شـما را یاری کرد و نیرومندتان ساخت، و پس از آنکه به شـما نصرت و نیرو داد، از درِ «استکبار » درآمدید و جبّاریّت و ستمگری آغاز نمودید ! ؟

پس وای بر شما از ذلّت روز جزا که چگونه خوارتان خواهد کرد و صغیر و پست و موهونتان خواهد ساخت !؟ »

« بِحَقٍّ اَقولُ لَکُمْ: لا تَکونوا کَالْمُنخُلِ یُخْرِجُ الدَّقیقَ الطَّیِّبَ وَ یُمْسِکُ النُّخالَهَ ؛ کَذلِکَ اَنْتُم تُخْرِجونَ الحِکْمَهَ مِنْ اَفْواهِکُمْ وَ یَبْقَی الْغِلُّ فی صُدورِکُمْ »:

« به حقّ و راستی به شما بگویم : مانند « غربال » نباشید که آنچه آرد لطیف و خوب است از خود بیرون می ریزد، و آنچه که نُخاله نامطلوب است در خود نگه می دارد ؛ همچنین شما آنچه حکمت است از دهان خود، بیرون می ریزید، و آنچه که خصلت زشت و رذیلت است، در سینه ها و دلهای شما باقی می ماند ! »

« بِحَقٍّ اَقولُ لَکُمْ: لا یَجتَمِعُ الْماءُ و النّارُ فی اِناءٍ واحِدٍ، کَذلِکَ لا یَجْتَمِعُ الْفِقهُ والعَمی فی قَلبٍ واحِدٍ » :

« به حقّ و راستی به شما بگویم : آب و آتش در یک ظرف با هم مجتمع نمی شوند. همچنین « فقه » (یعنی بینایی یافتن نسبت به حقایق دین) و «کوردلی» در یک قلب باهم جمع نمی شوند » .

« بِحَقٍّ اَقولُ لَکُمْ: اِنَّهُ لا یَکونُ مَطَرٌ بِغَیرِ سَحابٍ. کَذلِکَ لا یَکونُ عَمَلٌ فی مَرضاتِ الرَّبِّ اِلاّ بِقَلبٍ نَقِیٍّ »:

« به حقّ و راستی به شما بگویم : باران بدون ابر تحقق نمی یابد. همچنین «عمل» خداپسند، جز از قلب پاک صادر نمی شود » . (۱)

۱- تحف العقول، قسمت « مواعظ المسیح ـ علیه السّلام ـ» از صفحه ۳۷۸ تا صفحه ۳۸۲ جملاتی به طور منتخب بدون رعایت ترتیب در تقدّم و تأخّر، نقل شد

الْحَذَر، الْحَذَر که از این گروه نباشیم !

رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ فرمود :

« رَأَیتُ لَیلَةَ اُسْرِیَ بی قَوما تُقْرَضُ شِفاهُهُم بِمَقاریضَ مِنْ نارٍ ؛ کُلَّما قُرِضَتْ، رُدَّت. فَقُلْتُ: یا جِبرئیلُ، مَنْ هؤلاءِ؟ فَقالَ: خُطَباءُ اُمّتِکَ ؛ کانوا یأمُرونَ النّاسَ بِالْبِرِّ، وَ یَنسَوْنَ اَنْفُسَهُمْ، وَ هُمْ یَتلونَ الْکِتابَ ؛ اَفَلا یَعْقِلونَ ! ؟ » : (۱)

« شبی که مرا به « معراج » بردند، قومی را دیدم که لبهای آنها را با مقراضهای آتشین می بریدند ؛ همین که بریده می شد، دوباره به حال اول برمی گشت (و مجدّدا می بریدند).

از جبرئیل پرسیدم : اینها کیانند؟ گفت : خُطباء و واعظان امت تو هستند که مردم را امر به کارهای نیک می کردند ، و خود را فراموش می نمودند ! در حالی که آنان تلاوت قرآن می کنند ؛ آیا نمی اندیشند !؟ »

چه توبیخی کوبنده تر از این !؟

به راستی چه توبیخی کوبنده تر و تکان دهنده تر از این توبیخ خداوند حکیم می شود داشت که می فرماید :

اَتأمُرونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنسَونَ اَنفُسَکُم وَ اَنْتُمْ تَتلونَ الکِتابَ اَفَلا تَعقِلون » : (۲)

« آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمایید؟ با اینکه کتاب (آسمانی) را می خوانید، آیا نمی اندیشید ! ؟ »

۱- مجموعه ورّام، ج ۲، ص ۲۱۵

۲- سوره بقره، آیه ۴۴

۳ _ « واعظ » باید شرایط خاص روحی افراد مورد وعظ خودش را درنظر بگیرد.

طبیب حاذق باتجربه ، آن است که در مقام علاج مرض و دستورِ به کار بردن دارو، تمام جهات و شرایط خاصّ جسمی و روحی بیمار را از لحاظ سنّ کودکی یا جوانی و پیری، ضعف و قوّت مزاج، و وضع منطقه زیست، و کیفیت تربیت خانوادگی و احیانا مقتضیات قانون وراثت، و بعضا مسائل مربوط به معاشرت را، در نظر بگیرد تا دستورات درمانیش با حفظ تعادل کلّ جهات در رفع مرض مؤثر شود.

وگر نه ممکن است دارویی مثلاً از یک بعد مشخّص در مزاج مریض اثر تسکینی یا فرضا بهسازی داشته باشد، ولی در عین حال از سایر ابعاد دارای اثر تخریبی یا حتی اهلاکی باشد.

و همچنین ممکن است دارویی در مزاج یک بیمار، اثر شفابخش از خود بگذارد ، ولی همین دارو در مزاج بیمار دیگری که به همین نوع از بیماری مبتلا است، بر اثر وضع خاصّ سنّی یا محیط زیست و جهات ویژه دیگر، تأثیر کاملاً مخالف بنماید.

درست به همین منوال است کار « واعظ » که طبیب معالج بیماریهای اخلاقی انسانها است.

او نیز باید در مقام « انذار » و « تبشیر » و ایجاد حال « خوف » و « رجاء » در دلها، با دقت تمام، مراقب حالات روحی افرادی که مورد وعظ او قرار می گیرند، باشد.

و هیچگاه از این نکته دقیق غافل نشود که در میان جمعیت و مجلس وعظ وی، هم بیمار حصبه ای نشسته، و هم بیمار مالاریایی ! هم آدم مرعوب مأیوسِ از رحمت حق، وجود دارد ، و هم انسان مغرور مُنهمکِ در شهوات !

ولذا واعظ مسکین باید طوری نسخه و دستور درمان بدهد که هر دو بیماری « یأس » و « غرور » را از هر دو بیمار حاضر در مجلس مرتفع سازد، نه آنکه یکی را زنده کند و دیگری را بمیراند ! و نه اینکه احیانا هر دو را بمیراند ! واویلا اگر خود واعظ هم بیمار باشد ؛ که در این صورت، هم خود را می میراند، و هم مردم را !

و غیرُ تَقیٍّ یأمرالنّاسَ بالتُّقی طبیبٌ یُداوی النّاسَ و هوَ علیلٌ

«قال امیرالمؤمنین _ علیه السّلام : اَلا اُخْبِرُکُمْ بِالفَقیهِ حَقّا؟ قالوا: بلی یا امیرَالمؤمنین. قال: مَن لَم یُقَنِّطِ النَّاسَ مِن رَحمَهِ اللّه ِ، وَ لَم یُؤَمِّنْهُم مِن عَذابِ اللّه ِ، وَ لَم یُرَخِّصْ لَهُم فی

مَعاصِی اللّه » : (۱)

« از امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ منقول است که فرمود : آیا آگاهتان نسازم که فقیه حقیقی (یعنی دین شناس متدیّن پرور به معنای واقعی کلمه) کیست؟ گفتند : چرا یا امیرالمؤمنین (بفرمایید تا بشناسیم). فرمود : کسی است که نه مردم را مأیوس از رحمت خدا بسازد، و نه آنهارا مأمون و آسوده خاطر از عذاب خدا گرداند، و نه رخصت گستاخی در معاصی به آنان بدهد » .

و همان حضرت در مقام توبیخ بعضی کسان می فرماید :

« یُؤَمِّنُ النَّاسَ مِنَ العَظائِمِ، وَ یُهَوِّنُ کَبیرَ الجَرائِمِ » : (۲)

« مردم را از عقوبات عظیم، آسوده خاطر می سازد ، و گناهان بزرگ را (در نظر آنان) آسان و سبک جلوه می دهد » .

بیانی از مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری در این باب

عالم عامل و زاهد کامل ، مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری ، از فقهای بزرگوار قرن سیزدهم بوده که بیش از فقاهت ، به عنوان «واعظ» شهرت دارد. از آن رو که خود عامل بود. و لذا کلامش از دل برمی خاست و بر دل می نشست.

در خلال یادداشت هایی که از آن بزرگوار ــ به خطّ خودش ــ بر جای مانده ، تذکّرات و هشدارهایی در این موضوع دیده می شود که بعضی از آنها را نقل می کنیم .

« بعد از ملاحظه کثرت مواعظ، و قلّت تأثیر و عدم رغبت مردم در مواعظِ مشتمله بر تخویفات ، بنابر این شده که کیفیت موعظه را تغییر بدهم ، موعظه بی تخویف ، و ترس ، موافق هوای دل مردم .

لکن موافق هوای دل ، موعظه نمی خواهد !

همه بی ملّت ها (۳) ، موافق هوای دل ، یا قانون دولت ، یا رسوم و طریقه ای که دارند ، رفتار می کنند.

لکن چون مردم ، معتقد (به) ملّت اند ، می خواهند موافق ملّت موعظه شود ، لکن بی تخویف و بی ترس! که به ایشان گفته شود : آنچه بخواهید ، گناه بکنید ، با خاطر جمع .

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۴۸، حدیث ۸، نقل از: معانی الاخبار

۲- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۸۶، قسمت دوم خطبه

۳- ملّت ، یعنی دین الهی و شریعت خدایی

این چند کیفیت دارد :

یک کیفیت آن ، این است که می گویم :

معصیت خدا بکن، لکن به شرط اینکه روزیِ او را نخوری .

گناه بکن ، لکن در جایی که تو را نبینند .

نافرمانیِ او بکن. لکن وقتی که مأمور می آید تو را ببرد ، با او مرو .

می گوید: آنچه داری ، یک مرتبه همه را بگذار و برو ، بگو : نمی گذارم ،طلبی نداری ، مال خودم هستند !...».

در بخشی دیگر از یادداشتهای آن عالم ربّانی آمده است :

«در زیارت آن حضرت (حضرت امیرالمؤمین ـ علیه السلام ـ) خوانده ای :

کُنتَ اَوَّلَ القَومِ اِسلاما ، وَ اَقْدَمَهُمْ ایمانا ، وَ اَشَدَّهُم یقَینا ، وَ اَخْوَفَهُمْ لِلّهِ .

پس حضرت امیر المؤمنین ـ علیه السّلام ـ، خوف او، از همه مردم بیشتر بوده. چه شده که خوف تو ، از همه کمتر است ، اگر باشد ؟! و الّا به تأمّل در حالت خودت ، و انصاف ، می دانی که در هیچ چیز ، خوفی از او نکرده ای .

ای بی انصاف !

چه گناهی از گناهانی که محلّ احتیاج و ابتلاء تو شدند ، و خوف خلقی و عیب مردم در آن نبوده ، از خوف خدا ترک نموده ای ؟

چه عبادتی از عبادات الهیه ، به حقیقت آن ، به جا آورده ای ؟

از عمود همه ـ که این نماز است ـ دو رکعت به دست داری ؟

تمام عمر گذشت ، هنوز بی نیازی !

خیال می کنی زیارت یا حج یا تعزیه یا عمل دیگر،بی نماز،مقبول می شوند؟».

مرحوم شوشتری در بخشی دیگر از یادداشت های خود ، می نویسد :

« هر یک که نشسته اید ، می گوید : دخلی به من ندارد . هرچه می خواهد برای دیگران بگوید، بگوید .

نـه والله ! نـه چنیـن است . دخلی به جـان هر یـکٔ یـکٔ ، و به رفتـار و کردار و به امـوال و به بُز شـما و به گـاو و گله ، بلکه به حرکات و سکنات و حرف زدن های یومیّه ، از همه بابت دارد .

می گویم: در دلت بایـد چه باشـد و چه نباشـد!به زبان: چه بگو چه مگو!به گوش : چه بشـنو، چه نشـنو!به دست: چه بگیر، چه مگیر!به پا:کجا برو، کجا نرو !

بعضی از بیدین های حالا ، شاید در دل حرفی می گویند . ذهن کثیف ایشان از این حرف خورده ، می گویند : « به گور سیاه که کار به همه چیز ما داشته باشی » .

می گویم : بلی والله ! به گور سیاه شما کار دارم . همه کارهایم به شما،

حکایت گور سیاه است . خیال مکن گور سیاه ، مَثَل است یا حرف است .

همه واهمه ام بر شما از گور سیاه است . همه موعظه ام برای گور سیاه است. جانسوز شما هستم . از بابت گور سیاه می ترسم بر شما .

می ترسم بر همه ما ، وقت داخل شدن گور سیاه ، از چند بابت سیاه باشد : تاریکی قبر ، تاریکی لحد ، تاریکی وحشت ، تاریکی عمل » .(۱)

علاج از طریق « رجاء » انحصار به دو مورد مخصوص دارد !

آری باید توجّه داشت که ذکر اسباب « رجاء » و تکیه کردن بر روی آیات و اخبار امیدبخش، در مورد دو کس صحیح و بلکه تنها راه علاج است :

یکی آن آدمی که براثر جهالت و غفلت، دورانی از عمر عزیز گرانقدر خود را به لهو و لعب گذرانیده ، و انواع قذارات از انحاء معاصی بر صفحه جانش نشسته، و جدّا محروم از سعادت ارتباط با خدا گردیده است ؛ ولی اکنون از آن همه کجرویها پشیمان گشته و آماده « توبه » و رو به خدا آوردن است.

اما این بیچاره بینوا، نظر به گذشته آلوده عمرش، خود را همچون غریقِ آب از سر گذشته می بیند، و کابوس وحشتناک « یأس » از رحمت حق برروحش سایه افکنده، و راهی برای تخلّص خویشتن نمی یابد ؛ تا آنجا که عبادت و استغفار را هم مفید به حال نمی داند، و از این جهت دست از اعمال عبادی کشیده ، و در یک حالت بحرانی جانکاه به سر می برد، و از غُصّه و غم به خود می پیچد.

درباره چنین شخصی، بحث « امید » به میان آوردن، و آیات و اخبار « رجاء » خواندن، مانند نسیم روح افزایی است که بر یک گرمازده در بیابان افتاده ای بوزد ! و چون آب سرد گوارایی است که بر لب عطشان دلسوخته ای برسد؛ زنده اش می کند و جان در کالبد بیجانش می دَمَد !

آری، بخــوان برگوش آدم مأیوس از رحمت حقّ، نغمه آسمانی قرآن را که : قُلْ یا عبادی الَّذین اَسرفوا علی اَنفُسِهم لا تَقْنَطوا مِن رَحمَهِ اللّه ِاِنَّ اللّه َیَغفِرُ الذُنوبَ جمیعا اِنَّهُ هو الغفور الرَّحیم : (۲)

« (هان ای پیامبر رحمت من) بگو به آن دسته از بندگانِ گنهکارِ بی پناه من که به خود ستم کرده و در لجنزار گناهان فرو رفته اند، از رحمت من مأیوس نباشند و رو به من آورند که دست عنایتم برای نجاتشان آماده است ».

۱- نقل از یادداشت های مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری قدّس سرّه ، که نزد بعضی از احفاد ایشان موجود بوده است

۲- سوره زُمَر، آیه ۵۳

این نغمه رحمت و آوای محبّت، دل مرده او را زنده می کند و جان افسرده اش را شاداب می سازد.

این ، یک مورد از دو مورد علاج با داروی « رجاء ».

و اما مورد دوم، آن کسی است که از شدّت خوف و ترس از خدا، راه اعتدال از دست داده ، و در عبادت و اعراض از دنیا به حد افراط افتاده ، و خود و افراد خانواده اش را به مضیقه و دشواری زندگی انداخته است !

آری، این نیز احتیاج به درمان دارد تابه حد اعتدال برگردد. و راه علاج او نیز ایجاد حال « رجاء » در دل، و تقویت روح « امید » است که خدا می فرماید :

يُريدُ اللّه بِکُمُ الْيُسرَ و لا يُريدُ بِکُمُ العُسر : (۱)

« خداوند، آسانی کار و راحتی شما را می خواهد ؛ نه دشواری کار و سخت گیری بر شما را » .

و رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ می فرماید :

« يـا عليّ، اِنَّ هـذَا الـدّينَ مَتينٌ ؛ فَأَوغِلْ فيه برِفْقٍ، ولا تُبَغِّضْ اِلی نَفسِکَ عِبادَهَ رَبِّکَ، فانَّ المُنْبَتَّ ــ يعنی المُفرِط ــ لا ظَهرا اَبْقَی ولا اَرضا قَطَعَ » : (۲)

« ای علی ، این دین (اسلام)، متین است (براساس حکمت و فطرت معتدل انسانی استوار است)، و لذا با رفق و مدارای تمام در آن حرکت کن ! و (با سختگیری برخود) چنان مکن که عبادت خدایت در نظرت تنفّرآور گردد (نفس تو احساس ثقل و سنگینی نموده واز آن بگریزد) !

چه آنکه یک اسب سوار در حال سفر که بیش از حدّ متعارف فشار بر مرکب و خویش آورده، و راه دو منزل یکی کند، (در اثر این تندروی بی جا) نه راه را به پایان می رساند، و نه مرکبی سالم برای خود باقی می گذارد ! ».

آری، آیات و اخبار « رجاء » درباره این دو کس، بسیار مؤثر و احیانا تنها راه علاج است.اما مردم بی پروای از خدا ، و بی اعتنا به حساب روز جزا، مستِ باده شهوات و فرورفته در بحر لذّات که روز به روز هم بر محرّکات هوس در زندگیشان افزوده می شود ، و آتش اشتیاق و التهابشان را به لذّت طلبی و بهره گیری از دنیا، تند و تیزتر می سازد ، و بر سستی و بی مبالاتیشان نسبت به فرامین خدا و اولیاء خدا می افزاید، در نتیجه، نه نسبت به گذشته اعمالشان ندامتی دارند ، و نه در جهت آینده عمرشان تصمیم بازگشتی ! !

و اگر گهگاهی سخن از مرگ و قیامتی هم بشنوند، آرزو می کنند آنجا هم مورد لطف و عنایت قرار گیرند، دست نوازشی بر سرشان کشیده شود ، و

۱- سوره بقره، آیه ۱۸۵

۲- اصول کافی، ج ۲، باب الاقتصاد فی العباده، ص ۸۷، حدیث ۶

رحمت عامّی شامل حالشان گردد تا بکلی خیالشان راحت شود، و با خاطری آسوده و آرام در گرداب شهوات خود فرو روند !

حال، بیا و در مجامع و محافل اینچنین مردم افسارگسیخته و لجام دریده بی پروا، آیات رحمت و مغفرت بخوان، و بشارت جنّت و رضوان بده که خدای مهربان فرموده :

«قُل یا عِبادی الّذینَ اَسرَفوا عَلی اَنفُسِهِمْ لاتَقْنَطوا مِنْ رَحمَهِ اللّه ِانَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنوبَ جمیعا » : (۱)

« هان ای بندگان گنهکار من، مترسید و از رحمت من مأیوس نگردید که خداوند غفور رحیم تمام گناهان شمارا می بخشد و وارد جنّت و رضوانتان می سازد » !

طبیعی است که این ندا، آنچنان را آنچنانتر می کند ؛ و اگر نگرانیِ اندکی هم برای پس ازمرگ وقیامت داشتند،ازدلشان برمی دارد؛خنده مستانه ای می زنند که بنازم به این خدا ! چه خدای مهربانی ! قربان چنین خدایی ! چگونه بندگان نادان خود را به نادانیشان نمی گیرد، و آزادی و حرّیّت تامّ و تمام به انسان می دهد ! در این دنیا که سرمست باده و ساده و شهوتیم ، در آن دنیا هم به کرم مولی مشمول عفو و رحمت و مغفرتیم! ! وسرانجام،می افتند در وادی عصیان و طغیان ،و شتابان می روند رو به جهنّم و نیران! اینجااست که داروی آسمانی قرآن، بدون تشخیص مرض،به خورد مریض داده می شود ، و آن بینوا را از پا در می آورد! و نُنَزِّلُ مِنَ الْقرآنِ ما هو شِفاءٌ وَ رَحمَهٌ لِلمؤمنینَ ولا یَزیدُ الظّالِمینَ اِلّا خسارا : (۲)

« ما، قرآنی را نازل می کنیم که برای مؤمنان، مایه شفا و رحمت است ؛ ولی درباره ستمگران، جز زیان و خسران، چیزی برآنان نمی افزاید ».

آری، وسیله درمان تمام دردها در قرآن است ، اما طبیب حاذق می خواهد که اول تشخیص مرض داده ، و آنگاه از این نسخه آسمانی، داروی مرض را مناسب با طبع مریض استنباط کرده و به مرحله علاج بگذارد. وگرنه، آدمِ نادانِ بی خبر از شرایط بیماری و درمان، شیره و عسل به بیمار حصبه دار می خوراند و فورا خفه اش می سازد ! به فرموده یکی از اندیشمندان : « وظیفه مربّیان اجتماعی راستی دقیق است. اینها باید اول و آخر گلّه را با هم حرکت دهند ؛ یعنی رعایت حال تمام طبقات و وضعیّت گذشته و حاضر و آینده کنند ، به طوری در حدّ اعتدال دستور بدهند که غافلان از خواب بیدار شوند ، و زیرکان دچار وحشت نگردند ».

۱- سوره زُمَر، آیه ۵۳

۲- سوره اِسراء، آیه ۸۲

* * *

۴ _ « واعظ » باید به صلاح و سعادت مردم بیندیشد ؛ نه اینکه به میل و خوش آیند آنان سخن بگوید !

غالب مردم که به حدّ رشد و بلوغ عقلی نرسیده اند، از شنیدن و خواندن مطالب جدّی مربوط به زندگی که دارای نظم و حساب و قانون است، و تنها راه تحصیل صلاح و سعادت انسان است، می گریزند ؛ و همچون کودکان، از برخورد با آنگونه امور، احساس خستگی و ملالت می کنند.

اما برای شنیدن و خواندن افسانه ها و انحاء سرگرمیها و دستورالعمل های ساده و بی زحمت، و در عین حال امیدآفرین و خیال انگیز، اشتیاق و رغبت بسیار، از خود نشان می دهند ، و با چهره باز و روح شاداب، آنها را می پذیرند.

از باب مثل : در مقام به دست آوردن مال و ثروت، دوست دارند داستان و قصّه ای بخوانند و بشنوند که : فلان بینوا _ مثلاً _ بر حسب اتّفاق، ماهی گندیده ای به دستش رسید ، و آنرا به خانه آورد تا قوت و غذای خویش و عائله اش قرار دهد. همین که شکم آن حیوان را پاره کرد، دانه های برلیان از درون آن ظاهر شد، و از این راه آن بینوا به نوا رسید، و صاحب ثروت سرشار و اموال فراوان گردید.

یا برای عالم و دانشمند شدن بشنوند و بخوانند که : فلان آدم بیسواد در خواب دید آقایی یک فنجان شیر به او داد ، و وقتی که از خواب برخاست، دید عالم به تمام علوم زمان خود شده است ! و به قول معروف : « اَمسی کُردیّا و اَصبَحَ عَرَبیّا ».

آنگاه اینان نیز آرزو می کنند که چنین اتفاق خارق العاده ای هم برای آنان پیش آید، تا بی هرگونه زحمتی به ثروت سرشار و علم بی پایان نائل شوند !

ولی راغب نیستند کتابهای علمی و فنی خاصّی را که در موضوع کسب و تجارت و ارائه راه تحصیل مال و ثروت تدوین شده، و یا طرق تحصیل علوم و دانشها را به گونه ای منظّم و حساب شده نشان داده است، دقیقا مورد بحث و درس و عمل قرار بدهند، تا با سعی و تلاش جسمی و روحی مداوم _ که نظام عادلانه عالم آفرینش بر آن استوار گردیده است _ به هدف برسند.

و البته طبیعی است که این چنین مردم، با داشتن آنچنان روح خیالباف تن آسا و راحت طلب، به جایی نمی رسند، و کمترین پیشرفتی در مدارج عالیه علم و صنعت در جهان نصیبشان نمی گردد.

چه آنکه « علم » یعنی پی بردن به قواعد و انحاء مقرّرات و دقائق حساب شده در سرشت و طبیعت موجودات ؛ و « صنعت » یعنی به کار بستن آن قواعد در

مقام « عمل » و پیاده کردن آنها روی موادّ طبیعی با محاسبات دقیق و مناسب با هدفهای زندگی.

و بـدیهی است که مردم افسانه گرا که می خواهند همه چیز را با آرزوهای رؤیایی خود بدست آورند، و پای بند به هیچ قانون و حسابی نمی باشـند، طبعا نه تن به زحمت تحصـیل علم به قواعـد عالم می دهنـد ، و نه رنـجِ به کار بسـتن آنها را متحمل می شوند.

از نظر دین و دینداری نیز اکثر مردم به همین منوالند ؛ دلشان می خواهد، دین و مسائل دینی طوری بیان شود که تولید زحمت و مشقّتی برای آنان ننماید ؛ و دگرگونی جدّی چهره زندگی آزاد و عادی آنها به وجود نیاورد !

و « خـدا » اینگونه معرفی گردد که در عین داشـتن دسـتورات واجب و حرام، و بیم دادن از عـذابهای شدیـد روز حسـاب برای گنهکاران، مع الوصف اهمّیّت زیادی به احکام و تهدیـدهای خود نمی دهد ، و متخلّفین و قانون شـکنان را با تمام آلودگیها و جنـایت و خیانتهـا که دارنـد، به انـدك بهـانه ای مورد عفو وگـذشت و نوازش قرار داده و آنهـا را همـدوش بـا اطاعتکـاران و پرهیزکاران، به درجات عالیه جنّات نعیم و فردوس برین نایل می گرداند !

در صورتی که دین حقیقی که از جانب خداوند حکیم به عنوان برنامه اصـلاح و تربیت انسان به وسـیله پیامبران عظام ــ علیهم السـلام ــ ابلاغ شـده است « اسـلام » است، اِنَّ الدّینَ عِندَ اللّه الاسـلام . (۱) و « اسـلام » به معنای واقعی کلمه اش یعنی تسـلیم شدن انسان به قوانین و مقررات الهی ؛ چنانکه امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ می فرماید :

« السلامُ هوالتّسلیم » . (۲)

و این هم منشور مؤکّد آسمانی قرآن است که :

فلا وَ رَبِّکَ لا یؤمنونَ حتّی یُحَکِّموکَ فیما شَجَرَ بَینَهُم ثُمَّ لا یَجِدوا فی اَنْفُسِهِم حَرَجا مِمّا قَضَیتَ و یُسَلِّموا تسلیما : (۳)

« نه، به پروردگارت سوگند، آنها مؤمن نخواهند بود مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری بپذیرند، و سپس (حتی) در باطن خویش از داوری تو احساس دلتنگی ننمایند و کاملاً تسلیم باشند » .

مقرّرات دینی، همـان اسـت که در قرآن کریم از آن تعـبیر به « حـدود خـدا » شـده و متخلّـف از آن، محکـوم به عـذاب جهنّم گردیده است که می فرماید :

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۹

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۱۲۰

۳- سوره نساء، آیه ۶۵

تِلکَ حدود اللّه... وَ مَنْ یَعْصِ اللّه ـ و رسولَهُ و یتعَدَّ حدودَهُ یُدخِلْهُ نارا خالدا فیها و لَهُ عَذابٌ مهینٌ : (۱)

«اینها مرزهای الهی است، و هر کس نافرمانی خدا و رسولش کرده ، و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در آتشی وارد می کند که جاودانه در آن بماند ، و برای او عذابی اهانت آمیز خواهد بود » .

خداوند، نسبت به احکام دین خود « غیور » است !

در احادیث آمده است که احکام الهی نوامیس حضرت حقّند و خدا نسبت به نوامیس خود « غیور » است، و به خاطر غیرتش کارهای زشت را تحریم کرده است :

« اِنَّ اللّه غَیورٌ یُحِبُّ کُلَّ غَیورٍ. وَ مِنْ غَیرَتِهِ حرَّمَ الْفَواحِشَ ظاهِرَها و باطِنَها » : (۲)

از امام صادق ــ علیه السّلام ــ منقول است که : « خداوند غیرتمند است و هر غیرتمندی را دوست می دارد. و از غیرت او است که کارهای زشت را ــ اعمّ از آشکار و نهان ــ حرام کرده است » .

و رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ می فرماید :

« اَلا وَ اِنَّ اللّه ـ حَرَّمَ الْحَرامَ، وَ حَدَّ الْحدودَ ؛ وَ ما اَحَدٌ اَغْیَرُ مِنَ اللّه ـِ ؛ وَ مِنْ غَیرَتِهِ حَرَّمَ الْفواحِشَ » : (۳)

« توجّه ! که خداوند، تحریم حرام و تحدید حدود نموده است ؛ و احدی غیرتمندتر از خدا نیست، و از غیرت او است که کارهای زشت را حرام کرده است » .

۱- سوره نساء، آیه ۱۳و۱۴

۲- وسائل الشیعه ، ج ۱۴، ص ۱۰۷ و فروع کافی، ج ۵، ص ۵۳۵

۳- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۳۲

از وجدان خود داوری بخواهید

حضرت عدل حکیم برای اثبات قطعیت قانون « عدل » و « حساب » روز جزا، با بیان توبیخ آمیز، انسانهای سلیم الوجدان را به داوری می طلبد که :

اَمْ نَجْعَلُ الَّذینَ آمنوا وَ عَمِلواالصّالِحات کالمُفْسدینَ فی الَارضِ اَمْ نَجعَلُ الْمُتَّقین کالفُجّار : (۱)

« آیا ممکن است کسانی را که ایمان آورده اند، و عمل صالح انجام داده اند، همچون مفسدان در زمین قرار دهیم ! ؟ آیا ممکن است پرهیزگاران را همانند فاجران به حساب آوریم ! ؟ » .

« اَم حَسِبَ الَّذینَ اجْتَرَحوا السَّیِّئاتِ اَن نَجْعَلَهُم کَالَّذینَ آمَنوا وَ عَمِلوا الصّالحاتِ سَواءً مَحیاهُمْ و مَماتُهُم ساءَ ما یَحکُمونَ » : (۲)

« آیا کسانی که مرتکب سیّئات شدند، گمان کردند که ما آنها را همچون کسانی که ایمان آورده اند، و عمل صالح انجام داده اند، قرار می دهیم که حیات و مرگشان یکسان باشد ! ؟ چه بد داوری می کنند ! » .

و نیز برنامه حتمی خود را در روز جزا چنین ارائه می فرماید :

« وَ نَضَعُ الْمَوازینَ القِسطَ لِیَومِ الْقِیامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیئا وَ اِنْ کانَ مِثقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَردَلٍ اَتَینا بِها وَ کَفَی بِنا حاسِبینَ » : (۳)

« ترازوهای « عدل » را در روز قیامت نصب می کنیم و لذا به هیچ کس کمترین ستمی نمی شود ؛ و اگر به قدر سنگینی یک دانه خردل (از عمل نیک و بدی) باشد، آن را حاضر می کنیم. و کافی است که حسابرس (در روز جزا) ما باشیم » .

« یا بُنَیَّ اِنَّها اِن تَکُ مِثقالَ حَبَّهٍ مِن خَردَلٍ فَتَکُن فی صَخرَهٍ اَو فی السَّمواتِ اَو فی الَارضِ یَأْتِ بِها اللّه اِنَّ اللّه لَطیفٌ خَبیرٌ » : (۴)

«لقمان حکیم به پسرش می گفت : « پسرم ! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (از عمل نیک یا بد) باشد، و در دل سنگی یا درگوشه ای از آسمانها یا در زمین قرار گیرد، خداوند آن را(در روز جزا برای حساب) می آورد؛ چه آنکه خداوند دقیق وآگاه است ». « فَمَنْ یَعْمَلْ مِثقالَ ذَرَّهٍ خَیرا یَرَهُ وَ مَن یَعمَلْ مِثقالَ ذَرَّهٍ شَرّا یَرَهُ » : (۵)

« هر کس به قدر سنگینیِ ذرّه ای کار نیک انجام دهد، آن را (در روز جزا) می بیند ؛ و هرکس به قدر سنگینی ذرّه ای کار بد انجام دهد، آن را می بیند » .

۱- سوره ص، آیه ۲۸

۲- سوره جاثیه، آیه ۲۱

۳- سوره انبیاء، آیه ۴۷
۴- سوره لقمان، آیه ۱۶
۵- سوره زلزال، آیه ۷ و ۸

بنـابراین، برداشت و تصّور غـالب مردم از « دین » و توقّع و انتظار آنان از بیان کننـدگان مسائل دینی، غیر آن حقیقتی است که قرآن کریم و لسان معصومین _ علیهم السلام _ آن را نشان می دهند !

و لـذا « واعـظ » صـادق مخلص نیز بایـد « دین » را آنچنـان که هست و خـدا طـالب است، بیـان کنـد ؛ نه آنگـونه که مردم می خواهند _ و در حقیقت خلاف مصلحت آنان است _ توجیه نماید !

طبیب اگر موافق با میل و دلبخواه بیمار عمل کرده و دسـتور دوا و غـذا بدهد، طبیعی است که درد و مرض را بدتر ، و بیمار را به مرگ و فنا نزدیکتر خواهد کرد !

در این زمینه، این بیان از رسول خدا _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ چه زیبا و بجا افتاده است که :

« یا عباداللّه ! اَنتم کَالمَرْضی، وَ رَبُّ الْعالَمینَ کَالطَّبیب. فَصلاحُ الْمَرضی فیما یَعْلَمُهُ الطَّبیبُ وَ تَدبیرُهُ بِهِ، لا فیما یَشْتَهیهِ الْمَریضُ و یَقْتَرِحُهُ. اَلا فَسَلِّموا لِلّهِ اَمرَهُ، تَکونوا مِنَ الْفائِزینَ » : (۱)

« ای بنـدگان خـدا ! شـما همچون بیمارانیـد، و پروردگار جهان ماننـد طبیب . بدیهی است که خیر و صـلاح بیماران در چیزی است که طبیب می دانـد، و برآن اساس علاج مرض می کنـد، نه در آن چیزی که بیمار به آن رغبت دارد، و بی حساب به آن ابراز تمایل می نماید. هان ! پس تسلیم امر خدا باشید، تا در صف رستگاران درآئید » .

البته مردمی که طبعا راحت طلبنـد و جوّ تربیتشان نیز آنگونه بوده است که از « دین » جز یک سلسـله مطالب سـرگرم کننـده و دسـتورات سـطحیِ هموارکننده راه معصـیت، تلقی دیگری نداشـته اند، طبیعی است که دل به شـنیدن سـخنان جدی که فشار « مسئولیت » و « حساب » و « عمل » بر دوششان می گذارد، نمی دهند.

اما این، وظیفه « واعظان » و ناصـحان مشـفق است که بر روی افکار همین نوع از مردم، مصـرّانه پافشاری کنند تا حقایق اصـیل دین در مغزشان راسخ گشـته و ناچار تن به نظم و حساب بدهند، و جدّا تسـلیم مقررات الهی که معنای واقعی « اسـلام » است بشوند، و واقعا « مُسْلِمْ » باشند.

این ، انتظاری است که خدا و پیامبران خدا از مبلّغین رسالات خدا دارند.

آخر، نه مگر غرض اصـلی از « بعثت »، تزکیه ارواح مردم و پـاک کردن اخلاـق و رفتـار آدمیـان از زشـتی هـا و تعلیم حکمت است، چنانکه قرآن کریم می فرماید :

۱- مجموعه ورّام، ج ۲، ص ۱۱۷

« هوَ الَّذی بَعَثَ فی الاُمّیّین رسولاً مِنهُم یَتلو عَلَیهِم آیاتِهِ و یُزَکّیهِم و یُعَلِّمُهُمُ الکتاب والحِکمَهَ و اِن کانوا مِنْ قَبلُ لَفی ضَلالٍ مُبینٍ » : (۱)

« او کسی است که در میان درس نخوانده ها ، رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند، و آنها را از هرگونه پلیدی پاک کند، و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد ؛ و براستی که آنان پیش از آن هرآینه درگمراهی آشکاری بودند » .

مبلّغین مخلص، دراین راه از احدی نباید ترس و هراس احساس نمایند، و خشم و رضایی جز خشم و رضای خدا را به حساب آورند، چه آنکه :

« الَّذین یُبَلِّغونَ رسالاتِ اللّه وَ یَخشَونَهُ و لا یخشَونَ اَحَدا الَّااللّه و کَفی بِاللّه حَسیبا » :

« (پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالتهای الهی می نمودند، و (تنها) از او می ترسیدند، و از احدی جز خدا خوف و هراسی نداشتند . و همین بس که خدا حسابگر اعمال آنها است » .

* * *

۵ _ « واعظ » باید دستورات دینی را در عین قطعیّت ، دست و پاگیر و مزاحم معرّفی نکند !

آری، این نکته را هم باید توجّه داشت که جدّی گرفتن مسائل دین، و ایجاد فکر مسئولیّت در روح مردم، و الزام آنان به رعایت نظم و حساب و « عمل »، بدان معنا نیست که دین به صورت یک سلسله دستورات دست و پاگیر و مزاحم معرفی گردد، به گونه ای که مردم، به « دین » بدبین شوند، و یکباره از آن بِرَمند، و آن را مخالف با زندگی و یا مباین با پیشرفت زندگی بشناسند ! در صورتی که خداوند حکیم می فرماید :

« ما جَعَلَ عَلَیکُم فِی الدّینِ مِنْ حَرَجٍ » : (۲)

« خدا، کار سنگین و تکلیف شاقّی در دین بر شما مقرر نکرده است » .

« یُریدُ اللّه ُبِکُمُ الیُسرَ وَ لا یُریدُ بِکُمُ الْعُسرَ » : (۳)

« خداوند، آسانیِ کار و راحتیِ شما را می خواهد ؛ نه دشواریِ کار و سختگیری بر شما را » .

« یُریدُ اللّه ُاَنْ یُخَفِّفَ عنکُم وَ خُلِقَ الإنسانُ ضعیفا » : (۴)

« خدا می خواهد کار را بر شما سبک کند، و انسان، ضعیف آفریده شده است » .

۱- سوره جمعه، آیه ۲

۲- سوره حجّ، آیه ۷۸

۳- سوره بقره، آیه ۱۸۵

۴- سوره نساء، آیه ۲۸

« عن ابی جعفر ــ علیه السّلام ــ قال: قال رسول اللّه ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ: اِنِّ هذا الدّینَ متینٌ. فَاَوغِلوا فیه بِرِفْقٍ، ولا تُکرِهوا عبادَةَ اللّه ِالِی عِبادِاللّه ِ؛ فَتکونوا کَالرّاکِبِ الْمُنْبَتِّ الَّذی لا سَفَرا قَطَعَ، و لا ظَهرا اَبْقی » : (۱)

«ازامام باقر ــ علیه السّلام ــ منقول است که رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ فرمود : حقیقت آنکه این دین، آیینی است متین و موافق با حکمت ! و لذا لازم است که دستورات آن را با رفق و مدارا به کار بندید، و کاری مکنید که عبادت خدا در نظر بندگان خدا ، ناخوش آید و ناپسند تلقی گردد، و سرانجام مانند اسب سوار تندروی بشوید که در حال سفر، دو منزل یکی برود، و نتیجتا نه سفر را به پایان برساند ، و نه مرکبی برای خویش باقی گذارد » .

« قال امیرالمؤمنین ــ علیه السلام ــ : اَلا اُخبِرکُم بِالفَقیهِ حَقّا؟ قالوا : بلی یا امیرالمؤمنین. قال: مَن لَم یُقَنِّطِ النّاسَ مِن رحمهِ اللّه ِ، وَ لَم یُؤَمِّنْهُمْ مِن عَذابِ اللّه ِ، وَ لَم یُرَخِّصْ لَهُم فی مَعاصیِ اللّه ِ » : (۲)

« امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ فرمود : آیا شما را از علائم یک فقیه بحقّ (عارف به حقایق دین، و آشنا به رموز تربیت انسان) آگاه نسازم؟ گفتند : چرا یا امیرالمؤمنین! فرمود : آن کسی که مردم را (با بیم دادنهای خارج از حدّ اعتدال) از رحمت خدا مأیوس نگرداند، و (با نوید و بشارتهای نابجا) از عذاب خدا ایمن و آسوده خاطر نسازد، و (با سخنان غرورانگیز) راه گستاخی در معصیت خدا را برای آنان هموار ننماید » .

۶ ــ « واعظ » باید راههای نفوذ شیطان در دل انسان را بشناسد تا در مقام پیشگیری از آن برآید !

علمای فنّ تربیت، دل انسان را تشبیه به قلعه ای می کنند، و شیطان را به دشمنی خونخوار که می خواهد داخل آن قلعه گشته، آن را تحت سلطه خود درآورد . (۳)

و لذا طبیعی است که پاسداران قلعه، باید در وهله اول به تمام راهها و دروازه های قلعه آشنا باشند ، تا بتوانند آنها را تحت مراقبت کامل قرار داده و از ورود دشمن جلوگیری نمایند.

اما دروازه های « دل »، همان صفات و ملکات خُلقیّه است که براثر عوامل

۱- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۱۱ ، حدیث ۳

۲- بحارالانوار ، ج ۲ ، ص ۴۸ ، حدیث ۸ ، نقل از : معانی الاخبار

۳- المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۵۷

گونـاگون از « سـرشت » و « وراثت » و « جوّ تربیت » در وجود انسـان پدیـد آمـده و حـاکم بر روح، و « شـاکله » (۱) قلب می گردند و « ذات الصّدور » (۲) می شوند !

حـال، آن صـفات اگر صـفات زشت و اخلاق رذیله باشـد، دروازه هایی از دل به روی شـیطان گشوده می گردد، و قهرا « قلعه جان » به تصرّف شیطان و اتباع وی در م_ی آید، و آنچنان می شود که امام امیرالمؤمنین _ علیه السّلام _ می فرماید :

« فَباضَ و فَرَّخَ فی صُدورهِم، و دَبَّ و دَرَجَ فی حُجورِهِم ؛ فَنَظَرَ بِاَعْیُنِهِم، و نَطَقَ بِاَلْسِنَتِهِمْ، فَرَکِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ، و زَیَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ » (۳) :

« (شـیطان) در سـینه آنان تخم شقاوت گذارده و جوجه برآورده است ؛ تدریجا و آهسته و آرام به دامن آنها غلطیده، و با آنان آمیزش مـداوم داشـته است (و آنها چنان با شـیطان در آمیخته و هم افق گشـته انـد) که شـیطان با چشم آنها می بیند، و با زبان آنها سـخن می گویـد (یعنی چشم و زبانشان مسـتقیما به اسـتخدام شـیطان درآمده، و آن دیو پلید از مجرای چشم و زبان آنان مقاصـد شوم خود را به منصّه بروز و ظهور می رسانـد). در نتیجه، آنهـا را برمرکب لغزش و گنـاه سوار کرده، و گفتار فاسـد و تباه را در نظرشان زینت داده است » .

و لـذا بر « واعظ » که مسئولیت پاسـداری قلعه دلها را به عهده گرفته است، لازم است آن « صـفات خبیثه » را که راههای نفوذ ابلیس پلید است، بشناسد تا با تدبیر حَسَن به جلوگیری از نفوذ وی و یا بستن آن طرق بپردازد !

بنابراین، تناسب بحث ایجاب می کنـد که به یک قسـمت از آن راهها که شـناختن آن مورد نیاز همگان است، اشاره ای بشود. بدان امید که فضل عمیم حضـرت حقّ شامل حال گردیده، و نیروی مقاومت در برابر وسوسه های ابلیسـی _ که همان فضـیلت عالیه « تقوی » است _ به دلها افاضه شود ! اِلهنا آمین بِحُرمَهِ حَبیبِکَ محمّدٍ و آله الطّاهرین صَلواتُک عَلیه و عَلَیهم اَجمَعین .

۱- اقتباس از آیه ۸۴ سوره اِسراء است : « قُل کُلٌّ یَعمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ » : « بگو هر کسی طبق خُلق و خوی خود عمل می کند.»
۲- اقتبـاس از قـ_رآن کریم است که در مواضع عدیـده آمـده است. از جمله در سـوره آل عمران، آیه ۱۱۹ : « اِنَّ اللّه عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدورِ » : « خداوند از اسرار درون سینه ها آگاه است .»
۳- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۷

فصـل سـوم: نمونه هایی چند از راههای نفوذ شیطان در دل انسان !

۱ _ دلبستگی به « دنیا » !

اشاره

یکی از راههای بسیار وسیع نفوذ شیطان در دل آدمی، علاقه قلبی انسان به دنیا و آرایش دنیا است !

در زمینه « دنیا » و نکوهش آن ــ چنانکه می دانیم ــ گفته ها بسیار و نوشته ها فراوان است ؛ و لذا به تفصیل سخن نیازی نیست . (۱)

تنها مطلبی که شاید تذکر آن در اینجا خالی از فایده نباشد این است که باید دانست معیار و میزان برای « اهل دنیا » بودن انسان که راه نفوذ شیطان است، داشتن مال و منال و جاه و مقام نیست ! بلکه مناط تعلق و دلبستگی به شئون دنیوی است !

چه بسا آدمی که دارای « مال » و « جاه » هست، اما دلبسته به آن نیست ؛ آنچنانکه بود و نبودش در نظر وی یکسان است ! نه برای داشتنش خوشحال می شود و نه به خاطر از دست دادنش غمگین ؛ که قرآن کریم می فرماید:

لِکَیلا تَأْسَوا عَلی مافاتَکُم ولا تَفرَحوا بِما آتاکُمْ : (۲)

« تا به خاطر آنچه که از دست داده اید غمگین نشوید، و به آنچه که خدا به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید » .

هر چند اینچنین آدم، بسیار نادرالوجود است، و به فرموده قرآن حکیم :

و قَلیلٌ ماهُمْ ! (۳)

و چه بسا آدمی که تهیدست از مال و جاه است، ولی قلب او ، پُر از حبّ و علاقه به دنیا، و دلداده به شئون دنیا است ؛ تا آنجا که آرزوی رسیدن به مال و جاه و مطالب دیگر، آرامش روح را از وی سلب کرده ، و روز و شب به راههای نیل به آن می اندیشد، و همواره از پی آن می دود، منتهی به آن نمی رسد ! !

دیگر آنکه باید دانست، دنیا و مظاهر آن، منحصر به پول و خانه و باغ و بستان و مرکب و مسند و حاجب و دربان نیست، بلکه ای بسا منبر و محراب و صفهای ممتدّ جماعت و انبوه جمعیّت پای وعظ و سخن نیز، آنچنان جنبه

۱- نگارنده این اوراق، بحث جامع و مفصلی راجع به دنیای مذموم و ممدوح از نظر قرآن ، در کتاب « قرآن و قیامت » آورده است. به صفحات ۴۴۶ تا ۶۰۰ آن کتاب رجوع شود

۲- سوره حدید، آیه ۲۳

۳- سوره ص، آیه ۲۴

نفسانی ریشه دار عمیقی پیدا کند که هیچیک از سایر شئون دنیوی، در ایجاد علاقه قلبی و وابسته ساختن دل، به پای آن نرسد، و در عین حال آن بینوا خود را یک زاهد مُعرِض از دنیاو مستغرق در حبّ خدا بپندارد و داخل در زمره کسانی گردد که خدا می فرماید :

قُل هَل نُنَبِّئُکُمْ بِالَاخسَرینَ اَعمالاً الّذینَ ضَلَّ سَعیُهُمْ فِی الحَیوهِ الدُّنیا و هُم یَحسَبونَ اَنَّهُم یُحسِنونَ صُنعا : (۱)

« بگو : آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم کیانند؟ آنها که سعی و تلاششان در زندگی دنیا به گمراهی افتاده است، و با این حال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند » !

ولی آنچه که مایه خوشوقتی است این است که طریق شناسایی روحِ عمل ، و تمیزدادن « خدا » از « هوی »، برای انسانهای حق طلب، بسیار ساده است !

و آن بدین گونه است که من ــ از باب مثال ــ درباره خویشتن بیندیشم، و در حالات روحی خود تأمل کنم که : آیا اگر بشنوم ــ مثلاً ــ عالم یا واعظ دیگری در همان شهر و محلی که من در آنجا به زعم خویش اشتغال به خدمت دینی دارم، به عرصه ظهور رسیده، و در مقام ارشاد و هدایت مردم برآمده است ؛ سبک و اسلوب کارش به مراتب بهتر از راه و رسم من، و تأثیر کلامش شدیدتر و عمیقتر از تأثیر کلام من، و نتیجتا برای اسلام و مسلمین نافعتر، و در میان مردم محبوبتر از من است....

آیا من از شنیدن این جریان، ناراحت و افسرده دل می شوم، و از شدت خشم به خودم می پیچم، و دود از نهادم برمی خیزد، و جدا در مقام نفی و دفع او برمی آیم ؟ !

یا آنکه خیر، بسیار خوشحال و مسرور می گردم، و از صمیم جان به تجلیل و تکریم و مدح و ثنای آن عالم می پردازم ؛ چه آنکه مطلوب خود را که هدایت مردم است و بیان حقایق دین، به دست او تأمین شده می یابم ؟ !

از باب مثال، اگر کسی یگانه فرزند محبوبش به چاه افتاد، و پدر با عجله و اضطراب تمام برای نجات او دوید، اما خود را عاجز از کار دید و سخت مضطرّ و مستأصل شد ؛ در این موقع کسی رسید و با وسیله ای که داشت، دست به کار شد، و آن عزیزِ به چاه افتاده در معرض هلاک را از چاه بیرون آورد و تحویل پدر داد...

حال، آیا آن پدر از این عمل که به واسطه آن، بدون تحمل رنج و تعب، به

۱- سوره کهف، آیه ۱۰۳و۱۰۴

هـدف رسـیده، و فرزنـد خویش را به سـلامت دریافته است، خوشـحال می شود، و از آن مرد فداکار اظهار تشـکر می کند؟ یا خیر، از این خـدمت، تـأثّر خاطر پیـدا کرده و از اینکه چرا به کار من دخالت کرده و بازار مرا شکسـته است ، از وی اظهار تنفر می نماید ؟ !

تردیدی نیست در اینکه آن پدر مهربان شدیدا مسرور می گردد، و خود را موظّف به تقدیر و تشکر از آن مرد خدمتگزار می داند.

حـال، اگر منظور من نیز واقعـا نجات دادن مردم از عـذاب جهنم است، و تأمین رضای خداونـد جهان، چه تفاوت دارد که این هدف به دست من تأمین شود یا به دست دیگران؟ مخصوصا با توجه به اینکه رضادادن به کار خیر دیگران، نتیجه اش شـریک بودن در ثواب آنان است، بدون اینکه تحمّل رنج « عمل » در کار باشد.

و اگر خیر، این هـدف، منظـور نیست ؛ بلکه به فکر آنم که « من » بایـد در بین مردم به حسن بیـان و تأثیرکلاـم و محبوبیّت در قلوب مردم معروف گردم ؛ در همه جـا اسم من برده شود، و کارهـا همه اش به نـام من تمـام گردد تـا مثلاً (به پنـدار و تسویل نفس خود) به ثواب بیشتری نایـل شوم، در این صورت تردیـد نداشته بـاشم که دنیـاداری هسـتم به لباس آخرت طلبان ! هوی پرستی هستم با چهره خداپرستان ! آنهم به گونه ای که حتی مطلب برخودم نیز مشتبه گشته، خودم هم نمی فهمم که چکاره ام !

وای اگر پرده بیفتد که زبس خجلت و شرم همه برجای عرق ، خون دل آید زمَشام

و یَومَ تَقومُ السّاعهُ یَومَئذٍ یَتَفَرَّقونَ : (۱)

« روزی که قیامت برپا شود (گروههای مختلف) از هم جدا می شوند »

دیو سیرتانِ فرشته نما، این ندای تحقیرآمیز را از منادی محشر می شنوند که می گوید :

وَ امتازوا الیَومَ اَیُّهَا الْمُجرِمونَ : (۲)

« ای تبهکاران، امروز (از صف نیکان) جدا شوید (که دوران مکر و فریب به پایان رسید) ! » .

در آن صحنه است که : بَدا لَهُم مِنَ اللّه ِ مالم یَکونوا یَحتَسِبون : (۳)

« از سوی خدا، چیزهایی برای آنان آشکار می شود (و باطن کارشان برملا

۱- سوره روم، آیه ۱۴

۲- سوره یس، آیه ۵۹
۳- سوره زُمَر، آیه ۴۷

می گردد) که هرگز گمان نمی کردند » .

وَ بَدا لَهُم سَیِّئاتُ ماکَسَبوا : (۱)

« چهره زشت اعمالشان برای خودشان نمودار می گردد » .

چه آسان است ادعای « اخلاص » نمودن ، و چه دشوار است به حقیقت اخلاص در سُویـدای جان تحقق دادن ؛ که امام صادق ـ علیه السّلام ـ می فرماید :

« اَلْعَمَلُ الْخالِصُ، الّذی لا تُریدُ اَن یَحمَدَکَ عَلیه اَحدٌ الّااللّه ُعزَّ و جلَّ » : (۲)

« عمل خالص، آن عملی است که (در باطن جان) نخواهی (و انتظار آن را نداشـته باشی) که احدی جز خداوند عزوجل، تو را به خاطر آن عمل بستاید » !

تا یک سر موی از تو هستی باقی است آئین دکان خودپرستی باقی است

گویی بت پندار شکستم، رَستَم این بت که زپندار برستی باقی است

هرچه بینی جز هوی،آن دین بود بر جان نشان هرچه یابی جز خدا،آن بت بود درهم شکن

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

این جمله ظاهرا به صورت حدیث آمده است :

« کُلُّما شَغَلَکَ عَن رَبِّکَ فَهوَ صَنَمُکَ » :

«هر چه که آدمی رابه خود مشغول کرده واز یاد خدا بازدارد، « بت » انسان است!»

حـال، آن « بت » ممکن است مـال و مقام و خانه زیبا و جامه دیبا و مَرکب راهوار و رونق بازار و فرزنـد و زن باشـد ؛ و ممکن است از سـنخ امور معنوی از « علم » و « عرفان » و « حسن تقدیر » و « قوت بیان » و اشـتهار به دارا بودن یک سلسـله از مقامات روحی همچون : اسـتجابت دعـا، و تـأثیر کلام در دلها، بی رغبت بودن به دنیا، اقبال عامه مردم برای اقتـداء در نماز ، و ازدحام برای استماع «وعظ » و نظائر اینها باشد .

هر یک از این مطالب، به گونه ای دل را وابسـته به خود می سازد، آنچنانکه آدمی به داشتن آن مسرور، و از رفتن آن محزون می گردد، و از طرق گونـاگون برای انحصار دادن آن به خود و نفی از دیگران با رفتار و گفتار ریاکارانه و نفاق آمیز اقـدام و تلاش می کنـد ؛ در عین اینکه از نظر ظاهربینان و احیانا به زعم خویشـتن نیز، عالمی پارسا و عارفی پاکباز و واعظی بی اعتنای

به شئون دنیا

۱- سوره زُمَر، آیه ۴۸

۲- اصول کافی، ج ۱، باب الاخلاص، ص ۱۶، حدیث ۴

به حساب می آید !

آری، آنچه که معیار است، « دلبستگی » و علاقه قلبی است که حقیقت « دنیای مذموم » از نظر قرآن، همان است که می فرماید :

« یا اَیُّهَا الَّذین آمنوا لا تُلْهِکُم اموالُکُم و لا اَولادُکُم عَنْ ذِکرِ اللّه ِ وَ مَن یَفعَلْ ذلِکَ فَاولئِکَ هُمُ الخاسِرون » : (۱)

« ای کسانی که ایمان آورده اید ! اموال و اولادتان، شمارا از یاد خدا غافل نسازد. آنان که چنین کنند زیانکارند » .

یعنی مال و فرزند ، اگر دل را سرگرم به خود نسازند، و موجب « الهاء » و غفلت از خدا نشوند، در واقع « دنیا » نمی باشند ، و سبب خسران انسان نمی شوند.

دنیا، همان خودباختگی و دلدادگی انسان نسبت به « ماسوی اللّه » است ! و خطر « سوءخاتمه » و مرگ با بغض خدا ــ نستجیرباللّه ــ نیز از تبعات شوم همان «تعلق قلبی » است.

چون لحظه مرگ، لحظه « فراق » و جدا شدن از محبوبها است. به فرموده قرآن حکیم حیلَ بَینَهُم وَ بَینَ ما یَشتَهون . (۲) یعنی خواه و ناخواه، حضرت ملک الموت، به امر رب جلیل، آدمی را از تمام آنچه که دوست دارد جدا می کند، و طبیعی است که انسان نسبت به هرکسی که او را از محبوبش جدا کند، تکدّر خاطر پیدا کرده و دشمنش می دارد ؛ و در آن لحظه است که انسان دوستدار «دنیا »، خدا را که سبب جداگشتن وی از محبوبهایش شده است، دشمن می دارد و با حال بغض نسبت به خدا ــ العیاذباللّه ــ از دنیا می رود و به هلاک دائم مبتلا می گردد ! اعاذنا اللّه من ذلک الشقاء وَالخِزی الفضیح.

۱- سوره منافقون، آیه ۹

۲- سوره سبأ، آیه ۵۴

تا می توانید ، از « تجمل » در زندگی بپرهیزید.

حال که معلوم شد « تعلق » و دلبستگی به امور دنیوی، یکی از شاهراههای « نفوذ شیطان در دل انسان » است، و مایه آلودگی روح است و ظلمت جان ؛ و سرانجام موجب شقوت دائم می گردد و بدبختی بی پایان !

بنابراین، بر آدم عاقل لازم است که جدا دامن خود را جمع کرده ، و از این آلودگی بپرهیزد، به مراتب بیش از آن مقداری که از کثافات و پلیدی های ظاهری دامن بالا کشیده ، و از آلوده گشتن به آن می پرهیزد.

و یکی از موجبات علاقه مندیِ دل نیز، « تزیین » و آرایش دادن به چهره زندگی است که شدیدا باید مورد اجتناب قرار گیرد.

آری ! صحیح است که انسان، به خوراک و پوشاک و مرکب و مسکن نیازمند است ؛ ولی چه لزومی دارد که آنها را بیاراید. و بر زیور و زینتشان بیفزاید . و نتیجتا دل را به ظلمت و آلودگی بکشاند ؟ !

این نیز درست است که آدمی طبعا زیباگرا و جمال پسند است .به گواهی دانشمندان روان شناس ، این حس زیبایی و تمایل به جمال از تمایلات فطری، و یکی از ابعاد اصیل روح انسانی است ، و لذا ارضاء آن در حد اعتدال از ارکان حیات سعادتمندانه بشری ، و مایه اِرتقاء وی در مسیر تکامل بُعد عاطفی است.

به عقیده اینان ، تمام زیبایی ها و جمالها که در مظاهر رنگارنگ ذوق و هنر ــ از قبیل صنایع ظریفه و ابنیه رفیعه و شاهکارهای معماری و نقاشی ، و دقائق و لطائف شعری و ادبی ــ تجلی کرده و حقا لطافت و جذابیت خاصی به چهره زندگی بخشیده است، عموما نشأت گرفته از همان حس « تجمل خواهی » و زیباپسندی انسان است !

هیچ قانون صحیح اصیلی هم که هدفش تأمین سعادت همه جانبه انسانی است، نمی تواند آن حسّ اصیل و خواهش فطری وی را نادیده بگیرد، وآن را ضمن مقررات اصلاحی و تربیتیِ خود به حساب نیاورد !

لذا می بینیم آئین مقدس اسلام که پاسخگو به تمام تقاضاهای فطری انسان است، به این تقاضا نیز اهمیت شایان داده ، و ارضاء صحیح و عادلانه آن را مورد ترغیب و تشویق قرار داده است ؛ یک جا می فرماید :

قُل مَن حَرَّمَ زینَهَ اللّه ِالَّتی اَخرَجَ لِعِبادِهِ و الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزقِ : (۱)

« بگو (ای پیامبر) : چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده ، و همچنین روزی های پاکیزه را حرام کرده است ؟ ! » .

۱- سوره اعراف، آیه ۳۲

یعنی اصل آفرینش « زینت » در نظام « تکوین »، دلیل بر جواز برخورداری از آن در نظام « تشریع » است !

وجای دیگر می فرماید :

یا بنی آدم خُذوا زینَتَکُم عِندَ کُلِّ مسجِدٍ : (۱)

« ای فرزندان آدم، به هنگام رفتن به مسجد و حضور در محل عبادت، زینت خود را بردارید » .

به همین جهت در شرع مقدس، پوشیدن لباسهای مرتب و نظیف، مسواک کردن دندان و شانه زدن موها و معطر کردن بدن، نه تنها مجاز شمرده شده است، بلکه جزء مستحبات اکیده در حال عبادت. و هنگام معاشرت خانوادگی یاشرکت در مجالس عمومی قرار گرفته است !

این نمونه را در حالات امام حسن مجتبی ـ علیه السّلام ـ می خوانیم که وقتی به نماز برمی خاست بهترین لباسهای خود را می پوشید ، و در جواب کسی که از سرّ این عمل جویا شد، فرمود :

« اِنَّ اللّه ـ جَمیلٌ یُحبُ الْجَمال، فَاَتَجَمَّلُ لِرَبِّی ؛ و هُوَ یَقُولُ: "خُذوا زینَتَکُم عِندَ کُلِّ مسجِدٍ" فَاُحِبُّ اَن اَلبَسَ اَجْوَدَ ثِیابی » : (۲)

« خداوند جمیل است، و جمال را دوست می دارد. به همین جهت من خود را برای خدایم می آرایم. و او می فرماید : « در موقع حضور در مساجد، زینت خود را با خود بردارید » . و لذا دوست دارم که بهترین لباسهایم را بپوشم» .

بله، این مطلب به جای خود درست است و مورد قبول، اما آنچه که باید دقیقا به آن توجه داشت، این است که اگر این میل به « تزین » و « حُب تجمل » در وجود انسان به حال خود رها شود، دریچه ای عظیم از فضای قلب به روی شیطان گشوده می شود، و آن « وسواس خناس » از آن دریچه وارد خانه « دل » گشته و همواره از راه نشان دادن انواع تجملات در قیافه خانه زیبا، فرشهای اعلا، پرده های الوان، لباسهای فاخر ، و امثال این امور، روحِ زیباپسند و جمال دوستِ آدمی را به هیجان آورده، و او را در لفافه عذرها و بهانه های گوناگون، به فکر تبدیل و یا تعمیر خانه و تزیین در و دیوار و اثاث البیت و تهیه انواع لباسهای شیک و مرکب ـ (به اصطلاح) ـ مناسب شأن و روز و نظایر اینها می اندازد. وآن بینوا نیز همیشه مانند غلامی حلقه به گوش، به فرمان شیطان به این سو و آن سو می دود، و با آهن و آهک و سیمان، نرد عشق می بازد ، تا

۱- سوره اعراف، آیه ۳۱

۲- تفسیربرهان، ج ۲، ص ۱۰،حدیث ۱۴، و وسائل الشّیعه، ج ۳،کتاب الصلوه، ابواب لباس المصلّی، باب ۵۴، ص ۳۳۱، حدیث ۶

لحظــه ای که عمــر عزیــز به پایان رسیده و بیچاره بـدبخت در حالــی که پشت به « خـدا » و روبه « دنیا » است جان می دهد ، و در درّه های هولناک خسران و حرمان ابدی سقوط کرده ، و در آتش حسرت دائم می سوزد ! !

لـذا دین مقـدس اسـلام اگر چه اصل « حُبّ جمال » و « میل به تزیّن » را که یک اصل فطری است تخطئه نمی کند. و با آن نه تنها مخالفتی نـدارد، بلکه ــ چنانکه اشاره شد ــ در موارد خاصـی آن را تقویت هم می کند، ولی مع الوصف با افراط و زیاده روی در آن، با شدت تمام مخالفت می ورزد، و رعایت حدّ اعتدال را در استفاده از زینتها جدّا لازم می داند.

در واقع، اسـلام، نه ماننـد راهبـان تـارک دنیـا اصل تمایل به زینت را سـرکوب نموده و « تزیّن » را تحریم می کنـد، و نه مانند عیاشان مُترف به اسـراف در «تجمل » رضا داده و کامیابی بی قیـد و شـرط از زینتها را مُجاز می شـمارد ! و بلکه از آن نظر که آدمی طبعا « متکاثر » است و افزون طلب، برای پیشـگیری از پیـدایش حالت اسـراف و اتراف، او را نیازمند به ردع و منع شدید در امر « تزین » می داند !

حتی پرهیز از زینت معتدل را هم به مصلحت تشخیص داده و او را حداقل در شرایط ویژه ای ــ مخصوصا در جوامعی که افراد محروم از لوازم اولیه زندگی فراوانند ــ از « تجمل » و آرایش در لباس و منزل و مرکب و امثال آن نهی می کند !

گوشه ای از زندگیِ دور از تجمّلِ انبیاء ــ علیهم السلام ــ ، از دیدگاه نهج البلاغه

تاریخ زنـدگی انبیاء و اوصـیاء عظام ــ علیهم السـلام ــ مخصوصا رسول اللّه اعظم ــ صـلی اللّه علیه و آله و سّـلم ــ و اهل بیت اطهـارش ــ علیهـم الصـلوه والسـلام ــ و بـالخصوص زنـدگی امـام المتقیـن امیرالمـؤمنین علی ــ صـلوات اللّه و سـلامه علیه ــ نمایانگر این برنامه تربیتی اسلامی و انسانی است !

کافی است در این زمینه رجوع شود به خطبه ۱۵۹ از خُطب نهج البلاغه (شرح فــیــض الاســلام) کــه در آن خطبــه بــه گــوشــه ای از زنــدگانـــی رســول اکــرم ــ صـلی اللّه علیه و آله و سلم ــ و بعضی دگر از پیامبران خدا، و خـود امـام امیرالمؤمنین ــ صـلوات اللّه علیهم اجمعین ــ اشـاره ای شـده است . مـا قسـمتهایی از متن آن خطبه را بـا ترجمه هر قسمتی به دنبالش می آوریم. حضرتش چنین می فرماید :

« وَ لَقَد کان فی رسول اللّه ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ کافٍ لَکَ فی الاُسوَهِ، و دَلیلٌ

لَکَ علی ذَم الـدُّنیا وعَیبِها و کَثرَهِ مَخازیها و مساویها ؛ اِذ قُبِضَتْ عَنهُ اَطْرافُها، و وُطِّئَتْ لِغَیرِهِ اکنافُها، و فُطِمَ عَن رضاعِها، و زُوِیَ عَن زَخارِفِها » :

« کافی است که روش رسول خـدا ــ صـلی اللّه علیه و آله ــ سـرمشق تو باشـد، و راهنمای تو بر مذموم بودن « دنیا » و دلیل بر عیب و کثرت رسوائی هـا و بـدی هـایش گردد ؛ چه آنکه او (دل به دنیـا نبست و نتیجتا) تهیـدست از همه جوانب دنیا شـد، و دیگران (دل به دنیا دادند و نتیجتا) همه جوانب آن برای آنان فراهم شد. و خدای وی او را از پستان دنیا بازداشت، و از زیور و زینت آن برکنارش کرد » .

« و اِن شِئـتَ ثَنَّیتُ بِموسـی کلیم اللّه ــ صـلّی اللّه علیه ــ حَیثُ یقولُ : « رَبِّ اِنّی لِمـا اَنزَلتَ اِلَیَّ مِن خَیرٍ فَقیرٌ » . واللّه ِ ما سَأَلَهُ اِلّا خُبزا یَأْکُلُهُ، لِاَنَّهُ کانَ یَأْکُلُ بَقْلَهَ الاَرضِ، ولَقد کانت خُضرَهُ البَقْلِ تُری مِن شَفیفِ صِفاقِ بَطنِهِ لِهُزالِهِ وَ تَشَذّبِ لَحمِهِ » :

« و اگر بخواهی، موسـی کلیم خدا ــ صلی اللّه علیه ــ را به عنوان اُسوه دوم معرفی می کنم ؛ آنجا که می گوید :« پروردگارا، مـن بـه هر چیز خیری که برایم بفرسـتی نیازمنـدم » . به خـدا سوگنـد (آن روز موسـی) غیر از قرص نـانی که بخورد ، از خـدا درخواست نکرد ؛ زیرا وی (مـدتی بود) از گیاهـان زمین می خورد تـا آنجـا که براثر لاغری و کمی گوشت بـدنش (و جـذب شدن مواد گیاهان به بدن) سبزی گیاه از زیر پوست نازک زیرین شکمش دیده می شد » .

« و اِن شـئْتَ ثَلَّثْتُ بِداود ــ صـلّی اللّه علیه ــ صاحِبِ المَزامیر وَقاری اَهْلِ الْجَنَّهِ ، فَلَقَد کان یَعمَلُ سَفائِفَ الخوصِ بِیَدِهِ ، و یَقولُ لِجُلَسائِهِ: اَیُّکُم یَکْفِینی بَیْعَها؟ و یَأْکُلُ قُرصَ الشَّعیرِ مِن ثَمَنِها » :

« و اگر بخواهی، بعنوان سومین نمونه (از پیـامبران خـدا) ، داود ــ صـلی اللّه علیه ــ صاحب مزامیر (نغمه های خوش) و قاری بهشتیـان را نشـان می دهم که به دست خویش از لیف خرمـا زنبیل می بافت و به حضار در مجلسـش می گفت : کـدامیک از شما حاضر است اینها را برای من بفروشد؟ و خوراک وی قرص نان جوی بود که از بهای آنها به دست می آمد » .

« و اِنْ شِئـتَ قُلتُ فی عیسـی بن مریمَ ــ علیه السّـلام ــ فَلَقـد کـان یَتَوَسَّدُ الحَجَرَ، و یَلبَسُ الخَشِنَ، و یَأْکُلُ الْجَشِبَ. وکان اِدامُهُ الْجوعَ، و سِراجُهُ بِاللَّیلِ القَمَرَ، و ظِلالُهُ فی الشِّتاءِ مَشارِقَ الارضِ و مَغارِبَها، و فاکِهَتُهُ و رَیحانُهُ ما تُنبِتُ الاَرضُ لِلْبَهائِمِ. و لَم تَکُن لَهُ زَوجَهٌ تَفْتِنُهُ، و لا وَلَدٌ یَحزُنُهُ و لا مالٌ یَلفِتُهُ، و لا طَمَعٌ یُذِلُّهُ، دابَّتُهُ رِجلاهُ، و خادِمُهُ یَداه » :

« و اگر بخواهی، درباره عیسـی بن مریم ــ علیه السّـلام ــ می گویم. او سنگ را (به هنگام خواب) بالش خویش قرار می داد ، و لباس خشن می پوشـید ؛ طعام زبر و خشک می خورد، و خورشـش گرسـنگی بود(هنگام شدت گرسـنگی غذا می خورد تا همان نان خشک و خشن را با میل و اشتها تناول کرده و به خورش دیگری نیازمند نباشد).

چراغ شبش ماه آسمان، و منزل و مأوایش در زمستان (که همه کس در آن فصل پناهگاهی دارند) نقاط تابش آفتاب در جانب مشرق و مغرب بود (خانه و جایگاه معینی نداشت، برای مصونیت از سرما، پیش از ظهر در جانب مغرب ، و بعدازظهر در جانب مشرق، به نقاط تابش آفتاب پناهنده می شد).

میوه و گلش گیاهانی بودند که زمین برای بهائم می رویاند ! نه همسری داشت که وی را بفریبد، و نه فرزندی که اندوهناکش سازد ؛ نه مال و ثروتی که به خود مشغولش دارد ، و نه (به دنیا و اهل آن) طمعی که خوارش گرداند ! مرکبش پاهایش بود وخادمش دستهایش (راه را پیاده می رفت، وکارخودش راخودش انجام می داد) ».

« فَتَأَسَّ بِنَبِیِّكَ الاَطْیَبِ الاَطْهَرِ ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ فَاِنَّ فیه اُسوَةً لِمَن تَأَسّی، و عَزاءً لِمَن تَعَزَّی. و اَحَبُّ العِبادِ اِلَی اللّه ِ المُتَأَسّی بِنَبیّهِ والْمُقْتصُّ لِاَثَرِهِ.

قَضَمَ الدُّنیا قَضْما، و لَم یُعِرها طَرْفا ؛ اَهْضَمُ اَهلِ الدُّنیا كَشحا، و اَخْمَصُهُم مِنَ الدُّنیا بَطنا. عُرِضَت عَلیه الدُّنیا، فَاَبَی اَن یَقْبَلَها. و عَلِمَ اَنَّ اللّه َ سُبحانَهُ اَبْغَضَ شَیئا فَاَبْغَضَهُ، و حَقَّرَ شَیئا فَحَقَّرَهُ، و صَغَّرَ شَیئا فَصَغَّرَهُ .

و لَو لَم یَكُن فینا اِلّا حُبُّنا ما اَبغَضَ اللّه ُو رسولُهُ، و تعظیمُنا ما صغَّراللّه ُو رسولُه ُ لَكَفی بِهِ شِقاقا للّه ِ و مُحادَّةً عَن اَمرِاللّه ِ » :

« حال (که اجمالاً به نحوه رفتار رسول اللّه اعظم ــ صلی اللّه علیه و آله و سلم ــ در برخورد با دنیا آشنا شدی اینک بیا و) از پیامبر پاك و پاكیزه ات تبعیت نما؛ چه آنكه آن جناب ، شایسته اقتدا و تأسّی است، برای هركه بخواهد تأسی (از مقتدایی) بنماید ؛ و سزاوار انتساب و وابستگی است، برای هر كه بخواهد انتساب (به كسی) پیدا كند (و وابسته به شخص بزرگی بشود). و محبوبترین بندگان نزد خدا كسی است كه تأسی از پیامبر خود نموده ، و دنبال او قدم به جای قدمش بگذارد.

(او راه و رسم و رفتارش در دنیا چنین بود كه) لقمه دنیا را با گوشه دندان می خورد و به دنیا با گوشه چشم حتی به نگاه عاریه و سطحی هم نمی نگریست (كنایه از بی اعتنایی و بی رغبتی آن جناب به دنیا، و بی ارزش بودن دنیا در دیده آن حضرت است ؛ كه دنیا نه با لذّت وحلاوتش توانست دهان آن محبوب خدا را از خود پر سازد ، و نه با زیبایی و زینتش گوشه چشمی از آن مرد الهی را به خودش معطوف گرداند) !

از جهت پهلو لاغرترین و از حیث شكم، گرسنه ترین مردم دنیا بود. (نه اینكه دستش نمی رسید ؛ خیر، چنین نبود ؛ بلكه) دنیا (از جانب خدا) به او پیشنهاد شده (تا هر چه كه می خواهد از آن برگزیند) ولی او از پذیرفتن آن ابا فرمود !

او دانست كه خدا چیزی را دشمن دارد، او هم آن را دشمن داشت ؛ و چیزی را خدا خوار و حقیر شمرده است، او هم آن را خوار و حقیر شمرد ؛ و چیزی را كه خدا كوچك و بی اهمیت دانسته است ، او هم آن را كوچك و بی اهمیت دانست.

و (بنابراین) اگر نبود درما (هیچ جرم و گناهی) جز (همین) دوست داشتن ما چیزی را که خدا و رسولش دشمن داشته اند و بزرگ شمردن ما چیزی را که خدا و رسولش کوچک شمرده اند، همین بس بود در شقاق و خلاف و رزیّ ما با خدا، و ستیزیدن و سرپیچی نمودن ما از فرمان خدا » !

« و لَقد کان ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ یَأکُلُ عَلی الاَرضِ، و یَجلِسُ جِلسَةَ العَبدِ، و یَخصِفُ بِیَدِهِ نَعلَهُ، و یَرقَعُ بیَدِهُ ثَوبه، و یَرکَبُ الحِمارَ العارِیَ، و یُردِفُ خَلفَهُ ؛ و یَکونُ السترُ عِلی بابِ بیتِهِ، فتکونُ فیه التَّصاویرُ، فیقولُ: یا فُلانَه ــ لِاحْدی اَزواجِهِ ــ غَیِّبیهِ عنّی، فَاِنّی اذا نَظرتُ اِلَیهِ، ذَکَرتُ الدُّنیا و زَخارِفها !

فَاَعرَضَ عَنِ الدُّنیا بِقَلبِهِ، و اَماتَ ذِکرَها مِن نفسِهِ، و اَحَبَّ اَن تَغیبَ زینَتُها عَن عَینِهِ، لِکَیلا یَتَّخِذَ مِنها ریاشا، و لا یَعتَقِدَها قرارا، و لا یَرْجُوَا فیها مُقاما.

فَاَخرَجَها مِنَ النَّفسِ، و اَشخَصَها عَنِ القَلبِ، و غَیَّبَها عَنِ البَصَرِ. و کَذلِکَ مَن اَبْغَضَ شَیئا، اَبغَضَ اَن یَنظُرَ اِلَیهِ، و اَنْ یُذکَرَ عِندَهُ »:

« پیامبر اکرم ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ چنین بود که بر روی زمین (خالی از فرش یا بدون اینکه خوان طعام بگسترد) غذا می خورد، و (متواضعانه) مانند بردگان می نشست، با دست خویش پارگیِ کفشش را می دوخت، و جامه اش را وصله می کرد. بر درازگوش برهنه سوار می شد و (کسی را هم) پشت سر خویش سوار می کرد.

بر درب اطاقش پرده نقش داری آویزان بود، به یکی از همسرانش می فرمود : آن را از (مقابل چشم) من (بردار) و پنهان کن ؛ چه آنکه من وقتی به آن می نگرم، به یاد دنیا و تجملات آن می افتم !

آری، او به صمیم قلب خویش از دنیا رو برگردانید، و یاد آن را در وجودش محو کرد . (آنگونه که اصلاً دنیا و زخارف آن در فضای جان پیامبر روحی نداشت، و همچون مرده بی اثر بود). دوست داشت که زیور و زینت دنیا از چشمش پنهان شود ؛ تا از آن جامه های فاخر و زیبا تهیه ننماید، و آن را قرارگاه همیشگی نپندارد ، و امید اقامت دائم در آن را به دل راه ندهد.

و لذا آن را از (حومه وجود) خود بیرون نمود، و از (ساحت) قلب به دور انداخت، و از چشم پنهانش ساخت ! (آری) چنین است کس که چیزی را دشمن دارد ، و نگاه کردن به آن و یادآوری آن را نیز دشمن و منفور می دارد » .

« وَ لَقَد کانَ فی رسول اللّه ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ ما یَدُلُّکَ عَلی مَساوِی الدُّنیا و عُیوبِها ؛ اِذ جاعَ فیها مَعَ خاصَّتِهِ، وَ زُویَت عَنهُ زَخارِفُها مَعَ عظیم زُلفَتِهِ.

فَلیَنظُر ناظِرٌ بِعَقلِهِ : اَکرَمَ اللّه مُحمَّدا بِذلِک اَم اَهانَهُ؟ فَان قال: اَهانَهُ، فَقَد کَذَبَ ــ واللّه العظیم ــ و اَتی بِالاِفکِ العظیم. و اِن قالَ: اَکرَمَهُ، فَلْیَعلَمْ اَنَّ اللّه قَد اَهانَ غَیرَهُ حَیثُ بَسَطَ الدُّنیا لَهُ، وَ زَواها عَن اَقرَبِ النّاسِ منهُ.

فَتَأَسّى مُتَأَسٍّ بِنَبِيِّهِ، واقْتَصَّ اَثَرَهُ ، و وَلَجَ مَولِجَهُ. و الّا فلايأْمَنُ الهَلَكَهَ ؛ فَاِنَّ اللّه جَعَلَ محمّدا ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ عَلَما لِلسّاعَهِ، و مُبَشِّرا بِالجَنَّهِ، و مُنذِرا بالعُقوبه.

خرجَ مِن الدُّنیا خَمیصا، و وَرَدَ الآخِرَهِ سلیما. لَم یَضَع حَجَرا علی حجرٍ حتّی مَضی لِسَبیلِهِ، و اَجابَ داعِیَ رَبِّهِ، فما اعظَمَ مِنَّه اللّه عندنا حینَ اَنعَمَ عَلینا بِهِ سَلَفا نَتَّبِعُهُ، و قائدا نَطأُ عَقِبَهُ !

واللّه لَقد رَقَّعتُ مِدرَعَتی هذِهِ حتّی اسْتَحیَیتُ مِن راقِعِها ! و لَقَد قال لی قائلٌ: اَلا تَنبِذُها عَنکَ؟ فَقُلتُ: اغْرُبْ عنّی ؛ فَعِندَ الصَّباحِ یَحمَدُ القَوم السُّری » :

« در زندگی رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ علائم و نشانه هایی است که تو را به بدیهاو عیوب « دنیا » واقف و آگاه می سازد ؛ چه آنکه او و نزدیکانش در دنیا گرسنه بودند (هرگز شکم سیر از دنیا به خود ندیدند) و با همه آن عظمت و مقام و قرب منزلتی که آن حضرت در نزد خدا داشت، خدا زینتها و زخارف دنیا را از وی دریغ داشت .

بنابراین بجاست که هر اندیشمندی با دیده عقل خویش بنگرد که آیا خدا با این عمل، پیامبرش را گرامی داشته، یا به او اهانت نموده است ؟ !

اگر بگوید : او را تحقیر کرده، بنابراین ــ به خدای بزرگ سوگند ــ دروغ گفته، و بهتانی عظیم (به خدا) بسته است . و اگر بگوید : او را گرامی داشته، پس باید بداند که خداوند ، دیگران را (بخاطر همین دادن زینت دنیا به آنان) تحقیرشان نموده است ؛ چه آنکه دنیا را برای آنان گسترده و از مقرّبترین مردم به خود، دور داشته است.

بنابراین کسی که بخواهد تأسّی از کسی کند (که به سعادت و خوشبختی واقعی نایل شود) باید اقتدا به پیامبرش بنماید ؛ دنبال او قدم به جای پایش گذارد و از هر دری که او داخل شده است وارد شود. وگرنه (به ضلالت افتاده) و از هلاکت در امان نخواهد بود.

زیرا خداوند، محمّد ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ را نشانه قیامت، و بشارت دهنده به بهشت ، و بیم دهنده از عقاب (دوزخ) قرار داد . (و لذا او چون راه صلاح زندگی را می دانست) با شکم گرسنه از دنیا بیرون رفت (از لذت و حلاوت دنیا بهره ای نگرفت) و با سلامت روح (و دور از هرگونه آلودگی به دنیا) وارد عالم آخرت گردید. (در دنیا) سنگی به روی سنگی نگذاشت (تأسیس و یا تعمیر بنا زائد بر مقدار ضرورت ننمود، و به همین منوال ادامه زندگی داد) تا راه خود را پیمود (عمرش به پایان رسید) و دعوت پروردگارش را اجابت نمود.

پس چه بزرگ است منّت خدا بر ما ، که نعمت وجود او را به ما عطا فرمود تا پیشروی باشد که تبعیتش کنیم، و رهبری که پشت سرش به راه بیفتیم.

به خدا قسم (من که علی هستم براساس اتّباع از آن حضرت در راه ترک تجمل)

آنقـدر این جُبّه ام را وصـله کردم که از وصـله کننـده آن شـرمنده شـدم ! گوینـده ای به من گفت : آیا آن را (بعد از این همه وصله و پینه) از خود دور نمی افکنی؟ ! گفتم : دور شو از من، که صبحگاهان ،مردم شبر و ستایش می شوند ».

جمله « عِند الصبـاح یُحمَدالقومُ السُّری » که ذیل خطبه آمده است ، مثلی است برای کسی که تن به تحمل انواع مشقت در می دهد تا در آینده به راحت و آسایش لازم برسد، همانگونه که کاروان در گرمای تابسـتان سوزان، به هنگام شب به راه می افتد ؛ و رنج بیخوابی را متحمل می شود ، تا صبح که به منزل رسید، از سختی گرمای بیابان رهایی یابد، و نزد هر شـنونده عاقلی مورد مدح و ستایش قرار گیرد.

یعنی علی ــ علیه السّلام ــ می داند که پس از مرگ، عالمی پرماجرا در پیش ، و عقباتی صعب و صحنه هایی سوزان بر سر راه خود دارد.

لهذا در این شب « دنیا » با رنج بیخوابی و ترک مشـتهیات و خودداری از تجمل زندگی می سازد، تا علی الصّباح قیامت که به منزل رسید، از تمام آن مراحل سوزان و مواقف دهشتزا ایمن گردیـده ، و در مقام محمود (۱) عند ملیکٍ مقتدر (۲) جایگزین شود ! !

هدف از نق_ل ای_ن خطب_ه ، نشان دادن ب_رنامه تربیت_ی انبیاء و پیامب_ران خدا ــ علیهم السلام ــ مخصوصا برترین آنـان حضـرت خـاتم النبیّین ــ صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ در مورد پرهیز از « تجمـل » بود که دیـدیم آن حضـرت با امر به برداشـتن پرده نقشدار از درب اطاقش، عملاً با تجمل پرستی مبارزه کرده و به امت اسلامی هشدار داده است که شدیدا مراقب خود باشـید، بـا وارد نمودن اشـیاء لوکس تجملی به خـانه و کاشـانه خود، درِ « دل » به روی شـیطان نگشاییـد، و راه نفوذ آن « وسواس خنّاس » را به فضای فکر و قلب خود، هموار مسازید !

آیا راستی شـما هیـچ نمی ترسـید که از دیـدن پرده نقشـدار مصوّر، هوس کنید که فرش و قالی هم به رنگ پرده درآید ؛ و از قالی هم کم کم مبل و صـندلی فزاید؛ و از آن، کاخ و اتومبیل ؛ و از آن ، مستغلات و هزاران نوع دیگر از تجملات روز افزون ... و رفتـه رفته، دنیـا را جـای اقـامت و آرمیـدن دائم بپنداریـد و نتیجتـا سـرمایه نفیس عمر و آنچه را که در قوّه داریـد در راه تحصـیل مال و تزیین در و دیوار و صـدها پرده عکس دار آنچنان تلف کرده و هیچ و پوچ سازید که اصـلاً مجال تفکر در امر آخرت پیدا نکنید ؛ تا لحظه ای که ناگهان به بانگ جناب

۱- اشاره به آیه ۷۹ از سوره اسراء است : « و مِنَ الَّلیلِ فَتَهَجَّد بِهِ نافِلَهً لَکَ عَسی اَن یَبعَثَکَ رَبُّکَ مَقاما مَحمودا »

۲- اشاره به آیه ۵۵ از سوره قمر است : « اِنَ المُتَّقین فی جَنّاتٍ و نَهرٍ فی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلیکٍ مُقتَدِرٍ »

عزراییل از خواب پریده و قالب تهی کنید، و سرانجام با دست خالی از سرمایه حیات و مملّو از موجبات عذاب، به خانه گور و عالم برزخ منتقل گردید؛ فَیالَها مِن حَسرَهٍ وَ نَدامَه ! !

از بستر نرم می پرهیزد !

بستر خوابش عبایش بود که آن را دولا می کرد، و روی آن می خوابید. یک شب خواستند مهربانی به حال پیامبر عزیز خدا کرده باشند ؛ عبارا چهارلا کردند. وقتی بیدار شد فرمود : امشب این بستر نرم موجب شد که دیرتر از هر شب به نماز برخیزم، همان عبای دولا برایم بهتر است . (۱)

سفره ای برایش پهن کردند که اندکی از زمین ارتفاع داشت، متغیر شد و فرمود آن را برچیدند ، و غذا را روی زمین نهادند . (۲)

یعنی : من که پیشوا و اُسوه شماهستم، با تجمل زندگی نمی سازم ! و تعجب آور است، ما مسلمانان که به زعم خود در مسیر او، و به دنبال او در حرکتیم، در تجمل گرایی و آرایش دادن به چهره زندگی تا چه حد در تلاش و تکاپو هستیم ! و او که پیامبر و رهبر وراهنمای ما است، در تجمل زدایی و برکنارساختن آب ورنگ مصنوعی ازقیافه زندگی،تاچه حد درتلاش وتقلااست!

از نگاه به شترهای زیبا خودداری کرد !

نقل شده است که حضرت رسول اکرم ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ با اصحاب از راهی می گذشتند. رسیدند به گله معظمی از شترهای « عشار » که شترهای ده ماهه آبستن را می گویند، و از نفیس ترین اموال عرب به شمار می روند . (۳) رسول مکّرم ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ وقتی به آنها رسید، چشم بر هم نهاد و صورت از آنها برگرداند، و از نگاه کردن به آنها خودداری نمود، آنگونه که یک انسان متقی از نگاه به زن نامحرم می پرهیزد و چشم بر هم می نهد !

یکی از همراهان گفت : یا رسول اللّه، اینها شترهای عِشارند و تماشایی

۱- جامع السّعادات نراقی، ج ۲، فصل مدح الزّهد، ص ۶۳

۲- همان مصدر و همان صفحه

۳- تفسیر مجمع البیان و المیزان، ذیل آیه ۴ از سوره تکویر: « و اِذَاالعِشارُ عُطِّلَت » یعنی روز قیامت روزی است که شترهای عشار به حال خود رها می گردند، و کسی سراغ آنها نمی رود. و این شاید کنایه از شدت دهشت روز قیامت باشد که اهل محشر آن چنان به خود گرفتارند و حیران، که پربهاترین اشیاء و نفیس ترین اموال هم توجه آنها را به خود جلب نمی کند، تا آنجا که شترهای عشار هم فرضا در آنجا باشند، دل از کسی نمی برد و همچنان به حال خود رها می شوند

هستند، چرا اعراض فرمودید و به آنها نگاه نمی کنید ؟ ! فرمود : قَدْ نَهانِیَ اللّه ُعَن ذلِك : خدا مرا از این نگاه نهی فرموده است. آنگاه این آیه را تلاوت کرد :

و لا تَمُدَّنَّ عَینَیکَ الی ما مَتَّعنا بِهِ اَزواجا مِنهُم زَهرَةَ الحَیوهِ الدُّنیا : (۱)

« هرگز چشم خود را به نعمتهای مادی که به گروههایی از آنها داده ایم میفکن، اینها گلهای (ناپایدار) زندگی دنیا هستد (قابل آن نیستند که در نظر انسان خدابین، بزرگ و با ارزش جلوه کرده، و از او دیده و دل ببرند) » . (۲)

اینجا هم پیشوا و رهبر عظیم الشأن امت اسلام، با این عمل هشدار داده است که : مواظب باشید ! نگاه کردن به زیبایی های دنیا ـ خواه و ناخواه ـ دل را دگرگون نمود ، و در وادی بی پایان هوسها به تکاپو در می آورد، و از خدا و آخرت غافل می سازد.

۱- سوره طه، آیه ۱۳۱

۲- المحجّه البیضاء، ج ۷، ص ۳۵۳

من، نه از فقر، بلکه از گسترش « دنیا » بر امّتم می ترسم !

در ضـمن بیانی فرموده است : « فَوَاللّه ِ ماالفقرَ اَخشـی عَلَیکم ؛ وَلکِنِّی اَخشی عَلَیکم اَن تَبسُطَ عَلَیکُمُ الدُّنیا، کَما بُسِطَتْ عَلی مَن کان قَبلَکُم، فَتَنافَسوها، کَما تَنافَسوها، و تُهلِکَکُم، کَما اَهلَکَتْهُم » : (۱)

« به خـدا سوگنـد، من از فقر بر شـما نمی ترسم ؛ ولی از آن می ترسم که دنیـا پیش پـای شـما گسترده شود (امکانـات نیـل به ثروت وقدرت و انحاء مشـتهیات در اختیارتان قرار گیرد) آنچنانکه در اختیار امّتهای پیش از شـما قرار گرفت؛ آنگاه شما برای رسیدن به اهداف دنیوی، با هم به تنافُس و رقابت بپردازید، آنگونه که پیشینیان پرداختند ؛ و در نتیجه دنیا شما را هلاک کند، آنچنانکه آنها را هلاک کرد » !

و لذا اصحاب رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ گفتند :

« بُلینا بِفِتنَهِ الضَّرّاءِ، فَصَبَرنا. وَ بُلینا بِفِتنَهِ السَّرّاءِ، فَلَم نَصبِر » : (۲)

« مـا، در امتحـان فقر و بلاـ قرار گرفتیم، مقـاومت کردیم و پیروز شـدیم. ولی در امتحـان نعمت و وسـعت در زنـدگی که واقع شدیم، مقاومت را از دست دادیم و شکست خوردیم » !

« دنیا » که دلها را می فریبد، این است ! !

رسول خـدا ــ صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ در حین عبور از راهی به کنار مزبله ای که در آن پاره هایی از جامه های کهنه و استخوانهای پوسیده و از هم متلاشی گشته افتاده بود، ایستاد وبه یارانش فرمود : « هَلُمُّوا اِلَی الدُنیا»؛ بشتابید و دنیارا بنگرید !

آنگاه از آن پارچه ها و استخوانهای پوسیده افتاده در مزبله، مقداری برداشت و فرمود : « هذِهِ الدُّنیا » : « اینها تمام دنیا است ! » (۳) .

و بـا این عمـل، تنبّه داد که تمـام این جـامه هـای زیبـا و غـذاهای رنگین که برای چاق و با نشاط کردن بـدنها جمع آوری می کنیـد، و در راه تحصـیل آن، چه رنـج و تعبهـا تحمـل می نماییـد، دیری نمی پایـد که به صورت این زباله منفور در می آیـد ؛ آنگونه که از دیدن آن نفرت می کنید ، و از لمس کردن آن مشمئز می شوید.

حال، آیا دنیا و زخارف آن که فرجامش این است، سزاوار آن هست که مورد تعلق خاطر انسان شریف قرار گیرد و گوهر عمر عزیز آدمی صرف تزیین و تجمل آن گردد !؟

۱- المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۳۵۸

۲- المحجّه البیضاء، ج ۷، ص ۳۲۸

٣- المحجّه البيضاء، ج ۵، ص ٣۵۴

* * *

حل یک اشکال در مورد ذمّ و نکوهش « دنیا » !

اینجا ممکن است اشکالی به برخی اذهان راه یابد ، و آن اینکه : اینگونه که شما در مورد « دنیا » و زینت دنیا، روی جنبه « منفی » آن تکیه کرده، و حال گریز از دنیا در مردم بوجود می آورید، در واقع ارائه راه تحصیل کمال روحی به انسانها نمی کنید !

چه آنکه کمال آن است که جنبه « اثبات » داشته باشد ؛ بدینگونه که انسان دارای مال و جاه و زینت دنیا باشد، ولی به آن دل نبندد و مفتون آن نشود ؛ نه اینکه از تحصیل آن خودداری کند ، و یا آنچه را که در دست دارد از خود دور سازد ! چنانکه گفته اند :

« لَیسَ الزّاهد من لا یملك شیئا، و لکنّ الزّاهد من لا یملکُه شیی » :

« زاهد، آن نیست که مالك چیزی نباشد، بلکه زاهد کسی است که چیزی مالك قلب او نشود » !

بنابراین « زهد » در صورتی کمال است که انسان در عین نداشتن مال و جاه و دیگر شئون دنیا، دلبسته به آن نباشد.

« زهد » یک قدرت روحی اکتسابی است نه یک ضعف نفس تحمیلی ! ؟

در جواب عرض می شود : درست است و حقیقت مطلب همین است، امام الزاهدین امیرالمؤمنین ـ علیه السّلام ـ نیز در بیان حقیقت « زهد » می فرماید :

« الزُّهدُ کُلُّهُ بَینَ کَلِمَتَین مِنَ القرآنِ: قالَ اللّه سُبحانَهُ : لِکَیلا تأْسَوا عَلی ما فاتَکُم و لا تَفرَحوا بما آتاکُمْ. وَ مَن لَم یأْسَ عَلَی الماضی، و لَم یَفرَحْ بِالْآتی، فَقَد اَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَیْهِ » : (۱)

« تمام زهد در میان دو کلمه از قرآن است ؛ خداوند سبحان می فرماید : « تا بر آنچه که از دستتان رفته است غمگین نشوید، و به آنچه که خدا به شما داده است شادمان نگردید » . و کسی که بر گذشته افسوس نخورده و به آینده شادان نگردد، هر دو جانب زهد را به دست آورده است » .

طبیعی است که حالت « حزن » و « فَرَح » وقتی متصوّر است که انسان دارای چیزی باشد ، و معنای کلمه « آتاکم » محقق بشود ؛ تا اینکه نه داشتنش موجب

۱- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۴۳۱

فرح گردد و نه از دست رفتنش مایه غم. ما نیز در گذشته گفتیم که معیار و میزان برای « اهل دنیا » بودن انسان، داشتن مال و مقام نیست ؛ بلکه مناط، تعلق و دلبستگی به شئون دنیوی است. بنابراین، نه دارا بودن مال و مقام، منافات با « زهد » دارد ؛ و نه فاقد بودن مال و مقام، مستلزم کمال « زهد » است. اینها همه در جای خود درست و صحیح است. اما آنچه که باید توجه کامل به آن داشت این است که :

اولاً ـ « زهد » عبارت از حال بی رغبتی به « دنیا » است که بطور طبیعی و قهری به دنبال « معرفت » و شناسایی ماهیّت « دنیا » و بی ارزشی آن در جنب « رضوان » خدا و حیات سراسر بهجت عُقبا، در انسان به وجود می آید ؛ نه اینکه ما بخواهیم آن را تکلّفا در کسی ایجاد کنیم و حال گریز از دنیا را به وی تحمیل نماییم ! در واقع، حال « زهد » علی رغم تصوری واهی که برای گروهی پیش آمده، و آن را امر « منفی » تلقی کرده اند، یک امر « مثبت » و یک نوع قدرت روحی است که در انسانِ عارف به خدا و آخرت پیدا شده ، و او را در مقابل جلوه گریهای وسوسه انگیز دنیا مقاوم می سازد ! و البته، نتیجه قهری این مقاومت، دور باش گفتن به دنیا، و از خود راندن زینت و زُخرُف آن خواهد بود !

آنگونه که سر سلسله دارندگان این فضیلت علیا، حضرت خاتم الانبیاء ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ فرموده است :

« الوَیلُ کلُ الوَیلِ لِمَن باعَ نَعیما دائِمَ البَقاءِ بِکَسرَهٍ تَفنی وَ خِرقَهٍ تُبلی » : (۱)

« وای و صد وای بر حال کسی که زندگی خوش پایان ناپذیر را به پاره نانی فناپذیر و تکه لباسی پوسیدنی بفروشد » !

و پس از وی ،جانشین بحقّ،و آینه تمام نمای او،امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ نهیبی سخت به دنیا زد و فرمود :

« اِلَیکِ عنّی یا دُنیا ! فَحَبلُکِ علی غارِبِکِ. قَدِانْسَلَلتُ مِنْ مَخالِبِکِ، و اَفْلَتُّ مِن حَبائِلِکِ... اُعزُبی عَنّی ! فَوَاللّه ـ لا ـ اَذِلُّ لَکِ فَتَستَذِلّینی، و لا اَسلَسُ لَکِ، فَتَقودِینی » : (۲)

« دور شو از من ای دنیا ! که افسارت بر دوشت رها است. (یعنی این تو و این مهارِ بر گردن انداخته ات ! تو را رها کرده ام، به هرجا که می خواهی برو). من از چنگالهای تو، رسته و از دامهایت جسته ام !

دور شو از من که ــ به خدا سوگند ــ رام تو نمی گردم که خوارم کنی ! و زمام اختیار خود را به دستت نمی سپارم که به هر جا که بخواهی مرا بکشی » .

در بیان دیگری فرمود:

۱- مجموعه ورّام، ج ۲، ص ۱۱۹

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۴۵، آخرین قسمت آن

« و اِنَّ دُنیاکُم عِنـدی لَاَهْوَنُ مِن وَرَقَهٍ فی فَمِ جَرادَهٍ تَقْضَـمُها. ما لِعَلِیٍّ وَلِنَعیمٍ یَفنی و لَـذَّهٍ لا تَبقی ! نَعوذُ باللّه ِمِن سُـباتِ العَقلِ وَ قُبحِ الزَّلَلِ » : (۱)

« براسـتی کـه دنیـای شـما در نزد مـن، پسـت تر از برگی است در دهـان ملخی که آن را می جـود ! علی را چکـار بـا زنـدگیِ (بظاهر) خوشـی که رو به فنا می رود و لـذتی که پایدار نمی ماند ! ! به خدا پناه می بریم از خواب رفتگیِ عقل (و غافل ماندن انسان از حقیقت دنیا) و زشتی لغزش » .

حال، انصاف بدهید آیا این چنین شناخت از دنیا داشتن، و به دنبال این شناخت، از وی دوری جستن، یک امر « مثبت » و یک قـدرت عظیـم روحی اسـت، یـا یـک امر « منفیِ » نشأت گرفتـه از ضـعف و عجز و نـاتوانی فکری و عقلی ! فَمـا لَکُـم کَیفَ تَحکُمونَ.

＊ ＊ ＊

وقایع نادر الوقوعِ عالم را نمی شود قانون زندگی عامّه بشر قرار داد !

ثانیا، این مطلب که می گوییـد کمال انسان دراین است که دارای مال و جاه و سایر زینتهای دنیا باشد، ولی دل به آنها نبندد و مفتون آنها نشود، در حدِّ خود درست است . و بی تردید ، درجه عالیه کمال و قدرت روحی انسان ، همین است.

قرآن نیز انسانهایی را به کمال می ستاید که در عین دسترسی داشتن به صحنه های جذّاب دنیا، مفتون آن نشدند.

داسـتان های یوسف صدّیق و سـلیمان و داود ـ علیهم السلام ـ مصداقهای عالی از این نوع کمال روحی را نشان می دهند که در مقابل جلوه جمال فریبنده « ثروت » و « قدرت » و « زن »، با قوت تمام ایستادند و کوچکترین راه نفوذی به شیطانِ بی ایمان برای وارد شدن در فضای قلبشان ندادند.

اما آنچه مهم است ، این است که ما از شـما می پرسـیم : آیا در میان جامعه بشـری، در هر عصـری از اعصار، چند نفر از سـنخ یوسف صـدّیق و سـلیمان و داود ـ علیهم السـلام ـ می توانیـد ارائه دهیـد که یـک جوان زیبـا در نهـایت درجه زیبـایی، و در بحران غریزه جنسـی، مورد تمایل سوزان و علاقه آتشین زیباترین و متشخص ترین زنان عصر خویش قرار گیرد، و از هر جهت تمـام شـرایط کامجویی فراهم گردد ـ به بیان قرآن : وغَلَّقَتِ الَابوابَ و قالت هَیتَ لَکَ : « زن تمام درها را بست و گفت: هین بیا که من در اختیار توام ! » ـ ولی او کوچکترین نگاه رضا و تمایل به چهره زن نیفکند، و با گفتن جمله مَعاذَ اللّه ِاِنَّهُ

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۱۵

رَبّی ، تعلق روحی خود را به مقام اجمل و اَبهای الهی نشان داده ، و با قوت قلب تمام پشت به جمال زن و رو به جمال خدا، پا به فرار بگذارد ! !

یا، یک مرد، تا آن حد از قدرت و سلطنت عجیب برسد که جن و انس و وحش و طیر و امواج هوا، تحت سلطه و تسخیر او قرار گیرند، و جملگی مطیع فرمان وی باشند ! اما او با این همه گستردگی مکنت و حشمت، تن به تنعم و تلذّذ از زینت و لذت دنیا ندهد و به جای پوشیدن لباسهای زربفت، و خوردن انواع غذاها و خورشهای رنگارنگ، لباس موبین بپوشد و بادست خویش از الیاف درخت خرما ، زنبیل بافته واز راه فروش آن، معاش روزانه خود را تأمین بنماید !

و به شب هنگام، به جای آرمیدن در بسترهای نرم و لطیف، به پا ایستاده و دستها به گردن بسته و اشک ریزان تابه سحر، در حال عبادت و عرض نیاز به درگاه خدا باشد ! که این جمله در « ارشاد القلوب دیلمی » در وصف حال آن مرد بزرگ الهی آمده است :

« و اَمّا سُلَیمانُ ــ علیه السّلام ــ فَقَد کان مَعَ ما هو فیهِ مِنَ المُلکِ یَلبَسُ الشَّعرَ، و اذا جَنَّهُ الَّیلُ، شَدَّ یَدَیهِ اِلی عُنُقِهِ، فَلا یَزالُ قائما حَتّی یُصبِحُ باکِیا، و کان قوتُهُ مِن سَفائفِ الخوصِ یعمَلُها» : (۱)

و نیز در حدیثی از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله ــ می خوانیم که :

« اَرَأَیتُم ما اُعطِیَ سُلَیمانُ بنُ داود مُن مُلکِهِ، فَاِنَّ ذلک لَم یَزِدهُ اِلّا تَخَشُّعا. ما کانَ یَرفَعُ بَصَرَهُ اِلَی السَّماءِ، تَخَشُّعا لِرَبِّهُ » : (۲)

« خبر دارید که خداوند تا چه حد از سلطنت به سلیمان بن داود داد ؟ ! اما این همه قدرت و حشمت، در او جز خشوع و فروتنی چیزی نیفزود. تا آنجا که حتی از شدت خشوع و ادب چشم به آسمان نمی انداخت!»

حال، آیا این اقلیتِ بسیار محدودِ انگشت شمارِ نادر الوجود در اعصار و امصار را می توان معیار و میزان برای قوانین زندگی انسانها قرار داد، و حال و روال اکثریت قریب به اتفاق جامعه بشر را ــ که تمایل به زخارف دنیا و حالت آسیب پذیری در مقابل جلوه های فریبنده دنیا با سرشتشان عجین، و بر روحشان غالب است ــ نادیده گرفت !

آیا می شود گفت « تزین » و « تجمل » و فرورفتگی در زر و زیور دنیا و داشتــن همه گونــه موجبــات رفــاه و تنعــم، منافاتــی با حــال « زهد » « تقوی » و

۱- ارشاد القلوب، الباب الثامن و الاربعون فی فضیله الفقر. و سفینه البحار، ج ۱، کلمه « زهد » ص ۵۶۹ نقل از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله.

۲- تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۳۹

« عفاف » روحی انسان ندارد. و آن همه اشیاء زیبا و دلربا نمـی تواند دل انسان « متقی » را برباید، و وابسته به خود سازد، به همین دلیـل که آن همه جاه و جلال و حشـمت، در قلب حضـرت سـلیمان ـ علیه السّـلام ـ نتوانست اثر بگـذارد واو را مفتون خود سـازد، و به همان دلیل که تجلی جمال « زن » و آرایشـهای دلفریب قصـر زلیخا که در آن، زیور و زینت و زیبایی از همه سو موج می زد و دل می برد، در حصـار قلب بـا ایمـان یوسف صـدیق ـ علیه السّـلام ـ کوچکـترین رخنه ای نتوانست ایجـاد کرده و آن مرد خدا را از پا درآورد؟

و سـپس چنین ادعا نمود که: بنابراین، چه مانعی دارد که تجمل و زنـدگی باشـد اما دلبسـتگی نباشد؟ اختلاط مرد و زن بدون محـدودیت در نگـاه و سـخن، در خـانواده ها و آموزشـگاه ها و کارگاهها باشـد، اما تعلق خاطر و دلـدادگی مرد و زن به میان نیاید؟

آیا انصافا این سـخن، سـخنی درست است؟ آیا این استدلال، استدلال صحیحی است؟ که یک جریان شاذّ نادر الوقوعی را که در جوّ روحیِ مردم عـاری از مرزِ « تخیـل ذهنی » فراتر نمی رود (جریـان حضـرت یوسـف و حضـرت سـلیمان) دلیـل مجوز عمومی قرار داده و آراستن چهره زندگی و افتادن در آغوش « تجمل » را یک برنامه مشروع و بلامانع اعلام نماییم؟

در صورتیکه همین قرآن که یوسف و سـلیمان ـ علیهماالسـلام ـ را به عنوان دو انسان مقاوم در مقابل جلوه گریهای دنیا ارائه فرموده است، طبیعت انسان را (با قطع نظر از مرتبه تهذیب و تربیتش) یک طبیعتِ طاغیِ متجاوز از حدِّ آسیب پذیر از زیبایی و زینت دنیا نشان داده و می فرماید:

اِنَّ الاِنسانَ لَیَطغی اَن رَآهُ اسْتَغْنی : (۱)

« حقیقت آنکه انسان، آنگاه که (به پندار خویش) احساس بی نیازی کند (دستش به مال و جاه دنیا برسد) طغیان می کند ».

و در جای دیگری فرموده است:

و لَو بَسَطَ اللّه ُالرِّزقَ لِعبادِهِ لَبَغَوا فی الَارضِ : (۲)

« و اگر خدا، روزی بندگانش را وسعت دهد، در زمین (و در جوّ زندگی) سـتم می کنند (و سر از وادیِ تعدّی و طغیان بر می آورند) ».

جریانات تاریخی نیز خبر از طبیعت طغیانگر انسان می دهد !

۱- سوره علق، آیه ۶و۷

۲- سوره شوری، آیه ۲۷

مطالعه تاریخ گذشتگان و مشاهده حالات معاصران نیز شاهد صدق این واقعیت است که تا چهره زیبایی از « دنیا » مقابل چشمشان جلوه نکرده، و دستشان به دامن دنیا نرسیده است، انسانهایی آرام و بی آزار و عابد و زاهد و مسلمانند. اما همین که « دنیا » گوشه چشمی به آنها نشان داد، و صاحب مال و جاهی شدند و خود را سوار بر مرکب مراد دیدند، دفعتا تغییر راه و روش داده و از خدا فاصله می گیرند، دل در گرو زیباییها و زخارف دنیا داده و غرق دریای شهوات می شوند، باد کبر و غرور در دماغ افکنده ، و با بی اعتنایی نسبت به همه چیز و همه کس، از هیچ جنایت و افسادی خودداری نمی کنند !

نفس اژدرها است او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است

مولوی، در این زمینه، بیانی زیبا و رسا آورده است و می گوید :

میلها همچون سگان خفته اند اندر ایشان خیر و شرّ بنهفته اند

چونکه قدرت نیست خفتند این رَدَه همچو هیزم پاره ها و تن زده

تا که مرداری درآید در میان نفخ صور حرص کوبد برسگان

چون در آن کوچه خری مردار شد صد سگ خفته بدان بیدار شد

حرصهای رفته اندر کتم غیب تا ختن آورد و سر برزد ز جَیب

مو بموی هر سگی دندان شده وز برای حمله دُم جنبان شده

صد چنین سگ اندر این تن خفته اند چون شکاری نیستْشان بنهفته اند

هر که هست از فقیه و پیر و مرید وز زبان آورانِ پاک نَفَس

چون به دنیای دون فرود آمد به عسل در بمانْد همچو مگس

مسئله ارائه استعداد عالی انسان در مسیر تکامل غیر از مسئله ارائه طریق زندگی عمومی است !

آری، ما یک وقت در مقام نشان دادن استعدادهای مکنونه در جوهر قدسی روح انسان هستیم که می تواند در مسیر ارتقاء و تقرّب به خدا آنچنان اوج بگیرد که تمام شهوات نفسانی را زیر پا نهاده ، و جز خدا چیزی نخواهد، و جز او چیزی نبیند.

بله، در این مقام است که سخن از مناجات شورانگیز « شعبانیّه » به میان می آوریم که:

« اِلهی هَب لی کَمالَ الاِنقِطاعِ اِلَیکَ ، وَ اَنِر اَبصارَ قُلوبِنا بِضیاءِ نَظَرِها اِلَیکَ ، حَتّی تَخرِقَ اَبصارُ القُلوبِ حُجُبَ النُّور ، فَتَصِلَ اِلی مَعدِنِ العَظَمِهِ ، و تَصِیرَ اَرواحُنا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدسِکَ» : (۱)

و داستان عفاف یوسف صدّیق و زهد سلیمان بن داود و فداکاری ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح ـ علیهم السلام ـ را بعنوان نمونه های عالی این عُلوّ وارتقاء ارائه می نماییم که اگر در میان دریای زُخرُف و زینت دنیا هم غوطه ور باشند، دل از خدا برنمی کنند و دل به دنیا نمی دهند !

ولی یک وقت در مقام تنظیم برنامه و دستورالعمل زندگی برای عامّه مردم هستیم ، مردمی که با کمترین تجلّی « دنیا » ، از خدا می برند و به دنیا می پیوندند. در این مقام باید تا می توانیم مردم را از زینت گرایی و آرایش طلبی برحذر بداریم، و « تجمل » و « تزیّن » را عامل « نفوذ شیطان در دل » و سبب غفلت از ذکر خدا معرفی نماییم !

قصّه « فضیل بن عیاض » را نمی شود الگو برای توبه کاران نشان داد !

همچنانکه گاهی برای جلوگیریِ افکار از یأس از قبول توبه گنهکاران ، و ایجاد امید در دلها برای شمول توفیق خدا، بیجا نیست که قصه « فضیل بن عیّاض » را به عنوان مثال برای مردم بگوییم، که چگونه پس از یک عمر انحراف و فساد و گناه و خطا، یک شب بر حسب اتفاق در همان حال که بر سردیوار خانه مردم برآمده و قصد سرقت و خیانت داشت، صدای قرائت آیه ای از قرآن به گوشش رسید که :

اَلَم یَأنِ لِلَّذینَ آمنوا اَن تَخشَعَ قُلوبُهُم لِذِکرِ اللّه ِو ما نَزَلَ مِنَ الحَقِّ : (۲)

« آیا وقت آن نرسیده است که دلهای باورداران (خدا و روزجزا) در برابر ذکر خدا و حق نازل شده از سوی خدا خاشع شوند ؟ »

این صدا چنان تحولی در روح وی پدید آورد که در همانجا ، حال ندامت از

۱- قسمتی از مناجات شعبانیّه است که در مفاتیح الجنان نیز نقل شده است

۲- سوره حدید، آیه ۱۶

گذشته عمرش عمیقا در دلش به وجود آمد و از همان لحظه، از مسیر شیطان بازگشت و روبه خدا رفت و در زمره توّابین واقعی درآمد . (۱)

آری، نقل این جریان ، تا این حدّ و برای آن مقصود، درست و بجا است. اما هرگز صحیح نیست که این قصه به عنوان یک الگو و سرمشق « عمل »، به مردم ارائه شود که چنین پندارند که آنها هم می توانند با آرامش خاطر به هر گونه گناه و خیانت دست بیالایند، به این امید که شبی بر سر دیواری آیه ای از قرآن بشنوند و توبه کار و سرانجام بهشتی شوند ! !

خیر، این قصّه ــ به فرض وقوع ــ از حوادث بسیار نادر عالم است ، و از میلیونها تبهکار و مجرم، ممکن است یکی به این کیفیت توبه کار شده و راه سعادت بیابد ؛ و لذا نمی شود این واقعه نادر الوقوع را به عنوان یک دستورالعمل برای زندگی مردم در باب گناه و توبه از گناه ارائه نمود !

حاصل آنکه: افراد عادی انسانها که تشکیل دهنده اکثریت قریب به اتفاق جامعه بشری هستند، تواناییِ خود نگهداری در مقابل جلوه گری های « دنیا » و تجمل آن ندارند ، و سریعا تحت تأثیر وسوسه های شیطانی قرار می گیرند ، و به آلودگی کشیده می شوند !

و لذا صلاحِ کار و مصلحت زندگی آنان، دوری جستن از مظاهر « زینت » است ، و پرهیز از آراستنِ چشم اندازِ صحنه های حیات، تا لغزشگاههای خطیر و عظیم پیش پایشان باز نشود ، و به گفته سعدی: « مایه لغزش پیلان » نگردد !

او در « گلستان » ، قصه عابدی را که از محیط لغزنده عصر خویش گریخته و در پناه کوهی به عبادت پرداخته، آورده است و می گوید :

بدیدم عابدی در کوهساری قناعت کرده از دنیا به غاری

چرا گفتم به شهر اندر نیایی که باری بند از دل برگشایی

بگفت آنجا پریرویان نغزند چو گِل بسیار شد پیلان بلغزند

در این قصه، عذر فرار عابد از شهر و منزوی گشتن وی در غار را نشان می دهد که:

بگفت آنجا پریرویان نغزند چو گِل بسیار شد پیلان بلغزند

۱- اقتباس از« سفینه البحار » ج ۲، کلمه « فضل » ص ۳۶۹

یعنی محیط شهر و بازار و خیابان آن، جلوه گاه جمال مهرویان است، و لغزشگاه پیلتنان و قوی نفسان ! و من تواناییِ خود نگهداری در آن صحنه را در خود نمی بینم، مانند پیل قوی پیکری که در زمین پر از گِل می لغزد، ترس آن دارم که من نیز درآن صحنه پر از « جمال » بلغزم ، و « دل » و « دین » از کف بدهم، و لذا ناچار از شهر و فضای پر از زیور و زینت آن می گریزم !

و همچنین « باباطاهرعریان » در مقام نشان دادن همین طبیعت اکثری است که می گوید :

زدست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند ، دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش زپولاد زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

یعنی اکثریت مردم که برحسب واقعیت عینی خارجی دارای قدرت روحی مقاومت در برابر دلربایی « دنیا » نمی باشند، طبیعی است که در مقام حفظ و صیانت قلب خویش از فساد و آلودگی، چاره ای جز چشم پوشی و پرهیز و کناره گیری از مظاهر « زینت » آن ندارند ، و ناگزیر مانند آن عابد کوه نشین، از شهر و زیور آن باید بگریزند ، و مانند « بابا طاهر عریان » ، خنجر پولادین «صبر» و « امساک » و « پرهیز » از زخارف دلفریب « دنیا » را بر چشم و گوش و دیگر نواحی و ابعاد وجود خویش فرود آورند ، تا « دل » بر اثر قطع رابطه قهری، از «زینت دنیا » سالم بماند.

هرچند چنانکه قبلاً گفتیم، کمال اعلای انسان، در رسیدن به قدرت مقاومت روحی است که در مقابل جلوه گری های « دنیا » با صلابت تمام بایستد، و از پا در نیاید، نه اینکه از مواجهه با آن بگریزد تا سالم بماند.

ولی معهذا گفتیم که این، کمالی است که اقلیت نادری می توانند آن را در وجود خود تحقق بدهند، اما اکثریت قاطع مردم جز برنامه « پرهیز » و «دورباش از تجمل و تزیّن » برنامه اصلاحی دیگری نمی توانند داشته باشند !

* * *

اینک، وظیفه آدم « عاقل » !

حال، با توجه به مطالبی که بیان شد، وظیفه انسان « عاقل » آن است که از وسایل زندگی این جهان زودگذر، به مقدار ضرورت اکتفا کند . و در آن مقدار ضروری هم ، آنچه را که از « تجمّل » دورتر است برگزیند، تابه کوری و نابیناییِ چشم دل مبتلا نشود ! از حضرت مسیح _ علیه السّلام _ منقول است :

« لا تَنظُروا اِلی اَموالِ اَهل الدُّنیا، فَاِنَّ بَریقَ اَموالِهِم یَذهَبُ بِنورِ ایمانِکُم » : (۱)

« به اموال دنیاداران نگاه نکنید، که درخشش اموالشان ، نور ایمانتان را می برد » ! و همچنین از رسول اکرم ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ مأثور است که روزی به اصحابشان فرمودند :

« هَل مِنکُم مَن یُریدُ اَن یُذهِبَ اللّه ُعَنهُ العَمی و یَجْعَلَهُ بَصیرا؟ الا اِنَّهُ مَن رَغِبَ فی الدُّنیا، و طالَ فیها اَمَلُهُ، اَعمَی اللّه ُقَلبَهُ عَلی قَدرِ ذلِکَ. و مَن زَهِدَ فی الدُّنیا، و قَصُرَ اَمَلُهُ فیها، اَعطاهُ اللّه ُعِلما بِغَیرِ تَعَلُّمٍ و هُدیً بِغیرِ هِدایَةٍ » : (۲)

« آیا از شما کسی خواهان این هست که خدا نابینایی (قلبی) را از او برطرف سازد ، و بینایش کند؟ هان (بهوش باشید که) هرکس تمایل به دنیا پیدا کرده و خود را با آرزوهای دراز آن سرگرم بدارد، خداوند به همان مقدار ، از فروغ چشم دلش می کاهد و نابینایش می سازد . و هر کس زاهد و بی رغبت به دنیا باشد، و از آرزوهای دنیویش بکاهد، خداوند به او علمی عطا می کند که نیاز به تعلم ندارد و روشندلی خاصی که احتیاج به راهنما نباشد » .

نیز از آن حضرت ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ رسیده است :

« لا حَقَّ لابنِ آدَمَ اِلّا فی ثلاثٍ: طعامٍ یُقیمُ صُلبَهُ، وَ ثَوبٍ یواری عَورتَهُ، و بَیتٍ یَکِنُّهُ. فما زاد، فهوَ حِسابٌ » : (۳)

« انسان (برای ادامه حیات دنیویش) جز به سه چیز احتیاج (مُبرمی) ندارد: غذایی که نیرویش بخشد، جامه ای که تنش را بپوشاند، و خانه ای که مصونش بدارد . و زائد بر آن، موجب حساب (روز جزا) خواهد بود » .

نشانه « ایمان » از نظر رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ

جمعی در حضور رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ خود را به عنوان دارندگان « ایمان » توصیف کردند ؛ فرمود: « و ما عَلامَةُ ایمانِکم » : نشانه ایمانتان چیست؟ گفتند : به هنگام بلا صابریم، در نعمتها شاکر ، و رضا به قضاء خدا می دهیم ! فرمود :

« فَاِن کُنتُم کَذلکَ، فلا تَجمعوا ما لاتَأکُلونَ ••• و لا تَبنوا ما لا تَسکُنونَ، ولا تَنافَسوا فیما عَنهُ تَرجَلون » : (۴)

« شما اگر واقعا دارای چنین ایمانی هستید (و در پرتو نور ایمان، دل به نعمتهای اعلای بهشت خدا بسته اید) پس زائد بر مقدار ضرورت که نمی خورید

۱- المحّجه البیضاء، ج ۷، ص ۳۲۸

۲- المحّجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۵۷

۳- المحّجه البیضاء، ج ۷، ص ۳۳۵

۴- المحّجه البيضاء، ج ۷، ص ۳۵۲

جمع نکنید، ساختمانهایی که از نظر سکنی مورد نیازتان نیست، احداث ننمایید؛ و بر سر آنچه که به زودی آن را رها کرده و خواهید رفت، به تنازع و تنافُس نپردازید » .

آن کسی کو طالب دیدار شد این خوشی ها پیش او مردارشد

موقعیت « دنیا » و « آخرت » !

قال امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ :

« اِنِّ الـدُّنیا وَالآخرَهَ عَدُوّان مُتفاوتان، و سَبیلانِ مُختَلِفانِ. فَمَنْ اَحَبَّ الدُّنیا و تَوَلّاها، اَبغَضَ الآخِرَهَ و عاداها. و هما بِمَنزِلهِ المَشرِقِ و المَغرِبِ، و ماشٍ بَینَهما کُلَّما قَرُبَ مِن واحِدٍ، بَعُدَ مِنَ الآخَرِ. و هُما بَعدُ ضَرَّتان » : (۱)

« دنیا و آخرت، دو دشمن ناسازگار ، و دو راهِ از هم جدا هستند. پس کسی که دنیا را دوست دارد ، و تن به حاکمیت آن دهد، (طبعا) آخرت را دشمن داشته، و با آن به ستیزگی برخاسته است !

و آن دو، همچون مشرق و مغربند که شخصِ راه رونده بین آنها ، هر اندازه به یکی از آن دو نزدیک شود، به همان مقدار، از دیگری دور گردد.

و آن دو، علاوه بر این (نسبت بین مشرق و مغرب، به سان) دو هوو (یعنی دو زن یک شوهر) می باشند (که اظهار محبت به یکی ، سبب بغض و رنجش خاطر دیگری خواهد بود) » !

« دنیا » به عنوان « راه » و مقدمّه نیل به « آخرت » ، طبیعی و ضروری است !

آری، انسان به هر میزان، تمایل به « دنیا » پیدا کند، طبیعی است که به همان میزان از « آخرت » دور می گردد ؛ مگر اینکه دنیا را ، از باب مقدمه رسیدن به آخرت، وجهه همّت خود قرار داده ، و همّش تأمین سعادت اخروی باشد... که در این صورت ، دیگر او دنیاطلب به حساب نخواهد آمد ؛ بلکه این، خود ، عین آخرت طلبی است ؛ چنانکه در حدیث آمده است :

« قال رَجُلٌ لابی عبدالله ــ علیه السلام ــ : والله اِنّا لَنَطلُبُ الدُّنیا و نُحِبُّ اَن نُؤتاها. فقال: تُحِبُّ اَن تَصنَعَ بها ماذا؟ قال: اعودُ بها علی نَفسی و عِیالی، و اَصِلُ بها، و اَتَصَدَّقُ بها، و اَحُجُّ، و اَعتَمِرُ . فقال علیه السلام: لَیس هذا طَلَبَ الدُّنیا ؛ هذا طَلَبُ الآخِرَهِ » : (۲)

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۱۰۰

۲- فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشه، ص ۷۲، حدیث ۱۰

« مردی خدمت امام صادق ـ علیه السّلام ـ عرض کرد، به خدا سوگند، حقیقت امر اینکه ما (چنین هستیم که) دنبال دنیا می رویم، و دوست داریم که خداوند از مال دنیا به ما بدهد !

امام فرمود : دوست داری که با مال دنیا، چه کاری انجام بدهی؟

عرض کرد : با آن، نیازمندیهای خود و عایله ام را برطرف سازم، صله رحم کنم، صدقه بدهم و حج و عمره بجا آورم.

امام ـ علیه السّلام ـ فرمود: این دنیا طلبی نیست! (بلکه) این،آخرت طلبی است !»

در این واقعیت تردیدی نیست که آدمی تا در دنیا است، به این « بدن » نیاز دارد ، که مرکب او در راه سیر وسلوک به سوی آخرت است، و ناگزیر باید به خاطر حفظ « مرکب » ، به خوراک و پوشاک و مسکن و دیگر حوائج ضروری آن بپردازد، هرچند از نظر درک عالی انسانی و الهی که دارد، تمایل و رغبتی به این سنخ از لذائذ حیوانیِ پست در خویش احساس نمی کند ، و بلکه احیانا متنفر هم هست . ولی از نظر نیاز طبیعی، چاره ای جز اخذ و اقتباس از آن در حدّ ضرورت، ندارد !

همان گونه که انسانِ گرسنه مشرِف به هلاکت، تغذّی از مردار را ـ با کمال نفرتی که از آن دارد ـ ، در حدّ حفظ رمق، وظیفه عقلی و شرعی خود می داند !

و همانگونه که آدمی چنانکه می دانیم ، بر حسب طبع نخستین خویش ، از نشستن در « مستراح » و دیدن منظره نفرت بار، و شمّ بوی اشمئزاز آور آن، شدیدا گریزان است ؛ ولی می بینیم از نظر نیاز قهری و طبیعی، چاره ای جز این ندارد که به طور حتم و الزام ، باید در کنار سالن های زیبا و اطاقهای مزین و سرسراهای مجلّل « مستراح » هم بسازد ! و هر چند ساعتی یکبار هم به قید لزوم به آنجا تشریف فرما گشته ! و در آن مکان خبیث، دقایقی از عمر عزیز خودرا بگذراند ! تا بتواند در کنار سفره غذا به راحتی بنشیند، و در بستر خواب به آسودگی بیارامد، و در تفرجگاهها با آرامش خاطر به تفرج و گردش بپردازد!

البته تردیدی در این نیست که کار اصلی انسان در زندگیش به مستراح رفتن، و در آن جایگاه عَفِن نشستن نیست ؛ بلکه مطلوب اصیل او سکنی گزیدن در کاخهای رفیع، و تناول نمودن از غذاهای لذیذ ، و آرمیدن در بسترهای لطیف، و گردش کردن در گلستانهای بدیع و ظریف است ! ولی بدیهی است تا «مستراح » در یک گوشه از صحنه زندگیش نباشد، تمام دستگاههای حیات و موجبات رفاه زندگی، مختلّ و کارشان لنگ است و آسایش جسم و آرامش فکر

از آدمی سلب شده و هیچ لذتی از لذات، در ذائقه اش گوارا نیست !

حال، آیا با این همه اهمیت، تا به حال، انسان عاقلی را دیده اید که « مستراح » خانه اش را به دلیل لزوم وجودش بیش از سالن پذیرایی و اطاق خواب و مطالعه اش تزیین نموده و پر نقش و نگار بسازد ! ؟

بطور مسلم خیر ؛ بلکه اگر این نیاز طبیعی مبرم در کار نبود، احدی رضا نمی داد این جایگاه عفونت زا و نفرت انگیز در صحنه زندگیش ظاهر شود ، تا چه رسد به اینکه به نقش و نگار آن بپردازد.

اینک به همین منوال است موقعیت « دنیا » از نظر واقع بینان انسان شناس ! که می دانند کار اساسی و مقصد اصلی انسان در این جهان، خوب خوردن و خوش خوابیدن و دیگر شهوات حیوانی را ارضاء نمودن نیست ! بلکه هدف و منظور نهایی از خلقت، نشستن انسان است در کنار سفره « عبادت حقّ » و منوّر نمودن جان به نور « معرفه اللّه » و تزیین خانه « قلب » به زینت « فضایل » و پرواز دادن طائر « دل » در مدارج « قرب خدا » و سرانجام، رسیدن به «جَنه المأوی » و تشرف به شرف « لقاءخدا » و ذلک هوالفوزالعظیم !

منتهی، چه باید کرد، تا شکم پر نشود و بدن پوشانده نشود و اَنحاء تمایلات حیوانی ارضاء نگردد، حواس پرت است و کار « عبادت » لنگ و بازار « آخرت » در حال کساد ! که فرموده اند :

« لَولا الخُبزُ، ما صَلَّینا، ولا صُمنا، و لا اَدَّینا فَرائِضَ رَبِّنا » : (۱)

« اگر نان نبود، ما، نه نماز می خواندیم، و نه روزه می گرفتیم، و نه (سایر) واجبات خدای خود را انجام می دادیم » !

و نیز فرموده اند :

« نِعَمَ الْعَونُ عَلَی الاخِرَهِ الدُّنیا» (۲)

« خوب کمکی است دنیا برای تأمین حیات عُقبی »

و لذا « مردان خدا » با تمام نفرتی که از « دنیا » دارند و اشتغال به آن را مانند همان نشستن در « مستراح »، موجب تضییع عمر ، و سبب بازماندن از فیض حضور« حق » می دانند، ولی از باب ناچاری و رفع ضرورت، توجهی به « دنیا » کرده و از آن، به قدر حاجت خویش بهره ای می گیرند، و سپس زائد بر آن را همچون شَیی ء پست و منفوری ، از خود دور می افکنند و می گویند :

« الا حُرٌّ یَدَعُ هذِهِ اللُّماظَهَ لاَهلِها» : (۳)

۱- فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشه، ص ۷۳، حدیث ۱۳، از رسول اکرم(ص)

۲- همان مصدر، ص ۷۲، حدیث ۹، از امام صادق علیه السلام

۳- نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۴۴۸، امام امیرالمؤمنین علیه السلام

« آیا آزاد مردی نیست که این ته مانده طعام در دهان را به اهلش واگذارد؟ »

« و لَاَلْفَیتُم دُنیاکُم هذِهِ اَزهَدَ عِندی مَن عَفطَهِ عَنزٍ » : (۱)

« خوب می فهمیدید که دنیای شما (با همه این زینت و زیورش) در نزد من، بی ارزش تر از آبی است که از بینیِ ماده بزی فرو ریزد » ! (۲)

امام صادق ــ علیه السّلام ــ می فرماید :

« یـا حَفصُ ! ما اَنزَلْتُ الدُّنیـا مِن نَفسـی اِلّا بِمَنزِلَهِ المَیتَهِ اِذَا اضْطَرَرتُ اِلَیها أَکَلتُ مِنها » : (۳)

« ای حفص (نام راوی حدیث است) من، دنیارا برای خودم فقط به منزله مرداری می دانم که به هنگام اضطرار (و نیاز به حفظ رمق) از آن می خورم » !

آدمی تا گوهر وجود خود را نشناسد ، دل ازدنیای دون برنمی کند !

آری، آدمی تـا با خارج از خود، در حال بازی است، طفلی است نابالغ و بلکه غیر ممیّز. آن روز به سـرحدّ رشـد و بلوغ و تمیز می رسـد و برکرسـی عقـل می نشـیند و وارد جرگه مردان می شود، که از هر چه خارج از ذات خودش هست، دیـده بردارد و خود را بنگرد ، و جستجوگرِ کان وجود خویشتن بشود، تا به گوهرهایی بس عالیقدر و پربها دست بیابد که خدا فرموده است :

« و فی اَنفُسِکم اَفَلا تُبصِرون » : (۴)

« در وجود خودتان نیز (نشانه های علم و قدرت و حکمت حق فراوان است) آیا دیده باز نمی کنید تا بنگرید؟ » .

این هم معمای عجیبی است که آدمی همه چیز را ببینـد و خود را نبینـد. به اسـتخراج گوهر از هر معـدنی بپردازد، اما از معـدن وجود خویش و گوهرهای عالی و گرانقدر آن بیخبر بماند.

به رنگ آمیزی هر در و دیوارِ خشت و گلی همّت بگمارد، ولی از رنگ آمیزی خانه « دل » که شایسته « صَبغَهُ اللّه » است ــ « وَ مَن اَحسَنُ مِنَ اللّه ِ صِبغَهً » ــ (۵) با

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۳، قسمت آخر خطبه ، امام امیرالمؤمنین علیه السلام

۲- مرحوم حـاج میرزا حبیب الله خویی در شـرح نهـج البلاـغه خود ، ذیل این جمله ، معنایی دقیق تر برای عبارت « عفطه عنز » بیان کرده که حقارت و بی ارزشی دنیا را روشن تر نشان می دهد . اهل تحقیق به آن رجوع کنند

۳- بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۷، حدیث ۵

۴- سوره ذاریات، آیه ۲۱

۵- اقتباس از آیـه ۱۳۸ سـوره بقره اسـت کـه می فرمایـد: « صِبغَةَ اللّه ِ و مَن اَحسَنُ مِنَ اللّه ِ صِبغَةً »: «رنـگ خـدایی (را بـاید بپذیرند) و چه رنگی بهتر از رنگ خدایی هست ؟ ! »

بی اعتناییِ تمام اعراض نماید !

در صورتی که این استعداد فوق العاده عظیم، به انسان داده شده است که می تواند بر اثر خودکاوی و خودشناسی، واعتصام به حَبل الهی ، به مقام اعلای قرب ربوبی رسیده ، و در آن مقام برهر چه که بخواهد تسلط بیابد و در هر چه که بخواهد تصرف نماید !

« لَهُم ما یَشاؤونَ فیها » : (۱)

« هر چه که در آنجا (بهشت برین) بخواهند برای آنان حاصل است » !

مشیت انسان « مقرّب » در بهشت، خلاقیّتی عجیب پیدا می کند ، آنهم مشیت آنجاییش (با توجه به کلمه « فیها » به دنبال « مایشاؤون ») که تا در شرایط حیات دنیوی هستیم ، از درک سنخ مشیت بهشتیان و میزان قدرت خلّاقه آنان در حجابیم !

حال، آیا انصافا حیف نیست، انسانی که یک چنین نیروی شگرف و استعداد عجیب به او عنایت شده که می تواند در مسیر تکامل و ارتقاء، آنچنان اوج بگیرد که از « ملائکه اللّه » هم پیشتر رفته و از نظر جامعیت در کمالات روحی، مَثَل اعلای حضرت حق و مظهر قهّاریّت او ــ جلّ شأنه العزیز ــ گردد ! و فرمانروای در آسمان و زمین بشود...

آیا به راستی حیف نیست این چنین موجود شریف عزیز، آن چنان به خفّت و پستی تن دردهد که از اعلای درجات قرب ربوبی تنزّل یابد و در اسفل درکات بهیمی سرنگون شود.

و تمام این عمر گرانمایه زودگذر رابه خاک و لجن کشیده و شصت سال و هفتاد سال، خدمتکارِ در و دیوار و خانه پر نقش و نگار و مغازه و بازار شود؟

و دائما در این فکر و تلاش شب و روزش بگذرد که: فلان خانه را چگونه بخرم ؟ و آن مغازه را چگونه تعمیر کنم؟ موزاییک از کجا و آهن و سیمان از چه راهی به دست آورم؟ پست حسّاس اداری و جاه و مقام اجتماعیم را به چه نحو از زوال و تزلزل نگهدارم؟ لباس از چه جنسی بخرم، و به کدام خیاط بدهم؟ چه بخورم و چه بپوشم؟... که: ناگهان بانگی برآمد خواجه مرد ! ؟ !

ای عجب ! آیا همین ! انصافا و وجدانا همین ! زندگی آدم همین است و حقیقت انسانی انسان همین !

نه به جان خود انسان، این نیست حقیقتِ انسانیِ انسان، این نیست معنای حیات آدمیان !

۱- سوره ق، آیه ۳۵

تو ، به قیمت ورای هر دو جهانی چه کنم ؟ قدر خود نمی دانی

این، ندای امام انسانها است که در عالم بلند است :

« اِنَّهُ لَیسَ لِاَنفُسِکُم ثَمَنٌ اِلّا الجَنَّهَ فَلا تَبیعوها اِلّا بِها» : (۱)

« حقیقت آنکه بهای (گوهر) جان شما ، جز بهشت ، نیست . حال آن را جز به بهشت مفروشید » !

این سخن پربار نیز از همان امام بزرگ است که :

« و لَبِئسَ المَتجَرُ اَن تری الدُّنیا لِنَفسِکَ ثَمَنا » : (۲)

« بد تجارتی است که « دنیا » را بهای خود دانی » !

یعنی برای تمام جهان، ارزشی مساوی با ارزش خود دانستن، خطا است ؛ و همه چیز دنیا را به قیمت شخصیت انسانی خود تحصیل نمودن ، و آنگاه به آن بالیدن، معامله ای سفیهانه و رسوا است !

و از امام صادق _ علیه السّلام _منقول است که می فرمود :

اُثامِنُ بِالنَّفسِ النَّفیسَهِ رَبَّها فَلَیسَ لَها فِی الخَلقِ کُلِّهِم ثَمَنٌ : (۳)

« متاع گرانقدر روح و جانم را به قیمت پروردگارش (رضا و قرب او) در معامله آورده و قیمت گذاری می کنم ؛ چه آنکه در تمام ، خلق آنچه که ارزش برابری با شخصیت انسانی من داشته باشد وجود ندارد » !

توجه ! که اشباع معده جان از لذّات دنیا سبب محرومیت از لقاء و رضوان خدا نگردد !

خلاصه آنکه طوری زندگی نکنیم که فردا وقتی خوانِ نعمتِ بی پایانِ خدا در بهشت برین گسترده شد و هنگام برخورداری از آن « مائده » الهی فرا رسید، به ما بگویند: دور باشید شما از این نعمت !و بر کنار روید از این ضیافت ! که :

« اَذهَبتُم طَیِّباتِکُم فی حیاتِکُم الدُّنیا و اسْتَمتَعتُم بِها » : (۴)

« شما آنچه که باید لذت ببرید، در دنیا بردید ؛ دیگر، جا، برای این « طیّبات » در جان خویشتن باقی نگذاشته اید » !

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۴۴۸، امام امیرالمؤمنین علیه السلام

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، ضمن خطبه ۳۲، امام امیرالمؤمنین

۳- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۵

۴- سوره احقاف، آیه ۲۰

آن کس که معـده خود را پیش از سـفره غـذا ، از خیار و شـلغم پر کرده و اشـتها را از بین برده است، طبیعی است که در کنار سفره رنگین، احساس بی اشـتهایی کرده ، و جز محرومیت و نـدامت و افسوس ، از آن سـفره چیزی نصـیبش نخواهـد شد ! در حدیث آمده است که روزی عمربن خطاب به حضور رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ آمد ، در حالی که آن حضـرت بر حصـیری از برگ درخت خرما خوابیده بود، و قسمتی از بدن شریفش روی خاک قرار داشت ، و بالشی از الیاف درخت خرما زیر سـرنهاده بـود ! عمر سـلام کرد و نشـست. آنگـاه گفت : یـا رسـول اللّه، تـو پیامبرخـدا و بهـترین خلق او هسـتی. کسـری و قیصربرتختهای طلا و بسترهای حریر ودیبا می خوابند،و شما این چنین و با این وضع و حال، چرا ؟

رسول مکرم ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلم ــ فرمود :

« اولئِکَ قومٌ عُجِّلَتْ طَیِّباتُهُم ، وَ هِیَ وَشیکَهُ الِانقِطاعِ، و اِنَّما اُخِّرَتْ لَنا طَیِّباتُنا » : (۱)

« آنـان گروهی هسـتند که طیباتشان در این دنیا به آنها داده شـده است و بزودی به پایان خواهـد رسـی_د ! ول_ی طیبات ما، ذخی_ره قیامت ما ش_ده است (و آن پایانی نخواهد داشت) ».

در حـدیث دیگری آمده است که امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّـلام ــ میل به خوراکی از جگر بریان با نان نرم داشت. یک سال گذشت و به این خواست خود ترتیب اثر نداد ؛ تا روزی به امام حسن ــ علیه السّـلام ــ دسـتور تهیه آن را داد. در حال_ی که حض_رتش صائ_م ب_ود ، غـذا ب_رای افط_ار آم_اده ش_د. هنگام_ی ک_ه امام ــ علیه السّـلام ــ قصد افطار نمود، سائلی بر در خانه آمد، امام فرمود :

« یا بُنَیَّ احْمِلْها اِلَیهِ، لا نَقرَءْ صَحیفَتَنا غَدا: اَذهَبتُم طَیِّباتِکُم فی حیاتِکُم الدُّنیا و استَمْتَعْتُم بِها » :

« فرزنـدم، این غـذا را به سائـل بـده ! مبـادا فردا که نـامه اعمال خود را می خوانیم، این آیه را در آن ببینیم که : طیبات اخروی خود را با بهره منديِ دنیوی خویش ، از بین برده اید » ! (۲)

باز هم حدیث دیگری از امام صادق ــ علیه السّـلام ــ برمی خوریم که آن حضرت به نقل از پدر بزرگوارشان امام باقر ــ علیه السّـلام ــ فرمود : وقتی حلوای مخصوصی به حضور امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ آوردند ، حضرت از تناول آن ابا نمود. عرضه داشتند: آیا آن را حرام می دانید؟ فرمود :

۱- اقتباس از: تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۲۰ از سوره احقاف

۲- تلخیص از نقل « سفینه البحار » ج ۲، ماده « کبد » ص ۴۵۸

« لا، ولکِنّی اَخشی اَن تَتوقَ اِلَیه نَفسی، فَاَطلُبَهُ » :

« نه (حرام نمی دانم) ولیکن می ترسم که نفسم مشتاق آن گردد، و آنگاه همیشه به دنبال آن باشم ». سپس این آیه را تلاوت فرمود :

اَذْهَبتُم طَیِّباتِکُم فی حَیاتِکُم الدُّنیا و استَمْتَعتُم بِها : (۱)

قرآن کریم نیز زندگیِ سرشار از شادابیِ خاندان رسالت در سرای آخرت را، در گرو زندگی مملو از رنج خودداری از تمتعات در این سرا می داند و می فرماید :

و جَزاهُم بِما صَبروا جَنَّهً و حَریرا :

« در مقابل صبری که کردند، خدا جنت و حریر را پاداششان قرار داد » .

و لَقّاهُم نَضرَهً و سُرورا : (۲)

« شادابی و خوشحالی رابه استقبالشان برد و خرم و شادشان فرمود » .

این جمله نیز از امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ منقول است :

« حَلاوَهُ الدُّنیا مَرارهُ الآخِرَهُ، و مَرارَهُ الدُّنیا حَلاوَهُ الآخِرَهِ » : (۳)

« شیرینیِ دنیا تلخی آخرت است، و تلخیِ دنیا شیرینی آخرت »

مجددا دفع توهّم می کنیم !

باز هم باید توجه داشت که مقصود از این گونه تعبیرات، آن نیست که بگویند « دنیا » و « آخرت » تضادّ با یکدیگر دارند، بدان معنی که اصلاً با هم قابل جمع نمی باشند، آن گونه که برخورداری از لذائذ دنیا ، مطلقا مستلزم محرومیت از زندگی پرحلاوت آخرت می گردد، و آخرت گرایی نیز قهرا سبب محرومیت مطلق از لذائذ دنیوی می شود، بطوری که انسانهای « متّقی » که در مسیر تقوی و تأمین سعادت عُقبی حرکت می کنند، ناگزیر باید از تلذّذات حلال دنیا بر کنار باشند تا به حلاوت لذات اُخروی نائل گردند.

خیر ! این نیست مقصود بزرگان دین از بیانشان ! چه آنکه این امام المتّقین امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ است که می فرماید :

« واعْلَموا ــ عِبادَاللّه ِ ــ اَنَ المُتَّقین ذَهَبوا بِعاجِلِ الدُّنیا و آجِلِ الآخِرَهِ، فَشارَکوا اَهلَ الدُّنیا فی دُنیاهُم، و لَم یُشارِکْهُم اَهلُ الدُّنیا فی آخِرَتِهِم.

سَکَنواالـدُّنیا بِاَفضَلِ ما سُـکِنَت، و اَکَلوها بِاَفضَلِ ما اُکِلَت، فَحَظّوا مِنَ الـدُّنیا بِما حَظی بِهِ المُترَفونَ، و اَخَذوا مِنها ما اَخَذَهُ الجَبابِرَهُ المُتَکَبِّرونَ » : (۴)

۱- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۷۵، ذیل آیه ۲۰ سوره احقاف

۲- سوره هَل اَتی، آیه ۱۱ و ۱۲

۳- روضه الواعظین فتّال نیشابوری، ص ۵۱۰

۴- نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۲۷

« بدانیـد ای بنـدگان خدا که پرهیزگاران (آخرت گرا) نقدینه دنیای گذرا و نسیه آخرتِ آینده را (توأما) بردند (به سود و بهره هر دو جهـان رسیـدند). لـذا آنهـا بااهل دنیا در (برخورداری از لـذات) دنیاشان شـریک شدنـد، ولی اهل دنیا در (بهره) آخرت آنها شریک نگشتند !

(آخرت طلبان) در مساکن دنیا به بهترین وجه آن مسکن نمودند ! و خوردنیهای دنیارا به برترین گونه آن خوردند. پس آنان نیز بهره از دنیا بردند، همچنانکه مردم خوشگذران عالم بردند ! کام از دنیا گرفتند ، آنچنانکه متکبران گردنکش گرفتند ! (اما بـا این تفـاوت که اینان، با تقوی و توأم با رضای خـدا و آنان، بی پروا و مشـمول خشم خـدا. ببین تفاوت ره از کجا است تا به کجا ! !) ».

بنابراین، تضادّی که بین « دنیا » و « آخرت » در ضـمن بیانات گذشـته به آن اشاره شـده است، و برخورداری از حلاوت دنیا را سبب محرومیت از حلاوت آخرت دانسته اند ، در واقع مربوط به یک مرتبه اعلای از مراتب « زهد » است.

و آن، مقام آزادگی و پیراستگیَ روح از تمام قیدها و بندهای مشتهیات نفسان_ی و وابستگ_ی های حیوانی است ؛ تا قادر بر عروج به آسمان « عرفان » و « ذکر » و « انس » با خدا گردد !

یعنی آنها که روزنه ای از فضای قلبشان به سوی عالم بالا گشوده شـده و با دیدنِ گوشه ای از مجالی انوار حسن و بهاء، دل به « جمال اعلی » داده اند و علی الدّوام به گوش جان خویش « صفیر از کنگره عرش عظیم » می شنوند :

که ای بلندنظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو ، نه این کنج محنت آباد است

دست و پایی کن و دامن از این دامگه پر رنج و محن برچین، و بال و پرزنان، همراه آسمانیان، به جمع ملکوتیان بپیوند ! آری، اینـان، دیگر روح آزادشـان نمی توانـد در اسـارت آنچه که در نظر مـا لـذت و حلاوت است (هر چنـد از حلال و مباح باشـد) درآیـد، و پـای بنـد از این امور غیرقابـل اعتنـا به پای خود بسـته و سـرانجام از پرواز در اوج آسـمان کمال و تقرب، باز بمانـد. چنانکه تردیدی نیست در اینکه سـبکباری و سـبکبالی، شـرط مسـلم آزادی در پرواز است. و برهنگی، شـرط لازم در شناوری است ! که به قول شاعر :

در شطّ حادثات برون آی از لباس کاوّل برهنگی است که شرط شناوری است

از آن سو نیز طبیعی است که تلذّذ از مُلِذّات زائد بر ضروریّات حیات، در حدّ

خود، تعلّق و وابستگی است. و به همان میزان ، نتیجه اش رکود و واماندگی است که مولاـ و پیشوای آزادگان امیرمؤمنان ــ علیه الصلوه والسّلام ــ می فرماید:

« تَخَفَّفوا، تَلحَقوا » : (۱)

« سبک شوید تا ملحق شوید ! » .

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

در این مرتبه از « زهد » است که می گوید :

« ما لِعَلِیٍّ و لِنَعیمٍ یَفنی و لذَّهٍ لا تَبقی » : (۲)

« علی را چکار با زندگیِ (بظاهر) خوشی ، که رو به فنا می رود، و لذّتی که پایدار نمی ماند » !

و نیز می فرماید :

« و اَیمُ اللّه ِ ــ یَمینا اَستَثنی فیها بِمَشیَّهِ اللّه ــ لَاَروضَنَّ نفسی ریاضَهً تَهُشُّ مَعَها اِلی القُرصِ اذا قَدَرَتْ عَلَیه مَطعوما، و تَقْنَعُ بِالْمِلحِ مَأدوما. و لَأدَعَنَّ مُقلَتی کَعَینِ ماءٍ نَضَبَ مَعینُها مُستَفرَغَهً دُموعُها !

اَتَمتَلِیُ السّائِمَهُ مِن رَعْیِها فَتَبرُک ، و تَشبَعُ الرَّبیضَهُ مِن عُشبِها فَتَربِضُ، و یَأکُلُ علیٌّ مِن زادِهِ فَیَهجَعُ؟

قَرَّت اِذا عَینُهُ اِذَا اقْتَدی بَعدَالسِّنینَ المُتَطاوِلَه، بِالبَهیمَهِ الهامِلَهِ والسّائِمَهِ المَرعِیَّهِ !

طوبی لِنَفسٍ اَدَّت اِلی رَبِّها فَرْضَها ، و عَرَکَت بِجَنبِها بُؤْسَها، و هَجَرَت فی الَّلیلِ غُمضَها، حَتّی اذا غَلَبَ الْکَری عَلَیها، افْتَرَشَتْ اَرضَها، و تَوَسَّدَت کَفَّها، فی مَعشَرٍ اَسهَرَ عُیونَهُم خَوفُ مَعادِهِم، و تَجافَت عَن مَضاجِعِهِم جُنوبُهُم، و هَمهَمَت بِذِکرِ رَبِّهِم شِفاهُهُم، و تَقَشَّعَت بِطولِ اِستِغفارِهِم ذُنوبُهُم . اولئِکَ حِزبُ اللّهِ اَلا اِنَّ حِزبَ اللّه ِ هُمُ المُفلِحونَ » : (۳)

« به خدا سوگند، باخواست خدا چنان نفس خویش را به ریاضت تربیتش داده و ورزیده اش سازم که گرده نان را با انبساط بپذیرد، و از برای خورش به اندکی نمک قانع گردد !

(در خلوت شبهای تار آنقدر بگریم) و کاسه چشمم را به حال خود بگذارم که از اشک تهی گردد، مانند چشمه ای که آبش فرو نشسته باشد !

آیا(این درست است که) حیوانات چرنده، در صحرا چریده و آنگاه از پُریِ شکم به

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۱

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۱۵

۳- نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۴۵، قسمت آخر آن

زانو درآینـد و در خوابگاه خود بخسـبند، و گله گوسـفندان از علف و گیاه بیابان سـیر گشـته، در جایگاه خود آرام بگیرند، و علی هم از زاد و توشه خود خورده و (در بستر خویش) آرام بخوابد ؟ !

در این صورت ، چشم علی روشن که پس از سالهای دراز (زندگی در جوّ اسلام و ایمان) از چهارپایانِ رها و چرندگان صحرا تبعیّت کرده است ! !

خوشا به حال آن کس که به وظیفه واجب خود در پیشگاه پروردگارش عمل نموده ، و بار سنگین شدائد را با صبر و شکیبایی تحمل کند ، و شب هنگام از خواب دوری گزیده ، و آنگاه که سپاه خواب به او هجوم آور شود، زمین را بستر، و دست خود را بالش قرار دهد !

در میـان جمـاعتی باشـد که ترس روز بازگشت و معاد، خواب از چشـمانشان ربوده ، و در دل شب، پهلو از خوابگاه خود تهی می کننـد ، و لبهایشـان به ذکر پروردگارشـان آهسـته در حرکت می باشـد، و بر اثر اسـتغفار مـداوم (پـاره های ابر) گناهانشان پراکنده می گردد (و از صفحه آسمان جانشان برطرف می شود). ایناننـد حزب خدا، همانا حزب خدا رستگارانند » ! !

عالیترین « انگیزه زهد » در عالیترین مرتبه آن !

با توجه به مطالبی که راجع به عالی ترین مرتبه « زهد » ارائه گردید ، این حقیقت روشن است که کسـی که در این مرتبه اعلی از « زهـد » است، انگیزه اش در ترک تلـذّذات دنیـا، نه « ایثـار » است که نمی خورد تا به دیگران بخورانـد ! و نه «همـدردی با محرومان » است که با ساده زیستنش ، دل دردمند آنان را تسکین داده و آرامش بخشد !

زیرا ما چنین فرض می کنیم که اصلاً محروم و دردمندی وجود ندارد ، و همه افراد جامعه از حدّ متوسط موجبات رفاه زندگی برخوردارند.

و نه منظورش « نیل به لذّات آخرت » است، زیرا گفتیم که از نظر شـرع، التذاذات حلال دنیا سـبب محرومیت از تلذّذات عقبی نمی باشد ، و با هم هیچگونه تضادّی ندارند و کاملاً قابل جمعند !.

حال، این سؤال طرح می شود که آیا در این شرایط، باز زهد و ترک لذائذ دنیا ممکن است دارای انگیزه ای صحیح باشد؟

در جواب عرض می شود : آری، انگیره ای بسـیار عـالی تر از سایر انگیزه ها ! و آن نیرومنـدی روح است در سـیرو سـلوک به سوی خدا، و سبکبالیِ مرغ جان است در پرواز به سوی عالم اعلی، که فرموده اند:

« حَرامٌ عَلی قُلوبِکُم اَن تَعرِفَ حَلاوَةَ الایمانِ حَتّی تَزهَدَ فی الدُّنیا » : (۱)

« بر دلهای شما حرام (و ناشدنی) است که با حلاوت ایمان آشنا شوند، مگر اینکه نسبت به دنیا زاهد وبی رغبت گردند ! »

و همچنین فرموده اند :

« وَ اِنَّما اَرادُوا بِالزُّهْدِ فی الدّنْیا لِتَفْرَغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَهِ » : (۲)

« همانا (خداشناسان آخرت گرا) هدفشان از زهد و اعراض از دنیا، این است که قلبشان برای (تحصیل سعادت) آخرت فارغ گردد » !

چه آنکه بدیهی است اشتغال به امور دنیا و صرف وقت و فکر و عمل برای بدست آوردن امتعه دنیا و سپس نگهداری و آنگاه مبارزه با موانع آن، فراغتی برای انسان نمی گذارد تا در فکر تحصیل سعادت آخرتش باشد !

لذا فراغت قلب از شواغل دنیا ، بهترین وسیله برای خودیابی، و آن نیز عالی ترین راه خدایابی و آخرت طلبی است !

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

سنگ دل را سرمه کن در آسیای معرفت دیده را زین سرمه بینا کن کمال این است و بس

دل چو سنگ خاره شد ای پور عمران با عصا چشمه ها زین سنگ خارا کن کمال این است و بس

باد در سر چون حباب ای قطره تا کی خویش را بشکن از خود عین دریا کن کمال این است و بس

سوی قاف نیستی پرواز کن بی پرّ و بال بی محابا صید عَنقا کن کمال این است و بس

چون به دست خویشتن بستی تو پای خویش را هم به دست خویشتن واکن کمال این است و بس (۳)

* * *

۱- سفینه البحار، ج ۱، کلمه « زهد »، ص ۵۷۲، از امام صادق علیه السلام

۲- اصول کافی، ج ۲، باب ذم الدُّنیا و الزُهد فیها، ص ۱۲۹، حدیث ۵، از امام صادق علیه السلام

۳- از « حاج میرزا حبیب خراسانی » است _ رحمه اللّه علیه _ که قسمتی از آن بطور منتخب از نقل « گنجینه دانشمندان » ج ۷، ص ۱۳۹ و ۱۴۰ آورده شد.

هدف، همدوشی با انبیاء و ائمّه هدی _ علیهم السلام _ نیست!

البته روشن است که ما هرگز توقع این را نـداریم که در مسئله « زهد » و پرهیز از « دنیا » ، همدوش و پابپای انبیاء و ائمه هدی و به ویژه امیرالمؤمنین علیّ مرتضـی _ علیه و علیهم آلاف التحّیه و الثّناء _ برویم ؛ خودشان هم فـرموده انـد که ما از شـما چنیـن توقعی نداریم . این کلام از امـام امیـرالمؤمنین _ علیه السّلام _ است که می فرماید:

« اَلا ـ و اِنَّ اِمامَکُم قَدِ اکتَفی مِن دُنیاهُ بِطِمرَیهِ، و مِن طُعمِهِ بِقُرصَیهِ. اَلا ـ و اِنَّکُم لاتَقدِرونَ عَلی ذلکَ، و لکِن اَعینونی بِوَرَعٍ و اجتِهادٍ و عِفَّهٍ و سَدادٍ » : (۱)

« آگاه باشید که امام شما از دنیای خود، به دو کهنه جامه (ازار و رداء) و از خوراکش به دو قرص نان (برای افطار و سحر) اکتفا کرده است !

و بدانید که شما توانایی بر چنین کاری ندارید ! ولی (آنچه که از شما مورد انتظار است اینکه) با پرهیز و وَرَع (از محرّمات) و کوشش (در انجام وظایف بندگی) و پاکدامنی و درستکاری مرا کمک کنید (تا دست به دست هم ، به اصلاح جامعه اسلامی بپردازیم) ».

آری، هدف در مورد ما، شکستن قلعه حرص دنیاطلبی، و پرهیز از تجمل پرستی و زینت گرایی است ؛ نه پابه پای علی امیر رفتن که کاری ناشدنی است !

* * *

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۴۵، قسمت اول آن

دعوت به « زهد » و ترک « تجمّل » منافات با ترغیب به سعی و کوشش و فعالّیت در زندگی ندارد!

توجه به این نکته لازم است که دعوت به « زهد » و ساده زیستی در زندگی شخصی، هیچگونه منافاتی با ترغیب به سعی و کوشش و فعالیت در سطح زندگی اجتماعی و تقویت بنیه اقتصادیِ امّت اسلامی ندارد !

بلکه جامعه مسلمین، به طور حتم باید دارای منابع اقتصادی بسیار قوی و جوشانی باشند تا استقلال همه جانبه خود را در مقابل دنیای کفرو استکبار و الحاد عالمی نگهدارند !

و به حکم کریمه « و اَعِدُّوا لَهُم مَااسْتَطَعتُم مِن قُوَّهٍ و مِن رِباطِ الخَیلِ تُرهِبونَ بِهِ عَدوَّاللّه و عَدُوَّکُم » . (۱) با تحصیل قوّه وقدرت همه جانبه از صنعت و فرهنگ و ارتش که کلّا مبتنی بر « نیروی اقتصادی » است، موجب « ارهاب » و ارعاب دشمنان حق گردند ! !

آری، بسیار زیبا و جمیل است که مسلمانان از حیث زندگی شخصی زاهد باشند و دور از تجمل ؛ ولی از حیث موقعیت جهانی، سرشار از غناو ثروت باشند ، و در چشم دشمن، آراسته و پرتجمل ! ! اینجا است که : اِنَّ اللّه جمیل یحب الجمال.

۱- سوره انفال، آیه ۶۰، « در برابر دشمنان، آنچه توانایی دارید از « نیرو » و همچنین اسبهای ورزیده (برای میدان جهاد) آماده سازید تا بدین وسیله ، دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید »

فص___ل چه___ارم: نمونه هایی چند از راههای نفوذ شیطان در دل انسان !

۲ _ ترس از « فقر » و کمبود « رزق »

اشاره

از جمله راههای نفوذ شیطان در دل آدمی « ترس از فقر » است که سبب پیدایش بیماری های هلاکت بار از قبیل: حرص، بخل، سوءظن به خدا ، تعدّی به حقوق ضعفاء ، و تذلّل در مقابل اقویاء می گردد ! این کلام خداوند حکیم است که می فرماید :

« اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ » : (۱)

« شیطان ، به شما وعده فقر و تهیدستی می دهد و به زشتی ها وادارتان می سازد »

وسوسه شیطان و فقر احتمالی در آینده عمر !

آری، این شیطان است که فقر احتمالی در آینده عمر را، در نظر انسان به صورت یک امر مسلّم با قیافه ای هول انگیز و وحشت بار جلوه می دهد ، و او را برای محفوظ ماندن از خطرات آن دیو مهیب، به حرص در جمع آوری اموال، خودداری از انفاق در راه خدا ، سخت گیری بر خانواده ، خیانت در معاملات ، ستم بر ضعیفان ، خاکساری در برابر زورمندان و اَنحاء رِذائل دیگر از این قبیل، وامی دارد !

دَمبِدَم به گوش جان آدم می خواند که: تو هنوز سالها باید در دنیا عمر کنی، فردا پیر می شوی و محتاج این و آن می شوی ! پس هم اکنون به فکر آتیه ات باش، و محصول دسترنج خود را به رایگان، تحت عناوین گوناگون از قبیل انفاق در راه خداو کمک به مستمندان و تأسیس مؤسسات خیریّه و حجّ و زیارت و ضیافت و امثال این امور از دست مده !

هشیار باش و بیدار ! از قوای بدنی و نیروی جوانی خویش تا آنجا که می توانی بهره خود برگیر، و از طرق مختلف به جمع آوری مال بپرداز، و مگو که فلان کار، حرام است و فلان پول، اکتسابش نامشروع !

این افکار و این سخنان، مایه سرگردانی انسان، و آخرالامر سبب عقب ماندگی از دیگران خواهد شد، و سرانجام به هنگام فقر و بیماری و پیری، کسی به سراغت نخواهد آمد، و حالی از تو نخواهد پرسید !

آری،اینها وسوسه شیطان پلیداست که ازیک سوعمرطولانی همراه با فقر و

۱- سوره بقره، آیه ۲۶۸

بیماری و دیگر حوادث احتمالی را در نظر آدمی مجسّم می سازد ، و با ارائه آن هول و هراس و وحشت دردل وی می افکند و از دیگر سو، خدای رحیم قدیر را که سررشته تنظیم و تدبیر حوادث عالم به دست او است، اصلاً به حساب نمی آورد ، و طبعا نگرانی و به دنبال آن زشتخویی ها و زشتکاری ها را سبب می شود!

چرا از زندگی خویش احساس خوشی نمی کنیم !

لذا می بینیم از آن روز که چشم باز کرده و خود را شناخته ایم، و با محیط خویش آشنا گشته ایم، « خوف فقر » و « نگرانی از آتیه »، مانند یک کابوس وحشتناک مستمرّ بر مغز و قلب ما سایه افکنده، و در تمام مراحل زندگی با ما همراه است، و همواره آزارمان داده و جدّا ناراحتمان می سازد !

با آنکه هرکدام از ما ـ در حدّ خود ـ وسایل زندگی داریم، و آب و نان داریم اما از این زندگی لذت نمی بریم ، و احساس خوشی نمی کنیم ! مرد و زنمان، بزرگ و کوچکمان، عالم و جاهلمان، فقیر و ثروتمندمان، بایک حالت عجله و شتابِ آمیخته با ترس و اضطراب، افتاده ایم در این سنگلاخ زندگی محنت بار، افتان و خیزان از این سو به آن سو می دویم، به چاله و چاه می افتیم ؛ هم دامن و اندام خود را پاره و مجروح می سازیم ، و هم دیگران را شکسته و نالان ! و سرانجام، روزگار خود و مردم را سیاه و تباه می کنیم ! و همین است معنای « الشَّیطانُ یَعِدُکُم الفقرَ و یَاْمُرُکُمْ بِالْفَحشاءِ » !

حال آنکه خداوند رحیم و ودود، در ذیل همان آیه کریمه که سخن از وسوسه هول انگیز شیطان به میان آورده است، نوید امیدبخش « فضل » از جانب خویش داده و می فرماید: واللّه ُیَعِدُکُم مَغفِرَةً مِنهُ و فَضلاً واللّه ُواسِعٌ عَلیمٌ : (۱)

« و خدا، به شما وعده آمرزش (گناهان گذشته) و فزونی (نعمت آینده) می دهد ؛ و خدا، وسیع (از نظر قدرت) و عالم (به همه امور) است » .

یعنی آگاه باشید و مطمئن که دستگاه خلقت، دستگاه کور و نادان و تنگ و مضیّق نیست ! عالم آفرینش، عالم بی نظم آشفته و سردرگم و درهم نیست !

بلکه دستگاهی است کاملاً منظم و روی حساب ؛ و تنظیم کننده آن هم مدبّر علیم قدیری است که :

لا یَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ فی السَّموات و لا فی الارضِ و لا اَصغَرُ مِن ذلِکَ و لا اَکبَرُ اِلّا فی کتابٍ مُبینٍ : (۲)

۱- سوره بقره، آیه ۲۶۸

۲- سوره سَبَأ، آیه ۳

« به اندازه سنگینی ذرّه ای در آسمانها و زمین ، از علم او پنهان نمی ماند (و از حوزه قدرت او بیرون نمی رود) . و نه (چیزی) کوچکتر از آن هست، و نه بزرگتر، مگر اینکه (تمام آنها) در کتاب مبین ضبط است » .

تمامیِ مخلوقات در هر لحظه ای از لحظات زمان، و در هر نقطه ای از نقاط جهان، و در هر حالی از حالات، تحت نظارت دقیق و حکیمانه او تدبیر می شوند، و بدون کمترین تأخیر و کوچکترین خطا، به آنچه که مورد نیازشان هست، نائل می گردند !

رزق و مجاری رزق، به موازات تحوّل شرائط حیات، تحوّل می یابد !

جنین تا در رحم مادر است، غذای مناسب با مزاجش، خونی است که از طریق بندناف به او می رسد و رشدش می دهد.

هنگام تولدش که فرا رسید، و عالم زندگیش دگرگون شد، و قدم به عرصه دنیا نهاد ، دستگاه تغذیه اش دگرگون می شود، و مادّه غذا نیز عوض می شود؛ دهان، جای ناف را می گیرد و خون تبدیل به شیر می گردد ! !

و پیش از اینکه آن میهمان نورسیده، لب به تقاضای رزق نو فراهم شده اش بگشاید، دو منبع سرشار از مواد غذایی بسیار مناسب با جهاز هاضمه اش به نام دو پستان، روی سینه مادر قرار گرفته و آماده تغذیه است !

آری، او « مُبتَدئُ بِالنِّعَمِ قَبلَ استِحقاقِها » است ؛ روزیِ روزی خواهان خود را پیش از وقت نیازشان مهیّا فرموده ، و عُمّال دست اندرکارِ رزق رسانی را به گونه ای عجیب به کار انداخته است !

چون زمین را پا نباشد جود او ابر را ، رانَد هماره سوی او

طفل را چون پا نباشد مادرش آید و ریزد وظیفه بر سرش

پرندگان هوا چگونه از جانوران دریا تغذیه می شوند و بالعکس ؟

از عجایب اینکه می گویند رزق بعضی از پرندگان هوا، به فضای دهان و لای دندان بعضی از جانوران گوشتخوار شناور در دریا حواله شده است ! !

بدین گونه که حیوان عظیم الجثه دریایی که « تمساح » نامیده می شود، بقایای غذا را که خورده در لای دندانهایش می ماند ، و تبدیل به کرم می شود، و حیوان را می آزارد. خداوند حکیم پرنده ای آفریده که قوت و غذای او همان کرمهای لای دندان آن حیوان است ! جانور دریایی که از دست کرمها به ستوه آمده است، سر از آب بیرون کرده و دهان خود را که از فراخی همچون دهانه غاری است زیر آسمان، باز نگه می دارد ؛ آن پرنده حقیر در دهان آن حیوان عظیم می نشیند ، و بی هرگونه ترس و هراس سرگرم برچیدن کرمهای لای دندان او می گردد.

برای اینکه آن حیوان نتواند آن پرنده خدمتگزار را ببلعد، خالق حکیم شاخکی تیز و محکم مانند درفش در سر آن مرغک ناتوان قرار داده است که اگر آن جانور نیرومند اندکی بخواهد دهان بجنباند در فکّش فرو می رود ! و لذا او همچنان دهان خود را باز نگه می دارد و آن پرنده کوچک نیز با آرامش خاطری تمام، کرمها را برمی چیند. در نتیجه، هم روزیِ خود را می خورد ، و هم خدمت به آن جانور دریایی نموده و او را از زحمت کرمهای مزاحم می رهاند !

پس از آنکه آن پرنده ضعیف از کار خود فارغ شد و رفت، پرنده هایی از نوع دیگر که غذای آن حیوان دریایی می باشند از هوا فرود آمده و در دهان او می نشینند، او هم بی درنگ دهان خود را می بندد، و با آسودگی خاطر به اعماق آب فرو می رود ! (۱) جلّ الخالق و عظم القادر.

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

گر به اقلیم عشق روی آری همه آفاق گلستان بینی

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی

و راستی که تنظیم روابط اجزاء عالم، و حفظ دقیق محاسبات و رعایت عمیق مناسبات در جهان خلق، از بارزترین شواهد و اعجاب انگیزترین دلائل بر وجود مدبّری علیم و حکیم و قدیر است ! !

چه نظم و حسابی دقیق در تشکیل « بدن » انسان به کار رفته است !

در همین ساختمان « بدن » خود تأمل کنیم و ببینیم این مجموعه عجیب با

۱- کتاب « عجائب المخلوقات » ، زکریّا بن محمد قزوینی ، ص ۱۳۹

چه حساب دقیقی متشکّل شده، و این صورت جامع و کامل را به خود گرفته است، در حالی که ما ، ابتدا ، ذرّات پراکنده ای بوده ایم میان خاکها و آبها و امواج هوا و اشعّه خورشید و اشیاء دیگر عالم ؛ نه خبر از جایی داشته ایم و نه توانایی برکاری !

در این حال ، دستی مهربان و دانا و توانا، شروع به کار کرده، و ذرّات وجود ما را از دامن ابرها و قطرات باران ها و شکاف کوه ها و سینه زمین ها و شاخه های درختان، از اطراف و اکناف عالم، جمع آوری نموده و بدون اینکه در این حساب دقیق و وسیع اشتباهی کرده و یا فردی را به جای فرد دیگری بگیرد، در تمام مراحل و منازل، نیازهای هر یک از ما را با رعایت تناسب کامل تأمین نموده و همچنان تا به صلب پدر، و پس از آن به رحم مادر رسانیده است !

آنگاه از وراء سه پرده ظلمانیِ تاریکخانه « رحم » (۱) ، با چه ظرافت و نازک کاری اعجاب انگیز و محیّرالعقول به صورتگری پرداخته و از کوچکترین عضو مورد نیاز در زندگی خارج رحم غفلت نکرده ، و حتی خطوط کف دست و انحناء کف پا، و رگهای ریزو درشت و ماهیچه های بزرگ و کوچک، و انگشتهای ده گانه متناسب با دست و پا، و درکنار هر انگشتی ناخن با کم و کیفی زیبا و بجا، و همه روی حساب نیازمندیهای ما، در دنیا... هیچیک را از یاد نبرده است !

« فَتَبارکَ اللّه ُاَحسَنُ الخالِقینَ و تَعالَی اللّه ُرَبُ العالَمینَ » !

حال، ای انسان فراموشکار تنگ نظر ! به خود بیا و بنگر ؛ آیا آن خالق مهربانی که در گذشته از مراحل خلقت، تو را این گونه مورد لطف و عنایت خویش قرار داده ، و انحاء نیازمندیهای تو را تأمین نموده ، و تا به این حدّ از کمال در هستی رسانیده است ، آیا او ممکن است در این مقطع پرماجرای حیات، تو را به حال خود رها کرده، تسلیم حوادث روزگار بنماید، و توجّهی به مشکلات و نیازهای زندگیت نکند ؟ !

در صورتی که هم عجز و ضعف تو را در مقابل حوادث سنگین جهان می داند ، هم قادر بر رفع نیاز و حل مشکلات تو می باشد، و هم خود را به رأفت و رحمت درباره بندگانش توصیف می فرماید ! ؛ تعالی اللّهُ عَن ذلکَ عُلُوّا کَبیرا.

فراموشَت نکرد ایزد در آن حال که بودی نطفه ای مدفوق و مدهوش

۱- اشاره به آیه ۶ از سوره « زُمَر » است: « یَخلُقُکُم فی بُطونِ اُمَّهاتِکُم خَلْقًا مِن بَعدِ خَلقٍ فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ »: « شما را در شکم مادرانتان ، در میان تاریکی های سه گانه می آفریند، در حالی که آفرینشی پس از آفرینش دیگر به شما می بخشد » . مقصود از ظلمات ثلاث ، ظلمت شکم، ظلمت رَحِم ، و ظلمت مشیمه است یعنی کیسه مخصوصی که جنین در آن قرار گرفته است _

ده انگشتِ مرتّب داد برکف دو بازویت مرکّب کرد بردوش

روانت داد و طبع و عقل و ادراكِ جمال و نطق و رأی و فکرت و هوش

کنون پنداری ای ناچیز همّت که خواهد کردنت روزی فراموش

آری آن قادر مهربان و آن خالق رحیم و رئوف، همچنان با ما و لطفش شامل حال ما است . و تا آخرین لحظه عمر ما، کوچکترین نیاز جسمی و روحی ما را در نظر گرفته، طبق آن نیاز و متناسب با شرایط خاصّ ، آنچه را که دخیل در سعادت مادّی و معنوی ما است، تقدیر فرموده، و قطعا به شرط انجام وظایف لازم به ما خواهد رسانید.

او است که در قران کریمش می فرماید :

« و ما مِن دابَّةٍ فی الارضِ اِلّا عَلَی اللّه ِرِزقُها و یَعلَمُ مُستَقَرَّها و مُستَودَعَها کُلٌّ فی کتابٍ مُبینٍ » : (۱)

« هیچ جنبنده ای در زمین نیست، مگر اینکه روزیِ او بر خداست و (خدا) قرارگاه و محلّ نقل و انتقال او را می داند ؛ همه اینها در کتاب آشکاری (لوح محفوظ و عالم علم خدا) مضبوط است » .

با جمله « یعلم مستقرّها و مستودعها » اطمینان خاطر می دهد که مسئله «رزق » و روزی جنبندگان ــ از هر قبیل که باشند ــ در تمام شرایط و اوضاع و احوال مختلف، اعمّ از ثبات آنان در قرارگاه اصلیشان، و یا انتقال به محلّ مستودع و در حال سیرو حرکتشان در اعماق دریاها و اطراف صحراها و اوج آسمانها و در هرجا و در هر حال و وضعی که باشند، در علم دقیق و وسیع خدا مضبوط است ، و رزق مقدّر هر کدام ــ بی کم و کاست ــ در دسترسشان قرار خواهد گرفت !

و « کُلٌّ فی کتابٍ مُبینٍ » . تعدادِ تمامی روزی خواران ــ از جانوران غول پیکر دریا گرفته تا حشرات بسیار ریز نامرئی در لابلای برگهای درختان، از جنین های آرامِ خفته در مشیمه ارحام مادران، تا آهوان رمیده در دامن کوهساران ــ با تمام خصوصیات ، کمّ و کیف رزقشان در کتاب « علم » حق، آشکار و خالی از هرگونه ابهام است ! نه فردی از قلم می افتد و نه سهم رزق او به دیگری داده می شود !

۱- سوره هود، آیه ۶

و ازاین رو، نسزد که کسی نگران امر « روزی » و وضع آینده خود باشد، و آرامش قلبی خویش را از دست بدهد !

در آیه دیگری می فرماید :

« و کَأَیِّن مِن دابَّةٍ لا تَحمِلُ رِزقَهَااللّه ُیَرزُقُها و اِیّاکُم و هوالسَّمیعُ العَلیمُ » : (۱)

« چه بسیارند جنبندگانی که رزق خود را بردوش نمی کشند (و برای آینده خود ذخیره نمی کنند). خدا است که به آنها و شما، روزی می دهد . و او شنوا و دانا است » .

« کار » ، رزّاق نیست ! بلکه یک تکلیف الهی است !

هستند مردمی که به « محلّی » انس گرفته اند و به « کار » و شغلی عادت کرده اند ، و سالها از مجرای آن کار، روزی خورده اند ؛ حال، چنین می پندارند که هجرت از آن « محل » و ترک آن « شغل » ــ مخصوصا اگر شغل پردرآمدی هم باشد ــ مساوی است با فقر و محرومیت از رزق و تهیدستی از مال !

و لذا نمی توانند دل از آن « کار » و دست از آن « محل » بردارند، هرچند در آن « محل » و آن « کار » ، انواع آلودگی ها و مفاسد اخلاقی و ناپسند الهی ببینند !

گویی که آنان، کار و محل کار را، رازق و روزی رسان خود می دانند ، نه خدا و تقدیر خدارا ! و کار را برای رسیدن به روزی انجام می دهند، نه محض امتثال فرمان خدا.

و همین جا سر دو راهی انسانهای « مؤمن » و « غیر مؤمن »، « متوکّل » و «غیرمتوکّل » است !

یعنی : انسان مؤمن به خدا و متوکّل برتقدیر خدا، همّی جز تأمین رضای خدا ندارد. و لذا اگر دنبال کسب و کاری هم می رود، نه برای کسب و توسعه امر روزی ؛ بلکه صرفا برای این است که :

« اِنَّ اللّه َ تَعالی یُحِبُ المؤمِنَ المُحترِفَ » : (۲)

« خداوند تعالی ، مؤمن پیشه ور را دوست می دارد » !

« و اِنَّ اللّه َعزَّوجلَّ یُبغِضُ العَبدَ النَّوّامَ الفارِغَ » : (۳)

« خداوند ــ عزّ و جلّ ــ بنده پرخواب بیکار را دشمن می دارد » !

بر همین اساس است که انسان « مؤمن » ، از هرکاری که موجب خشم خدا گردد، دوری می جوید، هرچند آن کار ، از پر درآمدترین کارها باشد ! و به

۱- سوره عنکبوت، آیه ۶۰

۲- فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشه، باب الصّناعات، ص ۱۱۳، حدیث ۱، از امیرالمؤمنین علیه السلام

۳- همان مصدر، باب کراهّیه النّوم و الفراغ، ص ۸۴، حدیث ۲، از امام کاظم علیه السلام

هرکاری که خدا رضا دارد ، و وظیفه شرعی وی ایجاب می کند، تن در می دهد، هرچند به ظاهر آب و نانی از آن در نمی آید ، و رونق بازار چندانی ندارد !

چه آنکه او معتقد است که تنگی و وسعت روزی به دست خدا و روی مشیّت خدا است، نه بر اساسِ با رونق و بی رونق بودن بازارکار !

« اللّه ٔیَبسُطُ الرِّزقَ لِمَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ و یَقدِرُ لَهُ » : (۱)

« خداوند، روزی را برای هرکس از بندگانش بخواهد ، گسترده می کند ، و برای هرکس بخواهد تنگ و محدود می سازد » !

بلکه از امام صادق ــ علیه السّلام ــ منقول است که :

« اَبَی اللّه ٔعزّوجلّ اِلّا اَن یَجعَلَ اَرزاقَ المؤمِنینَ مِن حَیثُ لا یَحتَسِبونَ » : (۲)

« خداوند عزّوجلّ، اراده اش بر این است که ارزاق افراد باایمان را از راه هایی که خود گمان نمی برد برساند » !

« اِنَّ اللّه َتَعالی وَسَّعَ فی اَرزاقِ الحَمقاءِ، لِیَعتَبِرَالعُقلاءُ و یَعلَموا اَنَ الدُّنیا لَیسَ یُنالُ ما فیها بِعَمَلٍ و لا حیلَهٍ» : (۳)

« خداونـد تعالی ، روزیِ ابلهان (بی عرضه) را گسترش می دهـد ، تا اندیشـمندان عبرت گیرنـد ، و بدانند رسـیدن به بهره های دنیا (منحصرا) در گرو کاردانی ها و چاره سازی ها نیست » !

آری، از نظر انسـان « مؤمن متوکـل »، حسـاب « روزی » از حساب « کار » جـدا است ! کار را صـرفا برای اطاعت امر خـدا باید کرد ، و روزی راهم به تقدیر خدا باید واگذاشت، که فرموده است :

« وفی السَّماءِ رِزقُکُم و ما توعَدونَ فَوَرَبِّ السَّماءِ والارضِ اِنَّهُ لَحَقٌّ مِثلَ ما اَنَّکُم تَنطِقونَ » : (۴)

« رزق شـما و آنچه که به آن وعـده داده می شویـد، در آسـمان است (از ماوراء عالم تـدبیر شـما تقـدیر می گردد). به خـدای آسـمان و زمیـن سوگنـد که این مطلب، حـقّ است (و تردیدناپـذیر) آنگـونه که شـما سـخن می گوییـد (و کمـترین تردیـد در سخنگویی خود در حین سخن گفتن ندارید) » .

و اگر راستی بنـا بـود که روزیِ روزیخوار، بسته به شـاخ کـارش باشـد و کـارش تنهـا مجرای رزقش باشـد، پس آن چارپـای علفخواری که کارش بار سنگ

۱- سوره عنکبوت، آیه ۶۲

۲- فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشه، باب الرّزق من حیث لا یحتسب، ص ۸۳، حدیث ۱

۳- فروع کافی، ج ۵، ص ۸۳، حدیث ۱۰

۴- سوره ذاریات، آیه ۲۲ و ۲۳

و آهن و آجر کشیدن است، از گرسنگی باید بمیرد ، و حتما باید کاه و یونجه و علف بارش کنند تا از کار و بار خود تأمین رزق خود نماید و زنده بماند! و یا آن حیوانی که قادر بر ذخیره کردن مواد غذایی خود نیست ، و هر روزِ نو، روزیِ نو می خواهد، طبعا از گرسنگی باید بمیرد !

در صورتی که چنین نیست « و کأیّن مِن دابَّهٍ لا تَحمِلُ رزقَها » . چه بسیارند حیواناتی که روزی خود را ذخیره نمی کنند ، و برخلاف بعض حشرات از قبیل موش و مورچه و زنبور عسل، روزانه باید دنبال روزی نو بروند ؛ و همچنین چه بسیارند حیواناتی که رزقشان باربر خودشان نیست ؛ احیانا رزقشان کاه و یونجه و علف است و بارشان سنگ و آجر و کتاب !

حال، آیا این حیوان، این حق را دارد که جُفتک به صاحبش بپراند ، و لب به اعتراض بگشاید که:چرا سنگ و آجر و کتاب بارم کرده ای؟ پس منِ حیوانِ بیچاره علفخوار از کجا بخورم ؟ ! بارِ علف بر دوشم بگذار تا به خانه که رسیدم علف بخورم ؟ !

خیر، این ، حقّ او نیست، بلکه صاحبش به پوزه اش می زند که : ای حیوانک نادان، تو را چه به این فضولی ها ؟ ! من انبار کاه و یونجه و علف، فراوان دارم و هرگز تو را بی آب و غذا نمی گذارم، ولی تو تنها وظیفه ات این است که ببینی من از تو چه کاری خواسته ام، و همان کار را با کمال خضوع و تسلیم انجام بدهی و در کار مربوط به من که علوفه دادن به ستوران است دخالتی ننمایی !

من تو را برای سنگ و آجرکشی انتخاب کرده ام ؛ برای حمل بارِ کتاب برگزیده ام، تو کار خود را طبق دستور من انجام بده ، و بار خود را به مقصد برسان، نگران کاه و علف نباش، و مطمئن باش که هنوز بار سنگ و کتاب از دوش بر زمین ننهاده، آخور پر از کاه و یونجه و جو ، در برابر خویش آماده و حاضر خواهی دید !

« اللّه یَرزُقُها و ایّاکُم » :

« خداوند، به چارپایان و شما روزی می دهد ».

مخصوصا چنانکه می بینیم در آیه شریفه، ضمیر راجع به «دابّه»، جلوتر از ضمیر مربوط به «انسان» مورد ذکر و توجه قرار گرفته که «اللّه یرزقها و ایّاکم» و نفرموده که « اللّه یرزقکم و ایّاها » !

و لذا آن حیوان، چون طبق فرمان خالقش بار صاحبش را می برد ، و هرگز غم روزی نمی خورد، خالق او نیز صاحبش را موظف کرده که باید تلاش کند تا آخور او را پر از کاه و علف سازد ! آری :

هر که کار خدا کند به یقین روزیش می شود فراوانا

بنده بایـد گوش به فرمان خـدایش باشـد ، و هرکاری را که به عهـده اش گـذارده و از او خواسـته است، طبق دسـتور و مطابق فرمان انجام دهد، و هرگز به فکر این نباشد که از این کار پولی در نمی آید ، و نان و آبی حاصل نمی شود !

درست این مطلب باورش بشود که«کار»باید خداپسند باشدنه روزی رسان !

روزی به دست خداست و کار هم بهانه است !

اَلَیسَ اللّه ُبِکافٍ عَبدَهُ : (۱)

« آیا خدا برای (تأمین نیازمندی های) بنده اش کافی نیست؟ »

اِنَّ اللّه َهو الرّزّاقُ ذوالقُوَّهِ المَتینُ : (۲)

«حقیقت آنکه خدا_ آری همو _ است که روزی دهنده وصاحب قوت وقدرت است »

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند

* * *

دفع توهّم

ممکن است از سـخنان گذشته برای برخی از اذهان ساده و کم اطلاع از منطق دین ، این توهّم پیش آید که پس بنابر اعتقاد به مقـدّر بودن « روزی » ، چه نیـازی به سـعی و تلاـش برای امر معـاش داریم؟ مـا گوشه ای می خزیم و رزق مقـدّر ماهم به پای خود، به سوی ما می خزد !

آنگـاه همیـن تـوهّم غلـط، دسـتاویزی برای دشـمنان گردد ، و بگوینـد : « دیـن »، عامـل تخـدی_ر ، و سـبب رک_ود چرخ « اقتص_اد » و خـاموش شـدن شور و حرارت « کـار » و فعالیتهای اجتماعی ، و نتیجتا وسـیله ای برای استیلاء ایادی «استعمار» و تسلط استثمارگران است، و باید دفع و طرد شود ! !

در صورتی که هرگز چنین نیست ! بلکه هدف از بیانات گذشته که نشان دهنده منطق دین است، « تعدیل » روح سعی و تلاش و فعالّیت در امر معاش و تأمین اقتصاد است ! نه « تعطیل » و « تخدیر » و خاموش ساختن آن !

دین مقـدس می گویـد: همانگونه که سـستی و بیحالی و تن زیربار کار نـدادن، سـبب محرومیت و ذلت و بـدبختی در دنیا ، و ناپسند نزد خدا است ! همچنین با حرص و ولع و بی حساب به دنبال دنیا دویدن، و در این راه از هیچ ظلم و جنایتی خودداری ننمودن نیز ، بیماریِ مُهلک و بازدارنده انسان از تأمین سعادت عُقبا است !

آری، « روزیِ » هرکس، مقدّر است، اما به شرط سعی و تلاش از طریق

۱- سوره زُمَر ، آیه ۳۶

۲- سوره ذاریات، آیه ۵۸

مشروع و در حدّ اعتدال !

و لذا، نه تن پروران بیحال، بدون سعی و تلاش می توانند از آن « رزق مقدّر » خود برخوردار گردند ! و نه حریصان بی بند و بار، با دوندگی خارج از حدّاعتدال می توانند به بیش از آن مقدار مقدّر از رزق خود دست بیابند !

این گفتار از رسول خدا است ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ که می فرماید:

« اَلا ـ و اِنَّ روحَ القُدُسِ نَفَثَ فی رَوْعی ، و اَخبَرَنی اَن لا ـ تَموتَ نَفسٌ حَتّی تَسْتَکْمِلَ رِزقَها. فَاتَّقوا اللّه ـ عزّوجلّ ، وَ اَجمِلوا فی الطَّلَبِ ، و لا یَحمِلَنَّکُم استِبطاءُ شَیی ءٍ مِنَ الرِّزقِ اَن تَطلُبوهُ بِمَعصِیَهِ اللّه ِ عَزّوجَلّ » : (۱)

« هان (توجه کنید) که روحُ القُدُس (پیک وحی خدا) بر قلبم دمیده و آگاهم ساخته است که : کسی تا رزق (مقدّر) خود را به طور تمام و کمال استیفا نکند، نمی میرد ! بنابراین تقوای خداوند ــ عزّوجلّ ــ را در نظر بگیرید و در امر طلب (و تحصیل معاش)، اعتدال در سعی و روش نیکوی در تلاش را رعایت نمایید ! نکند که دیر رسیدن چیزی از رزق (مقدّر)، شما را بر این وادارد که از طریق معصیت و نافرمانی خدا برای به دست آوردنش بکوشید » !

حاصل آنکه، نظام مقرّر خدا را که همان نظام تلاش در تحصیل معاش است رعایت کنید ، و برای طلب و تحصیل رزق مقدّر خود به پاخیزید ؛ ولی مراقب باشید که از حدّ اعتدال در کوشش خارج نشوید ؛ به افراط و زیاده روی در طلب که همان بیماری « حرص » است دچار نگردید ! !

این دستور جامع، از امام صادق ــ علیه السّلام ــ منقول است:

« لِیَکُنْ طَلَبُکَ لِلمَعیشَهِ فَوقَ کَسبِ المُضَیِّعِ، و دُونَ طَلَبِ الحَریصِ » : (۲)

« باید تلاش و کوششت در امر معاش، بالاتر از کار آدم تنبل و بیحال باشد، و پایین تر از فعالیّت یک آدم حریص » !

۱- فروع کافی، ج ۵،کتاب المعیشه، باب الاجمال فی الطّلب ، ص ۸۳، حدیث ۱۱

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۳۶، حدیث ۷۵

ص:۱۴۰

فصـــل پنجـــم: نمونه هایی چند از راههای نفوذ شیطان در دل انسان!

۳ _ بی مبالاتی در روابط « زن » و « مرد » !

اشاره

نعمتی که ممکن است نقمت شود !

می دانیم که « غریزه جنسی » یعنی خصیصه « تَجاذب » و کشش متقابل میان « زن » و « مرد » ، یکی از آیات و نشانه های اعجاب انگیز حکمت بالغه الهّیه است که به منظور تداوم و بقاء نوع بشر در سرشت هر انسان سالم صحیح المزاجی نهاده شده است !

این غریزه، علاوه بر اینکه سبب تولید نسل و بقاء نوع است، اگر از طریق مشروع و طبیعی خویش ارضا گردد، در مسیر پر حوادث زندگی ، یک نوع «آرامش » توأم با شور و نشاط و لطافت روح ایجاد کرده ، و دلها را نسبت به هم مهربان و وَدود و رحیم می گرداند ! چنانکه قرآن کریم می فرماید:

و مِن آیاتِهِ اَن خَلَقَ لَکُم مِن اَنفُسِکُم اَزواجا لِتَسکُنوا اِلَیها و جَعَلَ بَینَکُم مَوَدَّةً و رَحمَةً اِنَّ فی ذلک لَآیاتٍ لِقَومٍ یَتَفَکَّرون : (۱)

« از جمله نشانه های (حکمت) خدا ، این است که از جنس خود شما برای شما همسرانی آفرید ، تا به سبب آنها آرامش یابید ، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این جریان، نشانه هایی است برای کسانی که می اندیشند» .

ولی همین نعمت بزرگ الهی که یکی از عوامل اصلی برای تشکیل یک مجتمع آرام و متین، سرشار از طهارت و پاکی، موّاج از دلهای پرمهر و وَداد می باشد، در نتیجه بیرون رفتن از مرز اعتدال، و زیر پا نهادن مقررات خالق حکیم، مبدّل به یک بلا و نقمت عظیم می گردد، و اجتماع آدمیان را تبدیل به یک لجنزار عَفِن، لبریز از فساد و جنایت، توأم با هزاران نابسامانی ها و دربدری ها می نماید !

نمونه بسیار روشن آن، همین جوامعِ ــ به اصطلاح ــ متمدن دنیای امروز است که بر اثر یک سلسله علل استعماریِ شیطانی، بی بند و باری در ارضاء این غریزه حادّ و آتشین را به نام « تمدّن » ! و تجدّد در زندگی پذیرفته اند ، و نتیجتا مبتلا به انواع مفاسد اخلاقی ننگین و بیماریهای خانمانسوز ، و از هم پاشیدن خانواده ها و گسترش دامنه فحشاء بشر بر باد دِه گشته اند ! ! (۲)

۱- سوره روم، آیه ۲۱

۲- در این زمینه به کتب و مقالاتی که آمارهای تکان دهنده ای از نتایج شرم آور این آزادی شوم ارائه داده اند از جمله کتاب بلاهای اجتماعی قرن ما رجوع شود

« زن » که آرام بخش دلها باید باشد چگونه اضطراب آفرین شده است ؟ !

آری، « زن » که مظهر کامل « جاذبه جنسی » است ، و به بیان قرآن کریم باید مایه آرامش قلب « مرد » باشد، و جوّ خانه و اجتماع را کانون مهر و محبت و رأفت و رحمت بسازد ، در دنیای امروز می بینیم که چگونه بر اثر انحراف از مدار طبیعی و شرعیش، مایه اضطراب و ناآرامی فکر مردان گردیده ، و خانه و جوِّ جامعه را به صورت میدان جنگ و خشم و خصومت و نفرت در آورده است !

زن، با پخش آوازش، با نشان دادن اندام خود ، با تبرّج و خودآراییش، با ارائه عکسهای هوس انگیز و سایر جلوه های گوناگونش، هوسهای نهفته در نفوس مردان را تهییج کرده و طوفانی عجیب در مغزهای جوانان برمی انگیزد؛ و فکرها را پریشان ، و دلها را پرآشوب می سازد !

به طوری که یک نوع سکر و مستی و حیرت زدگی در طبقه جوان پیدا می شود که نمی توانند با آرامش فکر و سکونت خاطر به کارهای تحصیلی و فعالیتهای اجتماعی خود دل بدهند ! و پرشورترین لحظات عمرشان در حال هیجان و التهاب ناراحت کننده ای می گذرد !

غریزه حادّ جنسی به اقتضای جوانی از داخل فشار می آورد ، و جلوه های هوس انگیز زنان از خارج، دامن به آتش درونی زده و آن را داغتر و شعله ورتر می سازد، و فکر هرگونه کار و فعالیت را در وجود جوان می سوزاند ! از طرفی هم احساس عقب ماندگی از کار و تحصیل، سرکوفتش می دهد ! در نتیجه جوان بیچاره، کلافه می شود و مثل اسپند روی آتش برشته می گردد ، و دود عمر و جوانی و استعدادهای عالیش به هوا می رود !

لذا این شکست خوردگان ، برای تسکین التهاب درونی خویش، گاه به پناه مشروبات الکلی می روند ، و گاه به دامن مواد مخدر می افتند ؛ و عاقبت دست به انتحار و خودکشی می زنند... و وااَسَفاه که چه سرمایه های عظیم انسانی از دست می رود ! !

پناه بر خدا از شرّ « نفّاثات فی العُقَد » !

خداوند حکیم در سوره « فلق » که موارد پناه بردن به خدا را می شمارد، از

جمله می فرماید:

و مِن شَرِّ النَّفّاثاتِ فِی العُقَد : ! (۱)

یعنی : « پناه به خدا می برم ، از شرّ آنان که در گره ها و بندها می دمند» !

صاحب تفسیر مجمع البیان، ضمن تفسیر آیه شریفه که مورد نزول آن زنهای ساحر و جادوگرند، معنای جامعی رانقل می کند که ــ از نظر جامعیتی که آیات قرآن کریم دارنـد و نمی شونـد آنها را مختصّ به مورد نزول دانست،ــ معنای لطیف و مناسبی است ؛ می گوید :

« اَلنَّفّاثات، النِّساءُ اللّاتی یُملِنَ آراءَالرّجالِ و یَصرِفنَهُم عَن مُرادِهِم و یَرُدُّنَّهُم اِلی آرائِهِنَّ » :

« نفّاثات فی العُقَـد، زنانی هسـتند که مردان را تحت تأثیر جمال و رفتار و گفتار تحریک آمیز خود قرار داده ، و آنها را از عزم و تصمیمی که دارند برمی گردانند ، و تسلیم هوای نفس خود می سازند » !

یعنی : جل ـوه زن یکی از عواملی است که عقده ایمان را از دل انسان می گشاید ، و رشته حمیت و مردانگی را پاره می کند ، و عزم و اراده و تصـمیم را از دست می گیرد ، و یک حالت بی قیدی و بی بند و باری در آدمی ایجاد می کند ! در آن موقع ، مردی که مسحور جلوه زن شده است ، از اقدام به هیچ گناه و جنایتی خودداری نمی کند.

به همین جهت می گوینـد : هر جنایتی که در عالم واقع شده، اگر علل و موجبات آن را دقیقا بررسـی کنیم، می بینیم پای زنی در میان بوده است ! (۲)

۱- سوره فلق، آیه ۴

۲- البته این سخن، شاید اغراق آمیز و به « ظریفه گویی » شبیه تر باشد تا به یک مطلب جدّی !

دلدادگی به زن، نیروی اراده را تضعیف می کند !

امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ هنگامی که لشکری به جنگ با دشمن می فرستاد ، برای بدرقه آنها آمده ، و در مقام اندرز و نصیحت آنان فرمود :

« اَعذِبوا عَنِ النِّساءِ مَااستَطَعتُم » : (۱)

« تا می توانید از زنها دوری کنید » !

سیّد رضی ــ رحمه اللّه ــ در شرح این جمله امام ــ علیه السّلام ــ می فرماید : «یعنی به هنگام جنگ ، از یاد زنها و دل بستن به آنها دوری نمایید ؛ که یاد زنان و دل مشغولی به آنان، بازوی حمیّت و مردانگی را سست می گرداند ، و اخلال در عزم و اراده و تصمیم به وجود آورده، و شخص رزمنده را از دشمن شکست می دهد ، و از پیشرفت و فعّالّیت در میدان نبرد باز می دارد ! » .

حال، وقتی در میدان جهاد اصغر که جنگ با کفار است، فکر زن و دلدادگی به زن، مایه شکست سربازان گردد، آیا در میدان جهاد اکبر که جنگ باهوسهای سرکش نفسانی است، جلوه زن و خاطر مشغولی به زن، چه شکست هایی برای مردان و جوانان به وجود می آورد ؟ ! همچنان که می بینیم با کمال تأسف ، طبقه جوان در سطح عمومی جهان، درتمام جهات و جوانب میدان زندگی، با شکست های ننگین و شرم آوری مواجه می شوند ! قوای عالی فکری و نیروهای سرشار جسمی و روحی جوانان ، دستخوش امواج کوبنده طوفان هوس گشته ، و قربانیِ جلوه های نامشروع زنان می گردد !

در اثر دل مشغولی و پریشان فکری که معلول و طبیعی جلوه های گوناگون زنان است، نه در میدان تحصیل علم و دانش موفق و پیروز می شوند، و نه در میدان کسب و تجارت و صنعت به جایی می رسند ! هم در جبهه سیاست و حفظ مصالح ملت و مملکت شکست می خورند ! و هم در مسیر عبادت و خداپرستی و تحصیل سعادت آخرت تهیدست و بی بهره می مانند ! چه نیکو و بجا فرموده است رسول صادق مصدّق صلی اللّه علیه و آله و سلّم:

« ما تَرَکتُ بَعدی فِتنَةً اَضَرَّ عَلَی الرِّجالِ مِنَ النِّساءِ » : (۲)

« زیانبخش ترین فتنه برای مردان امتم پس از رحلت من ، فتنه زنان خواهد بود » !

* * *

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، ص ۱۱۹۹، فصل غریب کلامه ، حدیث ۷

۲- مستدرک الوسائل ، کتاب النکاح ، باب ۱۱۷، حدیث ۱۵

دستور « حجاب » زن، چه دستور سعادتبخش و حکیمانه ای است !

قرآن کریم که کتاب « هدایت » بشر به صراط مستقیم سعادت است ، و از جانب خالق مرد و زن نازل شده است، در مقام جلوگیری از طغیان غریزه جنسی آدمیان، دستور « حجاب » و پوشش « زن » و پرهیز از نگاه شهوت آلود مردان و زنان به یکدیگر را صادر فرموده است که :

« قُل لِلمؤمِنینَ یَغُضُّوا مِن اَبصارِهِم و یَحفَظوا فُروجَهُم ذلِکَ اَزکی لَهُم اِنَّ اللّه ـ خَبیرٌ یَصنَعُونَ ».

وَ قُل لِلمؤمِناتِ یَغضُضنَ مِن اَبصارِهِنَّ و یَحفَظنَ فُروجَهُنَّ و لایُبدینَ زینتهُنَّ اِلّا ما ظَهَرَ مِنها وَلْیَضْرِبنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیوبِهِنَّ و لایُبدینَ زینَتَهُنَّ الّا لِبُعُولَتِهِنَّ اَوْ...

و لا یَضرِبْنَ بِاَرجُلِهِنَّ لِیُعلَمَ ما یُخفینَ مِن زینَتِهِنَّ و تُوبوا اِلَی اللّه جَمیعا اَیُّهَ المؤمِنونَ لَعَلَّکُم تُفلِحونَ » : (۱)

« به مردان با ایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرم) فرو گیرند، و دامنهای خویش حفظ کنند. این، برای آنها پاکیزه تر است . و خدا به آنچه که انجام می دهند آگاه است. و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرم) فرو گیرند، و دامنهای خویش حفظ کنند ، و زینت خود را جز آن مقدار که پیدا است، آشکار ننمایند و (اطراف) روسری های خود رابر سینه خود افکنند (تاگردن وسینه با آن پوشانده شود) . و زینت خود را آشکار نسازند، مگر برای شوهرانشان یا (گروههایی از محارم نسبی و سببی که در متن آیه بیان شده است).

و هنگام راه رفتن، پاهای خود را (به زمین) نکوبند که زینت پنهانشان دانسته شود (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش مردان برسد و جلب توجه نان نماید) و همگی به سوی خدا باز گردید ای گروه اهل ایمان تا رستگار شوید ».

نگاه شهوت آلود، دل را مسموم می کند !

امام صادق ــ علیه السّلام ــ می فرماید :

« اَلنَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهامِ اِبْلیسَ مَسمومٌ » : (۲)

« نگاه (شهوت آلود) تیری است از تیرهای زهرآگین شیطان (که به دل می رسد) » .

همان حضرت می فرماید :

« اَلنَّظَرَهُ بَعدَ النَّظْرَهِ تَزرَعُ فِی القَلبِ الشَّهوَهَ. وَ کَفی بِها لِصاحِبَها الْفِتْنَهُ » (۳)

۱- سوره نور، آیه ۳۰ و ۳۱

۲- وافی، ج ۳، باب العفّه و ترک الفجور، ص ۱۲۷

۳- همان مصدر و همان باب و همان صفحه

« نگاه خیره، در زمین دل، بذر شهوت را می رویاند ! و همان کافی است که آدمی را به راه فساد افکنده و گرفتارش سازد » !

این همه آفت که به تن می رسد از نظر تو، به شکن می رسد

دیده فروپوش چو دُر در صدف تا نشوی تیر بلا را هدف

سخن گفتن « زنان » با « مردان » نباید توأم با نرمش هوس انگیز باشد !

قرآن کریم ، آنچنـان در حفـظ « عفـاف زن » و جلوگیری از هرگونه رفتار تحریکی زن، دقیق است که خطاب به زنهای پیامبر اکرم ـ صّلی اللّه علیه و آله و سلّم ـ می فرماید:

« یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَاَحَدٍ مِنَ النِّساءِ اِنِ اتَّقَیْتُنَّ فَلا تَخضَعنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلنَ قَوْلاً مَعْرُوفا » : (۱)

« ای همسـران پیـامبر، شـما (از آن نظر که دارای شـرف ارتبـاط نزدیـک با رسول خـدا ـ صـلّی اللّه علیه و آله ـ هستیـد) در ردیف سایر زنان نیستید، اگر تقوی پیشه کنید (که در این صورت، قرب منزلت و حرمت خاصّی در نزد خدا دارید)

بنابراین (مراقب باشید) در حین سخن گفتن، نرمش دلربا و مهیج به کار نبرید (صدا و گفتار خود را هوس انگیز نسازید) که بیماردلان در شما طمع کنند. و سخن شایسته بگویید (که مورد رضای خدا و توأم با حق و عدالت باشد) ».

امام ـ علیه السّلام ـ از سلام کردن به زنان جوان استنکاف می ورزیدند !

« کـانَ اَمیرُالْمُـؤمنین ـ علیـه السّـلام ـ یُسَـلِّمُ عَلَی النِّسـاءِ وَ کـانَ یَکْرَهُ اَنَّ یُسَـلِّمَ عَلَی الشّـابَّهِ مِنهُـنَّ وَ قـال: اَتَخَوَّفُ اَن یُعْجِبَنی صَوْتُهافَیَدخُل مِنَ الْاثْمِ عَلَیَّ اَکْثَرُ مِمّا اَطْلُبُ مِنَ الْاَجرِ »: (۲)

« روش امام امیرالمؤمنین ـ علیه السّلام ـ این بود که به زنها سلام می کرد، ولی خوش نداشت که به زنهای جوان سلام کند . و می فرمود: ترس آن دارم که صـدایش مرا خوش آیـد، و از راه آلوده به گناهی شوم که (زیان آن برروحم) بیش از پاداشـی باشد که از سلام بر وی طالبم »

۱- سوره احزاب، آیه ۳۲

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۳۷، حدیث ۲۶، نقل از : مکارم الاخلاق، ص ۲۷۰

فاصله گرفتن « زنان » از « مردان » در روابط اجتماعی سبب پاک ماندن دلهای زن و مرد است !

قرآن حکیم باز درباره همسران پیامبر اکرم ــ صلی اللّه علیه و آله و سلّم ــ می فرماید :

« و اِذا سَألْتُمُوهُنَّ مَتاعا فَسْئَلوهُنَّ مِن وَراءِ حِجابٍ ذلكُمْ اَطهَرُ لِقُلوبِكُم و قُلوبِهِنَّ » :(۱)

« هنگامی که (برای کاری) با همسران پیامبر سخن می گوییـد ــ یا ــ می خواهیـد چیزی از وسایل زنـد گی بگیرید و بدهید، طوری عمل کنیـد که در میانتـان حجاب باشـد و از پشت پرده بـا آنان تکلم کنیـد، این روش (یعنی در حجاب بودن زنان، و فاصله گرفتنشان از شما مردان در روابط مختلف اجتماعی) برای حفظ پاکی دلهای شما و دلهای آنان نیکوتر است » !

آیا این حکم، مختص به همسران پیامبر است ؟

هر چند از نظر برخی مفسران ، (۲) این حک‍م، مختص به همسران پیامب‍ر اکرم ــ صلی اللّه علیه و آله و سلّم ــ می باشد . ولی بـا در نظر گرفتن اینکه احکـام قران، ناظر بر عموم افراد بشـر در همه زمانها است و شأن نزول آیات هم موجب تخصـیص احکـام به مورد خـاصّ معین نمی باشـد، طبعا مسـئله لزوم فاصـله گیری مردان از زنان در تمام کارهای اجتماعی (لااقل در حد مطلوبیّت اسـتحبابی) یـک دسـتور عمومی و همه عصـری خواهـد بود ! مخصوصـا جمله «ذلِكم اَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ» که به عنوان « تعلیـل » و بیـان حکمت « احتجاب زن » آمـده است، شاهـد روشن برای « تعمیم » این حکم است، و نشان می دهـد که جذبه و کشـش تمایل جنسـی میان مرد و زن ، به حدّی قوی است، و آنچنان در پریشانیِ فکری و آلودگی دل مؤثر است ، که امکـان این هست ، یک برخورد ویک نگاه اتفاقی (حتی برای زنان پیامبر اکرم ــ صـلی اللّه علیه و آله ــ که اکثرا پیر بودنـد و معمولاًـ بر کنـار از تبرّج) بـذر فساد در دل به پا شود، و آرامش روح را برهـم زده و احیانا اساس زنـدگی خانواده ای را متزلزل سازد ! درست تأمل فرمایید ! وقتی بنا شد در مورد همسـران پیامبر اکرم ــ صـلّی اللّه علیه و آله ــ این چنین خطرات، احتمالش باشد، در صورتی که آنها به صریح قرآن، مادران امّتند که می فرماید :

« اَلنَّبِیُّ اَولی بِالمؤمِنینَ مِن اَنفُسِهِم و اَزواجُهُ اُمَّهاتُهُم » : (۳)

۱- سوره احزاب ، آیه ۵۳

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۰۱

۳- سوره احزاب ، آیه ۶

« پیامبر، نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است، و همسران او مادران آنانند » .

و بسیار بعید است که کسی با نظر ریبه و تلذّذ ، به مادرِ یا مادر مقامیِ خود بنگرد. با این وصف ، تا این درجه از تستّر و احتجاب به آنها دستور داده می شود که هنگام چیزی دادن و گرفتن، از مردان در حجاب باشند و موقع سخن گفتن با آنان، نرم و لطیف و دلربا سخن نگویند ؛ که مبادا بیمار دلی در آنان طمع کرده، و قلبی شهوت آلود گشته و به ناپاکی گراید ! ! حال، از روی انصاف و داوری وجدان بفرمایید، آیا صاحب این قرآن ، نسبت به سایر زنان مسلمان، تا چه حدّ ازدقت درتستّر و پوشش و احتجاب را لازم خواهددانست ! ؟

و آیا خُلطه و آمیزش مردان و زنان مسلمان ــ بویژه با بهانه « خواهر و برادر انقلابی » ! ! که دستاویز خوبی است برای بیماردلان ــ تا چه مقدار فتنه انگیز و خطرناك خواهد بود ! و چه دلهائی طهارت و پاکی خود را از دست داده و به ناپاکی و آلودگی خواهند گرایید ! چه ناپاکدلانی در اثر بی بندوباری زنان ــ و آنهم چه بسا تحت عنوان حجاب اسلامی ! ! ــ تطمیع گشته و مرزها را خواهند شکست ، و چه رسوائی ها در خانواده ها به وقوع خواهد پیوست ، و چه زندگی ننگین و عاری از شرفی به وجود خواهد آمد؟ ! فاعتبر و ایا اُولی الأبصار !

نزدیک شدن « مردان » به « زنان »، مایه شرّ است، حتی در صف نماز جماعت !

از رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ منقول است که:

« خَیــْرُ صُفُوفِ الــرِّجالِ اَوَّلُها، و شَــرُّها آخِرُها.و خَیــْرُ صُفُوف النِّساءِ آخِــرُها، و شَــرُّها اَوَّلُها » : (۱)

« (در نماز جماعت) بهترین صفوف مردان، صف اول است، و بدترین آن، صف آخر ! و بهترین صفوف زنان، صف آخر است و بدترین آن صف اوّل ! »

با توجه به اینکه در نماز جماعت ، معمولاً ـ زنها پشت سر مردها می ایستند، طبعا آخرین صف مردها به اولین صف زنها نزدیک می شود، و همین مقدار از نزدیکی مرد و زن ــ حتی در حال نماز ! ــ از نظر رسول مُکرّم خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ امکان اثر تخریبی دارد و ممکن است لطمه به حال حضور و صفای دل بزنند !

ولی صف اول مردان و صف آخر زنان بر اثر فاصله داشتن، طبیعی است که از احتمال این آسیب بسیار دور خواهد بود ؛ و لذا فرمود : بهترین صف مردان،

۱- الاـثنی عشریّه فی المواعظ العددیّه، الباب الاوّل فی المفردات، الفصل الثّامن ممّا ورد من حِکمه ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ بلفظه « خیر» .

صف اول و بهترین صف زنان، صف آخر است !

حال، این دقتها و باریک بینی های صاحب اسلام را در ایجاد فاصله بین مرد و زن بنگرید ، و آنگاه این بی پروایی ها و سهل انگاری های ما مدّعیان پیروی از اسلام را در اختلاط مرد و زن ملاحظه فرمایید، و ببینید « تفاوت کار از کجا است تا به کجا »

اما مسئله « وجه و کفّین »

(۱) زن !

می دانیم مسئله « وجه و کفّین » زن از لحاظ « سَتْر » و « نظر»، (۲) مورد بحث در بین آقایان فقهای اسلامی است ؛ که آیا بر زن واجب است که صورت و دستهای خود را از مرد نامَحْرم بپوشاند ؛ و همچنین آیا بر مرد حرام است که به صورت و دستهای زن نامحرم نگاه کند؟ یا خیر ؛ نه بر زن، پوشش واجب است و نه برمرد، نگاه حرام؟

ولی آنچه که مهم است و باید توجه کامل به آن داشت، این است که این اختلاف نظر فقهی در صورتی است که خوف « رَیْبَه » و قصد « تلذّذ» (۳) در بین نباشد ! و مرد و زن در یک وضع کاملاً عادی مانند برخورد دو مرد یا دو زن با یکدیگر باشند ! آری، در این صورت است که بنابه نظر بعضی از فقها ، « سَتر » واجب نیست ، و « نگاه » هم جایز است (هر چند رعایت احتیاط را مطلقا لازم می دانند) .

اما در شرایطی که مرد از نگاه به چهره زن « تلذّذ » می کند و زن هم توجه به این حال دارد و می داند که در معرض « نظربازی » مرد است ! در این صورت به اتفاق تمام فقها، هم « سَتْر » و پوشاندن صورت، بر زن واجب است ، و هم «نظر» و نگاه کردن به صورت زن، بر مرد حرام است . !(۴)

حال، آیا شما می توانید در همین جامعه اسلامی کنونی ما که از یک طرف زنان و دختران جوان (هر چند دور از آرایش مصنوعی هم باشند) با چهره باز و زیبا ــ که زیبایی و جاذبیّت، طبیعی خلقت زن است و همچنین تبرّج و خودنمایی و خودآرایی ــ در صحنه های مختلف اجتماع حضور دارند ! و از

۱- « وجه » یعنی صورت. و « کفّین » یعنی دستها که از سر انگشتان تا مچ دست را « کف » می گویند

۲- « سَتر » یعنی پوشاندن. « نظر » یعنی نگاه کردن

۳- نگاه « ریبه » دار، نگاهی است که عادتا خطرانگیز باشد ، و ترس آن برود که منجر به وقوع گناه گردد. و نگاه با « تلذذ » ، نگاهی است که صرفا برای لذت بردن تأم با شهوت باشد هر چند خوف لغزش و وقوع گناه در کار نباشد

۴- به کتاب « العروه الوثقی » چاپ آخوندی فصل ۸ از فصول کتاب الصلوه، ص ۱۸۴، و کتاب النکاح، ص ۶۲۶، مسئله ۳۱ با حواشی مراجع وقت، رجوع شود

سوی دیگر ، مردان وجوانان در کوران غریزه حادّ جنسی،و بویژه که اکثرا بی همسر و در حال التهاب نسبت به زنان می باشند، به هم می رسند، آیا انصافا و وجدانا شما می توانید دور از هر گونه تعصب و لجاجت، تضمین کنید که نگاههای_ی که بین این دو گ_روه، مبادله م_ی شود ، کاملاً عادّی و خال_ی از شائب_ه « ریبه » و « تلذّذ » است ؟ !

آیا شما قانون « سَتر » و « نظر » را برای یک جامعه متشکل از « یوسفها » و «مریمها » که امروز جز در عالم « خیال » تصور نمی شود تنظیم کرده ، و با این حدّت درباره اش بحث می کنید ؟ ! یا برای همین جامعه شکل گرفته از زنان و مردان مُلْتهِب از شهوت جنسی که عینیّت خارجی دارد، و بر اثر بی مبالاتی زنان در «جلوه گری » و بی پروایی مردان در « نظربازی »، دچار هزاران نوع از مفاسد و نابسامانی ها شده است و می شود ؟ !

شما اول یک محیط خالی از « ریبه » و « تلذّذ » به وجود بیاورید. آنگاه بحث اختلاف نظر فقها و فتوای بعضی بر جواز « نظر » و عدم وجوب « ستر » را در مورد « وجه و کفّین » به میان بکشید !

وگرنه در محیط کنونی که ما داریم، مطرح کردن این بحث، جز اغراء مردم به گناه، و دامن زدن به آتش فحشاء و فساد، حاصل دیگری نخواهد داشت ! !

مسئله « عسر و حَرَج » !

آری، ممکن است شما مسئله « عسر و حَرَج » (۱) رابه میان بیاورید و بگویید : وجوب پوشاندن صورت بر زن، یا مستلزم « محرومیت » زن از فعالیتهای اجتماعی خارج از منزل خواهد شد ، و یا موجب « عسر و حَرَج » ، زیرا که اگر همیشه با صورت پوشیده بخواهد در مراکز کار _ همچون خدمات فرهنگی و بهداشتی و غیر آن _ وارد شود، دچار فشار و تنگی غیرقابل تحمل خواهد گردید.

در ج_واب عرض می شود : اصلاً شما چ_ه ال_زامی داری_د که زن را از محی_ط « خانه » و م_راکز فعالیت م_خصوص « زنان » بیرون کشیده و در م_راکز فعالیت « م_ردان » و مَرئی و مَنظَر آنان به ک_ار بگماری_د ، تا زمینه ب_رای مسئله « عُسرو حَرَج » پیدا شود ؟ !

آیا اگر کار « زن مسلمان » در یک جامعه اسلامی، منحصر به امور « تدبیر منزل » و فعالیتهای فرهنگی و بهداشتی در واحدهای اختصاصی « زنان » باشد، به طوری که هیچگونه تماسی با « مردان » پیدا نکند، نقص و فُتوری در

۱- « عسر » یعنی : دشواری و سختی . و « حَرَج » یعنی فشار و تنگی

زندگی اجتماعی مسلمین بوجود می آید؟ !

آیا اگر زن، مثلاًـ راننده اتومبیل، و فروشنده در فروشگاههای عمومی، و پشت میزنشین در ادارات، و معلم کلاس مردان، و خبرنگار و گزارشگر رادیو و تلویزیون و امثال این امور نشود، نظام زندگی اجتماعی مسلمانان مختل می گردد، و آشفتگی درهمه جا آشکار می شود ؟ !

یا خیر، بعکس، اگر قوانین متین حقوقی اسلام درباره مرد و زن اجرا شود، و هر یک جدا از دیگری به فعالیتهای مناسب خود بپردازند ، به طور قطع و حتم، در همه جا آرامش روحی و استقامت فکری برقرار می گردد، و نظام امور اجتماعی با متانت کامل محفوظ، و کارها با سرعت توأم با عفاف و امانت در جریان می افتد ؛ و سرانجام، هر دو دسته از مردان و زنان، به سعادت و خوشبختی خود نائل می شوند !

هنوز انقلاب اصیل « فرهنگی » در جامعه ما تحقق نیافته است !

آری، حقیقت امر این است که ما هنوز در لجنزار فضاحت بار « غربزدگی » گرفتاریم و هنوز آن « انقلاب اصیل فرهنگی » به معنای واقعی کلمه اش که پایه اصلی سایر انقلابات و تداوم بخش آنها است در امّت اسلامی ما بوجود نیامده است ! (۱)

نه « اسلام » عزیز ، آنچنان که هست، در میان ما شناخته شده است ! و نه آن قدرت و صلابت روحی که برای مقاومت در مقابل فرهنگ رسوای « تمدن غربی » لازم است و به فرموده قرآن حکیم : لا ـ یَخافُوُنَ لَوْمَهَ لائِمٍ : (۲) در روح و فکر ما به وجود آمده است.

طبیعی است تا این ضعف و تذلّل فرهنگی در افکار ما باقی است، چاره ای جز توجیه گری و عذرتراشی به منظور تطبیق دادن احکام الهی اسلام با فرهنگ ابلیسی غربیان نداریم !

نتیجتا ملّتی خواهیم شد حَیاری و سُکاری، لا مُسلمون و لانَصاری ! مست و حیران ؛ نه نصرانی و نه مسلمان ! و به فرموده قرآن کریم:

مُذَبذَبینَ بَینَ ذلِک لا اِلی هؤلاءِ و لا اِلی هؤلاءِ :(۳)

« بی هدفهای سرگردان، نه متمایل به اینان ، و نه همراه با آنان (نه در جرگه مؤمنان، و نه در زمره کافران) » !

از یک سو عملاً حقیقت اسلام را از کف داده ایم ، و احیانا بر سر اموری که ضد اسلام است نام اسلام نهاده ایم ! و از دیگر سو در ظواهر زشت زندگی مادّی از کافران تقلید کرده ایم ، بدون اینکه از زیبایی های علم و صنعت آنان چیزی بیاموزیم.

نتیجتا نه از این مکتب بویی برده ، و نه از آن مسلک طعمی چشیده ایم ! در عمل، مفلس و از حال، بی نصیب مانده ایم ! نه عمل و هنری داریم که آن را به رخ دنیا بکشیم و نه از حالات روحی و معنوی بهره ای برده ایم که با حالات درونی خود، خوش باشیم ، و از ادراکات ذوقی خود لذتی ببریم ! آری، در عالم « ادّعا » همه چیز داریم ، و از همه کس برتریم ! و کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ .(۴)

۱- منظور از « امت اسلامی » در اینجا مجموعه امم و جوامعی است که در دنیای امروز، به نام کشورهای اسلامی شناخته می شوند ؛ نه یک کشور خاصّ و یک امّت مشخّص

۲- سوره مائده، آیه ۵۴، « از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی هراسند »

۳- سوره نساء، آیه ۱۴۳

۴- سوره روم، آیه ۳۲: « هر گروهی به آنچه که در نزدشان هست (از روش و آیین مخصوص به خود) خوشحالند »

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُم بِالَاخْسَرِینَ اَعْمالاً الَّذینَ ضَلَّ سَعیُهُمْ فی الْحَیوهِ الدُّنیا و هُمْ یَحْسَبُونَ اَنَّهُم یُحسِنُونَ صُنْعا : (۱)

« بگو: آیا می خواهید شما را آگاه سازیم که زیانکارترین (مردم) کیانند ؟ ! آنان که سعی و تلاششان در زندگی دنیا به بیراهه افتاده (و در گم گشتگی به سر می برند) و با این حال، گمان می کنند که کار نیک انجام می دهند » !

رَبَّنا لا تُزِغ قُلوبَنا بَعدَ اِذ هَدَیتَنا وَ هَب لَنا مِن لَدُنکَ رَحمَهً اِنَّکَ اَنتَ الوَهّابُ : (۲)

محیط « خانه » برای « زن » بهترین میدان فعالیت است !

البته می دانیم عنوان بالا،ازنظر جمعی _ به اصطلاح _ روشنفکر و احیانا طرح کنندگان برنامه های اجتماعی، یک طرز تفکر ارتجاعی محکوم به طرد است !

ولی از نظر پیشوایان اسلام، اساسی ترین و در عین حال پرمسئولیّت ترین وظیفه « زن » ، شوهرداری و فرزندپروری است !

بدون اغراق، محیط « خانه » برای « زن » ، یک میدان جهاد عظیم و پایگاه بزرگ مبارزه است ! جهاد در راه ساختن یک جامعه بسیارقویّ و صالح و پیشرو ! و مبارزه با تمام عوامل ضعف و فساد و عقب ماندگی !

چه آنکه بدیهی است یک جامعه پیشرفته در جهات مختلف، نیاز به مردانی تندرست و اندیشمند و صالح العمل دارد ! همچنانکه عقب ماندگی هر جامعه نیز، نتیجه بیماریهای جسمی و انحرافات اخلاقی و زشتکاریهای افراد همان جامعه است !

و بی تردید، این « زن » است که در نخستین مرحله تکوّن شخصیت زشت و زیبای « مرد » ، و « سعید » و « شقی » ساختن وی ، دخالت مستقیم پیدا می کند !

یعنی « زن » است که می تواند با فداکاری ها و از خودگذشتگی های مستمرّ خویش در تقیّد به وظایف شوهرداری و فرزندپروری، انسان هایی سالم و صالح و نیرومند، تحویل جامعه داده و از این راه، عامل رشد آزادگی و استقلال و شرف، برای اجتماع خود بشود !

همچنین « زن » است که می تواند با سبکسری ها و خودکامگی ها و بی اعتنایی به وظایف « همسری » و « مادری » ، یک مشت افراد ناسالم و ناصالح و عقده دار و بی اعتنا به حدود و حقوق خدا و خلق خدا به وجود آورد، و از این راه، عامل انحطاط و فساد و شقاوت یک جامعه گردد !

۱- سوره کهف، آیه ۱۰۳ و ۱۰۴

۲- سوره آل عمران، آیه ۸

این هم بسیار روشن است که یک زن بخواهد از یک سو به فرموده قرآن کریم ،(۱) همسری آرام بخش برای شوهرش بوده ، و از طریق تنظیم امور «خانه» و تأمین موجبات آسایش جسمی و آرامش فکری وی، خوشنودی خاطر او را به دست آورده و رنج کار خارج از منزل را با انحاء ملاطفات مناسب با جهان ویژه « همسری » از تن و روح وی بزداید !

و از دیگر سو، مادری سازنده برای کودکانش باشد که بارعایت دقت کامل در رفتار و گفتار خود، تمام عواطف و احساسات رقیق و لطیف آنها را تحت نظارت خویش گرفته، و همراه با رأفت و مهر خاص « مادری » و هماهنگی با عالم مخصوص « کودکی » به هدایت افکار و تهذیب اخلاق آنان بپردازد.

تا هم شوهر را با تن و روحی سالم، و آرام برای تلاش و فعالیت در میدان زندگی پرجوش و خروش اجتماعی آ ماده سازد ؛ و هم فرزندان را عناصری پاک و امین و صادق و فعال و نافع به دین و دنیای مردم به بار آورد.

آری، بسیار روشن است که چنین زنی، ناچار باید تمام نیروهای جسمی و روحی خود را صرف این دو امر مهم حیاتی، و این دو وظیفه سنگین انسانی و الهی نموده، و از پرداختن به هرکاری که موجب فرسودگی جسم و آشفتگی روحش شده، و طبعا سبب رکود در انجام وظیفه اش می گردد، بپرهیزد ! حال، آن کار از قبیل امور اجتماعی و سیاسی باشد، یا مسائل دیگر.

چه آنکه، وظیفه اصلی « زن » ، به حکم طبع و شرعش، همان دو کار مهم حیاتی است ؛ و به طور حتم، تخلف « زن » از این وظیفه اصلی، موجب تعطیل و یا رکود آن دو امر عظیم گردیده و رکود آن دو نیز قهرا به فساد جامعه و اختلال نظام آن می انجامد !

در حالی که مشاغل دیگر از امور سیاسی و اجتماعی و نظامی و امثال آن، نه تنها نیاز مُبرَمی به « زن » ندارد ؛ بلکه با دور بودن « زن » از مراکز این امور، کارها به وضع سالمتر و کاملتری انجام می پذیرد !

گمان نمی رود این واقعیت، مورد انکار یک انسان منصف قرار گیرد که یک خانم مشتغل به شغل خارج از منزل، و بویژه وارد شده در صحنه مبارزات «سیاسی » و « اجتماعی » نه می تواند یک « همسر » شایسته برای شوهرش باشد، و نه یک « مادر » لایق برای فرزندانش !

زنی که با تنی خسته و روحی آشفته، و احیانا عواطفی آلوده و ناسالم، بر

۱- اشاره به آیه ۲۱ از سوره روم است: « وَ مِنْ آیاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ اَنفُسِکُمْ اَزْواجا لِتَسْکُنُوا اِلَیْها »: از نشانه های (حکمت) خدا اینکه از جنس خود شما برای شما همسرانی آفرید تا به سبب آنها آرامش یابید »

اثر برخورد با نامحرمان ! به خانه برمی گردد، چگونه می تونـد محیط خانه را آسایشـگاه کامل برای شوهر ، و آموزشـگاه سالم برای فرزندانش بسازد ؟ !

و لذا براساس همین واقعیت است که قرآن کریم با لحنی قاطع و محکم به همسـران رسول اکرم ـ صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم ـ که در حد « اُسوَه » و الگو در نظر زنان دیگر هستند، دستور « ثبات » و « استقرار در خانه » را صادر کرده و فرموده است :

و قَرْنَ فی بُیوتِکُنَّ : (۱)

« در خانه هایتان قرار گیرید » (۲)

البته روشن است که مقصود از این دسـتور ، آن نیست که « زن » مطلقا حتی برای حوائج ضـروری، حقّ خروج از منزل ندارد ؛ بلکه در واقع ،این دستور، اشاره لطیفی است به همان مطلبی که بیان شد.

یعنی، وظیفه اساسی « زن » بر حسب اقتضاء طبیعت خاصّ خودش که در کارگاه صنع آفریدگار حکیم با محاسبه و تقدیر دقیق ابداع گردیده ، و ابزار مناسب آن نیز از جهت جسـمی و روحی به وی اعطا شده است، همانا مستقر گشتن او در سنگر « خانه » است.

سنگری که اهمیت آن، از نظر موضع گیری و موقعیّت مؤثر برای سـاختن یـک جـامعه راقیه اسـلامی، کمتر از سـایر سـنگرها و صحنه های مبارزات سیاسی و اجتماعی و حتی نظامی و رزمی نمی باشد.

بلکه از آن نظر که قهرمانـان میـدان های « مبارزه » و « جهاد » در ابعاد مختلف اجتماعی، پرورش یافتگان در خانه های منور به نـور ایمـان و تقوی ، و الهـام گرفتگـان از « مـادران » پاکـدامن فـداکار می باشـند، می توان گفت که سـنگر «خـانه » در منطق عقلانی « قرآن » ، به مراتب، بالاتر و والاتر از سایر سـنگرها به حساب می آید. و زنان آشـنابه وظایف «همسری» و «مادری» نیز که در سنگر مقدس «بیوت» (۳) ـ به اصـطلاح قرآن ـ با «حسن تبعّل» یعنی شوهرداری نیکو و تربیت فرزندان سالم و صالح ، به پاسداری از شرف و کیان جامعه اسلامی مشغولند، از سایر پاسداران و مدافعان از حریم اسلام، محترمتر و ارجمندتر به شمار می آیند! و به معنای واقعی کلمه « مادر »، مادر و تولیدکننده میدان

۱- سوره احزاب، آیه ۳۳

۲- چنانکه در گذشته نیز اشاره شد ، مورد خطاب قرارگرفتن همسران پیامبر ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ در این آیه و سایر آیـات مربـوط به « عفـاف » و « حفـاظ » زنـان، چنـانکه روشن است از بـاب این است که رفتـار آنـان سـرمشق دیگران بـوده و مسئولیتشان در رعایت احکام خدا شدیدتر می باشد . و لذا « تخصیص خطاب » در اینگونه موارد، هیچگونه منافاتی با « تعمیم حکم » و همگانی بودن دستور، ندارد

۳- « وقَرنَ فی بُیوتِکِنَّ » (سوره احزاب، آیه ۳۳)

های « جهاد » و صحنه های مبارزه با دشمنان اسلام می باشند.

آری

زنان را همین بس بود یک هنر نشینند و زایند شیران نر !

ادیبی گوید : در این جهان کوشش هر کاری را به کسی سپرده اند ؛ « مرد » شیر است و « زن » شیربان ! نگاهداری شیر از شیر بودن دشوارتر است ! رام کردن پهلوانی که از صبح تا شام با غول طبیعت گلاویز است و مایه زندگی را بایـد از دل سـنگ و چنگ آهنین این غول بیرون بیاورد، کار آسانی نیست ! !

اینجا مناسب است با نمونه های از لطایف تعبیرات ائمه دین ــ علیهم السلام ــ در این باب، آشنا شویم :

« جهاد زن »، شوهرداری نیکو است !

برای نشان دادن ارزش و اهمیت یک قسـمت از کار مهم زن در « خانه »، این تعبیر لطیف از لسان ائمه دین ــ علیهم السـلام ــ منقول است که :

« جِهادُ المَرأَهِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ » :(۱)

« جهاد زن، نیکو انجام دادنِ وظیفه شوهرداری است » .

یعنی : صـحیح است که جـامعه مسـلمین برای حفظ حیات اجتماعی خویش، و مصون نگه داشـتن آن از هر گونه خطر، نیاز به مجاهدات و مبارزات همگانی دارند ؛ اما آنچه که صاحب این دین و فرستنده این آئین، از یک « زن مسلمان » انتظار داشته، و همـان را به عنوان « جِهـاد » در راه خـدا و سـعی در حفظ آئین اسـلامی حق خواسـته است، همانا قیام به وظیفه « شوهرداری بر اساس مقررات الهی » است که همدوش با جهاد رزم آوران در میدان قتال اسلامی است.

ضمن حـدیثی از امام صادق ــ علیه السّـلام ــ رسـیده است که : ام سـلمه (یکی از همسـران پیامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم) به حضور رسول خـدا ــ صـلّی اللّه علیه و آله ــ عرضه داشت : قسـمتی از اجر و ثوابی که به زنان داده می شود برای من بیان فرمایید. رسول اکرم ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ فرمود :

« یا اُمَّ سَلَمه، اِنَّ المَرأَهَ اِذا حَمَلَت، کانَ لَها مِنَ الاَجْرِ کَمَنْ جاهَدَ بِنَفْسِهِ و مالِهِ فی

۱- فروع کافی، ج ۵ باب « حقّ الزّوج علی المرأه »، ص ۵۰۷، حدیث ۴، از : امام کاظم علیه السلام.

سبیل اللّه ِعزَّ وَ جَلَّ. فَاِذا وَضَعَتْ ، قیل لَها : قد غُفِرَ لَکِ ذَنبُکِ، فَاستَأنِفی العَمَلَ. فَاِذا اَرضَعَتْ، فَلَها بِکُلِّ رَضعَهٍ تَحریرُ رَقَبَهٍ مِن وُلِدُ اسماعیلِ » : (۱)

« زن، وقتی حمل برداشت، اجری همانند اجر کسی که با جان و مال خود در راه خدا جهاد کند، به او داده می شود. و چون وضع حمل کرد، از جانب خدا به او گفته می شود: گناهت بخشیده شد، حال عمل را از سر بگیر ! و هنگامی که به کودکش شیر می دهد به هر نوبت از شیردادن، ثواب آزاد کردن بنده ای از اولاد اسماعیل به او می دهند » .

تقسیم کار بین « مرد » و « زن » از دیدگاه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

امام صادق ــ علیه السّلام ــ از پدر بزرگوارش امام باقر ــ علیه السّلام ــ نقل می فرماید که :

« تَقاضی علیٌّ و فاطمهُ اِلی رَسُولِ اللّهِ ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ فی الْخِدمَهِ. فَقَضی عَلی فاطِمَهَ بِخِدمَهِ مادُونَ الْبابِ ، وَ قَضی علی عَلیٍّ بِما خَلفَهُ. قال : فَقالَتْ فاطِمَهُ : فَلا یَعْلَمُ ما داخَلَنی مِنَ السُّرورِ اِلّا اللّهُ ، بِاِکْفایی رَسُوُل اللّه ــ صلّی اللّهِ علیه و آله ــ تَحَمُّلَ رِقابِ الرِجالِ » : (۲)

«علی و فاطمه ــ علیهماالسلام ــ از رسول اکرم ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ خواستند که در امر خدمت و کارهای مربوط به زندگی، در بینشان داوری نموده ، و وظیفه هر یک را روشن کند.

رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ نیز آن قسمت از کارها را که مربوط به «داخل خانه » است به عهده فاطمه ــ علیهاالسلام ــ مقرر فرمود ! و آنچه که مربوط به «خارج از خانه » است به عهده علی ــ علیه السّلام ــموکول نمود !

به دنبال این تقسیم، فاطمه ــ علیهاالسلام ــ فرمود: خوشنودی و سروری که از این تقسیم به قلبم وارد شد، اندازه آن را جز خدا کسی نمی داند که رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ مرا از تحمل کاری که به عهده مردان است بی نیازم فرمود ــ یا ــ از اینکه در بین مردان ظاهر شوم بی نیازم فرمود » !

یعنی : اسلام از « زن » نخواسته است که به عنوان « جهاد درراه خدا » و یا عناوین دیگر، به صحنه های مبارزات اجتماعی و سیاسی خارج از « منزل » کشیده شود (۳) که سرانجام ، هم از وظیفه مخصوص به خود، باز بماند و هم

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۲، ذیل حدیث ۴۹، نقل از : امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۳۰

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۱، حدیث ۱، نقل از قرب الاسناد

۳- البته موارد ضروری استثنایی، حساب جداگانه ای دارد که بعدا نیز اشاره به آن خواهد شد

موجب اختلال در وظیفه « مردان » گردد !

« زن » شاخه گلی خوشبو است نه یک قهرمان !

ضـمـن وصـایـای امـیـرالـمـؤمـنـیـن ـ عـلـیـه السّـلام ـ بـه امـام مـجـتـبـی ـ علیـه السّـلام ـ آمده است :

« وَلا تُمَلِّكِ الْمَرأَةَ مِنْ اَمْرِهاما جاوَزَ نَفْسَها،فَاِنَّ المَرْأَةَ رَيْحانَةٌ، وَ لَيْسَتْ بِقَهرَمانَةٍ » : (۱)

« زن را به بیش از آنچه راجع به خود او است، صاحب اختیار و مسلط مکن! زیرا زن، یک شاخه گلی خوشبو است و قهرمان نیست ! »

« قهرمان » در لغت به معنای وکیل دَخل و خرج بودن و همچنین به معنای کارفرما و فرمانروا بودن آمده است.

بنابراین، مضمون دستور امام ـ علیه السّلام ـ این می شود که : هرکاری که خارج از شئون طبیعی « زن » است ، و مستلزم قهرمانیت و کارفرمایی، یا تدبیر و تصدی امر دخل و خرج زندگی است، دراختیار وی قرار مده !

واضح است که « تَبعُّل » یعنی شوهرداری و فرزندپروری، خصیصه طبیعی « زن » و کار مناسب با جهازات خلقت او می باشد ؛ ولی تصدّی امور خارج از «منزل» مصداق « قهرمانیت » است، و تجاوز از شئون فطری او به حساب می آید !

باید توجه داشت که این دستور، به معنای تحقیر « زن » و یا منزوی ساختن او از صحنه زندگی نیست ؛ بلکه در واقع به معنای تقسیم کار جامعه برحسب استعداد طبیعی « مرد » و « زن » و تعیین سهم مناسب « زن » از سنخ کار و درعین حال، آمیخته با تجلیل ازمقام والای « زن » و حفظ حریم شخصیت او است. چنانکه جمله « فانّ المرأه ریحانه » که در مقام « تعلیل » و بیان حکمت جمله پیشین است، اشاره بسیار لطیفی به همین نکته تجلیل و تکریم شخصیت « زن » داردکه نشان می دهد موقعیت « زن » درباغستان جامعه انسانی،موقعیت « گل » در گلستان است !

می دانیم که بقاء لطافت و شادابی « گل » ـ که تنها مایه رونق بازار او است، ـ در گرو اتصال به شاخه و بوته خود در میان باغ و زیر سایه اشجار ، و دور از سرما و گرما و برکنار از طوفان و گرد و غبار است !

وگرنه پیداست که تندبادی گذرا در لحظاتی کوتاه، برگهای آن را پرپر کرده، و بی برگ و نوایش می سازد. دست تطاول سرما و گرمای شدید، آب رخ از وی گرفته و بی ارج و بهایش می گرداند ! حال، از دیدگاه امام امیرالمؤمنین

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۳۱، آخرین قسمت نامه

علیه السلام، موقعیت « زن » در مجتمع بشری ، یک چنین موقعیت بسیار لطیف و حساس و دقیق است که خروج وی از محیط « خانه » و اشتغال به مشاغل بیرون از « منزل » ، مانند جدا گشتن « گل » از بوستان، سبب از دست رفتن ارج و بهای مخصوص به « زن » گردیده ، و هوسها و تمایلات شیطانی از ناحیه خود او و دیگران، تحت عناوین فریبنده مختلف ، مانند بادهای سَموم، او را ملعبه دست تطاولگران هوسباز قرار می دهند ؛ و سرانجام ، آن مسکین، به صورت موجودی عاطل و وامانده از کار طبیعی خویش و مایه اختلال کار « مردان » جامعه در می آید ! لذا در همین قسمت از بیان آن امام بزرگ ــ علیه الصلوه والسّلام ــ می بینیم مسئله شدت اهتمام به برکناری « زن » از صحنه های خارج از « خانه » را به جایی رسانده که می فرماید :

« وَ اکْفُف عَلَیهِنَّ مِن اَبصارِهِنَّ بِحِجابِکَ اِیّاهُنَّ. فَاِنَّ شِدَّهَ الحِجابِ اَبَقی عَلَیهِنَّ... و اِنِ استَطَعتَ اَن لا یَعرِفنَ غَیرَکَ فَافعَل » : (۱)

« با در پس پرده قراردادن زنان، دیدگان آنهارا (از دیدار مردان) باز دار (از برخورد با نامحرمان پرهیزشان ده) زیرا سختگیری در امر استتار و پوشش، برای بقاء (شرف و شخصیت با مکرمت) زنان، بهترین وسیله است !

و اگر بتوانی چنان کنی که آنان جز تو مرد دیگری را نشناسند، چنین کن » !

هر چند این جمله بر حسب ظاهر، راجع به منع اختلاط مرد و زن است، نه مربوط به منع خروج از منزل ؛ ولی پیدا است که اشتغال زن به کار خارج از «خانه» و فعالیت وی در صحنه های گوناگون از اجتماعیات و سیاسیات، تلازم عادی با برخورد با مردان و شناسایی آنان دارد، و عادتا تفکیک بین این دو مطلب بسیار بعید است . و بطور حتم، آن درجه از شدت « احتجاب زن » که منظور امام ــ علیه السّلام ــ است، بدون احتجاب در « خانه » میسّر نیست !

جدّا برای سالم ماندن شرف و شخصیت واقعی « زن » ، هیچ وسیله ای بهتر از محیط « خانه » و اکتفاء به انجام وظیفه مخصوص به خود در آن محیط مقدس نمی باشد ! این همان فرمان خداوند است که می فرماید :

و قَرنَ فی بُیوتِکُنَّ و لا تَبَرَّجنَ تَبَرُّجَ الجاهِلِیَّهِ الاولی : (۲)

« در خانه هایتان بمانید و همچون روش جاهلیت نخستین، به تبرّج و ظاهر شدن در بین مردان نپردازید » !

تبرّج زن در عصر جاهلیت چنین بود که از خانه بیرون می آمد و در میان مردان راه می رفت .

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۳۱، آخرین قسمت نامه

۲- سوره احزاب، آیه ۳۳

عصر « جاهلیت » تکرار می شود !

از تقیید « جاهلیت » به « اُولی » در آیه ش_ریفه ، این نکته ممکن است استفاده شود که قرآن حکیم با آینده نگریِ مخصوص به خود ، خب_ر از پیدایش « جاهلیت ثانیه » بعد از اسـلام می دهد که همانند جاهلیت اولی قبل از اسلام ، بار دیگر ، زنان از حدود الهی خود تعدّی کرده و از « خانه » بیرون می آیند ، و در بین مردان به «تبرّج» می پردازند.چنانکه روایتی نیز ذیل همین آیه از امام صادق ــ علیه السّـلام ــ رسیده است که فرمود : « اَی سَتَکونُ جاهِلیهٌ اُخری» (۱) یعنی : « در آینـده نه چندان دور، جاهلیت دیگری تحقق خواهد یافت »

هشدار به بانوان مسلمان !

ما امروز این جاهلیت « اخری » و « ثانیه » را به چشم خود در دنیای متمدن کنونی به وضـعی رسواتر و وحشـتناکتر از جاهلیت « اولی » می بینیم ! و این پیشگوییِ تحقّق یافته را ، یکی از جهات « اعجاز » قرآن حکیم می شماریم !

لذا با اسـتناد به فرمان قرآن، و دسـتور امام امیر مؤمنان ــ علیه الصـلوه والسّلام ــ به بانوان مسلمان هشدار می دهیم که: برحذر باشـید و مراقب، که شـما ، تحقّق بخش به « جاهلیت ثانیه » نباشـید ! و بار دیگر « تبرّج » زنان « جاهلیت اولی » را با رفتار ضـد اسلامی خویش زنده نسازید !

تبلیغات شیطانی دنیای غرق در « مادّیّت » شـما را نفریبـد و با پیش کشـیدن پ_ول و درآمـد س_رشار و زنـدگی م_رفّه در عـال_م خیـال، از محیـط پ_اک و مق_دس « خانه » که میـدان « جهاد » عظیم شـما است، بیرونتان نکشـند ، و بازیچه دسـت دیوهای پلید انسان نما، قرارتان ندهند ! !

دور است سرِ آب در این بادیه هشدار تا غول بیابان نفریبد به سرابت

این جمله لطیف از امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــمأثور است :

« اَلنِّساءُ لَحمٌ عَلی وضَمٍ اِلّا ما ذُبَّ عَنهُ » : (۲)

« وَضَمْ » در لغت، به معنای تخته ای است که قصابان، روی آن گوشت خُرد می کننـد ، و به معنای سـفره غـذا نیز آمـده اسـت (۳).

بنابراین، ظاهر و حاصل معنای کلام امام ــ علیه السّلام ــ این است که :

« زنان، مانند گوشت روی تخته قصابان و یا همچون غذای پخته حاضر بر سفره

۱- تفسیر « نورالثّقلین »، ج ۴، ص ۲۶۹، حدیث ۷۹

۲- ژ « غُررالحِکَم » ، حرف الالف، شماره ۱۹۶۶
۳- « المنجد » و « لسان العرب »

غـذا، آمـاده ربوده شـدن هسـتند و در معرض خطر و دسـتبرد مردان می باشـند ، مگر آنـان که شدیـدا مورد حراست و مراقبت کامل قرار گیرند» ! !

تأمین معاش « زن » در اسلام به عهده مرد است !

دین مقدس اسـلام با توجه به طبیعت و فطرت انسانی، و همچنین با در نظر گرفتن ضـرورت ها و نیازهای زندگی اجتماعی ؛ از یـک سو ، « زن » را به وظیفه بسـیار مهم و اساسـی که برای آن آفریـده شـده ، و جهـازات لازم و مناسب آن وظیفه نیز در حد کمال و تمام به او داده شـده، اختصاص داده است واز سوی دیگر، کفالت امر « معاش » و هزینه زنـدگی او را، به صورت یک « الزام » و « تعهد واجب » بر ذمّه « مرد » قرار داده است ، تا بدین وسیله، آرامش فکری « زن»، فراهم شده و خاطر وی از جهت امر « معـاش » و دشواری هـای کسب « رزق»، آسوده گردد، و نتیجتـا بـا تمـام قوا به سـعی و کوشـش بی دریغ در انجام وظیفه بسیار اصیل و سازنده خود در محیط مقدس « خانه » بپردازد !

موارد « ضروری » استثناپذیر است !

همانگونه که در خلال گفتار گذشته اشاره شد، مقصود از این بحث ، آن نیست که « زن » در منطق اسلام « مطلقا » حق خروج از « منزل » و اشتغال به کار خارج از « منزل » ندارد.

بلکه مقصود ، این است که وظیفه اصـلی « زن » در جـامعه اسـلامی ، بر حسب اقتضاء سـرشت و طبیعت جسـمی و روحیش ، « اسـتقرار در خـانه » و اشـتغال به کار بسـیار مهم « مادری » و « شوهرداری » است. آنهم با تمام شـرایط بسـیار سـنگین وجـدانی والهیش که در کتب مربوطه تربیتی مفصلاً بیان شده است.

روی این « اصـل »، اسـلام به « زن » اجازه نمی دهـد که بـدون ایجاب ضـرورتی، پا از مرز طبیعی خود، فراتر نهاده و « سـنت » اصیل حیاتی خویش را درهم بشکند ، و به بهانه های مختلف، به صحنه کار خارج از « خانه » کشیده شود !

ولی اگر شـرایط اضـطراری اسـتثنایی پیش آیـد ، و حفـظ مصالـح اجتمـاعی یـا خـانوادگی ماننـد تعلیم و تـدریس دختران ، و پرسـتاری یـا پزشـکی ام_راض زنـانه، و همچنین نداشـتن کفیل معاش، و امثال این امور ایجاب کنـد که « زن » ، متکفّل انجام کـاری از کارهـای خـارج از « خـانه » شود، دراین صورت طبیعی است که آیین حکیمـانه و انعطـاف پـذیر آسـمانی اسـلام، با خروج « زن » از « خانه » و اشـتغال وی به کار خارج از منزل به شرط رعایت موازین « عفت »، توافق خواهد داشت ! رَبَّنا اَلهِمنَا التَّقْوی و وَفِّقْنا لِما تُحِبُّ و تَرضی.

ص:۱۶۴

فصـــــل ششـــــم: نمونه هایی چند از راههای نفوذ شیطان در دل انسان !

۴ _ وارد شدن مردم « عوام » در مسائل « فلسفه » و « عرفان »

اشاره

دیگر از راههای نفوذ شیطان در دل انسان، وارد شدن افراد غیر مستعد ناآگاه از مبانی فنّ « استدلال » و قاصر از درک رموز « کشف » و « شهود » ، در وادی « فلسفه » و « عرفان » و سرگرم گشتن با آراء و اقوال حیرت زای « فلاسفه » و « عارفان » است.

گروهی خام فکرِ سطحی نگر، چنین می پندارند که با خواندن کتابهایی چند در رشته های مختلف علمی ـ مثلاًـ و آموختن پاره ای از قواعد واصطلاحات صاحبنظران در مسائل عقلی و عرفانی، می توانند درباره مبدأ و منتهای جهان و حقیقت « روح » انسان و کیفیت پیدایش آن ، و شناخت راه سعادت و موجبات شقاوتش نظری بدهند ، و یا به تشریح و تخطئه و یا تصویب آراء صاحبنظران بپردازند ، و سپس آن را به افکار نااهلان دیگر نیز منتقل سازند !

آری، این راه هم یکی از راههای بسیار خطرناک نفوذ شیطان در دل انسان است که تحت عنوان « معرفت » و شناخت حقایق دینی و تحصیل عقاید تحقیقی، وارد حومه فکر انسان می شود . و او را یک عمر در میان تراوشات مغزیِ انسانهای غیرمعصوم که هیچگونه مصونیت از خطا و کجروی ندارند، گیج و گم می سازد... و آخرالامر، آن بینوا، در حالی که معتقدات ساده خود را از دست داده ، و از این راه پرپیچ و خم نیز به نتیجه آرام بخشی نرسیده است ، با قلبی مرتاب و جانی حیران، از دنیا می رود و محروم از سعادت ابدی می گردد !

چه بسا دیده می شوند مردمی که هنوز ضروریات اولیه زندگیشان در زمینه علم به ظواهر دین از واجبات و محرمات در امر عبادات و معاملات و آداب همسر داری و فرزندپروری و راه و رسم معاشرت با خویش و بیگانه و نظائر آن ، مختلّ است ! و هنوز آن اندازه توانایی تسلّط بر نفس خویش را نیافته اند که جلوِ تاخت و تاز هوسهای سرکش ذلّت بار را در حومه وجود خود بگیرند ، و بر اثر اتّباع هوی ، دچار انواع بیماری های جسمی و اخلاقی نگردند....

آری، همین مردم با همه این نقص وعیب های شرم آور و خفتّ بار، دیده می شوند که به جای پرداختن به اصلاح مفاسد ظاهر و باطنشان ، به فکر یاد گیری « فلسفه » و« عرفان » افتاده،وایامی چند پای گفتارفلان « مُتَفَلسِف» (۱)

۱- مدعی فلسفه دانی

می نشینند، و احیانا نوشته هایی پراکنده از بافته های وهم و خیال فلان « مدعی عرفان » ، (۱) به خورد مغز خود می دهند !

و از اینکه با پاره ای از اصطلاحاتِ پُرباد و بُروت، آشنا شده اند ، دلخوش می شوند و به خود می بالند . و هر جا که نشستند، دم از فضل و کمال برتر می زنند !

آنگاه بدبختی دردناک ، اینکه از سویی خضوع اعتقادی را از دست داده ، و نسبت به عقاید ساده دینی خویش که در نظرشان عامیانه و قشری جلوه کرده است ، بی اعتنا می گردند ! و از سوی دگر ، بر اث_ر ن_داشتن استعداد لازم و لطافت روحی کامل ، به اصل مرادات و مقاصد قوم و اهل فن نمی رسند ؛ و در نتیجه ، یک سلسله اوهام و تخیلات واهی را به عنوان حقایق فلسفی یا لطایف عرفانی ! ! در جان می نشانند . و سپس همانها را در پوشش ارشاد و هدایت افکار مردم، به دیگران منتقل می سازند ... و سرانجام ، گناه « اضلال » غیر را هم بر گناه «ضلال » خویش می افزایند !

این جمله در یکی از تألیفات مرحوم فیض کاشانی _ اعلی اللّه مقامه الشریف _ آمده است :

« انّ شاهق المعرفه أشمخ من أن یطیر الیه کل طائر ، و سرادق البصیره أحجب من أن یحوم حوله کلّ سائر » :(۲)

« کوه بلند « معرفت » ، بسی بلندتر از آن است که هر پرنده ای بتواند به سوی قله آن، بال و پر بگشاید ! و سراپرده « بصیرت » مستورتر از آن است که هر رهگذری بتواند در حول و حوش آن به گردش درآید ! » .

شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

* * *

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی که جام جم نکند سود وقت بی بصری

* * *

نکته ها چون تیغ پولاد است تیز چون نداری تو سپر واپس گریز

۱- البته، ما، منکر این نیستیم که در هر زمان، آحادی عارف به معارف حقه و راسخ در مبانی « فلسفه » و آشنا به دقایق « عرفان » پیدا می شوند ؛ اما « قلیلٌ ماهُم » بسیار اندکند ، و آنها غیر از این مدعیان مغرورند

۲- رساله الانصاف

پیش این پولاد ، بی اسپر میا کز بریدن ، تیغ را نبود حیا

در شناسایی « حق » ، از حدّ خود فراتر نروید !

در « نـــهج البـلاـغه » شـریف آمـده اســـت کـه مـردی از امـام امیـرالمؤمنین ـ علیه السّلام ـ درخواست کرد که خدا را به گونه ای برای او وصف نماید که گویی او را آشکارا می بیند !

امـام ـ علیـه السّلام ـ از ایـن درخـواست غرورآمیز او (کـه فراتر از حـدّش رفته و طمع در اکتنـاه ذات « حق » کرده است) خشـمگین شـد (و برای پیشـگیری از پیـدایش چنین وسوسه در افکار دیگران نیز) دسـتور داد مردم مجتمع شدند، آنگونه که مسـجد بر انبوه جمعیت تنگ شد. آنگاه امام ـ علیه السّلام ـ بالای منبر تشریف فرما شد ، و در حالی که رنگ چهره شریفش از شدت خشم متغیر شده بود ، آغاز سـخن نمود ، و پس از حمد و سـپاس خدا و درود بر رسول معظم ـ صـلّی اللّه علیه و آله ـ و بیان شمّه ای از صفات کمال حضرت حق ـ عزّوعلا ـ فرمود :

« فَانظُر اَیُّهَا السّائِلُ، فَما دَلَّکَ القُرآنُ عَلَیهِ مِن صِفَتِهِ ، فَائْتَمَّ بِهِ واستَضِیءْ بِنورِ هِدایَتِهِ ؛ و ما کَلَّفَکَ الشَّیطانُ عِلمَهُ، مِمّا لَیسَ فی الکتابِ عَلَیکَ فَرضُهُ و لا فی سُنَّهِ النَّبیِّ ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ و اَئِمَّهِ الهُدی اَثَرُهُ، فَکِل عِلمَهُ اِلَی اللّه ِ سُبحانَهُ ؛ فَاِنَّ ذلک مُنتَهی حَقِّ اللّه ِ عَلَیکَ.

وَ اعلَم اَنَّ الرّاسِخینَ فی العِلمِ هُمُ الَّذینَ اَغناهُم عَنِ اقْتِحامِ السُّدَدِ المَضروبَهِ دونَ الغُیُوبِ الاِقْرارُ بِجُملَهِ ما جَهِلوا تَفسیرَهُ مِنَ الغَیبِ المَحجوبِ.

فَمَدَحَ اللّه ُاعتِرافَهُم بِالْعَجْزِ عَن تَناولِ مالم یُحیطوا بِهِ عِلما، و سَمّی تَرکَهُمُ التَّعَمُّقَ فیما لَم یُکَلِّفْهُم البَحثَ عَن کُنْهِهِ رُسوخا.

فَاقتَصِـر عَلی ذلکَ، و لا تُقَدِّر عَظَمَهَ اللّه ِ سُبحانَهُ علی قَدرِ عَقلِکَ، فَتکونَ مِنَ الهالِکینَ» : (۱)

« هان، ای سؤال کننده (که به فکر شناسایی « ذات حق » از طریق اندیشه و عقل خویش افتاده ای) بنگر، هر صفتی از صفات او را که قرآن نشانت داده است، تبعیت کن (خدا را به همان صفت توصیف کن) و از نور هدایت قرآن، روشنایی به دست آور (تا راه سعادت را به درستی بپیمایی).

و آنچه را که شیطان (درباره خدا) تو را به دانستن آن (در پوشش اسرار توحید و

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۹۰(خطبه اشباح) قسمت دوم خطبه

دقایق معارف) وا می دارد، از مطالبی که نه در قرآن، دانستن آن بر تو واجب شده است ، و نه در سنّت پیامبر ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ و ائمه هدی از آن اثری هست (و بیانی شده است، رها کن و) علم آن را به خداوند سبحان واگذار (در پی یاد گرفتن و اعتقاد به آن مباش).

چه آنکه منتهای حق خدا بر تو همین است (که او رابه همان صفاتی که خودش در قرآن کریم و یا به بیان پیامبر اکرم ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ و ائمه معصومین ــ علیهم السلام- وصف کرده است ، وصف نمایی) .

و بدان که « راسخان در علم » ، کسانی هستند که در مورد آنچه در پس پرده است و از درک آنها پنهان است (و توانایی فهم آن را ندارند) با تکلّف وارد آن نمی شوند ، و خود را برای پی بردن به آنچه که (حقیقت آن به تقدیر خدا) در پشت درهای بسته قرار دارد، دچار مشقّت بی حاصل نمی کنند !

بلکه فقط (در مقام انجام وظیفه) اقرار به (وجود) آن (حقیقت غائب) می نمایند (و به کنجکاوی در فهم و تفسیر آن نمی پردازند).

و خداوند تعالی (نیز) اعتراف آنان را به عجز و ناتوانی از رسیدن به آنچه که در حدّ توانایی علمی آنها نیست، ستوده است ! و همین ترک تعمّق ودست برداشتن از کنجکاوی فکری را که آنان درباره چیزی که بحث و گفتگوی از کنه و حقیقت آن را خدا از آنها نخواسته و تکلیفشان نکرده است، از خود نشان داده اند ، « رُسوخ » و استواری (در علم) نامیده (و آنها را به عنوان «راسخین در علم» معرفی فرموده است . زیرا از حدّ خود تجاوز نکرده ، و درباره آنچه که مأمور به اکتناه و درک حقیقت آن -نیستند، تعمّق نمی کنند ، و تنها « آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِن عِندِ رَبِّنا » می گویند و می گذرند ! (۱)

پس تو نیز اکتفا کن به همانچه قرآن کریم بیان کرده (و درباره آنچه که درخور فهم تو نیست ، و مأمور به دانستن آن نیستی، به اندیشه میرداز) و عظمت و بزرگی خداوند سبحان رابه اندازه عقل خود تقدیر مکن ، که تباه و هلاک خواهی شد » .

ما پیروان مکتب « اهل بیت وحی » علیهم السلام مبانی خاصّ و اصطلاحات مخصوص به خود داریم !

مرحوم « فیض » ــ اعلی اللّه مقامه ــ در « رساله الانصاف » خود، پس از شرح

۱- اشاره به آیه ۷ سوره آل عمران است که ذیل آن می فرماید:« و ما یَعلَمُ تَأویلَهُ اِلّااللّه ُوالرّاسِخونَ فی العِلم یَقولونَ آمَنّا به کُلٌّ مِن عِندِ رَبِّنا» . یعنی : تأویل آن (متشابهات) را جز خدا و راسخون در علم کسی نمی داند که می گویند: ایمان به آن داریم ؛ همه از جانب پروردگار ما است

فحص و تحقیق خود در مسالک فرقه های مختلف از مدّعیان غَور در معارف، می گوید :

« و بالجمله، طائفه ای « واجب » و « ممکن » می گوینـد، و قومی « علت » و «معلول » می نامند ، و فرقه ای « وجود » و « موجود » نام می نهند ، و « مِن عِندی » هرچه خوش آید گویند !

و مـا متعلّمان که مقلّـدان اهل بیت معصومین و متابعان شـرع مبینیم ، «سـبحان اللّه » می گوییم ! « اللّه » را « اللّه » می خوانیم و « عبید » را « عبید » می دانیم!

قال اللّه سبحانه :

اِن کُلُّ مَن فی السَّموات و الاَرضِ اِلّا آتِی الرَّحمنِ عَبدا : (۱)

« تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بنده سر به فرمان اویند».

نامی دیگر از پیش خود نمی تراشـیم و به آنچه شنیده ایم قانع می باشیم . و شکـ‌ـی نیس‌ـت که در محکم‌ـات « ثقلی‌ـن » از ای‌ـن ن‌ـوع سـخن‌ـان که در می‌ـان ای‌ـن « طوائف » ، متداول و اصـطلاحاتی که برزبان ایشان، متقاول است، هیچ خبر و اثری نیست !

و تأویـل « متشابهـات » نیز همه کس را میسّـِر نی ! بلکه مخصـوص « راسـخین فی العلم » است ؛ و هم المقرّون بجمله مـا جهلوا تفسیره ، المعترفون بـالعجز عمـالم یحیطوا به علما (یعنی: آنان نیز کسانی هسـتند که به تمامیِ آنچه که تفسیرش را نمی دانند اقرار دارند ، و به ناتوانیِ خویش از پی بردن به آنچه که درخور فهمشان نیست اعتراف می نمایند).

علامه مجلسـی ــ محدّث بزرگ و فقیه سترگ شـیعه ــ در کتاب ارزشمند خود « الفرائد الطریفه فی شرح الصحیفه » ــ که در شرح صـحیفه کـامله سـجادیه نگاشـته ــ به مناسـبت برخی از مبـاحث ، به تأویل های نابجای فلاسـفه اشاره می کنـد ، که نقل بعضی از جملات آن مناسب است .

مرحوم مجلسی در شرح جمله «اخترعهم علی مشیّته اختراعا» (از دعای اول صحیفه) می نویسد :

«این جمله، بر حـدوث عالم دلالت می کنـد . و اخباری که صـریحا بر این معنی دلالت دارد ، فراوان است ، که در بحارالانوار انشاءاللّه یاد می کنیم .

در اینجا فقط بعضـی از آنها را نقل می کنیم ، برای ردّ بر بعضـی از ملحدانی که لباس مسلمان پوشیده اند ، زیرا ادّعا می کنند که در اخبار کلامی نیست که صراحتا بر حدوث زمانی دلالت کند . »

۱- سوره مریم، آیه ۹۳

ایشان پس از نقل چهارده حدیث در این مضمون می نویسد :

«اخبـار در این مضـامین زیاد است ، که در اینجا امکان نقل تمام آنها نیست . و اگر تأویل این گونه اخبار روا باشـد ــ با وجود اجماعی که تمام صاحبان ادیان و شـرایع بر ظاهر این اخبار دارند ــ در آن صورت ، هر ملحدی می تواند میان مسـلمانان وارد شود ، و مذاهب آنها را تأویل کند .

حتی وجود واجب را می تواند تأویل کند ، مثلاً بگوید : « مراد ائمه و علمای مسلمانان از واجب تعالی ، دهر یا طبیعت است » ! ! و سایر اصول و فروع دین را همین گونه می توانـد تأویل کنـد . خداوند ، ما و سایر مسـلمانان را از وسوسه ها، گمراهی ها و تأویلات آنها در پناه خود حفظ فرماید .» (۱)

علامه مجلس‍ی در هم‍ان کت‍اب ، ذی‍ل جمل‍ه « حم‍دا یض‍ی ء لن‍ا ف‍ی ظلم‍ات البرزخ » (دعای اول ص‍حیفه) ، بعضـی از مطـالب متواتر در میان مسـلمانان در مورد برزخ ، ومسـتندات آنها را آورده ، و سـپس به تأویل فلسـفی آن اشاره می کند ، می فرماید :

« آنچه گفته شده که اینها باید بر اساس « انکشاف علمی تامّ که برای نفوس مقدّسه در زمان مرگ پیدا می شود » تأویل گردد ، یـا گفته انـد که « صورتی در حسّ مشترک برای آنها حاصل می شود » ، و تأویلاتی ماننـد اینها ، همه ناشـی از قلّت اعتناء به شأن اخبار ائمه علیهم السلام ، و کثرت اعتماد بر اندیشه های خامِ سست ، و جرأت بر خدا و رسول است .

شگفت ، این است که آنهـا ادّعـای ایمـان می کننـد . امّـا از ارسـطو و افلاـطونِ خودشان ، برهان نمی طلبنـد . و می گوینـد : « دریـافت آنهـا حجّت است ، و از فهم آنهـا بایـد تبعیّت شود » ! و نهـایت کوشـش خود را برای تصـحیح کلمـات آنها و ترویج مطـالب سـست آنـان به کار می گیرنـد . و از کلمات آنها ، نه چیزی را تأویل، و نه ردّ می کننـد . با اینکه مباحث فلاسـفه ، از زبانی به زبانی منتقل شـده ، و مترجمان در آن تغییرات داده اند ، و معلّمان و متعلّمان ــ هر کدام با فهم خود از مطالب ــ آنها را ضایع ساخته اند .

(با این همه ، این گونه به مباحث فلسـفی اعتماد می کنند) در حالی که گاهی اخبار ائمه اطهار علیهم السـلام را به دلیل ضعف سند ردّ می کنند . و گاهی با تأویلات زشت به این اخبار ، رو می آورند .

خداونـد ، ما و سایر مؤمنان را از وسوسه ها و کیدهای آنها در پناه خود دارد. و ما و ایشان را به صـراط مسـتقیم هدایت فرماید (۲).»

۱- الفرائد الطریقه ، چاپ اصفهان : کتابخانه علامه مجلسی ، ۱۴۰۷ ، ص ۱۱۸ ــ ۱۲۱

۲- همان کتاب ، ص ۱۵۲ ــ ۱۵۶ (نقل به تلخیص)

علامه مجلسی در همان کتاب ، صفحه ۲۵۹ درباره تأویل ملائک به نفوس فلکی و در صفحه ۲۸۵ درباره تأویل روح به نفوس ناطقه مقدّسه ، مطالبی به این مضمون دارد ، که رجوع به آن برای اهل تحقیق مناسب است .

به این هشدار مهم نیز توجّه کنیم

فقیه ک_م نظی_ر و اصول_ی خبی_ر بصی_ر شیعه ، م_ردم میرزا ابوالقاسم قمی (صاحب کتاب « قوانین الاصول » ، متوفی ۱۲۳۱ هجری قمری) در « رساله رکنیّه » _ که در پاسخ به پرسش های مولی علی مازندارانی نوشته _ در مورد این گونه تأویلات می نویسد :

« تخلیه و مبرّا کردن نفس در اینجا بسیار صعب است ، چرا که هیچ لذّتی در دنیا فوق لذّت ادراک نیست . و هیچ مایه دنیایی فریبنده تر از علم نیست . از همه چیز زودتر ، آدمی را هلاک می کند . و ادراک ، هرچه دقیق تر ولطیف تر باشد ، فریبنده تر است . بسیار مرد بزرگی می خواهد که بعد (از) مجاهده بسیار ، مطلبی را بفهمد و منظّم کند ، و به مجرّد این که کلامی از معصوم به او برسد ، از فکر خود دست بردارد ، و به حقیقت کلام معصوم عمل کند . بلکه چون امر او مردّد بین المحذورین می شود ، سعیِ مالاکلام مبذول دارد که میانه آنها جمع کند . چون کلام خود را، دل نمی گذارد که دست بردارد، کلام معصوم را تأویل می کند . فهم و ذهن و شعور وقّاد ، مایه امتحانی است به جهت انسان ، که در هر زمانی ، دینی می توان به اثبات آورد با ادلّه تمام . و سخت شبیه است ذهن وقّاد به صوت بسیار خوب ، که حق تعالی کسی را بسیار خوش صدا کرده باشد ، و می گوید که غنا مکن که حرام است .

پس هر چند افلاطون را به شاگردی قبول نداشته باشی ، و ابوعلی را خوشه چینِ خرمن خود ندانی ، همین که یک حدیث از معصوم به تو رسید و دانی که از معصوم است ، همان جا بایست و بسیار اجتهاد و سعی کن تا تخلیه کامل کنی ، و از خدا بخواه که راهنمایی به حقیقت بکند » . (۱)

امام سجّاد علیه السّلام، به « حسن بصری » هُشدار داد !

امام سیّدالسّاجدین _ علیه السّلام _ وارد مسجدالحرام شد . دید که حسن بصری (۲) در کنار « حجرالاسود » برای جمعی از مردم سخنرانی می کند !

۱- رساله رکنیه (به ضمیمه کتاب قم نامه) ، به کوشش سید حسین مدرّسی طباطبایی،چاپ کتابخانه آیه اللّه مرعشی،قم،ص ۳۶۶ _ ۳۶۷

۲- « حسن بصری» از افرادی است که در میان عامّه مردم ، به زهد و پارسایی و گفتن سخنان حکمت آمیز شناخته شده ، و از زهّاد ثمانیه به حساب آمده است !! اما علی رغم ظاهر نیکوی فریبنده اش، باطنی پلید و سیرتی ناپاک داشته است ! درباره او نقل شده است که امام امیرالمؤمنین _ علیه السّلام _فرمود: « اَما اِن لِکُلِّ قَومٍ سامِرِیّا؛ و هـذا سامِرِیُّ هذهِ الاُمَّهِ!». « آگاه باشید که هر قومی سامریّی دارد ؛ و این مرد سامریّ این امت است !». (سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۶۲، کلمه « حسن »). «سامری»، همان

مرد اغواگری است که به نقل قرآن کریم، امت موسی رابه گوساله پرستی واداشت !

حضرت در مقابل او اندکی توقف کرد و سپس فرمود :

« یا هُناه ! اَتَرضی نَفسَکَ لِلمَوتِ؟ قالَ: لا.

قالَ: فَعَمَلَکَ فِی الحِساب؟ قالَ: لا.

قالَ: فَثَمَّ دارُالعَمَل؟ قالَ: لا.

قالَ: فَللّه ِفی الارضِ مَعاذٌ غَیرَ هذَا البَیت؟ قالَ: لا.

قالَ: فَلِمَ تَشغَلُ النّاسَ عَنِ الطَّواف ؟ !

ثُمَّ مَضـی. قال الحَسَنُ: ما دَخَلَ مَسامِعی مِثلُ هـذِهِ الکَلِماتِ مِن اَحـدٍ قَطُّ ! اَتَعرِفونَ هـذَا الَّرجُلَ؟ قالوا: هـذا زینُ العابـدینَ ! فَقالَ الحَسنُ: ذُرِّیَّهً بَعضُها مِن بَعضٍ » : (۱)

« ای مرد ! دراینجا ؟ ! (بازداشتن مردم ازعبادت حق، آن هم در مسجدالحرام)؟!

آیا می پسندی که بمیری (خود را از هر جهت، کامل و آماده مرگ کرده ای و احساس کمبود « عمل » نمی نمایی)؟

گفت : نه (کمبود عمل دارم و خود را آماده مرگ نمی بینم !).

فرمود : آیا اعمالت را مناسب و شایسته موقف حساب می دانی (که به اصلاح اعمال گذشته ات نیازی نداری)؟

گفت : نه (عملم را شایسته موقف حساب نمی بینم ، بلکه به اصلاح اعمال گذشته ام محتاجم !).

فرمود: آیا آنجا (عالم پس از مرگ) جای « عمل » است (که می شود در آنجا به اصلاح « عمل » پرداخت ؟).

گفت : نه (جای اصلاح « عمل » همین عالم دنیا است).

فرمـود : آیـا خداونـد، در روی زمیـن، بـه غیر از این « خـانه » ، پناهگـاه دیگری (برای بنـدگانش) قرار داده است (که آنجـا به عبـادت وی بپردازنـد و کسب توشه راه نماینـد؟) . گفت : نه (پناهگـاه بنـدگان و معبـد عابـدان در روی زمین، همین « خـانه » است)!

فرمود : پس چرا مردم را از طواف (این « خانه » و اصلاح اعمال گذشته و تحصیل توشه برای روز حساب) باز می داری ؟ !

۱- بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۲، حدیث ۲۲، نقل از : مناقب

امام ، این جمله را فرمود و از آنجا دور شد !

حسن (در حالی که غرق تعجب و حیرت شده بود) به یارانش گفت: تاکنون از احدی چنین کلماتی به گوشم نخورده بود ! آیا این مرد را می شناسید؟

گفتند : او « زین العابدین » است !

گفت:(آری)ازخاندانی است که تمام افرادآن درعلوم وحکم،مشابه یکدیگرند!» (۱)

منظور امام ــ علیه السّلام ــ از این گفتگو ، آن بود که به « حسن » تذکر دهد که راه برای مردم ــ در حدّ خودشان ــ روشن است و وظیفه و تکلیف، معلوم !

عمر، به سرعت می گذرد و فرصت « عمل » بسیار کم ! برای چه، مردم را با حرفهای نابجای خود سرگرم کرده و فرصت کار را از دستشان می گیری ؟ !

بگذار مردم با همان عقیده پاک و قلب صافی که دارند به کار خود برسند، و رو به خدای خود آرند، و با طواف برگرد « بیت » و تضرّع به درگاه « ربّ البیت » توشه راه بردارند، و به راه مستقیم خود بروند. حرفهای حکیمانه و تحقیقات عارفانه ات را برای خودت نگهدار! دایه مهربانتر از مادر مباش ! و خود را به حال بندگان خدا ، دلسوزتر از خدا و رسول خدا مپندار ! آنچه که در هدایت مردم، لازم بوده گفته اند، و از چیزی فروگذار نکرده اند !

امثال « حسن بصری » در هر زمان هستند و باید از آنها برحذر بود !

حال، در هر دور و زمان، و در میان هر قومی، امثال « حسن بصری » بوده اند، و اکنون نیز هستند که به زعم و خیال خویش، خود را ارباب تحقیق و صاحبان « ذوق » و « عرفان » می پندارند، و حقایق عالیه دین را دربست در انحصار درک و فهم خود دانسته ، و دیگران را عامی بیخبر از اسرار معارف به حساب می آورند !

آنگاه هرجا که می رسند ، و با هر جمعی که مواجه می شوند ، حالا یا ریشه ای از هواپرستی و خودخواهی در باطن جانشان پنهان است و عاشق جاهند و اشتهار ! و یایک نوع خارش فکری و بیماری روحی دارند و دوستدار مِرائند و جدال ! به هر حال از سر عُجب و غُرور ، لب به سخن گشوده و تحت عنوان حرفهای تازه و اسرار ناگفته !! شبهه یا شبهاتی در اذهان ساده دلان می افکنند، پایه معتقدات مردم را که طیّ قرون متمادی با زحمات و خون دلهای فراوان علمای پاکدل در قلوب عموم افراد امّت جا گرفته است، می لرزانند؛

۱- اشاره به آیه ۳۴ سوره آل عمران است (ذُرِّيَّةً بَعضُها مِن بَعضٍ)

تشنّج درافکار و اضطراب در عقاید به وجود می آورند !

گاهی مسائلی که جنبه بررسی علمی دارد ، و باید در حوزه های علمیّه براساس بحثهای مقدّماتی مورد تجزیه و تحلیل فنّی به وسیله صنفی خاصّ از اهل علم قرار گیرد ، و بکلّی از افق افکار عادی خارج است ، در محافل عمومی مطرح می کنند ! و گاهی کتابهای « فلسفی » یا « عرفانی » پیچیده و غامض را که به منظور دور ماندن از دسترس مردم معمولی، به عربی و اصطلاحات فنّی نوشته شده است ، ترجمه می کنند ، و به صورت مقاله یا در حدّ یک کتاب مُبْتَذل، به افکار خام و ناپخته افراد عادی از مردان و زنان عرضه می کنند!و طبیعی است که حاصلی جز حیرت و سرگردانی و تزلزل در عقیده و ایمان، به دست مردم نمی دهند ! در صورتی که همان عقاید _ به اصطلاح _ ساده و قشری ! که مردم مسلمان از برکات علمای سَلَف _ که به ظنّ قویّ بر حسب مقتضیات ش_رایط زمان ، پاکتر و با اخلاصتر بوده اند _ ب_ه دست آورده اند، برای هدایت و نیل به سعادتشان کافی است ! لذا در سایه همان عقاید ساده و صاف بوده ، که اف_راد پاک و با تقوی، فراوان به وجود آمده اند، و امروز با همه این تحقیقات و تدقیقات و شبهه پرانی ها و وس_وس_ه دوانی ها ، یک ه_زارم آنها را ، در میان هیچ صنفی از اصناف مسلمین نمی بینیم ! حال، ای داعیه داران ارشاد و هدایت مردم ! بیایید، مردم را به همان عقاید پاک و سالمی که درباره «خدا» و «انبیاء» و « امامان » و « شفاعت » و « رجعت» و « معراج » و « ولایت مطلقه » امیرالمؤمنین و اولاد اطهارش _ علیهم الصلوه والسّلام _ دارند و از ظواهر روشن دینی به دست آورده اند، باقی بگذاریم.

و تدقیقاتِ _ به اصطلاح _ عارفانه و تعبیرات « مُبْهَم » و « متشابه » اهل فنّ _ از قبیل « صِرف الوجود کلّ الاشیاء و لیس بشی ء منها » و بیان مراتب « فناء » از «محو » و « طمس » و « محق » و سپس « صحو بعدالمحو » و تبیین سنخ ربط «خالق» و « مخلوق » از « ظّل و ذی ظّل » و « شمس و شعاع شمس » و « نفس و قوای نفس » و « نم و یَم » و « موج و بحر » و « اطلاق و تعّین » و اشباه این مفاهیم دور از ذهن های ساده _ را به عنوان ارتقاء در مدارج اعلای معارف، به خورد مردم بیچاره ندهیم ؛ فکرشان را گمراه ، و عملشان را ضایع نسازیم؛ که اعظم خیانتها، خیانت به اعتقادیات مردم است !!

در این نکته نیز اندکی بیندیشیم که این سنخ از مطالب غامض و پیچیده عرفانی، در واقع از دو حال خارج نیست ؛ یا « حقّ » است و دارای اساس ، و یا «باطل » است و بی اساس ! اگر واقعا « باطل » است ، و جز مشتی اوهام و بافته های « خیال » جمعی از «نوابغ در تخیّل » چیزی نیست ! پس در این

صورت، دعوت مردم به « باطل » و سرگرم کردن آنان با « متخیلات لاطائل »، بدیهی است که ظلمی است بزرگ و ذَنبی است لا یُغفر ــ و نستجیرباللّه منه ــ و لذا نباید در میان مردم مطرح ساخت ! و اگ‍ــر در واقع « حقّ » است و جدا مراتب عالیه ای از ت‍ــوحید و معارف الهیه است ، باز هم به طور مسلم و به تصدیق خود « اهل فن »، این دقائق و رقائق و لطائف، درخور فهم عامّه مردم نیست و بحث و درک و فهم آن، نیاز به لطافت روحی خاص و ذوق و قریحه مخصوصی دارد ، و لزوما در میان اهلش باید طرح شود، نه در میان توده مردم غیرمستعد که سبب اضلالشان گردد و حیانشان سازد ! لذا به هرحال، این سنخ از مطالب باید از دسترس عوام مردم خارج باشد و ملعبه دست رهگذران کوچه و بازار ــ از مردان و زنان ــ نگردد ! این کلام پر مغز رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ همیشه باید در مدّنظر باشد که فرموده است:

« اِنّا مَعشَرَ الاَنبیاءِ اُمِرنا اَن نُکَلِّمَ النّاسَ عَلی قَدرِ عُقولِهِم » : (۱)

« ما گروه پیامبران، مأموریم با مردم به اندازه عقلشان سخن بگوییم».

و نیز از امام صادق ــ علیه السّلام ــ منقول است که :

« قام عیسیَ بنُ مریمَ خطیبا فی بَنی اِسرائیلَ ، فَقالَ: یا بَنی اسرائیلَ ! لا تُحَدِّثوا الجُهّالَ بِالحِکمَهِ، فَتَظلِموها؛ و لا تَمنَعوها اَهلَها، فَتَظلِموهُم » : (۲)

« حضرت عیسی بن مریم ــ علیه السّلام ــ در میان بنی اسرائیل ،به پاخاست و به سخنرانی پرداخت ، و فرمود: ای بنی اسرائیل ! « حکمت » را برای نادانان مگویید که در این صورت درباره « حکمت » ستم روا داشته اید ؛ و آن را از اهلش دریغ مدارید که در این صورت درباره آنان ستم کرده اید ».

ام‍ــام امی‍ـــــرالم‍ــؤم‍ــنی‍ــن ــ علی‍ــه السّلام ــ ض‍ــم‍ــن وصیّتش ب‍ــه ام‍ــام م‍ــجتب‍ــی ــ علیه السّلام ــ می فرماید :

« دَعِ القَولَ فیما لا تَعرِفُ والخِطابَ فیما لَم تُکلَّف. و اَمسِک عَن طَریقٍ اذا خِفتَ ضَ لالَتَهُ ؛ فاِنَّ الکَفَّ عِندَ حَیرَهِ الضَّلالِ خَیرٌ مِن رکوبِ الاَهوالِ» : (۳)

« درباره چیزی که حقیقت آن را نمی شناسی (و توانایی درک آن را نداری) سخن مگو ! و راجع به آنچه که (دانستن آن را) از تو نخواسته اند ،گفتگو مکن. و از (رفتن به) راهی که از ضلالت و گمراهی آن بترسی خودداری کن ! زیرا خودداری (از اقدام به هرکار) در حال حیرت (و احتمال) گمراهی ، بهتر از اقتحام و ورود به کارهای هول انگیز است » . (۴)

۱- تحف العقول، ص ۳۲

۲- منیه المرید، ص ۸۴

۳- نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۳۱، قسمت دوم نامه

۴- روایات دیگر و بیانی از مرحوم علامه مجلسی ــ قدّس سّره شریف ــ مناسب این بحث در فصل هشتم همین کتاب ، تحت عنوان « افشای اسرار آل محمد علیهم السلام ممنوع است.» خواهد آمد

برای « عمل »، اعتقاد اجمالی کافی است !

این مطلب بایـد باورمـان شود و به دیگران نیز بفهمـانیم که حقیقت « هستی » و راز خلقت جهـان و کُنه مبـدأ و منتهـای آن، از حوصـله درک بشـر بیرون است، و کنجکـاوی زیاد در شـناسایی آنها، جز رنـج بیهوده بردن و عمر تلف کردن و از «عمل » باز ماندن نتیجه ای نخواهد داشت ! لذا دین مقدس اسلام که آیین « حکمت » است، و جز ساختن انسان «سعید» از طریق اصلاح « عقیده » و « اخلاق » و « عمل » ، هدفی ندارد، در مقام شناسایی « حق » و« صفات » حق ، و رمز « نبّوت » و « وحی » ، و ماهیّت « روح » و سرّ « مرگ » و « حیـات » و « عوالم پس از مرگ » ، اکتفـا به « اعتقاد اجمالی » کرده و از بحث تفصـیلی درباره آن امور نهی فرموده است؛ چنانکه از امام باقر ــ علیه السّلام ــ منقول است که :

« تَکَلَّموا فی خَل ــِقِ اللّه ِ ، و لا تَتَکَلِّموا ف ــِی اللّه ِ، فَاِنَّ الکَلامَ فی اللّه ِ لا یَزدادُ صاحِبَهُ اِلّا تَحَیُّرا » : (۱)

« در (اسـرار) مخلوقات خدا سخن بگویید، ولی درباره (ذات) خدا سخن مگویید! چه آنکه سخن در (ذات) خدا گفتن ، نتیجه ای جز افزودن بر حیرت انسان ندارد !».

و راجع به مسئله « قضا و قدر » فرموده اند :

« طَریقٌ مُظلِمٌ، فَلا تَسلُکوهُ، وبَحرٌ عَمیقٌ، فَلا تَلِجُوهُ ؛ و سِرُّاللّه ِ، فَلا تَتَکَلَّفوهُ » : (۲)

« راهی است تاریـک، در آن نرویـد (که سـر گردان و گم می شویـد) و دریـایی است ژرف، در آن داخل نشویـد (که غرق و هلاک می گردیـد) و راز نهان خـدا است، (برای فاش ساختن آن) خود را به رنـج و تعب میفکنید (که سودی نمی برید ، و به جایی نمی رسید) !!».

قرآن کریم در پاسخ به پرسـش از حقیقت « روح » (روح انسـانی و یـا روح الـامین و یـا موجود دیگری غـائب از عالم حس) فرمود :

قُلِ الُّروح مِن اَمرِ رَبّی و ماواوتیتُم مِنَ العِلمِ اِلّا قَلیلاً : (۳)

« بگو روح از امر پروردگار من است، و بهره شما از علم، اندک است ».

مقصود از این جمله، آن نیست که تنهـا بهره عربهای زمان نزول قرآن از علم کم بود و قادر بر درک حقیقت « روح » نبودنـد؛ اماکسانی که بهره شان از علم،

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۹۲

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۲۷۹

۳- سوره اِسراء، آیه ۸۵

زیاد باشـد، توانایی درک آن را خواهند داشت ! بلکه مقصود این است که اصـلاً بهره نوع بشـر از علم و فهم حقایق « هستی» ، انـدك است ! و جز از طریق دیـدن آثـار، نمی توانـد به حقـایق « وجود » ، آنچنـانکه هست برسـد ، و گرنه بشـر نخواهـد بود! حاصـل آنکه : دین مقـدس اسـلام بـا یـک روش سـاده فطری، ابتـدا انسان را به « خـدای یگانه » متوجّه می سازد . و سـپس با توصـیف او به « قـدرت » و « حکمت » و « عـدالت » ، اعتقـاد به روز « حساب » و ترتّب « ثواب » و « عقاب » بر « اعمال » را در دلهـا ایجاد می نمایـد ، و آنگاه « دسـتورات عملی » می دهـد تا آنها را به کار ببندنـد، وسـعادت جاودانی خود رابا « سـعی » و کوشش خویش به دست آورند !

بنابراین، تمام دین ــ لااقل، برای عوام مردم که تشـکیل دهنده اکثریتند ــ عبارت است از همین اعتقادات اجمالی و دسـتورات عملی ! و زائد بر این، هر چه که ناف‍ـع به حال انس‍ـان در مسی‍ـر « عمل » نباش‍ـد و یا احیان‍ـا بازدارن‍ـده وی از « عمل » باشد، درنظر اسلام، مذموم و محکوم به منع و طرد است، اگرچه از سنخ مسائل « فلسفی » و « عرفانی » باشد که فرمودند :

« مَن حُسنِ اِسلامِ المَرءِ تَرکُهُ ما لا یَعنیهِ » : (۱)

« از نشانه های یک مسلمان خوب ، این است که هرچه را که نافع به حالش نیست رها کند ».

بعید نیست که اشـتغال به چنین مسائلی ــ حداقل، برای نااهلان ــ از مصادیق «خوض در آیات الهی » به حساب آید و مشمول « نهی قرآنی » گردد که می فرماید :

و اِذا رَأَی‍ـتَ الَّذین یَخ‍ـوض‍ـونَ فی ایاتِنا فَاَعرِض عَنهُم حَتّی یَخ‍ـوض‍ـوا ف‍ـی حدی‍ـثٍ غَیرِهِ : (۲)

« هر وقت، کسـانی را دیـدی که خوض در آیـات مـا می کننـد (سـخنان بی اسـاس غیر نـافع به حـال می گوینـد) از آنها روی بگردان (و وقْعی به سخنانشان مگذار) تا (متنبه شوند و) به سخن دیگری بپردازند».

حضرت رسول اکرم ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ می فرمود :

« ذَرونی مـا تَرَکتُم ؛ فَاِنَّما هَلَکَ مَن کانَ قَبلَکُم بِکَثرَهِ سؤالِهِم واختِلافِهِم عَلی اَنبیائِهِم. فَما نَهَیتُکُم عَنهُ، فَاجتَنِبوه ! و ما اَمَرتُکُم بِهِ فَأتوا مِنهُ مَااستَطَعتُم » !:(۳)

« مرا واگذارید ! تا خودم چیزی نگفته ام از من مپرسید ! امّتهای پیشین به خاطر همین گونه پرسش ها و اختلاف بر سر پیامبران و گفته های پیامبران، راه و رویّه خود

۱- المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۲۰۰، از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

۲- سوره انعام، آیه ۶۸

۳- المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۲۸۷

را از دست دادند و هلاك شدند! از آنچه كه شما را از آن نهى مى كنم بپرهيزيد ، و آنچه را كه شما را به آن امر مى كنم، به قدر توانتان بجا آوريد!».

راستى بسيار جاى تأسف و تعجب است ، دينى كه براى تربيت انسان و تـأمين سعادت هر دو جهانِى وى آمده ، و سـاده ترين و كوتاه ترين راه را پيـش پـاى او نهاده است كه به تصديق متفكران منصف عالـم ، بهتر و جامعتر ازاين دستورات، تاكنـون در جامعه بشـرى به وجود نيامده است ! مـع الاسف ، در ميـان ما به صـورت يـك سلسله « مسائل نظرى » آميخته با « فـرضيات » و « تخيلات » بيگانه از اذهان اكثـريت مردم درآمده ، و كار به جايى كشيده كه مسلمانان و حتـى _ متأسفانه _ علما و دانشمندانشان، همـين گونـه گفتگـوهاى « فرضى » و « خيالى » را هنر و فضيلت فوق العاده ممتاز مى دانند ! آنگونه كه اگـر كسـى با زبانـى سـاده و خالـى از تكلف و دور از « قلمبه گويـى » ، وظايـف « اخلاقى » و « عملى » دين را براى مردم بازگو كند، در ذائقه شان مزه اى نمى كند و اشباعشان نمى نمايد ! بلكه توقع آن را دارند كه پيوسته سخنانى خيال انگيز و حيرت زا بشنوند و سپس بازارى داغ براى بحث و جدل هاى عمر تباه كنِ بى اساس به وجود بيـاورند ! به فرموده دانشمندى صاحب سخن : (۱) « روح اينگونه مردم چون رويّه و استقامت فكرى را از دست داده است ، به بدنى مى ماند كه مبتلا به خارش گشته باشد؛ هر چه به آن بيشتر ناخن بزنند خارشش بيشتر مى شود، و هر چه خارش بيشتر شود، ناخن بيشتر مى زنند، اينها هم در همين گفتگوهاى بى سرو ته، عمر را ضايع مى كنند؛ هر چه بيشتر مى گويند و مى شنوند، حيران تر مى شوند ؛ و هر چه حيرانتر مى شوند، بيشتر به گفتگو مى پردازند »

پاسخ به دو اشكال !

شايد كسانى براى بهانه جويى و توجيه كار خود بگويند : تا نخست « عقايد » مردم درست نشود، درمقام « عمل » بر نخواهند آمد!

در جـواب مى گوييـم : البته ايـن، حـرف صحيحـى است . ولى آنچه كه براى « عمل » لازم است ، چنانكه گفتيم همان « اعتقادات اجمالى » است كه همه مسلمانان دارند؛ نه آن تفاصيل پيچيده _ فرضا تحقيقى و علمى _ نامفهوم براى عامه مردم كه نه تنها لازم نيست، بلكه همانگونه كه در گذشته بيان شد، احيانا مضرّ هم هست ! و آيا راستى، عقايد ساده فطرى مردم را متزلزل ساختن _ و به

۱- مرحوم آقاى « راشد » _ رحمه اللّه عليه _ ضمن يكى از سخنرانى ها

قول معروف «سربی درد را دستمال بستن » ــ به نظرشما اصلاح عقاید است !! ؟ کسان دیگری هم ممکن است بگویند: تبلیغ دین و دفاع از حریم شرع مقدس، و پاسخگویی به تشکیکات وسوسه انگیز ملحدین، و پیشگیری از سوءتأثیر القائات ابلیسی مکاتب انحرافی دنیا، نیاز به تحقیقات عمیق علمی فلسفی دارد !

در جواب عرض می کنیم : بله، این سخن نیز سخنی است بسیار متین و مقبول درنظر حکیم و شرع مبین. بلکه مجهّز شدن به جهاز علمی در مقابل افکار و آراء الحادی و دفاع از حریم مقدس اسلام از اوجَب واجبات است ، و هیچ تردیدی در آن نیست !

اما این هم ــ چنانکه قبلاً نیز اشاره شد ــ وظیفه ای است مربوط به گروه خاصّی از ارباب فضل و کمال در حوزه های علمیّه ، که واجد شرایط خاصّی می باشند، آنهم به قدر ایجاب ضرورت ! نه اینکه ما به این بهانه، پای این سنخ از مطالب را به محافل « عوام » مردم باز کنیم و میدان سخن را در مجالس عمومی به هوسبازان مغرور فاقد شرایط بدهیم ، و افکار ساده و آرام مردم بیچاره را حیران و پریشان سازیم! نه مگر « هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد »؟!

بهترین راه تبلیغ دین، « عمل » به دین است !

به این حقیقت نیز باید توجه کامل داشته باشیم که منشاء عمده خرده گیریهای دشمنان نسبت به « دین » ما « اعمال » ما است ! و بهترین راه تبلیغ دین مقدس ما نیز « اعمال » ما است!

یعنی چون دیگران، اعمالِ بدِ ما ــ مدعیان پیروی از اسلام ــ را می بینند، و گمان می کنند این بدی ها مربوط به اسلام است ! طبعا نسبت به اسلام، اظهار تنفر می کنند و از آن می گریزند . و در این صورت ، اگر ما هزاران برهان قاطع از طریق « فلسفه » و « عرفان » اقامه کنیم ، اما « اخلاق » و « اعمال » خود را که در مَرئی و مَنظَر دنیا است اصلاح ننماییم ، مؤثر نخواهد بود که « دوصد گفته چون نیم کردار نیست» ! امامان ما نیز فرموده اند :

« کونوا دُعاةً لِلنّاس بِغَیرِ اَلسِنَتِکُم . لیروا مِنکُم الوَرَعَ والاِجتِهادَ والصَّلوةَ والخَیر ؛ فَاِنَّ ذلک داعِیَةٌ » : (۱)

« مردم را با غیر زبانتان (به دین حق و آیین صلاح) دعوت کنید. باید (در مقام «عمل » طوری باشید) که از شما پرهیز از گناه و کوشش در طاعت و انجام نماز و (اقدام به هر کار) خیر را ببینند (نه اینکه تنها سخنانی بشنوند). چه آنکه سبب مؤثر

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۸، حدیث ۱۴

در جذب مردم به سوی حق، این نوع از دعوت است»!

راستی اگر محیط زندگی ما امتی که خود را به نام « امت اسلامی » در دنیا معرفی کرده ایم، جلوه گاه واقعی « اخلاق » و « احکام » اسلام بود! و مردم دنیا آنچه که از ما مشاهده می کردند، در خانه ها و کوچه و بازارها و خیابانها، در ادارات و کارگاهها و آموزشگاهها، همه اش صدق و صفا بود و امانت، عدل و وفا بود و محبت ؛ دلها را با هم مهربان می دیدند و آراء و افکار را متحد ! زبانها را راستگو می دیدند و رفتارها را مؤدب ! بدنها را سالم می دیدند و اخلاق را مُهذَّب ! کوچه و خیابانها را نظیف می دیدند و کارگاهها را منظم ! نه غِشّ و دروغ و دغل می دیدند و نه خیانت ! نه مکر و خدعه و تدلیس می دیدند و نه جنایت ! طبیعی است که در این صورت از صمیم جان، مجذوب « اسلام » می شدند! و اسلام عزیز، خود به خود در دنیا پیش می رفت ، و تمام اتهامات از ساحت مقدسش رفع می گردید و _ به اصطلاح مستحدَث _ « صادر » می شد ! بدون اینکه نیازی به « شعار »های داغ بی محتوی و « فلسفه بافی »های پرمدعا پیدا کند ! حال، اگر راستی، ما قصد خدمت داریم ، بکوشیم جنبه « اخلاقیات » مردم را اصلاح کنیم ، و در مرحله « عمل » تسدیدشان نماییم ؛ که امروز، مردم به « فقر در اخلاق » و « کسالت در عمل » ، سخت گرفتارند ! دیگر ما، قوز بالای قوز نگذاری_م و با فلسفه باف_ی ها و عرفان گویی های خود، علاوه بر « اخلاق » و « عمل » در مرحله « اعتقاد » هم مستأصل و حیرانشان نسازیم ! که فردا در موقف حساب خدا ، سخت مستأصل و حیران خواهیم گشت، و سپس محکوم به عذاب الیم خواهیم شد ! « حسن بصری » ، مردم را پای کعبه و کنار حجرالا‌سود جمع کرده بود ، و به قول خود تحقیقات عارفانه ! می کرد ، و درس معارف می داد! امام سیدالسّاجدین _ علیه السّ‍لام _ که پدر مهربان امّت بود و دلسوز به حال جمعیت، در حال طواف که آن صحنه را دید ، تحمل نکرد؛ ایستاد و به او مطالبی فرمود که حاصلش این بود که :

« مردم آنچه را که باید در حد توان خود، راجع به اساس دین بفهمند، فهمیده اند، رهاشان کن تا به « عمل » بپردازند و از راه « عمل » ، به درجات عالی تر از « معارف » نائل شوند ! عمر، کوتاه است و فرصت « عمل » بسیار کم ! « لم تشغل الناس عن الطواف » چرا نمی گذاری مردم به کار طوافشان برسند؟!»

هی بحث علمی، و هی تحقیقات عرفانی ! هی نکته سنجی ، و هی لطیفه گویی ! پس اصلاح « اخلاق » و « عمل » کو؟ یک عمر در مقدمه سرگردان ماندن ، و از ذی المقدمه غافل و محروم گشتن و مُردن، آیا صحیح است ؟!

اَعاذَنَا اللّه ُمِن شُرورِ اَنفُسِنا و مِن هَمَزاتِ الشَّیاطین.

اللّهمَّ صـلِّ عَلى محمّـد و آل محمّـد، و متّعنـا بِهُـدىً صالِحٍ لاـ نَسـتَبدِلُ بِهِ و طَريقَهِ حَقٍّ لاـ نزيغُ عَنهـا وَنِيّهِ رُشـدٍ لاـ نَشُـکُّ فيها، واستَعمِلنا بِما تَسأَلُنا غَدا عَنهُ ، و استَفرِغ ايّامَنا فيما خَلَقْتَنا لَهُ . (۱)

۱- اقتباس از دعای « مکارم اخلاق » دعای بیستم از ادعیه صحیفه سجادیه

فص‍‍ل هفت‍‍م: نمونه هایی چند از راههای نفوذ شیطان در دل انسان !

۵ _ غرور برخاسته از « محبت » خاندان رسالت علیهم السلام !

اشاره

آغاز سخن

از جمله اموری که در میان ما مردم شیعی مذهب، مورد سوء استفاده قرار گرفته، و دستاویزی عجیب برای بی پروایی در امر گناه و سبک شماریِ امر و نهی خدا گردیده است، موضوعِ « محبّت و مودّت خاندان رسالت علیهم السلام » است ؛ گویی این اعتقاد در اکثر مردم ما به وجود آمده است که دوستداران اهل بیت عصمت ـ علیهم السلام ـ از ناحیه گناهانشان مورد اخذ و عقاب خدا قرار نمی گیرند؛ و تنها به خاطر شیعه بودنشان نوعی آزادی در ارتکاب گناه و مصونیّت از عذاب به آنها داده شده است !

لذا با کمال تأسف می بینیم این گروه عزیز شریف، با در دست داشتن عالی ترین وسیله تحصیل طهارت و قداست در تمام ابعاد زندگی ـ که همان شرف ارتباط با خاندان عصمت است ـ دچار انواع رذائل اخلاقی و آلودگی های عملی گردیده، و ازاین رو طبعا موجب شَیْن و عار و عیب اولیاء حقّ و پیشوایان مذهب خود نیز شده اند ! در صورتی که محبّت یک انسان کامل، آنهم مانند « علی » امیرالمؤمنین و آل اطهارش ـ علیهم السّلام ـ اگر صادقانه تحقّق پذیرد، طبیعی است که لازمه اش تبعیّت « مُحِبّ » از « محبوب » ، و نتیجتا متّصف گشتن « محبّ » به صفات « محبوب » است.

چنانکه اهل عرفان و ارباب سیر و سلوک می گویند، تأثیر نیروی « محبّت » در ازاله رذائل و تحلیه جان به فضائل، از قبیل تأثیر موادّ شیمیایی بر روی فلزات است که همچون اکسیری دفعتا فلزّی را مبدّل به فلزّ دیگری می سازد. و یا مانند سیم برقی است که از وجود « محبوب » به « محبّ » اتّصال می یابد ، و یکجا و با سرعت، تمام صفات « محبوب » را به « محبّ » انتقال می دهد.

بنابراین اگر دیدیم مدّعی محبّت به کسی، عاری از صفات محبوب، و بلکه متّصف به صفات ضدّ صفات او است، طبیعی است که در صدق ادّعای وی دچار تردید می گردیم، و احیانا تکذیبش می کنیم.

لذا می فرمودند : « کَذَبَ مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ مَعَنا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَیْرِنا » : (۱)

۱- کافی، ج ۸ ـ الرّوضه ـ ص ۲۴۳ ، ذیل حدیث ۳۳۶ ، از امام صادق ـ علیه السّلام ـ، این مضمون به عبارت دیگری نقل شده است : «کذب من زعم انّه من شیعتنا و هو متمسّک بعروه غیرنا » (بحار، ج ۲، ص ۹۸، حدیث ۴۹)

« دروغ گفته است کسی که پنداشته است که با ما است و حال آنکه او وابسته به فروع غیر ما است » ! چه بهتر که تمام حدیثی که این جمله در ذیل آن رسیده است ، ذکر شود و آن حدیث این است :

شیخ کلینی ــ رحمه اللّه ــ به اسناد خود از امام صادق ــ علیه السّلام ــ نقل می کند که فرمود :

« نَحْنُ اَصْلُ کُلِّ خَیْرٍ، وَ مِنْ فُرُوعِنا کُلُّ بِرٍّ. فَمِنَ البِرِّ: التَّوحیدُ، وَالصَّلاهُ، وَالصِّیامُ، وَکَظْمُ الْغَیْظِ، وَالْعَفْوُ عَن الْمُسیی ء وَ رَحْمَهُ الْفَقیرِ، وَتَعَهُّدُ الْجارِ، وَالْاقْرارُ بِالْفَضْلِ لِاَهْلِهِ.

وَ عَدوُّنا اَصْلُ کُلِّ شَرٍّ، وَ مِنْ فُرُو عِهِم کُلُّ قَبیحٍ وَ فاحِشَهٍ. فَمِنْهُمْ؛ الْکَذْبُ، وَالْبُخْلُ، وَالنَّمیمَهُ، وَالْقَطیعَهُ، وَاَکْلُ الرِّبا وَ اَکْلُ مال الْیَتیم بِغَیْرِ حَقِّهِ، وَ تَعَدّی الْحُدُودِ الّتی اَمَرَاللّهُ، وَ رُکُوبُ الْفَواحِش ما ظَهَرَ مِنْها وَ مابَطَنَ، وَالزِّنا، وَالسِّرْقَهُ، وَ کُلُّ ما وافَقَ ذلِکَ مِنَ الْقَبیحِ.

فَکَذَبَ مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ مَعَنا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَیْرِنا » :

« ما اساس و بنیاد هر خوبی و خیری هستیم، و هر چه که نیکی است : از فروع ما است (درخت مبارک و شجره طیّبه ای هستیم که شاخه های آن جز فضیلت و تقوی میوه ای از خود تحویل نمی دهد). و در شمار نیکی ها است : توحید ونماز و روزه ، وخشم فروخوردن و بدکار را بخشیدن ؛ و دلجویی از فقیران ، و رعایت حال همسایگان ، و اعتراف به فضل صاحبان فضل .

و (از آن سو) دشمنان ما، ریشه و اصل و بنیاد هر شرّ و بدی می باشند؛ و هرچه که پلیدی و زشتی است از فروع (و شاخه های درخت ناپاک و شجره خبیثه) آنها است.

و لذا از آنان ناشی می گردد : دروغ و بخل و سخن چینی، و قطع رحِم و رباخواری؛ تعدّی به مال یتیمان،و زنا و سرقت و ارتکاب هرگونه گناه و تبهکاری.

بنابراین، دروغ گفته است کسی که پنداشته است که با ما (و از پیوند خوردگان به درخت تقوی و طهارت ما) است، در حالی که او (به گواهی اخلاق و اعمال قبیحش) وابسته به فروع غیر ما (و از پیوند خوردگان به درخت ناپاک دشمنان ما) است ».

این حدیث شریف، هشداری است به مدّعیان پیروی از مکتب اهل بیت رسول ــ علیهم السلام ــ که به خود بیایند، و اعمال و اخلاق خود را که میوه و محصول درخت وجودشان می باشد، دقیقا مورد بررسی قرار داده، و بنگرند که راستی خُلق و خو و رفتار و گفتارشان در عِداد چه سنخی از اخلاق و اعمال است، و مشابهت با محصول کدام یک از آن دو درخت « خبیث » و « طیّب » دارد.

اگر دیدند آنچه که از مغز و قلب و اعضا و جوارحشان تراوش می کند، توحید و تقوی و طهارت است و فضیلت، دل خوش دارند، و خدا را شاکر باشند

که شاخه وجودشان پیوند با شجره طیّبه اهل بیت عصمت ـ علیهم السلام ـ پیدا کرده، و میوه ای هم سنخ با میوه آن درخت پاك از خود تحویل می دهند؛ که از لوازم قهری و طبیعی هر پیوند صحیح همین است. و اگر دیدند ـ العیاذ اللّه ـ آنچه که از درون و برونشان نشأت گرفته و ظاهر می گردد، درست نقطه مقابل اعمال و اخلاق خاندان عصمت است؛ نه کسب و کاری منزّه دارند، و نه خانواده ای مبرّی؛ نه از فضائل اخلاقی برخوردارند، و نه از قبایح عملی برکنار؛ چشمها ناپاك است و زبانها نامهذّب؛ پیوسته با هم در تنازعند و از دستِ هم در فغان؛ صدق و عفاف و امانت در حال سقوط است و ناراستی و ضدّ عفاف و خیانت در اوج صعود !

در چنین شرائطی است که جدّا بایـد تجدید نظر در راه و رسم خود بنمایند، و بیندیشند که : براستی مبادا شاخه وجودشان با شجره خبیثه دشمنان اهل البیت پیوند خورده باشد و آنان پیش خود می پندارند که از پیوند خوردگان به شجره طیبه اهل بیت رسولند !؟ و آنگاه عمری با همین خیال غرورآمیز ، آلوده به انحاء معاصی به سر برند... و ناگهان چشم باز کنند ، و خود را در روز قیامت، در صفّ آل زیاد و آل ابی سفیان ، محکوم به عذاب الیم الهی ببینند !

آنجا است که شراره های آتش حسرت و افسوس از درونشان طوری برجهد که هزاران بار مردن و با مقراض قطعه قطعه شدن را آرزو کنند، و به آن نیز نرسند ! وَ اَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَهِ اِذْ قُضِیَ الْاَمْرُ وَهُمْ فی غَفْلَهٍ وَ هُمْ لایُؤْمِنونَ : (۱)

« آنان را از روز حسرت و افسوس بترسان؛ روزی که کار گذشته است، در حالی که آنان در غفلتند و ایمان نمی آورند ».

بار دیگر این جمله را از امام معصوم خود صادق آل محمد ـ علیهم السلام ـ به خاطر بیاوریم و در آن نیك بیندیشیم که :

« فَکَذَبَ مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ مَعَنا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَیْرِنا » :

« دروغ گفته است کسی که پنداشته است که با ما است، در حالی که (به گواهی اخلاق و اعمال قبیحش) وابسته و پیوند خورده به شاخه های (درخت ناپاك) دشمنان ما است (چه آنکه درخت پاك و شجره طیّبه خاندان ما، هرگز میوه بد نمی دهد و محصول ناپاك به بار نمی آورد) ».

رعایت احکام دین مقدّس شدیدا مطلوب خداوند حکیم است

۱- سوره مریم ، آیه ۳۹

این واقعیّت مسلّم برای هیچ انسان معتقد به مبدأ و معاد و آگاه از موقعیّت دین در نزد خدا، قابل تردید نیست که دستورات آسمانی دین و احکام حقّه شریعت، تنها برنامه تربیت انسان، و یگانه راه سیر و وصول وی به سعادت ابدی است که حضرت خالق حکیم با نظم و حسابی دقیق آن را تشریع و تنظیم فرموده؛ و از طریق ارسال پیامبران معصوم ــ علیهم السلام ــ به دست بشر داده است لِیُخْرِجَهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ که آنها را از تاریکی های جهل و کفر و ضلالت ، به روشناییِ علم و ایمان و هدایت درآورد.

لذا انبیاء و اولیاء خدا ــ علیهم السلام ــ در هر زمان، با جدّ تمام ، مراقب حفظ و اجراء احکام الهی در بین بشر بوده، و دراین راه از تحمّل هیچ نوع از شدائد و زحمت ها دریغ ننموده اند... تا آنجا که می دانیم چه سرها از عزیزان خدا به خاطر دفاع از دین خدا بالای نیزه ها رفته، و اجساد طیّب و طاهرشان زیر سُمّ ستوران متلاشی گشته، و پردگیان حریمشان به اسارت دشمن در آمده اند.

حال، انصاف بدهید آیا آن خداوند علیم و حکیمی که روا داشته است که در راه حفظ دین و شریعتش اولیاء و احبّائش اینچنین آغشته به خون و دربه در شوند، آیا او روا می دارد که همان دین و شریعت در دست ما، مورد بی اعتنایی و سهل انگاری قرار گرفته، و احکام حلال و حرامش بهم ریخته و در گوشه و کنار زندگی ما، با دشنه اهواء نفسانی ما، آغشته به خون و دربه در شود !!؟

آیا راستی ما چنین معتقد شده ایم که اگر دین خدا به دست یزید و عبیداللّه بن زیاد که دشمنان اهل بیت رسولند، تعطیل و تخریب گردد، گناهی بس بزرگ است، و موجب اخذ و عقاب خدا است؛ ولی اگر به دست ما که دوستداران اهل بیت رسولیم، تعطیل و تخریب گردد، نه تنها گناه نیست و ما از این جهت مورد اخذ و عقاب خدا واقع نمی شویم، بلکه به دلیل محبّت ما نسبت به اهل بیت وحی، یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِنا بِاَضْعافِها مِنَ الْحَسَنات ! ! ؟ (۱)

در صورتی که می دانیم که دین و شریعت ، در حکم ناموسِ حق است . و خداوند غیور ، به مراتب بیش از آن مقدار که ما برای حفظ حریم ناموس خویش غیرت می بریم، او برای حفظ ناموس خودش ــ که دین و شریعت حقّه است ــ غیرت می برد.

در این روایات تأمّل فرمایید تا حقیقت امر روشن شود.

۱- یعنی : خداوند ، گناهان ما را به حسنات چند برابر گناهان تبدیل می کند

خدا غیور است ، و اجازه تجاوز به حریم دینش نمی دهد !

امام صادق ــ علیه السّلام ــ می فرماید :

«اِنَ اللّهَ تَبارَکَ وَتعَالی غَیُورٌیُحِبُّ کُلَّ غَیُورٍ.ولِغَیْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَواحِشَ ظاهِرَهاوباطِنَها» : (۱)

« خداوند تبارك و تعالی غیرتمند است؛ هر غیرتمندی را دوست دارد؛ و به خاطر غیرتش کارهای زشت نهان و عیان را تحریم کرده است » .

از رسول معظّم ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلم ــ منقول است :

« اَلا ـ وَ اِنَّ اللّهَ حَرَّمَ الْحَرامَ، وَ حَدَّ الْحُدُودَ؛ وَ ما اَحَدٌ اَغْیرَ مِنَ اللّهِ. وَ مِنْ غَیْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَواحِشَ، وَ نَهی اَنْ یَطَّلِعَ الرَّجُلُ فی بَیْتِ جارِهِ » : (۲)

« آگاه باشید که خداوند، تحریم حرام و تحدید حدود فرموده است، و احدی غیرتمندتر از خدا نیست. و از غیرتش کارهای زشت را تحریم نموده، و از اینکه مردی سر به خانه همسایه اش بکشد، نهی کرده است ».

و نیز از آن حضرت ــ صلی اللّه علیه و آله و سلّم ــ منقول است :

«اِنَ اللّهَ تَعالی یُغارُ ، وَاِنَ الْمُؤْمِنَ یُغارُ، وَ غَیْرَهُ اللّهِ اَنْ یَأْتِیَ الْمُؤْمِنُ ماحَرَّمَ اللّهُ عَلَیْهِ » : (۳)

« خداوند تعالی (به خاطر تجاوز به حریم ناموسش) خشمگین می گردد، و فرد با ایمان (نیز به خاطر به حریم ناموسش) خشمگین می شود . و خشم غیورانه خدا ، آنجا است که انسان مؤمن، کاری را که خدا بر او حرام کرده است، انجام دهد ».

۱- کافی ، ج ۵ ، ص ۵۳۵ ، حدیث ۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۴ ، ص ۱۰۷ ، حدیث ۲

۲- بحارالانوار ، ج ۷۶ ، ص ۳۳۲

۳- کنزالعمّال ، ح ۷۰۷۲

شکنجه دادن و عشق ورزیدن !!؟

شگفتا، در کجای عالم می توان نشان داد که کسی یگانه فرزند دلبند کسی را که نور چشم او و مایه حیات قلب او و عزیزتر از جان اوست، زیر شکنجه و آزار شدید درآورد... پوست از سر و صورتش بکند، گوشت تنش را با مقراض قطعه قطعه نماید، و در عین حال ادّعا کند که من دوستدار صمیمی و محبّ صدیق پدرش هستم؟ !

آیا شکنجه دادن فرزند محبوب پدر، در واقع شکنجه دادن پدر نیست !؟

آنگاه اینگونه آزار رساندن به یک انسان،بامحبّت او چگونه قابل جمع است ؟! آیا قبول داریم که دین و احکام خدا در نظر رسول خدا و علیّ مرتضی و امام سیّد الشهداء ــ ارواحنا لهم الفداء ــ و سایر اهل بیت وحی ــ علیهم الصلوه والسلام ــ محبوبتر از فرزندان و عزیزتر از جانشان بوده است، و به همین جهت تمام هستی خود را فدای دینشان نموده اند؟ حال، اگر کسی دین خدا را با مقراض شهوات و اهواء نفسانی خود پاره پاره و قطعه قطعه گرداند، در واقع آیا همکاری با آن کسانی نکرده است که جوان هیجده ساله و فرزند دلبند مولای عزیزمان حسین ــ سلام اللّه علیه ــ را پاره پاره کردند، و حلق کودک شیر خوارش را دریدند، و پیکر شریف خودش را قطعه قطعه نمودند؟ !

آنگاه اینچنین جنایت عُظمی باآنچنان محبّت مُدعّا، چگونه قابل جمع است! !؟

توجه ! که راههای نفوذ شیطان در دل انسان گوناگون است !

اندکی بیندیشیم، آیا این نوع اعتقاد ، از راه های نفوذ شیطان در دل انسان نیست ؟ آری، آن دشمن پلید ، دائما در سعی وتلاش است که آدمیان را ، از طریق «عبادت» و پیروی هدایت حقّ، باز دارد، و با سهل و آسان نشان دادن امر تخلّف از فرمان خدا، آنان را به آلودگی انواع معاصی مبتلا نموده، و سرانجام به شقاوت و محرومیّت بی پایان دچارشان سازد.

او برای رسیدن به این منظور شوم ، از راههای گوناگون وارد شده و هر قومی را به طریقی خاصّ اغوا می نماید.

در دل اتباع یزید و آل ابی سفیان ، اینچنین القاء می کند که: « اِنَّ الحُسینَ خَرَجَ مِنْ دینِ جَدِّهِ، فَدَمُهُ هَدْرٌ » :(۱)« حسین بن علی با تخلّف از اطاعت ولیّ امر زمان ! ! ! ــ

۱- مشهور است که این جمله را ، یکی از عالم نمایان وابسته به دستگاه حکومت بنی امیّه به عنوان حکم صادر از مقام قضاء اسلامی صادر کرده است . جمله دیگری نظیر همان جمله از ابن العربی اندلسی نقل شده که : « اِنَّ الحُسَین قُتِلَ بِسَیْفِ جَدِّه »

نعوذ باللّه ـ از دین جدّش بیرون رفته است ! و لذا خونش مباح و کشتنش واجب است ! ».

به همین جهت ، در عصر روز تاسوعا که عمر بن سعد ـ لعنه اللّه ـ به لشکر تحت فرمانش دستور حمله به اردوگاه امام حسین ـ علیه السّلام ـ می داد، گفت: « یا خَیْلَ اللّهِ ! ارْکَبی، و بِالْجَنَّهِ اَبْشِری » :(۱)

« ای لشکر خدا ! سوار شوید، و با کشتنِ پسر پیغمبر و کشته شدن در این راه ، آماده بهشت شوید » ! !

آنگاه آن مردم بدبختِ اسیرِ دام شیطان نیز ، چنان فریب این وسوسه ابلیسی را خوردند ، که یکجا به خروش آمدند . و به عنوان جهاد در راه خدا و بهشتی شدن، به جنگ با حجّت خدا برخاستند، و به فرموده امام سیّد السّاجدین ـ علیه السّلام ـ: « کُلٌّ یَتَقَرَّبُ اِلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِه » :(۲) « همه با ریختن خون پاک آن عزیز خدا به خدا تقرّب می جستند ! ! ».

این یک نوع اغوای شیطانی است که مناسب با افکار آن قوم به آنها القاء کرده و آنها را به وادی عصیان می افکند. نوع دیگری نیز مناسب با فکر شیعی به دوستداران علیّ امیر المؤمنین ـ علیه السّلام ـ القاء می کند که : « حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَهٌ لاتَضُرُّ مَعَها سَیِّئَهٌ »(۳) و از این کلام ، این معنا رابه آنان تفهیم می کند که با داشتن «حبّ علیّ ـ علیه السّلام ـ» هر گونه گناهی که از شما صادر شود، تأثیر تخریبی در روح و جان شما نخواهد داشت، و هرگز مستوجب عذاب الهی نخواهید شد !

روشن است که این نوع استفاده و برداشت معنی از حدیث شریف، اطمینان خاطری تمام به مدّعیان تشیّع می دهد، و آنها را با آسودگی خاطر به دامن انواع معاصی می افکند.

لذا در روایات آمده است که چنین برداشت نادرستی ، احیانا در ذهن بعضی از افراد شیعه ، از بعضی کلمات امامان ـ علیهم السّلام ـ به وجود می آمد و از سوی آن حضرات ـ علیهم السّلام ـ شدیدا تخطئه می گردید؛ از آن جمله این روایت :

« عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مارِد، قالَ: قُلْتُ لِابی عَبْدالله علیه السّلام: حَدیثٌ رُوِیَ لَنا اَنَّکَ قُلْتَ : اِذا عَرَفْتَ، فَاعْمَلْ ماشِئْتَ.

۱- نفس المهموم محدّث قمی ، ص ۱۳۶

۲- بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۹۸ ، حدیث ۴

۳- البتّه این کلام نورانی بجای خود درست است ، و از صمیم جان مورد قبول ؛ امّا نه به آن معنی که به اذهانِ بهانه جویانِ گنه دوست می رسد ، و به آنها جواز عبور از مرز عصیان می دهد ؛ بلکه به معنایی که بعدا متذکّر آن خواهیم شد . انشاء اللّه .

فقال: قَدْ قُلْتُ ذلِک.

قالَ : قُلْتُ : وَ اِنْ زَنَوا، اَوسَرَقُوا، اَوْشَرِبُوا الْخَمْرَ؟ !

فَقال لی: اِنّاللّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ ؛ وَاللّهِ ما اَنْصَفُونا اَنْ نَکُونَ اُخِذْنا بِالْعَمَلِ وَ وُضِعَ عَنْهُمْ؛ اِنَّما قُلْتُ: اذا عَرَفْتَ ، فَاعْمَلْ ماشِئْتَ مِنْ قلیلِ الْخَیْرِ وَ کَثیرِهِ؛ فَاِنَّهُ یُقْبَلُ مِنْکَ » :(۱)

« از محمّدبن مارد نقل است که گفت: خدمت امام صادق ــ علیه السّلام ــ عرض کردم : حدیثی برای ما از شما روایت شده که فرموده اید: وقتی (امام را) شناختی، هرچه می خواهی عمل کن !

فرمود: بلی، من گفته ام این سخن را.

گفتم: هر چند زنا کنند، یا دزدی نمایند، یا شراب بنوشند؟ !

امام فرمود: انا الله و انّا الیه راجعون؛ به خدا قسم با ما به انصاف عمل نکرده اند (چگونه ممکن است که) ما مسئول اعمالمان باشیم، اما شیعیان ما آزاد و غیر مسئول در عمل باشند ؟ !

من گفته ام : وقتی (امام را) شناختی هرچه می خواهی از کار خیر عمل کن، چه آنکه بسیار و اندکِ آن ، از تو (که معرفت به امام داری) مقبول در نزد خدا می باشد ».

یعنی: معرفت امام، زمینه ساز مقبولیّت اعمال صالحه است؛ نه اینکه موجب گستاخی در امر معصیت باشد، و آزادی بخش در ارتکاب گناه !

ضمن یک حدیث مفصّل که امام صادق ــ علیه السّلام ــ در جواب سئوالات مفضّل بن عمر مرقوم فرموده اند، این عقیده فاسد (اکتفا به معرفت امام و تهاون در مقام عمل) را با لحنی تند، مورد تخطئه و ابطال قرار داده و معتقد به آن را ، مشرک به شرک بیّن، معرّفی نموده اند؛ به این عبارت :

« اِنَّه مَنْ کانَ یَدینُ بِهذِهِ الصِفَّهِ الَّتی کَتَبْتَ ، فَهُوَ عِنْدی مُشْرِکٌ بِاللّهِ بَیِّنُ الشِّرْکِ لاشَکَّ فیه » :(۲)

« هر کس معتقد به این نوع اعتقادی که تو نوشته ای باشد، او در نزد من، مشرک به شرک روشن و آشکاری است که در آن تردیدی نیست ».

سپس ضمن همان حدیث می فرمایند: « این مردم، گفتار حقّی را شنیده اند، امّا بدون اینکه در فهم معنای آن گفتار، از اهلش کمک بگیرند، آن را با سوء فهم خود توجیه کرده و به ضلالت افتاده اند؛ تمسّک به « اصل » را مُغنی از « فرع » دانسته و « معرفت » را کافی از « طاعت » پنداشته اند؛ غافل از آنکه:

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۴۶۴ ، حدیث ۵ . وسائل الشیعه ، ج ۱ ، ص ۸۷ ،حدیث ۲

۲- مقدّمه تفسیر مرآه الانوار ، ص ۱۳ ، بصائر الدرجات ، جزء ۱۰ ، باب ۲۱ ، حدیث ۱ ، ص ۵۲۶ _ ۵۳۶

« لَمْ يَبْعَثِ اللّهُ نَبيّا يَدْعُو اِلى مَعْرِفَهٍ لَيْسَ مَعَها طاعَهٌ فى اَمْرٍ وَ نَهْيٍ؛ فَاِنَّما يَقْبَلُ اللّه مِنَ الْعِبادِ الْعَمَلَ بِالْفَرائِضِ الَّتِي افْتَرَضَهَا اللّهُ عَلى حُدُودِها، مَعَ مَعْرِفَهِ مَنْ جائَهُمْ بِهِ مِنْ عِنْدِهِ وَ دَعْاهُمْ اِلَيْهِ.

فَاَوَّلُ ذلِكَ مَعْرِفَهُ مَنْ دَعا اِلَيْهِ ثُمَّ طاعَتُهُ فيما يُقَرِّبُهُ اِلَيْهِ مِنَ الطّاعَهِ لَهْ ؛ وَ اِنَّهُ مَنْ عَرَفَ، اَطاعَ؛ وَ مَنْ اَطاعَ، حَرَّمَ الْحَرامَ ظاهِرَهُ وَ باطِنَهُ... » :

« خداوند، هيچ پيغمبرى را برنيانگيخته است كه مردم را دعوت به معرفت كند، بدون اينكه اطاعت امر و نهى او همراه آن معرفت باشد. بلكه خدا از بندگان خواسته است كه به تمام فرائض و احكامى كه مقرّر فرموده است ، با حدود و شرائط خاصّه اش عمل نمايند؛ ولى بعد از معرفت و شناختن حجّت و ولىّ خدا ، كه آورنده آن احكام از جانب خدا و دعوت كننده مردم به سوى خدا است. پس اوّل معرفت او، و سپس اطاعت اوامر و نواهى او. و مسلّم هركس شناخت، مطيع مى شود؛ و هركس مطيع شد، تخلّف از فرمان او را ــ اعمّ از آشكار و نهان ــ حرام مى داند ».

پيام رسول خدا ــ صلى اللّه عليه و آله و سلّم ــ در وداع با امّت

در حالات رسول اكرم ــ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ــ نوشته اند كه چند روز پيش از وفاتشان به مسجد آمدند، در حالتى كه از شدّت ضعفِ حاصل از بيمارى از يک طرف به اميرالمؤمنين على ــ عليه السّلام ــ و از طرف ديگر به فضل بن عبّاس تكيه كرده بودند، و دستمالى هم بر سر بسته بودند. آنگاه روى منبر نشستند و سپس فرمودند:

« مَعاشِرَ النـّاسِ ، وَ قَدْحانَ مِنّى خُفُوقٌ مِنْ بَيْنِ اَظْهُرِكُمْ . فَمَنْ كانَ لَهُ عِنْدى عِدَهٌ ، فَلْيَاْتِنى اُعْطِهِ اِيّاها؛ وَ مَنْ كانَ لَهُ عَلَيَّ دَيْنٌ ، فَلْيُخْبِرْنى بِهِ.

مَعاشِرَ النّاسِ، لَيْس بَيْنَ اللّهِ وَ بَيْنَ اَحَدٍ شَيْىءٌ يُعْطيهِ بِهِ خَيْرا، اَوْ يَصْرِفْ عَنْهُ بَهِ شَرّا، اِلَّا الْعَمَلُ .

اَيُّهَا النّاس، لايَدَّعى مُدَّعٍ وَ لايَتَمَنّى مُتَمَنٍّ ؛ والَّذى بَعَثَنى بِالْحَقِّ نبيّا، لايُنْجى اِلّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَهٍ؛ وَلَو عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ ! اَللّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ ؟ » (۱)

« مردم،موقع مرگ من فرا رسيده و نزديك است كه از بين شما بروم.حال، هر كس كه به او وعده اى داده ام، بيايد تا انجام دهم؛ و هر كس از من طلبى دارد،بگويد تا ادا كنم ».

آن گاه اينچنين ادامه سخن دادند كه :

« اى گروههاى مردم (طبقات مختلف جمعيّت، همه بدانيد كه) بين خدا و كسى چيزى وجود ندارد كه به او خيرى برساند، و يا شرّى از او دور سازد، مگر « عمل» !

ايّها النّاس، هيچ ادّعا كننده اى ادّعا نكند، و هيچ آرزومندى آرزو در سر نپروراند

۱- بحارالانوار، ج ۲۲ ، ص ۴۶۶ و ۴۶۷

(و چنین مپنـدارد که غیر از عمـل چیزی نـافع به حـالش باشـد). قسم به کسـی که مرا به نبوّت حقّ برانگیخته است، نجات نمی بخشد مگر عمل توأم با رحمت پرودگار !

من نیز اگر نافرمـانیِ حقّ کنم ، سـقوط می کنم ! بـار خـدایا؛ آیـا (همـانگونه که تو می خواستی) ابلاـغ رسـالت کردم و انجام وظیفه نمودم؟ ».

مدعیان « تشیع »، این روایت را با دقت کامل بخوانند

شیخ کلینی ــ رحمه اللّه ــ این حدیث را به اسناد خود در کافی نقل می کند:

« عَنْ جابِرٍ، عَنْ اَبی جَعْفَرٍ علیه السلام، قالَ: قالَ لی: یا جابِرُ ! أَیَکْتَفی مَنْ یَنْتَحِلُ التَّشَیُّعَ اَنْ یَقُولَ بِحُبّنا اَهْلَ الْبَیْتِ؟ فَوَاللّهِ ما شیعَتُنا اِلّا مَنِ اتَّقَی اللّه وَ اَطاعَهُ.

وَ مـا کانُوا یُعرَفُونَ ــ یا جابِرُ ! ــ اِلاّ بِالتَّواضُعِ، والتَّخَشُّعِ، وَالْأمانَهِ، وَ کَثْرَهِ ذِکْرِ اللّهِ، وَ الصَّومِ، وَالصَّلوهِ، وَ الْبِرِّ بِالْوالِدَیْنِ، وَالتَّعاهُدِ لِلْجیرانِ مِنَ الْفُقَراءَ وَ اَهْلِ الْمَسْکَنَهِ وَالْغارِمینَ وَالْاَیْتامِ، وَ صِدْقِ الْحدیثِ، وَ تِلاوَهِ الْقُرْآنِ، وَ کَفِّ الْاَلْسُنِ عَنِ النّاسِ اِلّا مِنْ خَیْرٍ؛ وَ کانُوا اُمَناءَ عَشائِرِ هِمْ فِی الْاَشْیاءِ.

قالَ جابِرُ: فَقُلْتُ، یَابْنَ رَسُولِ اللّهِ، مانَعْرِفُ الْیَوْمَ اَحدا بِهذِهِ الصِّفَهِ !

فَقالَ: یا جابِرُ لاتَذْهَبَنَّ بِکَ الْمَذاهِبُ ! حَسِبَ الرَّجُلُ اَنْ یَقُولَ: اُحِبُّ عَلِیّا وَ اَتولّاهُ، ثُمَّ لایَکُونُ مَعَ ذلکَ فَعّالاً !؟

فَلَوْ قالَ: اِنّی اُحِبُّ رَسُولَ اللّهِ ، فَـرَسُـولُ اللّهِ ــ صلّـی اللّه علیه و آله ــ خَیْرٌ مِنْ عَلِیٍّ ــ علیه السّـلام ــ ثُمَّ لایَتَّبِعُ سیرَتَهُ، وَ لایَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ، مانَفَعَهُ حُبُّهُ اِیّاهُ شَیْئا.

فَـاتَّقُوا اللّهَ وَ اعْمَلوا لِمـا عِنْدَ اللّهِ. لَیْسَ بَیْنَ اللّهِ وَ بَیْنَ اَحَـدٍ قَرابَهٌ. اَحَبُّ الْعِبـادِ اِلَی اللّهِ عَزَّوَجَلَّ (وَ اَکْرَمُهُمْ عَلَیْهِ) اَتْقاهُمْ وَ اَعْمَلُهُمْ بِطاعَتِهِ.

یا جابِرُ ! وَاللّهِ ما یُتَقَرَّبُ اِلَی اللّهِ تَبارَکَ وَ تَعالی اِلّابالطّاعَهِ؛ وَما مَعَنا بَراءَهٌ مِنَ النّارِ؛ وَ لا عَلَی اللّهِ لِاَحدٍ مِنْ حُجَّهٍ.

مَنْ کانَ لِلّهِ مُطیعا، فَهُوَ لَنا وَلِیٌّ. وَ مَنْ کانَ لِلّهِ عاصِیا، فَهُوَلَنا عَدُوٌّ. وَ ماتُنالُ وِلایَتُنا اِلاّ بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ ».(۱)

« جابر می گوید: امام باقر ــ علیه السّلام ــ به من فرمود :

ای جابر ! آیا کسـی که ادّعای تشیّع کرده ، و اعتراف به محبّت ما ــ اهل بیت ــ دارد، به همین مقدار از ادّعا اکتفا می کند (و خود را مستغنی از عمل به تکالیف خدا می داند) !؟

در صورتی که به خدا سوگند، از شیعه ما محسوب نمی شود، مگر کسی که تقوای

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، باب الطّاعه والتّقوی ، ص ۷۴ ؛ حدیث ۳ ؛ مجموعه ورّام ، ج ۲ ، ص ۱۸۵ ؛ المحجّه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۶۴ .

خدا را پیشه کرده، و اطاعت فرمان خدا بنماید !

و آنان نیز شناخته نمی شوند ــ ای جابر ــ مگر به : تواضع، افتادگی، امانت، زیاد به یاد خدا بودن، روزه و نماز، احسان به والدین، رسیدگی به حال همسایگان از فقیران و مستمندان، بدهکاران و یتیمان، راستگویی، تلاوت قرآن، و بازداشتن زبان از گفتار درباره مردم مگر به نکوگویی؛ و آنان چنانند که در میان قبیله و خاندان خویشتن نسبت به تمام امور، امین شناخته می شوند.

جابر گفت: یابن رسول اللّه، ما که امروز، احدی را با چنین صفت (که فرمودید) نمی شناسیم !

فرمود: ای جابر، مسلکها و مذهبهای گوناگون، ترا از راه بیرون نبرند !

مرد چنین می پندارد که (تنها ملاک نجات و سعادتش این است که) بگوید : علیّ را دوست می دارم، و او را به ولایت می پذیرم؛ و در عین حال، اهل عمل و فعّال (در انجام وظایف) نباشد !؟ در صورتی که اگر بگوید: من رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ را دوست می دارم ــ با آنکه رسول خدا بهتر از علیّ است ــ ولی پیروی از سیره و رفتار اوننماید، و سنّت و احکام شریعت او را به کار نبندد، تنها محبّت او نافع به حال وی نخواهد بود (و به او مصونیّت از عذاب خدا نخواهد داد) !

بنابراین ، تقوای خدا را پیشه خود سازید ، و برای رسیدن به پاداشهای الهی کار کنید، (و این را بدانید که) بین خدا و احدی از بندگان، رابطه خویشاوندی نیست (که به خاطر آن ، کسی را به گناهش نگیرد ، و بدون عمل ، به او پاداشی دهد .)

محبوبترین بندگان نزد خداوند عزّوجّل، و گرامی ترین آنان نزد او، پرهیزگارترین و کوشاترین آنها در انجام وظائف بندگی است.

ای جابر ! به خدا قسم، برای تقرّب جستن به خداوندتبارک و تعالی، هیچ وسیله ای جز طاعت و عمل به دستورات شریعت در کار نیست !

و ما (از جانب خدا) فرمان تبرئه و امان دادن از آتش (مخصوص مدّعیان تشیّع که عاری از عمل باشند) در دست نداریم !

و احدی را بر خدا حجتی نیست (که اگر کسی بر اثر بد عملی ها مستوجب آتش شد، در مقام احتجاج بر خدا بر آمده و بگوید توکه وعده عفو شیعه را داده ای، پس چرا عفوم نکردی، و حال آنکه من نیز از شیعه هستم !؟ نه خدا چنین وعده ای به کسی داده، و نه کسی را چنین حجّتی بر خدا هست ! آری درست است که اولیاء و دوستداران ما از آتش در امانند؛ امّا باید دانست که) هر کسی مطیع فرمان خدا است ، او است که ولیّ ما و دوستدار مااست (و از آتش در امان است) و هر کس متخلّف از فرمان خدا است، او دشمن ما (و محکوم به عذاب خدا) است ! !

و راهی برای رسیدن به ولایت و محبّت ما نیست جز راه « عمل » (یعنی به کار

بستن امر و نهی خدا) و « وَرَع » (یعنی پرهیز از گناه و دوری جستن از محرّمات خدا)!! ».

به این هشدار امام ـ علیه السّلام ـ نیز توجّه فرمائید

این جمله نیز ضمن روایتی از امام باقر ـ علیه السّلام ـ منقول است که:

« فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مُطیعاً لِلّهِ ، تَنْفَعُهُ وِلایَتُنا وَ مَنْ کانَ مِنْکُم عاصِیا لِلّهِ ، لَمْ تَنْفَعْهُ وِلایَتُنا. وَیْحَکُمْ ! لاتَغْتَرُّوا ! ! ! وَیْحَکُم ! لاتَغْتَرُّوا ! ! ! » :(۱)

« هر کس از شما (شیعیان) مطیع فرمان خدا باشد، ولایت ما نفع به حال وی خواهد داشت ؛ و هر کس از شما متخلّف از فرمان خدا گردد، ولایت ما نافع به حالش نخواهد بود.

وای بر شما ! فریب مخورید ! ! وای بر شما ! فریب مخورید » (به خیال کفایت شیعی بودن و اظهار ولایت ما نمودن، در حال غفلت به سر مبرید که خود را آلوده به گناهان نموده، و سرانجام به آتش قهر خدا بسوزید) ! ! !

تنها « کتیبه ولایت » بر سر در خانه ها کافی نیست !

تنها کتیبه بالای درب خانه که بر آن نوشته است : « قالَ اللّهُ تَعالی: وِلایَهُ عَلیِ بنِ ابیطالِبٍ حِصْنی فَمَنْ دَخَل حِصْنی اَمِنَ مِنْ عَذابی » .(۲) کافی نیست که آن خانه را شعبه ای از « قلعه ولایت علیّ ـ علیه السّلام ـ» قرار داده، و ساکنان آن نیز امان یافتگان از عذاب خدا باشند،

چه آنکه، اگر خدای ناخواسته در پشت دیوار آن کتیبه، صحنه های گناه، همچون تشکیل محافل مختلط از مردان و زنان نامحرم به نام مجمع خانوادگی، یا گسترش سفره های توأم با اسراف و تبذیر تحت عنوان ولیمه حجّ و عروسی و اطعام خویشان و دوستان به وجود آید...

و یا ـ العیاذ الله ـ از در آن خانه، زنان و دختران بی حجاب و بد حجاب، داخل و خارج گردند، و یا احیانا در فضای آن خانه ، صدای ساز و آواز و نغمه های نامرضیّ خدا پخش شود، و یا ـ پناه بر خدا ـ سندهای رسمی ربا و ورق پاره های قمار و امثال آن در آنجا داد و ستد گردد...

آیا آن خانه با این اوصاف، باز هم قلعه ولایت علی ـ علیه السّلام ـ و ساکنان آن نیز امان یافتگان از عذاب خدا هستند !؟ آیا این، به مسخره گرفتن شعائر

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، باب الطاعه و التّقوی ، ص ۷۵ و ۷۶ ، حدیث ۶

۲- سفینه البحار ، ج ۲ ، کلمه « ولی» ، ص ۶۹۲ ، یعنی : « خداوند تعالی فرموده است : ولایت علی بن ابی طالب ، قلعه محکم

من است ، پس هر كه داخل قلعه من شود ، از عذاب من در امان خواهد بود »

مذهبی نیست !؟ آیا این، افترا بستن به علیّ و خدای علیّ نیست !؟

چه آنکه ما با این کار خود ، چنین نشان می دهیم که خدا از یک سو شیطان را از در خانه خویش راند، و گفت :

اُخْرُجْ مِنْها مَـذْءوما مَدْحُورا لَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَاَ مْلاَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ اَجْمَعینَ :(۱) « با بدترین ننگ و عار و ذلّت و خواری ، از آن (مقـام قرب) بیرون رو. سوگنـد یاد می کنم که هر کس از آنها (آدمیان) از تو پیروی کنـد، جهنّم را از شـما همگی پر خواهم کرد ».

آنگـاه از سوی دیگر به علّی ــ علیه السّـلام ــ العیـاذ باللّه ــ اجازه داد که قلعه محکمی به نام « قلعه ولایت » تأسیس نموده، و دست نوازش بر سـر شـیطان و پیروان شـیطان کشـیده، آنهـا را در پشت دیوار کتیبه ولایتش، آزادی در گناه و ایمنی از عـذاب بدهـد ! راستی چه تناقضـی از این روشـنتر !؟ و چه افترایی از این بزرگتر !؟ روز جزا ، اگر خداوند عظیم ما را به پای حساب و احتجاج بکشد که روی چه میزانی قلعه شیطان و پرورشگاه عاصیان را قلعه ولای علیّ و امانخانه از عذاب من نامیدید؟ اگر من گفتم ولاـیت علیّ قلعه محکم من است، از آن نظر گفتم که پای شـیطان اغواگر به آنجا نمی رسـد، و لـذا هر کس به آن قلعه محکم متحصّن شود ــ یعنی تبعیّت از علیّ کند ــ طبعا از گناه و عصیان می گریزد، و در نتیجه از عذاب من در امان می ماند.

نه اینکه من به علی دسـتور تأسیس یک قلعه محکم به نام قلعه ولایت دادم تا هرچه تبهکار دغلباز است در آنجا جمع کرده، و جملگی را از عذاب من درامان نگه دارد آللّهُ اَذِنَ لَکُمْ اَمْ عَلَی اللّهِ تَفْتَرُونَ : (۲)

« آیا خداوند به شما اجازه داده، یا بر خدا افترا می بندید !؟ »

راستی ما، در مقابل این اخذ و احتجاج خدا، چه جوابی خواهیم داشت !؟

آیـا با آن همه بانگ بیـدار باش های قرآن، چگونه می شود تمام عمر را در خواب غفلت و گرانگوشـی به سـر برد، و آن همه تهدیدهای جدّیِ آن کتاب عزیر حکیم را نادیده گرفت، و به آن وقعی ننهاد !؟

اینک گوش فرا دهید که خداوند قهّار شدید العقاب چه می گوید:

یا اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحیوهُ الدُّنْیا وَلایَغُرَّنَّکُمْ بِاللّهِ الْغَرُورُ :(۳)

« هـان ای مردم ! (بهوش باشـید که) به طور قطع و مسـلّم، وعـده خـدا (نسـبت به کیفر و پـاداش روز جزا) حقّ است (و حتم) ! بنابراین (سـخت بیدار باشـید که جلوه گری های) زندگی دنیا فریبتان ندهد، و (شدیدا هشـیار باشـید که وسوسه های شـیطانِ) فریبکار،

۱- سوره اعراف ، آیه ۱۸

۲- سوره یونس ، آیه ۵۹
۳- سوره فاطر ، آیه ۵

گولتان نزند ! »

بعضی از مفسّران در توضیح این جمله از آیه (لایغرّنکم باللّه الغرور) گفته اند :

« لایقولَنَّ لکم: اعملوا ماشئتم، فانّ اللّه غفور یغفر کل کبیره و یعفو عن کلّ خطیئه ».

یعنی : « مراقب باشید این وسوسه شیطان اغواگر شما را نفریبد که بگوید: هر کاری که می خواهید، بکنید، و از هیچ گناهی نهراسید؛ چه آنکه خداوند، آمرزنده و غفّار است؛ هر کبیره ای را می آمرزد و از هر خطیئه ای می گذرد ».

و به همین منوال، آن رجیم پلید، از راه محبّت اولیاء خدا وارد شده و دوستان آن بزرگواران را، به بهانه محبّت آنان، می فریبد، و به وادی عصیان می کشاند !

صراحت و قاطعیّت اولیاء حقّ در بیان حقّ، شایان تدبّر است

حال ای یاران عزیز، اندکی بیندیشیم... آخر این چه غرور بی اساسی است که دامنگیر ما گشته و ما را به راه شیطانِ غَرور افکنده، و آرزوی او را که آلودگی آدمیان به نجاست عصیان است، در مورد ما تحقق بخشیده است؛ آنچنان که گویی مکتب طهارت و قداست، تبدیل به یک مؤسسه استخفاف به امر و نهی خدا گردیده، و نتیجتا پرورشگاه انسانهای آلوده به انواع گناهان شده است ! ما نیز آنچنان سرمست باده این غرور مهلک گشته ایم که حتی به هشدارها و تحذیرهای همان کسانی که دل به محبت و ولایت آنها خوش کرده ایم، وقعی نمی نهیم ! که با قاطعیت تمام می گویند :

وَیْحَکُمْ ! لاتَغتَرّوا ! ! ! وَیْحَکُمْ لاتَغْتَرُّوا ! ! و ما تُنالُ و لا یتنا اِلاّ بِالْعَمَلِ وَالْوَرَع:(۱) وای بر شما فریب مخورید ! وای بر شما فریب مخورید ! ولایت ما جز از راه عمل به تکالیف الهی و پرهیز از گناهان به دست کسی نمی رسد ! ! !

و با کمال صراحت کلام، اعلام می نمایند که :

« وَاَعْلِمْهُمْ _ یاخَیْثَمَهُ _ اَنّا لانُغْنی عَنْهُمْ مِنَ اللّهِ شَیْئا اِلّا بِعَمَلٍ، وَ لَنْ یَنالُوا وِلایَتَنا اِلّا بِوَرَعٍ » : (۲)

« ای خیثمه ! دوستداران ما را آگاه ساز، که ما نمی توانیم چیزی از عذاب خدا را از آنان دور سازیم (و آنها را از کیفر خدا برهانیم) مگر از طریق «عمل » (به وظائف دینی) و هرگز به ولایت ما نائل نخواهند شد، مگر از طریق «ورع » (و پرهیز از محرّمات الهی) » ! !

۱- جملاتی است که ضمن دو حدیث مذکور در صفحات پیشین آمده است .

۲- سفینه البحار ، ج ۲ ، کلمه « ورع » ، ص ۶۴۳ ، از امام باقر _ علیه السّلام _

یاللعجب ! پس چگونه بگویند و با چه بیانی اداء مطلب بنمایند تا ما، باورمان بشود که معیار تن به ولایت آنان دادن، و شرط مصونیّت از عذاب حضرت رحمان، تنها تبعیّت عملی از دستورات آن بزرگواران است و بس !

از نظر قرآن، نشانه محبّت ، « تبعیّت » از محبوب است !

این قرآن است که اتّباع و پیروی عملی را نشان محبت انسان به خدا، و همچنین سبب محبوبیت انسان در نزد خدا می داند؛ چنانکه می فرماید !

قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّه فَاتَّبِعُونی یُحْبِبکُمُ اللّهُ :(۱)

« بگو (به مردم ای رسول مکرّم که): اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا خدا (هم) شما را دوست بدارد ».

و همچنین تنها دلیل ارتباط و پیوند با پیامبران ــ علیهم السلام ــ را « اتباع » و پیروی از آنان نشان می دهد؛ آنجا که می فرماید :

اِنَّ اَوْلَیَ النّاسِ بِاِبْراهیمَ لَلَّدینَ اتَّبَعُوهُ :(۲)

« سزاوارترین مردم به ابراهیم ، آنها هستند که از او پیروی کردند ».

در روایتی، ذیل همین آیه از امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ با صراحت تمام، این حقیقت توضیح داده شده است که :

« اِنَّ اَوْلَی النّاسِ بِالْاَنْبیاء، اَعْمَلُهُمْ بِما جاؤُوا به ــ ثُمَّ تَلا هذِهِ الآیَهَ وَ قالَ: ــ اِنَّ وَلِیَّ مُحَمَّدٍ ــ صلّی اللّه علیه وآله ــ مَنْ اَطاعَ اللّهَ ، وَ اِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ: وَ اِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ ــ صلَی اللّه علیه وآله ــ مَنْ عَصَی اللّهَ، وَ اِنْ قَرُبَتْ قَرابَتُهُ » :(۳)

« سزاوارترین مردم به پیامبران، آنها هستند که به دستورات آنها بیش از همه عمل می کنند سپس این آیه را تلاوت کرد و فرمود: دوست محمد ــ صلی الله علیه و آله ــ کسی است که اطاعت فرمان خدا کند، اگرچه نسبتش از پیامبر دور باشد؛ و دشمن محمد ــ صلی الله علیه و آله و سلم ــ کسی است که نافرمانی خدا کند، اگر چه قرابتش با پیامبر نزدیک باشد ».

و نیز از زبان حضرت ابراهیم خلیل ــ علیه السّلام ــ می فرماید :

« فَمَنْ تَبِعَنی فَاِنَّهُ مِنّی » :(۴)

« هر کس از من پیروی کند (در واقع) او است (که با پیروی خویش از من نشان

۱- سوره آل عمران ، آیه ۳۱

۲- سوره آل عمران ، آیه ۶۸

۳- تفسیرمجمع البیان، طبع قدیم ، ج ۱ ، ص ۱۹۰ ؛ تفسیر نورالثّقلین ، ج ۱، ص ۳۵۳ ، شماره ۱۸۳ .

۴- سوره ابراهیم ، آیه ۳۶

می دهد) که از من است (و رابطه محبتش با من واقعیت دارد؛ تا آنجا که گوئی جزئی از من است) ».

ذیل همین آیه، روایتی از امام باقر ــ علیه السّلام ــ منقول است که فرمود :

« مَنْ اَحَبَّنا، فَهُوَ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداکَ؛ مِنْکُمْ !؟ قالَ: مِنّا وَاللّهِ ! اَما سَمِعْتَ قَوْلَ اِبراهیمَ عَلیه السّلام: "فَمَنْ تَبِعَنی فَاِنَّهُ مِنّی" » :(۱)

« هر کس ما را دوست بدارد (در واقع) او از ما است (یعنی از شدت ارتباط روحی و پیوند معنوی باما گوئی که از افراد خاندان ما است).

(راوی می گوید:) گفتم: فدایت شوم؛ براستی از شما است !؟ فرمود : به خدا سوگند از ما است ! آیا گفتار ابراهیم ــ علیه السّلام ــ را نشنیده ای که : « فَمَنْ تَبِعَنی فَاِنَّهُ مِنّی»: هر کس از من تبعیت و پیروی کند ، او از من است ».

حال، اگر چه صدر این حدیث، « محبت » را ملاک ارتباط و پیوند با خاندان رسالت نشان می دهد، ولی ذیل آن با استدلال به آیه « تبعیّت »، دلالت بر این دارد که در صدر حدیث نیز محبّتی مراد امام ــ علیه السّلام ــ است که به دنبال خود تبعیت از محبوب و پیروی از مکتب او را بیاورد؛ وگرنه چنانکه بر اهل تأمّل و دقت روشن است، استدلال به آیه، استدلال تامّی نخواهد بود (دقّت شود).

پیروی « مُحِبّ » از « محبوب» ، از لوازم قهری « حُبّ صادق » است !

حقیقت مطلب اینکه مسئله اتّباع و پیروی « محبّ » از « محبوب »، یک قانونی طبیعی و لازم لاینفکّ « محبت » است ! زیرا بدیهی است که انسان در صورتی به کسی یا چیزی دل می بندد که در وی کمالی یافته باشد؛ وگرنه موجود فاقد هرگونه کمال، هیچگاه محبوب انسان واقع نمی شود.

بنابراین، خداوند متعال که مورد حبّ انسان قرار می گیرد ، برای این است که ذات اقدس او « کمال مطلق » است و منبع اصلی هر گونه کمال است؛ و طبیعی است که چنین وجود اقدسی تمام دستورات و مقرراتش نیز کمال آفرین است، و تنها برنامه سیر و سلوک انسان به سوی کمال مطلوب است.

بر این اساس ، چگونه ممکن است انسانی که واقعا دوستدار « تکامل » و پیشرفت به سوی کمال مطلق است، از پذیرفتن آن برنامه ها و عملی کردنِ آنها سر باز زند، و یا با تسامح و سهل انگاری از کنار آنها بگذرد !؟

حال اگر دیدیم انسانی در عین اینکه ادّعای محبّت به خدا و اولیاء خدا دارد، از برنامه های خدا و اولیائش که طریق منحصر برای رسیدن به « لقاء محبوب »

۱- تفسیر نورالثّقلین ، ج ۲ ، ص ۵۴۸ ، شماره ۱۰۲

است، تخلّف می ورزد و آنها را زیر پا می گذارد، آیا این، دلیل و علامت آن نیست که او در ادّعای محبتّش کاذب است !؟

چنانکه از امام صادق ــ علیه السّلام ــ منقول است که فرمودند :

« ما اَحَبَّ اللّهَ عَزَّوجَلَّ مَنْ عَصاهُ » :

« خدا را دوست ندارد آن کسی که نافرمانیش می کند » .

سپس این دو بیت معروف را خواندند :

تَعْصِی الْاِلهَ وَ أنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هذا مُحالٌ فِی الفِعالِ بَدیعٌ

لَوْ کانَ حُبُّکَ صادقا لَاَطَعْتَهُ اِنَّ المُحِبَّ لِمَنْ یُحِبُّ مُطیعٌ(۱)

یعنی: « خدا را نافرمانی می کنی و با این حال، اظهار محبت او می نمائی !؟ (حقیقت آنکه) این، کاری شگفت و مطلبی ناشدنی است ! اگر محبت تو، راستین بود، اطاعتش می کردی ؛زیرا (طبیعی است) که هر دوستی، مطیع و فرمانبردار کسی است که دوستش می دارد ».

معصیت، در روح آدمی تولید پلیدی و ظلمت می کند و او را از رحمت حق، دور می سازد

یکی از حقایق مسلّمه ای که از آیات شریفه قرآن کریم و روایات منقوله از رسول اکرم ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ و ائمه هُدی ــ علیهم السلام ــ به دست می آید، این حقیقت است که ارتکاب گناه و تخلّف از فرمان خدا، مطلقا، سبب پیدایش نوعی ظلمت و آلودگی در روح آدمی می گردد (۲) و به همان میزان ، او را از ساحت اقدسِ « اللّه » که نور مطلق است و سُبّوح و قُدّوس است، دور می گرداند و قهرا مستحقّ عذاب می سازد. در این قاعده و قانون، فرقی بین شیعه و غیر شیعه نمی باشد ! منتهای امر اینکه گنهکار غیر شیعه، چون زمینه

۱- سفینه البحار ، ج ۱ ، کلمه «حبب» ، ص ۱۹۹ ؛ تحف العقول ، ص ۲۱۴ ، از امام باقر ــ علیه السّلام ــ(با اندکی اختلاف) .

۲- از امام باقر ــ علیه السّلام ــمنقول است : « وَ ما مِنْ عَبْدٍ اِلّا وَ فی قَلْبِهِ نُکْتَهٌ بَیْضاءُ . فَاِذا اَذْنَبَ ذَنْبا ، خَرَجَ فی النُّکْتَهِ نُکتهٌ سَوْداءُ . فَاِنْ تابَ، ذَهَبَ ذلِکَ السَّوادُ . وَ اِنْ تَمادی فی الذُّنُوبِ ، زادَ ذلِکَ السَّوادُ ؛ حَتّی یُغَطِّی الْبِیاضَ . فَاِذا تَغَطَّی الْبِیاضُ ، لَمْ یَرْجِعْ صاحِبُهُ اِلی خَیْرٍ اَبَدا. وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ : « کَلّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُون » (کافی ، ج ۲ ، ص ۲۷۳ ، حدیث ۲۰) : « هیچ بنده ای نیست مگر اینکه در قلبش نقطه سفیدی هست ؛ هرگاه آن بنده ، گناهی مرتکب شود ، نقطه سیاهی در آن نقطه سفید ظاهر می گردد . حال ، اگر توبه کرد ، آن سیاهی زائل می شود ؛ و اگر مصرّ در گناه گردید ، و آن را مکرّرا مرتکب شد ، آن نقطه سیاه ازدیاد و شدّت پیدا می کند ؛ تا آنکه تمام آن نقطه سفید را می پوشاند . همین که آن نقطه سفید در پوشش آن سیاهی رفت ، دیگر صاحب آن قلب سیاه هرگز به خیر و سعادت باز نمی گردد ! و

این همـان فرموده خداونـد ــ عزّوجـلّ ــ است : «نه ، چنـان نیست (و قیـامت افسانه نیست) بلکه پلیـدی گناهانماننـد زنگار بر دلهاشان نشسته (و آنها را از قابلیّت اهتداء انداخته) است » (سوره مطفّفنین ، آیه ۱۴)» .

تقرّب به خدا و شرط اساسی ارتقاء روح و حرکت به سوی کمال مطلق که تولّی و محبّت امام امیرالمؤمنین علی _ علیه السّلام _است، در جوهر جانش به وجود نیامده است، طبعا راه رهایی از عذاب به رویش مسدود، و از دستیابی به صلاحیّت ورود به جنّت النّعیم برای همیشه، محروم می باشد !

ولی گنهکار شیعه، پس از تحمّل عذاب به میزان گناهش ، پلیدی و ظلمت عصیان از صفحه روحش برطرف می گردد ، و صفا و لطافت جوهر قلبش که منوّر به نور ولاء و محبّت امیرالمؤمنین علیّ _ علیه السّلام _است، بارز می شود و سرانجام صلاحیّت تقرّب به خدا و ورود به جنّت المأوی را به دست می آورد.

درجات عذاب بر حسب اختلاف درجات آلودگیِ حاصل از گناهان، مختلف است

مطلبی که شایان توجّه است، این که طول مدت این تصفیه و تلطیف روح، از نظر اختلاف در کمّیّت و کیفیّت گناهان، مختلف است . بعضی که آلودگیشان سطحی است، در شدائد سکرات مرگ، از آن پاک می شوند. دسته ای با عذابهای قبر و علم برزخ، شستشو داده می شوند. گروهی در صحنه های هول انگیز محشر، مانند موقف حساب و میزان و عبور از صراط، تصفیه می گردند.

عدّه ای هم که پلیدیِ سیّئاتشان بسیار عمیق است، تنها راه تطهیرشان، فرو رفتن در « حمیم دوزخ » (۱) است و نوشیدن از « غسّاق جهنّم » ، (۲) که چه بسا سالها باید در چنین عذاب جانفرسا و دردناکی، محکوم به مکث و توقّف باشند تا پلیدیِ گناهان از صفحه جانشان زائل گشته و از نو، به صفای جوهری خود بازگردند و مناسب و شایسته « دارالسّلام » بشوند ! !

در این آیات، اشاره ای به عذاب گنهکاران مؤمن شده است

اِنَّ جَهنَّمَ کَانَتْ مِرصادا * للطّاغین مَآبا* لَّابِثینَ فیها اَحقابا* لایَذوقوُنَ فیها بَردا وَلا شَرابا * اِلّا حَمیما وَ غَسّاقا* جَزاءً وِفاقا : (۳)

« جهنّم، مِرصاد و کمینگاهی بزرگ و قرارگاهی است برای طغیانگران؛ مدّتهای طولانی در آن می مانند. در آنجا نه چیز خنکی می چشند، و نه نوشیدنی خوشگواری (می نوشند)؛ جز آبی سوزان و مایعی از چرک و خون (خوراک دیگری ندارند)؛ این،

۱- اشاره به آیه ۲۵ سوره «نبأ» است

۲- اشاره به آیه ۲۵ سوره «نبأ» است

۳- آیات ۲۱ تا ۲۶ سوره «نَبَأ»

مجازاتی است مناسب و موافق (با اعمال آن تبهکاران) » .

« اَحقـاب »، جمع « حُقب » به معنـای مـدّت طولانی است که به چهل سال و هشـتاد سال از سالهای آخرت و هفتاد هزار سال و غیر آن، تفسیر شده است!(۱) و اجمالاً نشان می دهـد که نوع خاصّی از عـذاب برای گروه مخصوصـی از گنهکاران، ثابت و مسلّم است که پایان پذیر است و با عذاب گروه های دیگری که محکوم در جهنّم می باشند، متفاوت است !

چنانکه در روایتی که ذیل همین آیات از امام باقر ــ علیه السّلام ــ نقل شده آمده است که :

هذِهِ فی الّذینَ یَخرُجوُنَ مِنَ النّارِ :(۲)

« این آیات درباره گنهکارانی است که سرانجام از گناهان پاك شده، و از جهنّم بیرون می آیند. »

و در روایتی از امام صادق ــ علیه السّلام ــ می خوانیم که :

اَلْاَحقابُ ثَمانِیَهُ اَحقابٍ، وَالحُقبُ ثَمانوُنَ سَنَهً، وَالسَّنَهُ ثَلاثَمِأَهٍ وَ سِتُّونَ یَوما ، وَالیَومُ کَألفِ سَنَهٍ مِمّاتَعُدّونَ :(۳)

« اَحقاب (مذکور در آیه شـریفه)، هشت حُقب است؛ و حُقب ، هشـتاد سال؛ و سال، سـیصد و شصت روز؛ و روز، همانند هزار سال از سالهایی است که شما می شمرید » ! !

از نظر رسول خدا ــ صلی اللّه عیه و آله و سلّم ــ نیز گنهکاران از « شیعه » به میزان گناهانشان محکوم به عذاب خواهند بود !

امام عسکری ــ علیه السّلام ــفرمود :

« قال رَسولُ اللّهِ صَلّی اللّهُ علیه و آله و سلّم: اِتَّقُواللّهَ مَعاشِرَ الشّیعهِ ! فَاِنَّ الجَنَّهَ لَن تَفُوتَکُم و ، اِن اَبطَأَت بِها عنکم قَبائحُ اَعمالِکُم، فَتَنافَسُوا فی دَرَجاتِها.

قیلَ: فَهَل یَدخُلُ جَهَنَّمَ اَحَدٌ مِن مُحِبّیکَ وَ مُحبّی عَلیّ علیه السّلامُ؟

قالَ: مَن قَذَرَ نَفسَهُ بِمُخالَفَهِ مُحَمّدٍ وَ عَلِیٍّ، و واقَعَ المُحَرَّماتِ، وَ ظَلَمَ المُؤمِنین وَالمُوموناتِ، وَ خالَفَ ما رُسِمَ لَهُ مِنَ الشَّریعاتِ جاءَ یَومَ القِیامَهِ قَذِرا طَفِسا !

یَقُولُ مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ علیهماالسّـِلامُ: یافُلانُ، اَنتَ قَذِرٌ طَفِسٌ لاتَصـلُحُ لِمُرافَقَهِ موالیـکَ الَاخیـارِ؛ وَلاـ لِمُعـانَقَهِ الحُورِ الحِسـانِ؛ وَلا المَلائِکَهِ المُقَرَّبینَ.

لاتَصِلُ اِلی ما هُناکَ اِلّا بِأَن تُطَهَّرَ عَنکَ ماهیهُنا، یَعنی ما عَلَیکَ مِن الذُّنُوبِ. فَیَدخَلُ

۱- تفسیر مجمع البیان و المیزان

۲- تفسیر نورالثّقلین ، ج ۵ ، ص ۴۹۵ ، حدیث ۲۶ ؛ و تفسیر مجمع البیان

۳- تفسیر نورالثّقلین ، ج ۵ ، ص ۴۹۵ ، حدیث ۲۴

اِلَی الطَّبَقِ الاَعلی مِن جَهَنَّم ، فَیُعذَّبُ بِبعضِ ذُنوُبِهِ !

وَ مِنهُم مَن یُصیبُهُ الشَّدائِدُ فی المَحشَرِ بِبَعضِ ذُنوبِهِ، ثُمَّ یَلقِطُهُ مِن هُنا وَ مِن هُنا مَن یَبعَثُهُم اَلِیهِ مَوالیهِ مِن خِیارِ شیعَتِهِم ، کَما یَلقِطُ الطَّیرُ الحَبَّ.

وَ مِنهُم مَن یَکونُ ذُنوُبُهُ اَقَلَّ وَ اَخَفَّ، فَیُطَهَّرُ مِنها بِالشَّدائِدِ وَالنَّوائِبِ مِن السَّلاطینِ وَ غَیرِهِم ، وَ مِنَ الآفاتِ فی الاِبـدانِ فی الدُّنیا ، لِیُدَلّی فی قَبرِهِ و هُوَ طاهِرٌ.

وَ مِنهُم مَن یَقرُبُ مَوتُهُ، وَقَدبَقِیَت عَلَیه سَیِّئَهٌ فَیَشْتَدُّ نَزعُهُ، وَ یُکفَّرُ بِهِ عَنهُ؛ فَاِن بَقِیَ شَیی ءٌ وَ قَوِیَت عَلَیه، یکون لَهُ بَطَرٌ وَ اضطِرابٌ فی یَومِ مَوتِهِ، فَیَقِلُّ مَن بِحَضرَتِهِ ، فَیَلحَقُهُ بِهِ الذُّلُ، فَیُکفَّرُ عَنهُ، فَاِن بَقِیَ شَیی ءٌ اُتِیَ بِهِ، وَلَمّا یُلحَد فَیُوضَعُ فَیَتَفَرَّقوُنَ عَنهُ، فَیُطَهَّرُ.

فَـاِنْ کـانَ ذُنُوبُهُ اَعْظَمَ وَ اَکْثَرَ، طُهِّرَ مِنْهـا بِشَدائِدِ عَرَصـاتِ یَوْمِ الْقِیـامَهِ ؛ فَـاِنْ کـانَـتْ اَکْثَرَ وَ اَعْظَمَ ، طُهِّرَ مِنْها فی الْطَّبَقِ الْاَعْلی مِنْ جَهَنَّمَ . وَ هؤلاءِ اَشَدُّ مُحِبّینا عذابا وَ اَعْظَمُهُمْ ذُنُوبا!

لَیْسَ هؤلاءِ یُسَمّونَ بِشیعَتِنا، وَ لِکنَّهُمْ یُسَمَّوْنَ بِمُحِبّینا وَ الْمُوالینَ لِاَوْلِیائِنا وَالمُعادینَ لِاَعدائِنا. اِنَّ شیعَتَنا مَن شَیَّعَنا، وَاتَّبَعَ آثارَنا، وَاقتَدی بِاَعمالِنا » :(۱)

« رسول خدا ــ صلی اللّه علیه و آله و سلّم ــ فرمود :

ای گروه شیعه ! از خدا بترسید، تقوی پیشه کنید. بهشت از دست شما نخواهد رفت (سرانجام بهشتی خواهید شد) هرچند اعمال زشتتان سبب دیر رسیدن آن به شما بشود. حال، برای تحصیل درجات آن تمایل و رغبت بیشتری از خود نشان بدهید (از سعی و کوشش لازم فروگذار نکنید). کسی پرسید: آیا از دوستداران شما و از دوستداران علی ــ علیه السّلام ــ هم کسی داخل جهنّم می شود !؟ فرمود: کسی که خود را با نافرمانی (از دستورات) محمّد و علیّ ، آلوده کرده، و مرتکب محرّمات شده است، و نسبت به مردان و زنان با ایمان ستم روا داشته، و از مقرّرات شریعت تخلّف ورزیده است، روز قیامت در حالی که آلوده و کثیف است، وارد محشر می شود.

محمّد و علیّ ــ علیهما السّلام ــ می گویند : ای فلان ، تو آلوده و کثیفی ، نه شایستگیِ هم نشینی با مولاهای نیک خودداری ، و نه صلاحیّت هم آغوشی با حوران زیبا ، و نه (لیاقت مصاحبت) با فرشتگان مقرّب ! به آن چه که در اینجا است نخواهی رسید ، مگر این که از آن چه که همراه آورده ای یعنی از پلیدیِ گناهان ، تطهیر شوی ! پس او را داخل طبقه بالای جهنّم می کنند ، و آن جا به کیفر برخی از گناهانش می رسد .

و گروهی از آنان، بر اثر برخورد با شدائد (ابتدائی) محشر تصفیه می شوند ، و سپس گروه خاصّی از نیکان شیعه که از سوی امامانشان برانگیخته شده اند ، مانند مرغی که دانه از زمین برچیند ، آن پاک شدگان را از این گوشه و آن گوشه محشر، برمی چینند. و جمعی هم که گناهانشان کمتر و سبک تر است (در همین دنیا) به وسیله

۱- بحارالانوار ، ج ۶۸ ، ص ۱۵۴، حدیث ۱۱ ، نقل از : تفسیر امام عسکری _ علیه السّلام _ .

شدائد و انواع گرفتاری ها که از جور سلاطین و دیگران متحمّل می شوند، و آفات و بلیّاتی که (بر اثر فقر و مصیبت و بیماری و امثال آن) برجسم و روحشان وارد می شود، تطهیر می گردند ، و با روحی پاک و مطهّر وارد عالم قبر می شوند.

و بعضی هم که مرگشان نزدیک شده، و هنوز گناهی برگردنشان باقی است، به شدّت حال نَزْع و دشواریِ جان دادن مبتلا می شوند ؛ تا آن جا که اطرافیانشان از آنها کناره گیری می کنند و از این راه (آن بیچارگان) احساس ذلّت و خواری می نمایند، و در نتیجه همین فشاری که بر روحشان وارد می شود، تطهیر می گردند. و اگر گناهانشان بزرگ تر و بیشتر بود، در شدائد عرصات قیامت تطهیر می شوند؛ و اگر هم باز بزرگ تر و بیشتر بود، در طبقه اعلای جهنّم معذّب و مطهَّر می گردند. و اینان در میان دوستان ما، کسانی هستند که گناهانشان بزرگ تر و عذابشان شدیدتر از دیگران است. و البتّه این گروه های گناه کار، شیعه ما، نامیده نمی شوند؛ بلکه اینها محبّین و دوستداران ما، نامیده می شوند که بااولیاء ما دوستند و با دشمنان ما دشمنند. چه آن که شیعه ما، کسانی هستند که از ما پیروی کنند و به اعمال ما، اقتدا نمایند».

از نظر امام امیرالمؤمنین علیه السّلام مؤمن گنهکار در روز جزا چه وضعی خواهد داشت ؟

« عَن اَبی جَعفَرٍ الجَوادِ، عَن آبائِهِ ـ علیهم السّلام ـ قالَ: قیلَ لِاَمیرالمُؤمنین علیه السّلام: صِف لَنَا المَوتَ. فَقالَ: عَلَی الخَبیرِ سَقَطتُم ! هُوَ اَحدُ ثَلاثهِ اُمُورٍ یَردُ عَلَیهِ: اِمّا بِشارَهٌ بِنَعیم الاَبَدِ، وَ اِمّا بِشارهٌ بعذاب الاَبَدِ، وَ اِمّا تَحزینٌ وَ تَهویلٌ وَ اَمرُهُ مُبهَمٌ ، لایَدری مِن اَیِّ الفِرقِ هُوَ.

فَاَمّا وَلیُّنا المُطیعُ لِاَمرنا، فَهُوَ المُبَشَّرُ بنعیم الاَبَدِ. وَ اَمّا عَدوُّنا المُخالِفُ عَلَینا، فَهُوَ المُبَشَّرُ بعذابِ الاَبَدِ. وَ اَمّاالمُبهَمُ اَمرُهُ الّذی لایدری ما حالُهُ، فَهُوَ المُؤمِنُ المُسرِفُ عَلی نَفسِهِ، لایدری مایَؤُولُ اِلَیهِ حالُهُ؛ یَأتیهِ الخَبَرُ مُبهَما مَخوفا.

ثُمَّ لَن یُسَوِّیَهُ اللّهُ عَزَّوَجلَّ بِاَعدائِنا؛ لکِن یُخرِجُهُ مِنَ النّار بِشَفاعَتِنا. فَاعمَلُوا، وَاَطیعوُا؛ وَلا تَتَّکِلوُا، وَلا تَستَصغِرُوا عُقُوبَهَ اللّه عَزَّوَجَلَّ؛ فانَّ مِنَ المُسرفینَ مَن لاتَلحَقُهُ شَفاعَتُنااِلّا بَعدَ عَذابِ ثَلاثَماَهِ اَلفِ سَنَهٍ » : (۱)

« امام جواد علیه السّلام، از پدران بزرگوارش ـ علیهم السّلام ـ نقل فرموده است که از حضور امام امیرالمؤمنین ـ علیه السّلام ـ تقاضا کردند : مرگ را برای ما توصیف فرما ! آن حضرت فرمود: به شخص آگاه رسیده اید (سؤال از شخص مطّلع نموده اید).

۱- بحارالانوار، ج ۶ ، ص ۱۵۳ ، حدیث ۹ ، نقل از معانی الاخبار صدوق ـ رحمه اللّه ـ .

آن (مرگ) یکی از سه چیز است که بر او (انسان) وارد می شود :

یا بشارتی است به زندگی خوش و حیات سرشار از نعمت جاویدان؛ و یا گزارشی است از شکنجه و عذاب بی پایان؛ و یا به صورت امر مبهمی است موجب اندوه و هَوْل و هراس فراوان ، که نمی داند از کدامین آن گروه ها خواهد بود ! امّا ولیّ ما که مطیع فرمان ما است، پس او همان است که بشارت داده می شود به زندگی خوش و نعیم ابدی. و امّا دشمن ما که مخالفت کننده (با امر و نهی) ما است، او همان است که گزارش داده می شود به عذاب همیشگی.

و امّا آن کسی که امرش مُبهم است، و نمی داند چه حالی خواهد داشت، او آن فرد با ایمانی است که اسراف کار برخود بوده (با داشتن ایمان، مرتکب گناهانی شده و خود را آلوده ساخته است) و نمی داند عاقبت کار او چه خواهد شد، گزارش احوال، به صورت مبهم و ترسناک به وی می رسد !

آن گاه (آن چه که مسلّم است این است که) خداوند ـ عزّوجّل ـ هرگز او را با دشمنان ما، برابر و یکسان قرار نمی دهد (که به عذاب خالد و کیفر دائم معذّبش سازد) بلکه وی را (سرانجام) به شفاعت ما از آتش بیرون می آورد.

پس (بنابراین) کار کنید و (امـر و نهی خدا را) اطاعت نمائید ، و اتّکال (بـر ایمان تنها) نداشتـه باشیـد (که بی پـروای در ارتکاب معاصـی باشید) و عقـوبت خدای ـ عزّوجّل ـ را کوچک مشمارید ! چه آن که از گنهکاران (مؤمن) کسانی هستند که شفاعت ما به آنان نمی رسد مگر بعد از سیصد هزار سال معذّب بودن » ! !

این روایت، تهدید بسیار محکمی دارد ، درباره همانان که به دستاویز عنوان « تشیّع » و دلگرم بودن به « شفاعت » اولیاء خدا و اتّکال به مقام « ولایت » امام امیرالمؤمنین ـ علیه السّلام ـ موضوع ارتکاب معاصی و تخلّف از فرامین خدا و بی پروایی در گناه را سبک می شمارند و عقوبات الهیّه را به فرموده امام ـ علیه السّلام ـ« استصغار » می نمایند و کوچک و ناچیز تلقّی می کنند ! !

بر این گروه مغرور نادان لازم است در این گفتار امام ـ علیه السّلام ـ با دقّت کامل بیندیشند... تا خوب باورشان بشود و بدانند : همان آقا و مولائی که ما، چشم امید به دست کرم شفاعتش داریم، می فرماید :

درست است که دوستداران من در ردیف دشمنان من نخواهند بود، و دچار عذاب مخلّد نخواهند شد، بلکه سرانجام مشمول شفاعت ما گردیده و از آتش و عذاب بیرون می روند.

ولی مَعَ الوَصف، از نظر آلودگی ها که بر اثر گنهکاری ها در صفحه جانشان به وجود آمده است، به نسبت های مختلفی که دارند از حیث عمیق و سطحی بودن آثار گناهان، استحقاق عذاب به درجات گوناگون خواهند داشت؛ تا پس از

زوال آن پلیدی ها و پیدایش شایستگی خاصّ و تناسب لازم، بتوانند در معرض شفاعت ما، قرار گیرند.و لذا بعضی از آنان، جِرم کدورت روح و آلودگی قلب شان به گونه ای متراکم است و عمیق، که بعد از سیصد هزار سال توقّف در عذابخانه جهنّم، مستحقّ شفاعت ما می گردند ! ! و به همین جهت است که با جدّ و صراحت تمام می فرماید:

« فاعملوا، و أطیعوا؛ ولاتستصغروا عقوبه اللّه عزّوجّل » .

عذابی که سبکترینش این است ! چگونه می شود آن را سهل و آسان گرفت ؟ !

از امام صادق _ علیه السّلام _ منقول است :

اِنَّ اَهوَنَ النّاسِ عَذابا یَومَ القِیامَهِ لَرَجُلٌ فی ضَحضاحٍ مِن نارٍ، عَلَیهِ نَعلانِ مِن نارٍ وَ شِراکانِ مِن نارٍ، یَغلی مِنها دِماغُهُ کَما یَغلِی المِرجَلُ. مایَری اَنَّ فی النّار اَحَدَا اَشَدَّ عَذابا منه، وَ ما فی النّارِ اَحَدٌ اَهوَنَ عَذابا مِنهُ : (۱)

« سبک عذاب ترین مردم به روز قیامت، مردی است که میان آتشی اندک و کم عمق (۲) (از آتش های دوزخ) قرار گرفته و یک جفت کفش بنددار آتشین به پا دارد که بر اثر آن مغز سرش می جوشد، آن چنان که دیگ می جوشد ! و او چنین می پندارد که در میان جهنم، کسی سخت عذاب تر از او نمی باشد، در حالتی که کسی سبک عذاب تر از وی در میان جهنّم وجود ندارد ! »

مسئولّیت سنگین آقایان « وُعّاظ » در این باب

یکی از پرمسئولیّت ترین موقفها برای آقایان خطبا و وُعّاظ، همین موقف مربوط به خاندان عصمت _ علیهم السّلام _ است که از طرفی لازم و واجب است که از طرق گوناگون و بیانات متنوّع، اصالت مسئله « ولایت » و « امامت » امام امیرالمؤمنین علیّ و دیگر ائمّه دین از اهل بیت رسول _ علیهم الصّلوه والسّلام _ را ثابت نمایند، و بذر محبت و مودّت آن برگزیدگان خدا را _ که سرّ اسلام، و شرط توحید، و لُبّ ومغز عبادت، و رمز حیات و سعادت جاودانه در سرای آخرت است _ در زمین دل ها بیفشانند و قلب ها را عاشق شیدای آن چهره های

۱- بحارالانوار ، ج ۸، ص ۲۵۹ ، قسمت آخر حدیث ۴۴

۲- « ضَحْضاح » آب کمی را گویند بر روی زمین که وقتی پا در آن گذارند ، درست روی پا را نپوشاند . (مجمع البحرین). و در این حدیث بر سبیل «استعاره» به معنای « آتش اندك » آمده است . (لسان العرب)

پاک جمیل حسن ــ که وجه اللّه الَاتمّ اند و نور اللّه الازهَر ــ بسازند.

در عین حال ، از طرف دیگر، کاملاً مواظب باشند که این مطلب، بدان گونه القاء نشود که نتیجه اش بی اعتبار شدن احکام خدا، و سبک گشتن امر و نهی و واجبات و محرّمات الهی در نظر مردم بشود، به طوری که بهانه جویان اسیر دام هوس، محبّت آن داعیان الی اللّه را به صورت یک دستاویز دینی محکم برای آزادی در ارتکاب گناه بشناسند، و عملاً ـ بی تقوائی و بی پروائی از خدا را پیشه خود سازند؛ و سرانجام بر اثر آلودگی به پلیدیِ عصیان، از فیض قرب خدا محروم، و از مصاحبت با اولیاء خدا مهجور شوند !

فصـــل هشتـــم: نکاتی مهم درباره محبت اهل بیت علیهم السلام !

اشاره

تحلیل و بررسی

این جا مناسب است تحلیلی کوتاه درباره موقعیّت اصل « محبّت آل رسول علیهم الصلوه والسّلام » به عمل آیـد که آیا لزوم « مودّت » آن مقرّبـان درگـاه خـدا ، صـرفا برای به دست آوردن احکـام خـدا و آشـنا گشـتن با حقایق دین و « اتّباع » از رفتار و گفتار آنها است ؟ یا خیر، با قطع نظر از این مطلب که به جای خود درست است و مسلّم، اساسا خود محبّت به آن انوار مقدّسه الهیّه، مستقلاً نورآفرین و سعادت بخش است و به اصطلاح اهل علم، «موضوعیّت » دارد؟ !

محبّت اهل بیت رسول علیهم السّلام علاوه بر « طریقیّت » دارای « موضوعیّت » نیز می باشد !

حقیقتی که از نظر ما طائفه شیعه امامیّه، از مسلّمات قطعیّه است و جای هیچ گونه ابهامی نیست، این حقیقت است که تنها راهِ دستیـابی بـه احکـام خـدا و پی بردن به مقرّرات شـرع مقـدّس اسـلام پس از رسـول اللّه اعظم ـ صـلّی اللّه علیه و آله وسـلّم ـ براساس تنصیص و تصریح خود آن حضرت، رجوع به عترت طاهره و اهل بیت اطهار ـ علیهم الصّلوه و السّلام ـ است.

در روایت مشـهور و متـواتر « ثَقَلین» (۱) که متفق علیه بین الفریقین از شـیعه و سـنّی است، آن اُمنـاء وحی خـدا، همراهِ جـدایی ناپذیر برای کتاب خدا، نشان داده شده اند؛ و انحراف از هدایت آن هادیان الی الّحق، جز ضلالت و گمراهی ، و

۱- این حدیث با بیشتـــر از صد طریق از سی و پنج نفـــر از صحابه پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله وسلّم نقل شده است . رجوع شود بــه «عبقات» جلـد حدیث ثقلین ؛ غایه المـــرام ص ۲۱۱ (شیعه در اسلام علامه طباطبائی ، ص ۸، پاورقی ها ۴) ؛ « المراجعات » ص ۱۹ تا ۲۲ ؛ بحارالانوار ، ج ۹۲ ، ص ۲۷ ؛ تفسیر آلاءالرحمن ، ص ۴۳ ؛ مقدمه تفسیر « البیان » ، ص ۶ و ۷ ؛ تفسیر برهان ، ج ۱ ، ص ۹ تا ۱۴. رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله وسلّم فرموده است : «انّی تارک فیکُمُ الثقلین : کتاب اللّه ، و عـترتی اهـل بیـتی و انَّهُمـا لن یفترقـا حتی یردا علیَّ الحوض » : « من در بین شـما دو چیز گرانقـدر و وزین از خود بـاقی می گـذارم : کتاب خدا ، و عترتم اهل بیتم ، و محققا آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در روز قیامت بر من وارد شوند »

سرانجام جز شقاوت و حرمان ابدی نتیجه ای نخواهد داشت.

لذا از این نظر ، مودّت اهل البیت و ذوی القُربی _ که به حکم قرآن حکیم _ به عنوان اجر رسالت رسول اللّه _ صلی اللّه علیه و آله و سلّم _ ارائه شده است _ در حدّ وسیله ای خواهد بود برای راه یابی به متن شریعت حقّه، و آگاهی از مقرّرات الهیه، چنان که قرآن کریم، یک جا، می فرماید : قُل ما اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجرا اِلَّا المَوَدَّهَ فی القربی : (۱)

« بگو (ای رسول مکرّم) من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم مطالبه نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم ».

و جای دیگر می فرماید :

قُل ما اَسئَلُکُم عَلَیهِ مِنْ اَجرٍ اِلّا مَن شاءَ اَن یَتَّخِذَ اِلی رَبِّهِ سَبیلاً :(۲)

« بگو، من در برابر ابلاغ رسالت خویش هیچ گونه پاداشی از شما نمی طلبم، مگر این که کسی بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند ».

آری، از این نظر، مودّت آل بیت رسول علیهم السّلام _ به اصطلاح _ حیثیت «طریقیّت » به خود گرفته، و راه نیل به حقایق اصیل دین خواهد بود.

امّا از نظر دیگر و از دیدگاه خاصّ جداگانه ای که از خلال بیانات رسول اکرم _ صلی اللّه و آله و سلّم _ مُبیّن گشته ، و همچون روز روشن در چشم انداز قلب و جان ما قرار گرفته است ، مسئله مودّت و محبّت اهل بیت رسالت و عصمت _ صلوات اللّه علیهم اجمعین _ مخصوصا سیّد و یَعسوب آنان امام امیرالمؤمنین _ علیه افضل صلوات المصلّین _ در حدّ ذات خود ، با صرف نظر از حیث « هدایت » و راهنمائی به حقایق دین، و هم چنین با قطع نظر از مسئله «اتّباع» و پیروی از اعمال و اقوال آن اسوه های مؤمنین، خود « محبّت » به آن مقرّبان درگاه خدا، در حدّ نفس خود، ارزش و اعتبار فوق العاده عظیم می باشد.

و مستقلاً نورانیّت و صفا و لطافتی عجیب به قلب می بخشد، به مراتب، بیش از آن نورانیّتی که از ناحیه بسیاری از عبادات، در دل حاصل می شود.

این برای آن است که محبّت علیّ و آل اطهار علیّ _ علیهم الصلّوه و السّلام _ عبادت قلب است، و به تعبیر بعضی روایات، افضل عبادات است !(۳) و لذا اهمیّت آن نسبت به سایر عبادات، در حدّ اهمیّت « قلب » است نسبت به سایر اعضا و جوارح انسان !پس بنابراین نظر، محبّت به خاندان عصمت _ علیهم السّلام _

۱- سوره شوری ، آیه ۲۳

۲- سوره فرقان ، آیه ۵۷

۳- ضمن روایاتی که در صفحات بعد _ ان شاءاللّه _ ارائه می گردد ، مطالعه خواهید فرمود

علاوه برجنبه « طریقیّت »،« موضوعیّت » نیزدارد.وهیچ گونه منافاتی نیست در این که چیزی علاوه براین که وسیله رسیدن به یک مطلب ارجمند است،خودش نیز دارای ارزش و شرافت خاصّی در حد ارزش و شرافت ذی المقدّمه اش باشد (تقریبا نظیر « مصلحت سلوکیّه » که بعضی از اعاظم علمای علم اصول، در باب « امارات شرعیه » قائل شده اند).(۱)

اینک به نمونه ای از روایات در این باب توجّه فرمائید

۱ ــ « قالَ: قالَ لی اَبُو عَبدِاللّه علیه السّلام: اِنَّ فَوقَ کُلِّ عِبادَهٍ عِبادَهً و حُبُّنا اَهلِ البَیتِ اَفضَلُ عِبادَهٍ » : (۲)

« راوی گفت: امام صادق ــ علیه السّلام ــ به من فرمود: بالاتر از هر عبادتی، عبادتی هست؛ و محبّت ما ــ اهل بیت ــ برترین عبادات است ».

۲ ــ « عَن جَعفَربنِ مُحَمَّد علیهماالسّلام: حُبُّ عَلِیٍّ عِبادَهٌ وَ اَفضَلُ العِبادَهِ » : (۳)

« از امام جعفربن محمّد صادق علیهما السّلام است: حبّ علی علیه السّلام، عبادت است و برترین عبادات است » .

۳ ــ « عَن مُوسَی بنِ جَعفَرٍ، عَن اَبیهِ، عَن جَدِّهِ ــ علیه السّلام ــ عَن جابِربنِ عَبداللّهِ، قالَ: قالَ رَسوُلُ اللّه صلی الله علیه و آله: اِنّی لَارجوُ لِاُمَّتی فی حُبِّ عَلِیٍّ ، کَما اَرجوُ فی قَولِ لااِلهَ اِلاَّ اللّهُ » : (۴)

« امام موسی بن جعفر کاظم ــ علیه السّلام ــ با واسطه آباء کرامش ــ علیهم السّلام ــ از رسول خدا ــ صلی اللّه علیه و آله ــ نقل فرموده است که فرمود:

حقیقت آن که من، برای نجات امّتم، به حبّ علیّ همان گونه دل گرم و امیدوارم که به کلمه لا اله الّا اللّه (و عقیده توحید) دل گرم و امیدوارم ».

یعنی: محبّت علیّ ــ علیه السّلام ــ همانند عقیده توحید، رکن اسلام و جوهر ایمان و رمز نجات است؛ و فاقد آن، همچون فاقد اعتقاد به توحید، دور از اسلام

۱- به کتاب « فرائد الاصول » شیخ انصاری ــ قدس اللّه سره ــ رجوع شود ، ص ۲۷ « فی امکان التعبد بالامارات الغیر العلمیه ». و در کتاب « اصول الفقه » مرحوم مظفر ، ج ۳ ، ص ۴۱ ، راجع به این مطلب چنین آمده است : « فتکون الامارهُ من ناحیهٍ لها شأن الطریقیه الی الواقع ، و من ناحیهٍ اُخری لها شأن السببیه » . یعنی : « اماره شرعیه » روی این نظر ، از جهتی دارای شأن « طریقیت » به سوی واقع است ؛ و از جهت دیگر ، دارای شأن « سببیت » است . و فی حدّ نفسه ، واجد مصلحتی است که جبران کننده مصلحت فوت شده حکم واقعی است .

۲- بحارالانوار، ج ۲۷ ، ص ۹۱ ، حدیث ۴۸ ، نقل از محاسن

۳- الامام علی بن ابی طالب،تألیف آقای رحمانی همدانی،ص ۱۳۹،نقل ازتاریخ بغداد، ج ۱۲،ص ۳۵۱

۴- بحارالانوار ، ج ۳۹ ، ص ۲۴۹ ، حدیث ۱۱ ، نقل از بشاره المصطفی

و عاری از ایمان و محکوم به هلاک است.

۴ _ « قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله:...حُبُّ عَلِیٍّ نِعمَهٌ، وَ اتِّباعُهُ فَضیلهٌ... » : (۱)

« رسول خدا _ صلی اللّه علیه و آله: (ضمن حدیث مفصّلی) فرمود :

« حبّ علی، نعمت است؛ و پیروی از او، فضیلت است ».

یعنی: دوستی علیّ _ علیه السّلام _ در حدّ نفس خود دارای ارزش و اعتبار عظیم است؛ و البتّه پیروی از او، مزیّت و کمال دیگری است برای نفس آدمی، و درجه برتری است از معرفت به حقّ علیّ علیه السّلام.

۵ _ « عَن عَبدِاللّهِ بن مَسعودٍ، قالَ: کُنّا مَعَ النَّبِیِّ _ صلّی اللّه علیه و آله _ فی بَعضِ اَسفارِهِ، اِذ هَتَفَ بِنا اَعرابیٌّ بِصوتٍ جَهوَرِیٍّ ، فَقالَ: یا محمّد ! فَقالَ لَهُ النَّبی صلّی اللّه علیه و آله: ما تَشاءُ؟

فقال اَلمَرءُ یُحِبُّ القَومَ وَلایَعمَلُ بِاَعمالِهِم !

فقال: النَبِیُّ صلّی اللّه علیه و آله: اَلمَرءُ مَعَ مَن اَحَبَّ... » : (۲)

« از عبداللّه بن مسعود نقل شده است که در یکی از سفرها در خدمت پیامبر اکرم _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ بودیم. مردی بادیه نشین از دور به صدای بلند، آواز داد: ای محمّد !

پیامبر اکرم _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ فرمود: چه می خواهی؟

گفت: کسی، قومی را دوست می دارد، ولی در « عمل » پیروی از آنها نمی کند (در روز جزا چه وضعی خواهد داشت)؟

رسول اکرم _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ فرمود : انسان، با همان کس خواهد بود که دوستش دارد ».

این بیان نیز، ارزش اصل « محبّت » را نشان می دهد که با قطع نظر از مسئله « اتّباع در عمل » راه مستقلّی است برای نیل به فیض مصاحبت با محبوب !

۶ _ « قالَ اَبُوجَعفَرٍ عَلیه السّلام: وَاللّهِ لَو اَحَبَّنا حَجَرٌ، حَشَرَهُ اللّهُ مَعَنا. وَ هَلِ الدّینُ اِلّا الحُبُّ!؟» : (۳)

« امام باقر _ علیه السّلام _ فرمود : به خدا سوگند ، اگر سنگی هم ما را دوست بدارد ، خدا او را با ما محشور می کند ! و آیا (حقیقت) دین ، جز محبّت ، چیز دیگری هم هست !؟ ».

۷ _ « قالَ : سَمِعتُ رَسُولَ اللّهِ _ صلّی الله علیه و آله _ یَقوُلُ : مامِن عَبدٍ وَلا اَمَهٍ یَموُتُ

۱- بحارالانوار ، ج ۳۹ ، ص ۳۷ ، ضمن حدیث ۷ نقل از امالی صدوق

۲- بحارالانوار ، ج ۲۷ ، ص ۱۰۲ ، حدیث ۶۷ ، نقل از مجالس مفید

۳- بحارالانوار ، ج ۲۷ ، ص ۹۵ ، ضمن حدیث ۵۷ ، نقل از تفسیر عیاشی

و فی قَلبِهِ مِثقالُ حَبَّهِ خَردَلٍ مِن حُبِّ عَلِیِّ بنِ اَبی طالِبٍ ــ علیه السّلام ــ اِلّا اَدخَلَهُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ الجَنَّهَ » : (۱)

« راوی گفت : شنیدم از رسول خدا ــ صلی اللّه علیه و اله و سلم ــ که می فرمود: هیچ بنده ای از مرد و زن نیست که بمیرد در حالی که به قدر سنگینی دانه خردل از محبّت علی بن ابی طالب ــ علیه السّلام ــ در دلش باشد، مگر این که خداوند عزّوجلّ، او را به بهشت داخل می کند ».

۸ ــ « عَن اَبی جَعفَرٍ ــ علیه السّلام ــ قالَ: قالَ رَسوُل اللّهِ ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ لِعَلِیٍّ علیه السّلام: یا عَلِیُّ ! ما ثَبَتَ فی قَلبِ امرَءٍ مُؤمِنٍ فَزَلَّت بِهِ قَدَمٌ عَلَی الصِّراطِ، اِلّا ثَبَتَتْ لَهُ قَدَمٌ اُخری؛ حَتّی یُدخِلَهُ اللّهُ بِحُبِّکَ الجَنَّهَ » : (۲)

« از امام باقر ــ علیه السّلام ــ منقول است که رسول خدا ــ صلی اللّه علیه و آله ــ به علیّ ــ علیه السّلام ــ فرمود: یا علیّ ! محبت تو در دل هیچ فرد با ایمانی مستقرّ نمی شود، مگر این که هرگاه از او قدمی بر صراط بلغزد، قدم دیگرش ثابت می ماند؛ تا آن که سرانجام، او را خداوند به سبب محبّت تو، داخل بهشتش می نماید ».

۹ ــ « قالَ النَّبِیُّ صَلّی اللّه علیه و آله و سلم: اَلا وَ مَن اَحَبَّ عَلِیّا وَ تَوَلّاهُ ، کَتَبَ اللّهُ لَهُ بَرائَهً مِنَ النّارِ، و جَوازا عَلیَ الصِّراطِ، وَ اَمانا مِنَ العَذابِ » : (۳)

« پیامبر اکرم ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ فرمود: هان، که هر که علیّ را دوست بدارد، و ولایت او را بپذیرد، خداوند برای او منشور و فرمانِ رهائی از آتش و عبور بر صراط و ایمنی از عذاب می نویسد ».

۱۰ ــ « عَنِ ابنِ عَباسٍ، قالَ: قالَ رَسوُلُ اللّهِ صلی الله عَلیه و آله و سلّم: حُبُّ عَلِیّ بنِ اَبی طالِبٍ ــ علیه السّلام ــ یأکُلُ السَّیِّئاتِ کَما تَأکُلُ النّارُ الحَطَبَ » : (۴)

« ابن عبّاس از رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ نقل کرده است که فرمود: دوستی و محبّت علیّ بن ابی طالب ــ علیه السّلام ــ گناهان را می خورد، همان گونه که آتش هیزم را می خورد ».

۱۱ ــ « عَنِ ابنِ عَبّاس، قالَ : قالَ رَسوُلُ اللّهِ صلّی اللّه علیه و آله: حُبُّ عَلِیِّ بنِ اَبی طالبٍ یُحرِقُ الذُّنوُبَ، کَما تُحرِقُ النّارُ الحَطَبَ » : (۵)

« ابن عبّاس، از رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ نقل کرده است که فرمود:

۱- بحارالانوار ، ج ۳۹ ، ص ۲۴۶ ، حدیث ۲ ، نقل از امالی طوسی

۲- بحارالانوار ، ج ۳۹ ، ص ۳۰۵ ، حدیث ۱۱۹ ، نقل از فضائل الشیعه صدوق

۳- بحارالانوار ، ج ۳۹ ، ص ۲۷۸ ، ذیل حدیث ۵۵ ، نقل از : اربعین فقیه شامی و فضائل الشیعه صدوق .

۴- الامام علی بن ابی طالب ، ص ۱۳۹ ، نقل از : لسان المیزان ، ج ۱ ، ص ۱۸۵ ؛ تاریخ بغداد ، ج ۴ ، ص ۱۹۵ ؛ کفایه الطالب

، ص ۳۲۵ .

۵- بحارالانوار ، ج ۳۹ ، ص ۲۶۶ ، حدیث ۴۰ ، نقل از : فضائل الشیعه صدوق

دوستی علیّ بن ابی طالب، گناهان را می سوزاند؛ آن گونه که آتش، هیزم را می سوزاند».

۱۲ ــ « عَنِ النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: حُبُّ عَلِیٍّ بنِ اَبی طالِبٍ حَسَنَهٌ لا تَضُرُّ مَعَها سَیِّئَهٌ. وَ بُغْضُهُ سَیئَهٌ لا تَنفَعُ مَعَها حَسَنَهُ » (۱) :

« از پیامبر اکرم ــ صلی اللّه علیه و آله و سلّم ــ منقول است : که محبّت علیّ بن ابی طالب، حسنه ای است که با وجود آن، هیچ گناهی زیان نمی رساند؛ و دشمنی با او، گناهی است که با وجود آن، هیچ حسنه ای سود نمی بخشد ».

۱۳ ــ زَمَخشَری که از مشاهیر علمای سنّی و صاحب تفسیر « الکشّاف » است، در تفسیر آیه ۲۳، از سوره شوری (قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجرا الّا المَوَدّه فی القُربی) این حدیث را نقل می کند :

« قالَ رَسوُلُ اللّهِ ــ صلی الله علیه و آله و سلّم ــ : مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحمَّدٍ، ماتَ شَهیدا. اَلا ـ وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحمَّدٍ، ماتَ مَغفوُرا لَهُ. اَلا ـ وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آل مُحَمَّدٍ، ماتَ تائِبا. اَلا وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ماتَ مُؤمِنا مُستَکمِلَ الایمانِ. اَلا وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آل محمّدٍ، بَشَّرَهُ مَلَکُ المَوتِ بِالجَنَّهِ ثُمَّ مُنکَرٌ وَ نَکیرٌ.

اَلا ـ وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحمَّدٍ، یُزَفُّ اِلَی الجَنَّهِ، کَما تُزَفُّ العَروسُ اِلی بَیتِ زَوجِها. اَلا ـ وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحمَّدٍ ، فُتِحَ لَهُ فی قَبرِهِ بابانِ اِلَی الجَنَّهِ. اَلا ـ وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحمَّدٍ، جَعَلَ اللّهُ قَبرَهُ مَزارَ مَلائِکَهِ الرَّحمَهِ.اَلا وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آل مُحمَّدٍ، ماتَ عَلَی السُّنَّهِ وَالجَماعَهِ.

اَلا ـ وَ مَن ماتَ عَلی بُغْضِ آلِ مُحمَّدٍ، جاءَ یَومَ القِیامَهِ مَکتوُبٌ بَینَ عَینَیهِ : آیِسٌ مِن رَحمَهِ اللّه. اَلا ـ وَ مَن ماتَ عَلی بُغْضِ آل مُحمَّدٍ، ماتَ کافِرا. اَلا وَ مَن ماتَ عَلی بُغْضِ آلِ مُحمَّدٍ، لَم یَشَمَّ رائِحَهَ الجَنَّهِ » : (۲)

« رس__ول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرم__وده است : ه__رکس با محبّت آل محمّد ــ صلی اللّه علیه و آله ــ بمیرد ، شهید مرده است.

توجّه : هر که با حبّ آل محمّد ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ بمیرد، بخشوده و معفوّ از عذاب مرده است.

توجّه : هر که با حبّ آل محمّد ــ صلّی اللّه علیه وآله ــ بمیرد، توبه کار مرده است.

توجّه : هر که باحبّ آل محمّد ــ صلّی اللّه علیه وآله ــ بمیرد، مؤمن کامل مرده است.

توجّه : هر که با حبّ آل محمّد ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ بمیرد، فرشته مرگ، او را

۱- کشف الغُمه ، ج ۱ ، ص ۹۳ . بحارالانوار ، ج ۳۹ ، ص ۲۴۸ ، حدیث ۱۰ و ص ۲۶۶ ، ضمن حدیث ۴۰ ، نقل از فضائل

الشیعه

۲- تفسیر کشاف ، ج ۳ ، ص ۴۶۷ ؛ تفسیر کبیر فخررازی ، ج ۲۷ ، ص ۱۶۶ ؛ بحارالانوار ، ج ۲۷ ، ص ۱۱۱ ، حدیث ۸۴ ؛ و ج ۶۸ ، ص ۱۳۸ ، حدیث ۷۶ ، نقل از جامع الاخبار

بشارت بهشت می دهد، و سپس منکر و نکیر (فرشتگان مأمور سؤال در برزخ) نیز او را بشارت بهشت می دهند.

توجّه : هر که با حُبّ آل محمّد ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ بمیرد ، او را مُعَزَّز و محبوب به سوی بهشت می برند، آنگونه که عروس را مُعَزَّز و محبوب به سوی خانه داماد می برند .

توجّه : هر که با حبّ آل محمّد ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ بمیرد، از قبر او ، دو در به سوی بهشت گشوده می شود.

توجّه : هر که با حبّ آل محمّد ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ بمیرد، خداوند قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد.

توجّه : هر که با حبّ آل محمّد ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ بمیرد، طبق سنّت و جماعت (حقّه اسلام) مرده است.

توجّه : هر که با دشمنی آل محمّد ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ بمیرد، روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که بر پیشانی اونوشته است:مأیوس از رحمت خدا !

توجّه : هر که با دشمنی آل محمّد ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ بمیرد، کافر مرده است.

توجّه : هر که با دشمنی آل محمّد ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ بمیرد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

۱۴ ــ « قالَ رَسوُلُ اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: اِنَّ اللّهَ خَلَقَ الْأَنبیاءَ مِن اَشجارٍ شَتّی وَ خُلِقتُ اَنا وَ عَلِیٌّ مِن شَجَرَهٍ واحِدَهٍ؛ فَأَنَا اَصلُها، وَ عَلِیٌّ فَرعُها و فاطِمهُ لِقاحُها، والحسن و الحسین ثِمارُها، و اَشیاعُنا اَوراقُها. فَمَن تَعَلَّقَ بِغُصنٍ مِن اَغصانِها، نَجی. وَ مَن زاغَ عَنها، هَوی.

ولو اَنَّ عَبْداً عَبَدَ اللّهَ بَیْنَ الصَّفا وَ الْمَرْوَهِ اَلْفَ عام، ثُمَّ اَلْفَ عام، ثُمَّ اَلْفَ عام ؛ حَتّی یصیر کالشَّنّ البالی، ثُمَّ لَم یُدرِک مَحَبَّتَنا، کَبَّهُ اللّهُ عَلی مَنخَریهِ فی النّارِ. ثُمّ تَلا: قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجرَاً اِلّا المَوَدَّهَ فی القُربی » . (۱)

یعنی : « رسول خدا ــ صلی اللّه علیه و آله ــ فرمود: خداوند، انبیا را از درختان مختلفی آفرید؛ ولی من و علی را از درخت واحدی. من اصل و ریشه آن درختم، و علیّ شاخه آن؛ فاطمه سبب و مایه باروری آن درخت است، و حسن و حسین میوه های آن و شیعیان ما برگ های آنند. حال، هرکس به شاخه ای از شاخه های آن درآویزد، رستگار شود؛ و هر کس از آن به کجی گراید، هلاک گردد.

و اگر کسی خدا را در میان صفا و مروه، هزار سال، و سپس هزار سال، و ا ز آن پس هزار سال، عبادت کند تا همچون مشک کهنه شود، ولی محبّت ما را نداشته باشد، خداوند او را به صورت در آتش می افکند؛ سپس این آیه راتلاوت فرمود: قل لا

۱- تفسیر مجمع البیان ، ذیل آیه ۲۳ ، سوره شوری

اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی . یعنی: بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم ».

۱۵ ـ « قالَ ابو عبداللّه علیه السّلام... اِنَّ حُبَّنا اَهلَ البَیتِ لَیحطُّ الذُّنوبَ عَنِ العِبادِ، کَما تَحُطُّ الرّیحُ الشّدیدهُ الوَرَقَ عَنِ الشَّجَرِ » : (۱)

« امام صادق ـ علیه السّلام ـ ضمن حدیثی فرمود: محبّت ما ـ خاندان رسول ـ گناهان را از بندگان می ریزد، آن گونه که باد تند، برگ را از درخت می ریزد ».

۱۶ ـ « عَن اَبی عَبدِاللّهِ علیه السّلام، قالَ: مَن اَحَبَّنا وَ لَقِیَ اللّه وَ عَلَیهِ مِثلُ زَبَدِالبَحرِ ذُنوُبا، کانَ حَقّا عَلَی اللّه اَن یَغفِرَ لَهُ » : (۲)

« از امام صادق ـ علیه السّلام ـ منقول است که فرمود: هر کس ما را دوست بدارد، و خدا را دیدار کند در حالی که به قدر کف دریا، دارای گناه باشد، بر خدا حقّ است که او را بیامرزد ».

۱۷ ـ « عَن الرِّضا، عَن آبائِهِ ـ علیهم السّلام ـ قالَ: قالَ رَسوُلُ اللّهِ صلّی اللّه علیه و آله: حُبُّنا اَهلَ البَیتِ یُکفِّرُ الذُّنوبَ، وَ یُضاعِفُ الحَسَناتِ. وَ اِنَّ اللّهَ تَعالی لَیَتَحَمَّلُ عَن مُحبّینا اَهلَ البَیتِ ما عَلَیهِم مِن مَظالِمِ العِبادِ، اِلّا ما کانَ مِنهُم فیها عَلی اضرارٍ وَ ظُلمٍ لِلمُؤمنینَ، فَیَقوُلُ لِلسّیِّئات: کوُنی حَسَناتٍ » : (۳)

« امام ابوالحسن الرّضا ـ علیه السّلام ـ با واسطه آباء گرامیش ـ علیهم السّلام ـ از رسول خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ نقل فرموده اند که آن حضرت فرمود:

محبّت ما ـ اهل بیت ـ (خاندان رسالت)، گناهان را می پوشاند و حسنات را مضاعف (دو چندان) می سازد.

و خداوند ـ تعالی ـ از جانب دوستان ما ـ اهل بیت ـ آن چه را که بر ذمّه آنها هست از مظالم بندگان ، به عهده می گیرد ـ به استثناء اعمالی که به عنوان ستم و اضرار بر مؤمنین انجام شده باشد ـ آن گاه به گناهان می گوید: تبدیل به حسنات شوید ».

۱۸ ـ « قالَ: سَمِعتُ جَعفَر بنَ مُحمَّدٍ ـ علیهما السّلام ـ یَقوُلُ: مَن اَحَبَّنا، وَ أَحبَّ مُحِبَّنا لا لِغَرَضِ دُنیا یُصیبُها منه؛ و عادی عَدوَّنا، لا لِاحنَهٍ کانَت بَیْنَهُ وَ بَینَهُ، ثُمَّ جاءَ یَومَ القِیامَهِ وَ عَلَیهِ مِنَ الذُّنوبِ مِثلُ رَملٍ عالجٍ وَ زَبَدِ البَحرِ، غَفَرَاللّهُ تَعالی لَهُ » : (۴)

« راوی گفت: شنیدم از امام جعفربن محمّد صادق ـ علیهما السّلام ـ که می فرمود: هر کس ما را و دوستدار ما را، دوست بدارد، نه برای این که از این راه، به بهره ای از

۱- بحارالانوار ، ج ۲۷ ، ص ۷۷ ، حدیث ۹ ، نقل از : ثواب الاعمال صدوق

۲- بحارالانوار ، ج ۲۷ ، ص ۱۲۱ ، حدیث ۱۰۳ ، نقل از : اعلام الدین دیلمی

۳- بحارالانوار ، ج ۶۸ ، ص ۱۰۰ ، حدیث ۵ ، نقل از : امالی طوسی

۴- بحارالانوار ، ج ۲۷ ، ص ۱۰۶ ، حدیث ۷۷ ، نقل از بشاره المصطفی

بهره های دنیوی برسد ! و با دشمن ما، دشمنی کند، نه به خاطر کینه ای که (از جهات شخصی و دنیوی) نسبت به او در دل دارد (بلکه حبّ و بغضش صرفا برای خدا باشد) آن گاه این چنین فرد در روز قیامت، در حالی که به قدر شن های متراکم صحرا و کف دریا دارای گناه است، وارد محشر شود، خداوند تعالی او را می آمرزد » !

دفع استبعاد

برای دفع استبعاد از پذیرش این سنخ از روایات، توجّه به این حقیقت مسلّم قرآنی لازم است که می فرماید:

اِنَّ الحَسَناتِ یُذهِبنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکری لِلذّاکرینَ : (۱)

« حقیقت آن که، حسنات سیّئات را از بین می برند. این، تذکّر و یادآوری است برای آنان که توجّه دارند ».

هـر چنـد ، ایـن جمـلـه در آیـه شریفه، به دنبـال دستور « نماز » آمـده است که وَ اَقِمِ الصَّلوهَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلفا مِنَ اللَّیلِ اِنَّ الحَسَـناتِ یُذهِبنَ السّیئاتِ... یعنی : نماز را در دو طرف روز و در اوائل شب بر پا دار؛ که حسنات، سیّئات را از بین می برند.

ولی روشن است که این قاعده و قانون، انحصار به مسئله « نماز » ندارد، بلکه این تقارن در ذکر، تنها نشان دهنده این معنی است که « نماز » نیز از مصادیق حسناتی است که از بین برنده سیّئات است.

پس وقتی به دلیل روایات گذشته، باورمان شد که حُبُّ علیّ و آل علیّ ـ علیهم السّلام ـ افضل عبادات و اعظم حسنات است، دیگر چه جای تعجّب و استبعاد است که این « حَسَنه » به دلیل همین آیه شریفه، از بین برنده « سیّئات » بلکه به مفـاد آیـه ۷۰ سـوره فـرقان (۲) ، تبـدیل کننده « سیئات » به « حسنات » و شاید هم « باضعافها من الحسنات » (۳) باشد.

چنان که ممکن است، این معنی از این آیه کریمه نیز استفاده شود که :

قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیه اَجرا الّا المَوَدَّهَ فِی القُربی وَ مَن یَقتَرِف حسنهً نَزِد لَهُ فیها حُسنا اِنَّ اللَّه غَفُورٌ شَکُور : (۴)

« بگو : من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم مطالبه نمی کنم جز دوست داشتن

۱- سوره هود ، آیه ۱۱۴

۲- « فَاُولئک یُبدّلُ اللهُ سیئاتهم حسناتٍ » : « پس آنان (انسانهای تائب مؤمن صالح العمل) خداوند ، گناهانشان را می آمرزد ، و سیئآتشان را تبدیل به حسنات می کند »

۳- در صحیفه مبارکه سجادیه است که : « یا مبدّل السیّئات بِاَضعافِها مِنَ الْحَسَنات » : « ای تبدیل کننده بدی ها به چندین برابرش از خوبی ها » . (دعای دوم و بیست و چهارم)

۴- سوره شوری ، آیه ۲۳

نزدیکانم؛ و هر کس عمل نیکی انجام دهد، بر نیکیش می افزائیم؛ چه آن که خداوند، آمرزنده و شکرگزار است ».

مخصـوصـا بـا تـوجّه بـه ایـن کـه ضمـن حـدیثی از امـام حسـن مـجتبـی ـ علیه السّلام ـ رسیده است که ذیل همین آیه فرمود: « فَاقتِرافُ الحَسَنَهِ مَوَدَّتُنا اَهلَ البَیتِ».

یعنی : « منظور از اکتساب حسنه (که در آیه شریفه، سبب افزایش حُسن، ارائه شده است) مودّت ما ـ اهل بیت ـ است ». (۱)

به این روایت نیز توجّه فرمائید

« قالَ: سأَلتُ اَبا جَعفَرٍ ـ علیه السّلام ـ عَن قَول اللّهِ عَزَّوَجَلَّ : فَاُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئآتِهِم حَسَناتٍ وَکانَ اللّهُ غَفورا رحیما فَقالَ ـ علیه السّلام ـ :

یُؤتی بِالمُؤمِنِ المُذنِبِ یَوم القِیامَهِ حَتّی یُقامَ بِموقِفِ الحِساب ، فَیَکُونُ اللّه تَعالی هُوَالَّذی یَتَوَلّی حِسابَهُ لایُطلِعُ عَلی حِسابِهِ اَحَدا مِنَ النّاسِ، فَیُعرِّفُهُ ذُنوُبَهُ؛ حَتّی اِذا اَقَرَّ بِسَیِّئاتِهِ، قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ لِلکَتَبَهِ: بَدِّلوُها حَسَناتٍ وَ اَظهِروُها لِلنّاسِ.

فَیَقوُلُ النّاسُ حینَئِذٍ: ما کانَ لِهذَا العَبدِ سَیِّئَهٌ واحِدَهٌ؟ ! ثُمَّ یَأمُرُاللّهُ بِهِ اِلَی الجَنَّهِ. فَهذا تَأوِیلُ الآیهِ؛ فَهِیَ فِی المُذنِبینَ مِن شیعَتِنا خاصَّهً » : (۲)

« راوی گفت: از امـام باقـر ـ علیه السّلام ـ راجع به گفتـار خـداونـد عـزّوجـلّ: فَاُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ وَ کـانَ اللّهُ غَفورا رحیمـا (۳) سـؤال کـردم ، امـام ـ علیه السّلام ـ فرمود :

در روز قیامت ، فرد مؤمن گنه کار را می آورند، و در موقف حساب نگهش می دارند، در حالی که خداوند تعالی خود ذات اقدسش رسیدگی به حساب او را به عهده دارد، واحدی از مردم رابر حساب او مطّلع نمی سازد.

و پس از آن که گناهانش را به خودش می شناساند تا آن جا که خود وی اقرار به سیّئاتش می کند، خداوند عزّوجلّ به نویسندگان (عمل) دستور می دهد که: سیّئاتش را تبدیل به حسنات نمائید، و همان ها را در میان مردم، ظاهر سازید. در این موقع است که مردم می گویند : عجبا ! این بنده، حتّی یک گناه هم نداشته است !؟

آن گاه، خداوند دستور می دهد او را به بهشت ببرند.

سپس امام باقر ـ علیه السّلام ـفرمود : این است تأویل آیه ! و این آیه، تنها درباره گنهگاران از شیعیان ما، می باشد و بس ».

۱- تفسیر مجمع البیان و تفسیر صافی ، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری ، ذخائر العقبی (تألیف محبّ الدین طبری) ص ۱۳۸

۲- بحارالانوار ، ج ۶۸ ، ص ۱۰۰ ، حدیث ۴ ، نقل از : امالی طوسی

۳- سوره فرقان ، آیه ۷

اضافه کنیم بر این مطالب، مسئله « سعه رحمت » پروردگار و سبقت رحمت او را بر غضبش که گوئی آن ربّ غفور رحیم، به دنبال بهانه ای است برای گسترش دادن رحمت خویش بر بندگانش ! به خصوص، در نظر بگیریم شدّت محبوبیّت محمّد و آل محمّد _ صلوات اللّه علیهم اجمعین _ به نزد خدا و نهایت عظمت و جلالت آن احبّاء خدا را در پیشگاه خدا ، که کمترین تمسّک به ذیل عنایت آن عزیزان را وسیله نجات بندگان قرار داده است. و با آوردن آن انوار پاک عرش نشین به میان آدمیان آلوده خاک نشین ، نوای رحمت عامّ به جهانیان داده، و دست نوازش بر سر بینوایان کشیده، و دامن احسان و کرم به دست محرومان سپرده، و باب نجات از عذاب به روی مجرمان گشوده، و جدّا صَلای عفو و عنایت و احسان، به عموم خاک نشینان داده است.

در زیارت جامعه کبیره می خوانیم :

« خَلَقَکُمُ اللّهُ اَنوارا، فَجَعَلَکُم بِعَرشِهِ مُحدِقینَ، حَتّی مَنَّ عَلَینا بکُم فَجَعَلَکُم فی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّهُ اَن تُرفَعَ وَ یُذکَرَ فیهَا اسمُهُ، وَ جَعَلَ صَلوتَنا عَلَیکُم وَ ما خَصَّنا بِهِ مِن وِلایَتِکُم طیبا لِخَلقِنا وَ طَهارَهً لِاَنفُسِنا وَ تَزکیهً لَنا وَ کَفّارهً لِذُنوُبِنا ».

این چند بیت پرمحتوا، منسوب به امام صادق _ علیه السّلام _است :

فی الاصل کُنّا نجوما یُستضاء بنا و للبریّه نحن الیوم برهان

نحن البحور الّتی فیها لغائصکم درّ ثمین و یاقوت و مرجان

مساکنَ القدس و الفردوسَ نملکها و نحن للقدس و الفردوس خُزّان

مَن شَذّ عنّا فبرَهوتٌ مساکنه و مَن أتانا فجنّات و وِلدان(۱)

حال، اگر بشنویم که به قدر حَبّه خَردَلی از محبّتشان در دل کسی، یا به اندازه بال مگسی اشک تأثّر از مصائبشان در چشم کسی، یا نشستن ذرّه ای از غبار راه زُوّارشان بر تن و رخت کسی، سبب آمرزش گناهان و مایه جلب رحمت حقّ... و سرانجام موجب نیل به جنّت و رضوان خدا می گردد، تعجّبی نباید داشته باشیم؛ که : ذلِکَ فَضلُ اللّهِ یُؤتیه مَن یَشاءُ . (۲) وَاللّهُ یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یَشاءُ : (۳)

« این فضل خداست . و خدا فضل و رحمت خود را ، به هرکس که بخواهد اختصاص می دهد ».

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

یا علیّ، یا سفینه النَجاه !

۱- بحارالانوار ، ج ۴۷ ، ص ۲۶

۲- سوره مائده ، آیه ۵۴

۳- سوره بقره ، آیه ۱۰۵

در محشر اگر لطف تو خیزد به شفاعت بسیار بگردند و گنهکار نیابند

اهل عصیان، به تولّای تو گر تکیه کنند معصیت، ناز کند روز جزا بر غُفران

عَنِ النَّبِیِّ صَلّی اللّه علیه و آله و سلّم : « اِنَّ شَأنَ عَلِیٍّ عَظیمٌ؛ اِنَّ حالَ عَلِیٍّ جَلیلٌ؛ اِنَّ وَزنَ عَلِیٍّ ثقیلٌ. ما وُضِعَ حُبُّ عَلیٍ فی میزانِ اَحَدٍ اِلّا رَجَح عَلی سَیِّئاتِهِ »:(۱)

از پیامبر اکرم _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ منقول است که فرمود :

« حقیقت آن که: شأن علّی، عظیم است؛ حال علی، جلیل، و وزن (و موقعیّت) علیّ، سنگین است. محبّت علیّ در کفّه میزان کسی نهاده نمی شود، مگر این که بر کفّه سیّئاتش رُجحان می یابد، و سنگین تر از آن می شود ».

قال رسوُلُ اللّهِ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم : « اَلا وَ مَن اَحَبَّ عَلِیّا، یُهَوِّنُ اللّهُ عَلَیهِ سَکَراتِ المَوتِ، وَ جَعَلَ قَبرَهُ رَوضَهً مِن رِیاضِ الجَنَّهِ » : (۲)

رسول خدا _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ فرمود: « توّجه: هر که علّی را دوست بدارد، خداوند سکرات مرگ را بر او سهل و آسان می گرداند، و قبر او را باغی از باغ های بهشت می سازد ».

« وَ نَزَلَ جِبرئیلُ عَلَی النَّبِی _ صلّی اللّه علیه و آله _ وَ قالَ: یا مُحمَّدُ، اللّهُ العَلِیُّ الاَعْلی یَقرأُ عَلَیکَ السَّلامَ، وَ قالَ: مُحَمَّدٌ نَبِیُّ رَحمَتی، وَ عَلِیٌّ مُقیمُ حُجَّتی. لاُعَذِّبُ مَن والاهُ، وَ اِن عَصانی؛ وَلا اَرحَمُ مَن عاداهُ، و اِن اَطاعَنی» :(۳)

« جبرئیل، بر پیامبر اکرم _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ نازل شد و گفت: ای محمّد! خداوند علّی اعلا بر تو سلام می گوید، و فرمود : محمّد، پیامبر رحمت من است؛ و علیّ، برپا دارنده حجّت من. هر که او را دوست بدارد، عذابش نمی کنم، هرچند مرا نافرمانی کند؛ و هر که با او دشمنی کند، رحمش نمی کنم هرچند مرا اطاعت نماید ».

« عَن جابِرٍ، عَن اَبی جَعْفَرٍ مُحمَّدِ بن عَلِیِّ بنِ الحُسَین، عَن عَلِیِّ بنِ الحُسَین، عَن اَبیه _ عَلیهم السّلام _ قالَ: قالَ رَسوُلُ اللّهِ: حُبّی وَ حُبُّ اَهلِ بَیتی نافِعٌ فی سَبعَهِ مَواطنَ اَهوالُهُنَّ عَظیمَهٌ: عِنـدَالوَفاهِ، وَ فی القَبر، وَ عِنـدَ النُّشُورِ، وَ عِنـدَ الکِتاب، وَ عِنـدَ الحِسابِ، وَ عِندَ المیزانِ، وَ عِندَ الصِّراطِ » :(۴)

« جابر، روایت کرده از امام باقر _ علیه السّلام _ و آن حضرت با واسطه آباء کرامش _ علیهم السّلام _ از رسول خدا _ صلّی اللّه علیه و آله و سلم _ که آن حضرت فرمود : دوستی من و دوستی اهل بیت من، در هفت موطن دهشتناک که هول و هراسی

۱- بحار الانوار ، ج ۳۹ ، ص ۲۶ ، دنباله حدیث ۹ ، نقل از : تفسیر امام عسکری _ علیه السّلام _

۲- بحارالانوار ، ج ۲۷ ، ص ۱۱۴ ، ضمن حدیث ۸۹

۳- بحارالانوار ، ج ۳۹ ، ص ۲۵۹ ، دنباله حدیث ۳۲ ، نقل از : مناقب آل ابی طالب

۴- بحارالانوار ، ج ۲۷ ، ص ۱۵۸ ، حدیث ۳ ، نقل از : خصال و امالی صدوق

بزرگ دارند، نافع و سودمند می باشد: هنگام وفات، در عالم قبر ، وقت بعث و برخاستن از قبور،حین پخش نامه های اعمال،موقف حساب، کنار میزان، و هنگام عبور از صراط ».

نتیجه گیری از روایات

حال، از این نوع از روایات که نمونه ای از خروار، و اندکی از بسیار آن ارائه گردید، با کمال وضوح، این مطلب به دست می آید که: محبّت خاندان رسول ــ علیهم السّلام ــ مستقلّا و با صرف نظر از جهات و حیثیات دیگر، افضل عبادات حقّ است؛ و از این رو، وسیله نجات از عذاب، و مُکفّرِ سیّئات بوده، و مایه نیل به سعادت ابدی و دخول به جنّت و رضوان الهی می باشد.

کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ اَصلُها ثابِتٌ وَ فَرعُها فی السَّماءِ تُؤتی اُکُلَها کُلَّ حینٍ بِاِذنِ رَبِّها :(۱)

« هم چون درخت پاکیزه ای که ریشه آن (در زمین) ثابت، و شاخه آن در آسمان است؛ میوه های خود را در هر زمان به اذن پروردگارش می دهد ».

ولی قلب فارغ از حبّ آل رسول که فاقد روح عبادات، و خالی از مایه اصلی حیات است، نه طاعاتش شرط مقبولیّت دارد، و نه سیّئاتش زمینه مغفرت کَشَجَرَهٍ خَبیثَهٍ اجتُثَّت مِن فَوقِ الاَرضِ مالَها مِن قَرارٍ : (۲) « هم چون درخت ناپاکی که از زمین، برکنده شده، و قرار و ثباتی ندارد ».

البتّه این، به آن معنی نیست که مسئله « عمل » ، به هیچ عنوان در سعادت و شقاوت انسان، دخالتی نداشته و تنها مسئله « محبّت » کافی در نجات از عذاب و وافی برای رسیدن به جنّت و رضوان خدا باشد.

بلکه به این معنی است که ارزش « عمل » از حیث مقبولیّت « حسّنات » و مغفوریّت « سیّئات » تنها در زمینه محبّت و ولایت اهل بیت عصمت ــ علیهم السّلام ــ تحقّق پذیر است و بس ! و « عمل » صادر از فرد « غیر محبّ » فاقد شرط قبول طاعت، و خالی از زمینه غفران معصیت است !

چنان که در حدیثی می خوانیم :

« عَن اَبی عَبدِاللّهِ ــ علیه السّلام ــ قالَ: کانَ اَمیرُالمؤُمنینَ ــ علیه السّلام ــ کَثیرا مایَقوُلُ فی خُطبَتِهِ: یا اَیُّهَا الّناسُ ! دینَکم ! دینَکم ! فَاِنَّ السَّیِّئَهَ فیه خَیرٌ مِنَ الحَسَنَهِ فی غَیرِه، وَ السَّیِّئَهُ فیه تُغفَرُ، وَالحَسَنَهُ فی غَیرِهِ لاتُقبَلُ » : (۳)

۱- سوره ابراهیم ، آیه ۲۵

۲- سوره ابراهیم ، آیه ۲۶

۳- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۴۶۴ ، حدیث ۶. امام صادق ــ علیه السّلام ــمی فرماید : «لکل شیء اساس ؛ و اساس الاسلام ، حُبُّنا اهل البیت » : « هر چیزی را پایه ای است ؛ و پایه اسلام ، محبت ما ــ اهل بیت ــ است » (تُحف العقول ، ضمن وصایای

امام ــ علیه السّلام ــ به عبداللّه بن جُندب ، ص ۲۲۶ ؛ کافی ، ج ۲ ، ص ۴۶ ، ح ۲ ؛ بحار الانوار ج ۲۷ ، ض ۸۲ ، ح ۲۲ ، به نقل از امالی شیخ)

« از امام صادق ــ علیه السّلام ــ منقول است که امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ بارها ضمن خطابه ها و سخنانش می فرمود: ای مردم ! دینتان ! دینتان ! (مراقب باشید که در اساس دینتان ، تزلزلی به وجود نیاید)، چه آن که معصیت در دین شما بهتر از طاعت در غیر آن است ! (زیرا) معصیت در دین شما مورد آمرزش قرار می گیرد، ولی حسنه و طاعت در غیر آن، مقبول واقع نمی شود ! ».

آیا رابطه « شیعه » با « علیّ علیه السّلام » از قبیل رابطه « بیمار » با « طبیب » است !؟

در بعض تحقیقات یکی از ارباب فضل و کمال که این گونه فرق گذاری بین « شیعه » و « غیرشیعه » را نادرست می دانند، تشبیهی دیدم که به نظر، غیر صحیح می آید، ایشان می فرمایند :

« نباید گفت اگر شیعه و غیرشیعه، برنامه های مذهبی خود را زیر پا بگذارند، باید تفاوت داشته باشند (که شیعه، به خاطر داشتن محبّت خاندان عصمت، تخلّص از عذاب پیدا کند، و غیرشیعه، به جهت نداشتن محبّت در عذاب بماند) و اگر تفاوتی نباشد پس چه فرقی میان شیعه و غیرشیعه هست؟ ».

آن گاه ایشان، این چنین ادامه سخن می دهند :

« این، درست مثل آن است که دو بیمار به طبیب مراجعه کنند؛ یکی به طبیب حاذق مراجعه کند، و دوّمی به طبیب غیرحاذق؛ ولی وقتی که نسخه را از طبیب دریافت داشتند، هیچ کدام عمل نکنند. آن گاه بیمار اوّل گلایه کند که: فرق بین من و بیماری که که به طبیب حاذق مراجعه کرده چیست ؟ چرا باید من مریض بمانم، همان طوری که او مریض مانده است ، در حالی که من به طبیب حاذق مراجعه کرده ام، و او به طبیب غیرحاذق !

هم چنین صحیح نیست که ما ، فرق ــ علیّ ــ علیه السّلام ــ را با دیگران به این بگذاریم که اگر ما به دستورهای آن حضرت عمل نکنیم ضرر نبینیم، ولی آنها چه به حرف پیشوای خویش عمل کنند و چه عمل نکنند، زیان ببینند » .(۱)

در پاسخ به این بیان ، عرض می شود : تشبیه امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ به طبیب در این جهت، تشبیه ــ به اصطلاح اهل علم ــ « مع الفارق »

۱- کتاب « عدل الهی » تألیف استاد شهید مطهری ــ رحمه اللّه ــ ص ۳۵۲

است و صحیح نیست. زیرا نفع طبیب درباره مریض، منحصر به عمل برطبق نسخه است و بس؛ ولی نفع امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ درباره دوستدارانش منحصر به عمل برطبق دستوراتش نیست ! و به عبارت دیگر: راه انتفاع بیمار از طبیب، منحصرا طبق نسخه و دستور او عمل کردن است و نه چیز دیگر؛ ولی راه انتفاع شیعه از امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ منحصرا راه عمل و پیروی از دستورات آن حضرت نیست ! بلکه چنان که از روایاتی که در صفحات گذشته به طور نمونه، ارائه گردید، استفاده شد، رابطه محبّت و مودّت بین شیعه و مولایش امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ مستقلاً و با صرف نظر از مسئله « اتّباع » و پیروی از دستورات آن جناب، منشأ نفع فوق العاده عظیم است، جدای از نفعی که از طریق « اتّباع » و پیروی از تعلیمات آن امام، عائد شیعه می گردد . (۱) یعنی همچنان که « عمل » به دستورات آن حضرت، عبادت است و سعادت آفرین ؛ هم چنین نفس « محبّت » به آن حضرت نیز، عبادت بزرگ قلب است و سعادت آفرین ! که با نورانیّت خاصّ خودش ، جبران کننده بسیاری از حسنات ترک شده و سیّئات انجام شده می باشد ! و اساسا سرمایه اصیل ما، در مسیرعبودیّت حقّ، همانا حبّ علیّ و آل علیّ ــ علیهم السّلام ــ است و بس ! البتّه چنان که بعدا نیز ــ انشاءاللّه ــ خواهیم گفت ، این سرّی است از اسرار اهل البیت ــ علیهم السّلام ــ که از نااهلان باید مکتوم نگهداشت، و یا طوری بیان کرد که موجب گستاخی و بی پروائی آنان در امر گناه و عصیان نگردد ! بنابراین، بیمار، تا به نسخه طبیب عمل نکند، تنها حذاقت طبیب هیچ گونه تأثیری در رفع بیماری او نخواهد داشت؛ و در نتیجه، حال او با حال بیماری که به طبیب غیرحاذق مراجعه کرده است، یکسان بوده و هر دو به حال درد و مرض، باقی خواهند ماند. امّا محبّت امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــمستقلاً خود، داروی شفابخشی است که درباره دوستدارانش، هرچند هم عمل به نسخه آن طبیب الهی نکرده باشند، اثر حیاتی خاصّ خود را خواهد بخشید، و موجب تخلّص آنان از عذاب و بلا خواهد بود؛ در حالتی که فرد گنه کار غیرشیعه، براثر محرومیّت از آن داروی شفابخش اصیل، هم چنان در عذاب و بلا خواهد ماند، و راه نجاتی نخواهد داشت (۲) و ذلک فضل اللّه یؤتیه من یشاء و اللّه ذوالفضل العظیم !!

علیّ امام مُعَلّای هاشمی که بود سواد منقبتش بر بیاض دیده حُور

۱- ضمن روایات گذشته این حدیث آمد : « حُبُّ عليٍ نِعمهٌ و اتباعُهُ فضیلهٌ » : « دوستی علی نعمت است ؛ و پیروی از او فضیلت »

۲- برای دفع مجدد استبعاد ذهن از پذیرش این حقیقت ، تأمل مجددی در روایات گذشته ، لازم است

ز حُبِّ اوست به روز جزا، نه از طاعت امید مغفرت از حیّ لایزال غفور

نتیجه ای ندهد بی محبّتش در حشر مکاشفات جُنَید و ریاضت منصور

ز دل سواد معاصی برون برد مِهرش چنان که ماه بَرَد ظلمت شب دیجور(۱)

* * *

حلّ یک اشکال و جمع بین «اَخبار»

این جا ممکن است اشکالی به بعضی از ذهن ها برسد، و آن این که : روایاتی که در صفحات پیش ارائه گردید، دو گروه متعارض و مخالف یکدیگر می باشند؛ زیرا یک گروه از آن ها نشان دهنده این مطلب است که انسان گنه کار ــ اعمّ از شیعه و غیرشیعه ــ مستوجب عذاب است، در حالی که گروه دیگر، گنهکاران از شیعه را مستوجب عذاب نمی داند، بلکه مطلقا دوستداران اهل بیت ــ علیهم السّلام ــ را مغفور الذّنب و مستحقّ جنّت و رضوان خدا می شناسد. در این صورت، تنافی و تعارض بین این دو دسته از اخبار را چگونه باید دفع کرد!؟

در حلّ این اشکال عرض می شود : با فرض اعتبار سند در هر دو گروه، احادیث رده دوّم که مفاد ظاهر آنها نفی مطلق عذاب است، به حکم قرائنی که در احادیث رده اوّل موجود است، حمل بر « نفی خُلُود » می شوند.

یعنی به اِنضمام آن قرائن ــ که با کمال وضوح ، استحقاق عذاب مُجرم به میزان جرمش را نشان می دهند ــ دلالت بر این دارند که گنه کاران از دوستداران اهل البیت ــ علیهم السّلام ــ هرچند دارای گناهانی عظیم و کثیر از هر قبیل ــ اگرچه به قدر کفهای دریا و ریگ های بیابان نیز باشند ــ استحقاق خُلود در عذاب یعنی عذاب دائم و همیشگی را نخواهند داشت. بلکه سرانجام پس از پاک شدن از پلیدی گناهان، به سبب تحمّل عذاب به قدر استحقاق شان، مشمول رحمت واسعه حقّ و شفاعت اولیاء حق قرار گرفته، و اهلیّت دخول به بهشت و برخورداری از نعماء بی پایان الهی، و نیل به سعادت ابدی را به دست خواهند آورد... و « ذلک هوالفوز العظیم ». بنابراین، مفاد احادیث گروه دوّم این نیست که شیعه مُجرم، مطلقا محکوم به عذاب نمی باشد تا معارض و مخالف با گروه اوّل باشد؛ بلکه مفادشان این است که شیعه مُجرم، محکوم به عذاب دائم و خالد نمی باشد؛ بلکه عذابش پایان پذیر است و عاقبت امرش نکو خواهد شد.

و راستی، این تخلّص از عذاب جهنّم، ــ ولو پس از سالها و قرن ها معذّب بودن نیز باشد ــ فَوزی بزرگ و رستگاری عظیمی است که ما از تصوّر عظمت آن عاجزیم، به دلیل آن که از تصوّر سنگینی و فشار دهشت انگیز خلود در

۱- از نظام استرابادی است ، به نقل محدث قمی در سفینه البحار ، ج ۱ ، کلمه « حبب » ، ص ۲۰۱ ، ــ رحمه اللّه علیهما ــ

عذاب، و همیشگی بودن آن درد و اَلَم و خُسران همه جانبه عاجزیم.

آری، اگر کسی توانست حقیقت خلود در عذاب و شدّت وحشت حاصله از آن را درک کند، خواهد توانست که عظمت تخلّص از عذاب و معنای فَوز عظیم بودن آن را در ک کرده و آن گاه از عمق جان، بشارت فرح بخش شعف آفرین قرآن را بپذیرد که :

فَمَن زُحزِحَ عَنِ النّارِ وَ اُدخِلَ الجَنَّهَ فَقَد فازَ : (۱)

« هر که را از تحت جاذبه آتش (دوزخ) بیرون ببرند، و به بهشت داخلش کنند، براستی که نجات یافته و به سعادت مطلوب نائل شده است ! ».

این سعادت بسیار بزرگ غیرقابل تصوّر تحقّق پذیر نخواهد بود، مگر در پرتو شمس ولاء و حُبّ علیّ امیرالمومنین و اهل بیت اطهار علیهم السّلام که در اعماق قلب دوستدارانش تابیده، و آن را هم چون گوهری صاف و پاک و درخشان پرورش داده است که آلودگی های سطحی و تیرگی های عَرَضی نمی تواند تأثیری در دگرگونی جوهر آن نموده، و آن را از صفا و لطافت ذاتیش ساقط سازد.

و یا هم چون لامپ پرنور برق که دوده های سیاه هرچند صفحه آن را پوشانده و چهره درخشان آن را تاریک و بدنما کرده است، ولی نورانیّت اصلی آن، همچنان به حال خود باقی است که پس از زوال آن عوارض تیره، به درخشندگی و نورافشانی ذاتی خود، باز می گردد.

مُحِبّ علیّ علیه السّلام، ممکن نیست جهنّمی گردد .

آری، به راستی که « حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَهٌ لاتَضُرُّ مَعَها سَیِّئَهٌ » ! هیچ گناهی نمی تواند در قلب « محبّ علیّ »، آن چنان دگرگونی ایجاد کند که او را به طور کامل از صلاحیّت بهشتی شدن بیندازد، و مستحقّ جهنّم دائمیش بسازد !

بلکه محبّت مولا ـ علیه سلام اللّه العلّی الاعلی ـ که مایه اصلی حیات ابدی است، از عمق جان دوستدارانش هم چون برق آتشباری که بر توده هیزمی افتد، توده انبوه گناهان را با همان عذاب موقّت گذرا، می سوزاند !

یا مانند تندبادی که هجوم بر درخت پر برگی ببرد، تمامی سیّئات را با تحّمل کیفر محدود، و حدّاکثر، توقّف در جهنّم به گونه « لَبث اَحقاب » (۲) فرو

۱- سوره آل عمران ، آیه ۱۸۵

۲- اشاره به آیات ۲۱ تا ۲۳ از سوره « نبأ » است : « انَّ جهنَّم کانت مرصادا * للطاغین مآبا * لابثین فیها احقابا»

می ریزد... و سرانجام انسان گناه کار را مُصَفّی و مُبَرّای از پلیدیِ عصیان نموده، و آماده ورود به دارالسّلام و برخورداری از مواهب جنّت و رضوان خدا می گرداند !

لذا اگر بگوئیم: محبّ علیّ علیه السّلام، ممکن نیست جهنّمی گردد، درست گفته ایم؛ چه آن که جهنّمی آن است که جوهر ذاتش مسانخ با جهنّم شده، و هیچ گاه از جهنّم منفکّ و جدا نمی تواند بشود. به فرموده قرآن کریم : اوُلئِکَ اَصحابُ النّارِ هُم فیها خالِدوُنَ : (۱) « آنها، یاران ملازم آتشند و همیشه در آن خواهند بود ». وَماهُم بِخارِجینَ مِنَ النّارِ : (۲) « و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهد شد ».

امّا آن کسی که به خاطر یک سلسله تیرگی های عرضی که به جوهر قلبش رسیده است، باید در جهنّم مورد عذاب موقّت قرار گرفته و تطهیر شود، و سپس داخل بهشت گردد، در واقع، او جهنّمی نیست ! بلکه او یک موجود بهشتی است، گیرم که برای تصفیه و تطهیر از آلودگی های سطحیش مدّتی باید در جهنّم متوقّف گردد ! عذاب « موقّت » در جنب عذاب « مُخَلَّد » _ به شرط درک معنای حقیقی خلود _ در واقع، عذاب نیست ! بلکه هم چون حرارتی است که به طلای مغشوش داده می شود تا خالص و ناب گردیده و شایسته استقرار در غرفه های « جنّت النّعیم» و فردوس برین بشود.

آیا ممکن است حدیث «حبّ علی حسنه لاتضرّ معها سیّئه» به معنای دیگری حمل شود ؟

البتّه، احتمال این می رود _ چنان که از بعضی بزرگان علما نیز نقل شده است _ (۳) که معنای حدیث این باشد که حبّ علیّ _ علیه السّلام _ اگر صادقانه و راستین باشد _ مانع از ارتکاب گناه می گردد، و انسان عاشق شیدای علیّ _ علیه السّلام _اصلاً فکر گناه و تخلّف از فرمان علّی را که تخلّف از فرمان خدا است، به دل، راه نمی دهد ؛ تا چه رسد به اینکه عملاً مرتکب آن گردد. و در نتیجه ، طبیعی است که چنین فردی از زیان گناه محفوظ می ماند، آن گونه که انسانِ واکسَن تلقیح شده، از ابتلاء به بیماری در امان می ماند.

و به اصطلاح اهل منطق، از قبیل « سالبه به انتفاء موضوع » می شود که با وجود حبّ علیّ _ علیه السّلام _ در دل، سیّئه ای تحقّق نمی پذیرد تا زیانی برساند؛ نه این که سیّئه و گناه حاصل می شود، امّا لطمه ای نمی زند.

۱- سوره بقره ، آیه ۸۱

۲- سوره بقره ، آیه ۱۶۷

۳- گویا مرحوم « وحید بهبهانی » _ اعلی اللّه مقامه الشریف _ باشد

و در حقیقت، بـذر « حبّ علیّ » وقتی در دل نشـست، در زمین جـان، ریشه می گیرد، و شاخ و برگ و میوه مخصوص به خود را بارز ساخته، و وجود آدمی را تبـدیل به گلسـتان می کند. و در نتیجه ، از دست و پا و چشم و گوش ومغز و زبان این انسان، گل های خوش بوی تقوی و فضـیلت و ایمان، به منصّه ظهور می رسد، به طوری که علف های هرز معصـیت، دیگر نمی تواند در زمین وجود وی سر بر آورده و رشد و نموّی کند، تا صدمه ای برساند.

چون سیّئه و گناه، حاصل آمده از تخم شیطان است، و لذا بذر « محبّت علیّ ــ علیه السّلام ــ» که در دل انسان نشست، دیگر جا، برای تخم شیطان نمی مانـد تا گناه و عصـیان برویانـد: ما جَعَلَ اللّهُ لِرَجُلٍ مِن قَلبَینِ فی جَوفِهِ (۱) خداوند، در درون کسی دودل نیافریده است ». آدمی، یک دل بیش ندارد، و آن دل، یا مهبط الهامات رحمان است، و یا مسکن وساوس شیطان !

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید

حبّ علیّ ــ علیه السّلام ــ به گونه راسـتنیش، حصاری از تقوی و طهارت و عفّت و شـرف بر گرد وجود انسان می کشـد که گناه و عصـیان نمی تواند قدم در آن حصار محکم بگذارد، و آدمی را به آتش بکشاند؛ که « وِلایَهُ عَلِیٍّ بنِ اَبی طالِب حِصنی؛ فَمَن دَخَلَ حِصنی، اَمِنَ مِن عَذابی » ؛ (۲) نه این که گناه، داخل آن حصن می شود، امّا موجب آتش نمی شود !

این، حاصل معنائی است که گفتیم ممکن است به طور احتمال از حـدیث «حبّ علیّ حسـنه لاتضـرّ معها سـیّئه » اسـتفاده شود . (۳)

ولی این احتمـال ــ به اصـطلاح علمـای « اصـول » خلاـف ظـاهر است. یعنی احتمـالی است مرجـوح ، و از نظر فهم عرفی، غیر متبادر به ذهن است !

بلکه آن چه که به طور احتمال راجح از جمله « لاتضـرّ معها سـیّئه » فهمیده می شود، این است که سیّئه و گناه از محبّ علی ــ علیه السّلام ــ نیز امکان صدور و تحققّ دارد؛ منتهی با وجود حبّ علیّ ــ علیه السّلام ــ زیان نمی رساند.

مقصود از زیان نیز چنان که توضیح داده شد، « خلود در عذاب » (۴) است، نه

۱- سوره احزاب ، آیه ۴

۲- سفینه البحار ، ج ۲ ، کلمه « ولی » ، ص ۶۹۲

۳- چنانکه ما نیز در صـفحات پیشین این جزوه ، همین معنا را برای حدیث « ولایه علی بن ابی طالب حصنی ... » ذکر کردیم و دور هم نمی بینیم که از آن حدیث این معنی استظهار بشود ، هر چند استفاده این معنی از حدیث « حب علی حسنه... » چنانکه در متن تذکر داده ایم ، خلاف ظاهر است (تأمل فرمائید)

۴- علامه مجلسـی ــ قدس اللّه سره ــ ذیل حدیثی که از امام صادق ــ علیه السّلام ــ منقول است : « لا یَضُرُّ مع الایمان عملٌ » : « با وجود ایمان ، عمل (گناه) زیان نمی رسانـد » ، می فرماید : « أی ضـررا عظیما یوجب الخلود فی النار » . یعنی : مقصود از

زیـانی که بـا وجود ایمان از ناحیه گناه به انسان نمی رسـد ، زیان عظیمی است که موجب خلود در آتش گردد. (بحارالانوار ، ج ۶۸ ، ص ۱۰۳، حدیث ۱۴)

اصل استحقاق عذاب که از تبعات حتمی عصیان است ؛ و به مفاد روایات گروه اوّل، شدّت و ضعف عذابش برحسب اختلاف مراتب گناهان از جهت عمیق و سطحی بودنِ آلودگی و خباثتشان مختلف است.

جمع بین « اَخبار » به گونه ای دیگر

وجـه دیگـری نیـز بـرای رفـع « تعارض اخبـار » به نظـر می رسـد؛ و آن ایـن که احـادیث گـروه دوم که مفادشـان ظاهـراًنفـی مطلق عذاب است، در مقام « تعریض » (۱) و « تبکیت » (۲) مخالفین مذهب می باشند.

یعنی، علی رغـم آنـان که ارزشـی برای « ولایـت » و « محبّت » امـام امیرالمـؤمنین و اهـل بیت اطهـار ــ علیهم السّـلام ــ معتقد نبودند و تنها « عمل » به دیگر وظایف دینی را مؤثّر مستقلّ و کافی در نجات و سعادت می دانستند، رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ و ائمّه هُـدی ــ علیهم السّـلام ــ متقابلاًـ تمام ارزش را ــ چنان که در واقع هم چنین است و شـرحش گـذشت ــ برای « ولایـت » و « محبّت » امیرالمؤمنین علی و آل بیت رسول ــ علیهم السلام ــ اثبات می کردنـد. و دوسـتدارانِ آن مقرّبان درگـاه خـدا را ، به طور کنـایه و سـخن سربسته ، گویی نـاجی مطلق معرّفی می نمودنـد ، تـا معانـدان لجوج ، زبانشان بسته و خاموش شوند ، و متحیّران حق نیز ، پی به اصالت امر ولایت و « محبّت » در نجات و سعادت ببرند و به راه بیایند .

و پس از آن، در مقام بیان تفصیلی مطالب به لسان گروه اوّل از روایات گذشـته، با آنان سخن بگویند و به ارزش « عمل » نیز آنان را آشنا سازند؛ چه آن که مقامات سخن، گوناگون است، و شرائط القاء کلام مختلف است !

حال، از باب نمونه، به لحن سخن در این روایات توجّه فرمائید :

۱ ــ « عَنِ الصّادِقِ ، عَن اَبیه ــ علیهماالسّـلام ــ عَن جابِر بن عَبدِاللّهِ قالَ: کُنتُ عِندَالنَّبِیِّ ــ صَـلّی اللّه علیه و آله و سلم ــ اَنَا مِن جانِبٍ، وَ عَلِیٌّ اَمیرُ المُؤمِنینَ ــ صَلواتُ اللّه عَلَیهِ ــ مِن جانِبٍ اِذ اَقبَلَ عُمَرُبنُ الخَطّابِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ قَد تَلَبَّبَ بِهِ ؛ فقالَ: مابالُهُ ؟ قالَ: حَکی عَنـکَ یـا رَسوُلَ اللّهِ اَنَّکَ قُلتَ: مَن قـالَ: لاـ اِلهَ اِلاّـ اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسوُلُ اللّهِ، دَخَلَ الجَنَّهَ. وَ هـذا اِذا سَـمِعَتْهُ الناسُ، فَرَّطوُا فی الاَعمالِ. اَفَاَنتَ قُلتَ ذلِکَ یا رَسوُلَ اللّهِ؟ قالَ: نَعَم ! اِذا تَمَسَّکَ بِمَحَبَّهِ هذا وَ وِلایَتِهِ » : (۳)

۱- تعریض ، یعنی : گوشه زدن و با کنایه سخن گفتن

۲- تبکیت ، یعنی : زبان کسی را بستن و او را خاموش نمودن

۳- بحارالانوار ، ج ۶۸ ، ص ۱۰۱ ، حدیث ۸ و ص ۱۲۳ ، حدیث ۶۷ ، نقل از : امالی طوسی وبشاره المصطفی

« امام صادق ــ علیه السّلام ــ با واسطه پدر بزرگوارش امام باقر ــ علیه السّلام ــ از جابربن عبداللّه نقل فرموده اند که او گفت: در حضور پیامبر اکرم ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ بودم؛ من در یک سمت، و امیرالمؤمنین علیّ صلوات اللّه علیه در سمت دیگر (آن حضرت نشسته بودیم). در این اثنا عمربن خطّاب وارد شد ، در حالتی که گریبان مردی را گرفته و او را می آورد.

رسول اکرم ــ صلّی اللّه علیه و آله وسلّم ــ فرمود : او چه کرده و جریان چیست؟ عمر گفت: این مرد از قول شما ــ یا رسول اللّه ــ نقل کرده که شما فرموده اید، هر کس بگوید: « لا اله الا اللّه، محمّد رسول اللّه » داخل بهشت می شود ! در صورتی که این سخن را اگر مردم بشنوند، در انجام وظائف دینی خود، سست می شوند و کوتاهی می کنند. آیا شما فرموده اید این مطلب را یا رسول اللّه !؟

رسول اکرم ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ فرمود: آری (من گفته ام؛ ولی) به شرط این که متمسّک به ولایت و محبّت این (یعنی علیّ علیه السّلام) باشد ! ! ».

۲ ــ « عَن فُراتِ بنِ اَحنَف قالَ: کُنتَ عِندَ اَبی عَبدِاللّهِ ــ علیه السّلام ــ اِذ دَخَلَ عَلَیهِ رَجُلٌ مِن هؤُلاءِ المَلاعینَ فَقالَ: وَ اللّهِ لأَسوُءَنَّهُ فی شیعَتِهِ ! فَقالَ: یا اَبا عَبدِاللّهِ اَقبِل اِلَیَّ ! فَلَم یُقبِل اِلَیهِ. فَأعادَ . فَلَم یُقْبِلْ اِلَیهِ .ثُمَّ اَعادَ الثّالِثَهَ. فَقالَ: هااَنَا ذا مُقبِل، فَقُل، وَلَن تَقوُلَ خَیرا. فَقالَ: اِنَّ شیعَتَکَ یَشرَبوُنَ النَّبیذَ.

فَقالَ : وَ ما بَأسٌ بالنَّبیذ ، اَخبَرَنی اَبی ، عَن جابِر بن عَبدِ اللّهِ ، اَنَّ اَصحابَ رَسوُلِ اللّهِ ــصلّی اللّه علیه و آله ــ کانوُا یَشرَبوُنَ النَّبیذَ. فَقالَ: لَیسَ اَعنیکَ النَّبیذَ، اَعنیکَ المُسکِرَ. فَقالَ : شیعَتُنا أزکی وَ اَطهَرُ مِن اَن یَجرِیَ لِلشَّیطانِ فی اَمعائِهِم رَسیسٌ؛ وَ اِن فَعَلَ ذلِکَ المَخذُولُ مِنهُم فَیَجِدُ رَبّا رَؤُفا، وَ نبیّا بِالاِستِغفارِ لَهُ عَطُوفا، وَ وَلِیّا لَهُ عِندَ الحَوضِ وَلُوفا؛ وَ تَکوُنُ اَنتَ وَ اَصحابُکَ بِبَرَهوُتٍ مَلوُفا.

قال: فَاُفحِمَ الرَّجُلُ وَ سَکَتَ. ثُمَّ قالَ: لَیسَ اَعنیکَ المُسکِرَ، اِنَّما اَعنیکَ الخَمرَ.فَقالَ اَبوُعَبداللّه ــ علیه السّلام ــ: سَلَبَکَ اللّه مالَکَ ، تُؤذینا فی شیعَتِنا مُنذُالیَومِ.

اَخبَرَنی اَبی، عَن عَلِیِّ بنِ الحُسین، عَن عَلِیِّ بنَ اَبی طالِب، عَن رَسوُلِ اللّهِ، عَن جِبرَئیل ــ صَلَواتُ اللّه عَلَیهِم ــ عَن اللّهِ عَزَّوَجَلَّ ، اَنَّهُ قالَ : یا مُحَمَّدُ ! اِنَّنی حَظَرتُ الفِردوُسَ عَلی جَمیعِ النَّبیینَ حَتّی تَدخُلَها أَنتَ وَ عَلِیٌّ وَ شیعَتُکُما اِلّا مَن اقتَرَفَ مِنهُم کَبیرَهً؛ فَاِنّی اَبلُوُه فی مالِهِ، اَو بِخَوفٍ مِن سُلطانِهِ، حَتّی تَلقاهُ المَلآئِکَهُ بِالَّروحِ وَالرَّیحانِ، وَ اَنا عَلَیهِ غَیرُ غَضبان، فَیَکوُنُ ذلِکَ حِلاًّ لِما کانَ مِنهُ. فَهَل عِندَ اَصحابِکَ هؤلاءِ شَیی ءٌ مِن هذا؟ فَلَم اَودَع » : (۱)

« فرات بن احنف گوید : در حضور امام صادق ــ علیه السّلام ــ بودم. مردی از این گروه های ملعون دور از رحمت حق (که منحرف از اهل بیت رسولند) وارد شد و گفت:

۱- بحارالانوار ، ج ۶۸ ، ص ۱۴۴ ، حدیث ۹۲ ، نقل از : تمحیص و ریاض الجنان

به خدا سوگند در مورد پیروانش ناراحتش خواهم کرد !

سپس گفت: یـا ابـا عبـداللّه ! ببین چه می گویم. امـام ــ علیه السّـلام ــ اعتنـائی به او ننمود. دوباره گفت، و (باز هم) امام اعتنا نکرد. بار سوّم، امام فرمود: ها، بگو، می شـنوم (و می دانم که) مطلب خوبی نخواهی گفت ! مرد گفت: پیروان تو « نَبیـذ » می نوشـند ! امام فرمود : نبیذ (۱) اشـکالی نـدارد. پدرم برای من از جابربن عبداللّه نقل کرد که اصـحاب رسول خدا ــ صـلّی اللّه علیه و آله ــ نبیذ می نوشیدند.

مرد گفت: مقصود من از نبیذ ، مایع مُسکِر است، نه آن نبیذ معهود که حلال است.

امام فرمود: شـیعیان ما پاک تر و منزّه تر از آنند که پلیدی شیطان به درون شان راه یابد؛ و به فرض این که فرد ناموفّقی از آنان به چنین کـاری دست زده باشـد (در روز جزا) مواجه خواهـد شـد با خـدایی رئوف (که رأفت و رحمت بی پایانش شامل حال می گردد) و پیامبری عطوف که برای وی از خـدا طلب آمرزش می کند، و امامی آماده عنایت که در کنار حوض (کوثر) قیام به شـفاعتش می نماید، در حالی که تو و یارانت در « بَرَهوت » (۲) بـا نهایت ذلّت و خواری و وحشت زدگی دست به گریبان هستید !

مرد، از این جواب امـام، مُفحَم (محکوم) و خـاموش شـد. و پس از لحظاتی باز گفت: مقصود من از نبیـذ که گفتم پیروان تو می نوشند، « خمر » است (که شرب آن به طور قطع، حرام است) !

امـام ــ علیه السّـلام ــفرمود : خـدا زبـانت را از تو بگیرد، چرا امروز اینقـدر،ما را به خاطر شـیعیان مان آزرده دل می سازی !؟ پدرم برای من نقل حدیث نمود از جدّم علیّ بن الحسـین، و او از علیّ بن ابی طالب، و آن حضرت از رسول خدا، و آن جناب از جبرئیـل ــ صـلوات اللّه علیهـم ــ و جبرئیـل از خداونـد عزّوجـلّ که فرمـود : ای محمّـد ! من، ورود به فردوس را بر تمـامی پیامبران ممنوع کرده ام تا تو و علیّ و شـیعیانتان (پیش از همه) وارد شوید، مگر آن فردی از شـیعیان شما که مرتکب کبیره ای شـده باشـد ؛ که در این صورت، او را من بـا گرفتـاری هـا که درمالش پدیـد می آورم، و یا به سـبب نگرانی ها که از سـلطان زمانش در دلش ایجاد می کنم (تطهیرش می نمایم) تا به هنگام مرگ ، از فرشـتگان ، رَوح و ریحان ببیند و با من دیدار کند ، در حالی که بر وی خشـمگین نیسـتم . آری، این (ولایت و محبّت ما) وسیله نجات از عذاب است که خدا به شیعه ما عنایت فرموده است. حـال، آیا نزد یاران تو ، از این گونه وسائل نجات از عـذاب، چیزی هست !؟ اینک، بازهم اگر می خواهی، زبان به نکوهش و ایذاء بگشا، یا رها کن و واگذار ».

۱- نبیذ : آبی است که از فشرده خرما و کشمش و امثال اینها می گیرند که تنها طعم شیرینی دارد و مستی نمی آورد
۲- برهوت : چاهی است عمیق در حضرموت که گویند ارواح کفار و منافقین در آنجا جمع شوند (لغت نامه دهخدا)

۳ ــ « عَنِ ابْنِ اَبی یَعْفور، قـالَ: قُلْتُ لِاَبی عَبْدِاللّهِ علیه السّلام: اِنّی اُخالِطُ النّاسَ ، فَیَکْثُرُ عَجَبی مِنْ اَقْوامٍ لا یَتَوَلَّونَکُمْ وَ یَتَوَلَّوْنَ فُلانا، لَهُمْ امانَهٌ وَ صِدْقٌ وَ وَفاءٌ ! وَ اَقْوامٍ یَتوَلَّونَکُمْ لَیْسَ لَهُمْ تِلْکَ الْامانَهُ ولَاالْوَفاءُ وَلَاالصِّدْقُ !

قالَ : فَاسْتَوی اَبُوعَبْدِاللّهِ ــ علیه السّلام ــ جالِسا، وَ اَقْبَلَ عَلیَّ کَالْغَضبان؛ ثُمَّ قالَ: لا دینَ لِمَنْ دانَ بِوِلایَهِ اِمامٍ جائِرٍ لَیْسَ مِنَ اللّهِ؛ وَ لاعَتَبَ عَلی مَنْ دانَ بِوِلایَهِ اِمامٍ عَدْلٍ مِنَ اللّهِ !

قالَ : قُلْتُ ، لادینَ لِاولئِک وَلا عَتَبَ عَلی هؤُلاءِ؟ !

فَقالَ : نَعَمْ ، لادین لِاُولئِک وَلاعَتَبَ عَلی هؤُلاءِ.

ثُمَّ قـالَ: اَمـا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللّهِ : اَللّهُ ولِیُّ الّذینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النورِ یُخْرِجُهُمْ مَنْ ظُلُماتِ الـذُّنُوبِ اِلی نُورِ التَّوْبَهِ وَالْمَغْفِرَهِ ، لِوِلایَتِهِمْ کُلَّ اِمامٍ عادلٍ مِنَ اللّهِ . وَ قالَ : وَالّذینَ کَفَرُوا اولیائُهُمْ الّطاغُوتُ یُخرِجونَهُمْ مِنَ النّورِ اِلَی الظُّلُماتِ .

قالَ : قُلْتُ : اَلَیْسَ اللّهُ عَنی بِهَا الکُفّارَ حینَ قالَ : « وَالَّذینَ کَفَرُوا »؟

قـالَ : فَقـالَ : وَ اَیُّ نُورٍ لِلْکافِرِ وَ هُوَ کافِرٌ فَاُخْرِجَ مِنْهُ اِلَی الظُّلُمات !؟ اِنَّما عَنَی اللّهُ بِهـذا اَنَّهُمْ کانُوا عَلی نُورِالْاِسْلام، فَلَمّا اَنْ تَوَلَّوا کُلَّ اِمامٍ جائِرٍ لَیْسَ مِنَ اللّهِ خَرَجُوا بِوِلایَتِهِمْ اِیّاهُمْ مِنْ نُورِ الْاِسْلامِ اِلی ظُلُماتِ الْکُفْرِ، فَاَوْجَبَ لَهُمُ النّارَ مَعَ الْکُفّارِ ، فَقالَ : اولئِکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ : (۱)

« ابن ابی یعفور می گوید: خدمت امام صادق ــ علیه السّلام ــ عرض کردم: من با مردم معاشرت و آمیزش دارم، و بسیار مایه تعجّب من شده است این که می بینم گروه هایی از کسانی که ولایت شما را نپذیرفته اند، و تن به ولایت فلان و فلان (بوبکر و عمر) داده انـد، در عین حـال، افرادی امین و صـادق القول و وفـادار به عهـد و پیمـان هسـتند ! ولی گروه هایی از کسانی که ولایت شما را دارند (و از دوستداران شما می باشند) آن مقدار از امانت و صدق و صفا که در آن ها هست در اینها دیده نمی شود (یعنی با این وصف چگونه می شود گفت که آنها اهل عذابند و اینها اهل نجات ! !؟).

راوی می گویـد : امام ــ علیه السّلام ــ وقتی این سخن را از من شـنید ، تکان خورد و مسـتقیم نشـست (حال پاسخ جدّی به خود گرفت) و مانند کسـی که بر سر خشم آمده باشد ، رو به من کرد ؛ سپس فرمود : دین ندارد آن کسی که به ولایت امام جائری که منصوب از جانب خـدا نیست ، تن در داده و از وی تبعیّت کند ؛ و عتاب و سرزنشـی نیست برکسـی که ولایت امام عادلی را که منصوب از جانب خداوند است بپذیرد ، و او را مطاع خود داند . راوی می گوید : (از روی تعجّب) گفتم : آنها دین ندارند ، و اینها حتّی سرزنش هم ندارند ! ؟ فرمود : آری ! آنها دین ندارند ، و اینها سرزنش هم

۱- بحارالانوار ، ج ۶۸ ، ص ۱۰۴ ، حدیث ۱۸ ، نقل از : تفسیر عیاشی ؛ کافی ، ج ۱ ، ص ۳۷۵ ، حدیث ۳ ، باب فیمن دان اللّه عزوجل بغیر امامٍ من اللّه جل جلاله

ندارند !

آن گاه (برای رفع تعجّب و استبعاد من) فرمود: آیا نمی شنوی گفتار خدا را: اللّه ولیّ الّذین آمنوا یُخرجُهُم من الظُّلمات الی النور (۱)

«یعنی خدا ولیّ آنانی است که ایمان آورده اند، و آنها را به سبب ولایتشان نسبت به امام عادل منصوب از جانب حقّ، از تاریکی های گناهان، خارج کرده، و به نور توبه و مغفرت داخلشان می نماید». و (درباره گروه مقابل آن گروه مؤمن) فرموده است :

وَ الَّذینَ کَفَروا اَوْلِیائُهُمْ الطّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُماتِ : « و آنانی که کفر ورزیده اند، اولیائشان طاغوت است، و آن ها را از نور بیرون برده و به تاریکی ها داخلشان می سازند ».

راوی می گوید : (باز هم از روی تعجّب) گفتم: مگر این آیه درباره کفّار نیست که می فرماید « والّذین کفروا » (یعنی ما، درباره مسلمان های مخالف مذهب شیعه سخن می گوئیم، و شما به آیه مربوط به کفّار استدلال می فرمائید !).

امام فرمود : آیا کافر ، در عین حالی که کافر است ، چه نوری دارد تا از آن خارجش کنند !؟ و حال آن که این آیه نشان می دهد که کسانی هستند که ابتدا بر نور اسلام بوده اند، و پس از آن که تن به ولایت امام جائر غیرمنصوب از جانب خدا داده اند، به همین جهت در منطق قرآن از نور اسلام بیرون آمده و داخل ظلمات کفر گردیده اند و در نتیجه، همدوش با کفّاری که از ابتدا در عالم کفر بوده اند، محکوم به خلود در آتش شده اند؛ و لذا فرموده است: اولئک اصحاب النّار هم فیها خالدون .

لسان روایات، در ارائه شئون ولایت تکوینی امامان _ علیه السّلام _ نیز مختلف است

نظیر این اختلاف در شرائط سخن را در مقام ارائه شئون ولایت تکوینی شان نیز مشاهده می کنیم؛ مثلاً یک جا می بینیم وقتی با خواصّ اصحابشان روبرو می شدند، می فرمودند: « انّی لاعلم ما فی السّموات و ما فی الارض، و اعلم ما فی الجنّه، و اعلم ما فی النّار، و اعلم ماکان و مایکون » : (۲)

« حقیقت آن که من، آن چه را که در آسمان ها و زمین است می دانم، و آن چه را که در بهشت و جهنّم است می دانم، و آن چه را که هست و بعد از این به وجود خواهد آمد می دانم ». و جای دیگر می بینیم وقتی در مجلسی با طبقات مختلف مردم مواجه می شدند و لازم بود که « تقیّه » کنند، می فرمودند:

« یا عجبا لاقوامٍ یَزْعُمونَ اَنّا نَعْلَمُ الغیب ! مایعلم الغیب اِلّا اللّهُ عَزّوجَلّ لَقَد هَمَمْتُ

۱- سوره بقره ، آیه ۲۵۷

۲- کافی ، ج ۱ ، ص ۲۶۱ ، حدیث ۲ (باب ان الائمه علیهم السلام یعلمون علم ما کان و ما یکون)

بضرب جاریتی فُلانَه، فَهَربت مِنّی، فماعَلمتُ فی اَیّ بُیُوت الدّارِهِیَ » : (۱)

« تعجّب از مردمی است که می پندارند، ما علم به غیب داریم و از نهان امور آگاهیم ! در صورتی که جز خداوند عزّوجلّ، کسی علم به غیب ندارد؛ من خواستم خدمتکار خانه ام را تنبیه کنم، فرار کرد، و ندانستم در کدام یک از اطاق های خانه ام پنهان شده است ! ».

به « معاریض » کلام امامان علیهم السّلام باید توجّه داشت

« عَن اَبی عَبدِ اللّهِ ـ علیه السّلام ـ انّه قالَ: حَدیثٌ تَدریهِ خَیرٌ مِن اَلفٍ تَرویهِ. وَ لایکونُ الرّجلُ مِنکُم فَقیها حَتّی یَعرِفَ مَعاریضَ کَلامِنا. وَ اِنّ الکَلِمَهَ مِن کَلامِنا لَتَنْصَرِفُ عَلی سَبعینَ وَجها ، لنا مِن جَمیعِها المَخرَجُ » : (۲)

« از امام صادق ـ علیه السّلام ـ منقول است که فرمود: یک حدیث که بفهمی (و پی به معنا و مقصود آن ببری) بهتر از هزار حدیث است که نقل کنی (بدون این که از مفاهیم و مرادات آنها آگاه شوی).

و کسی از شما ، فقیه (آشنا به مقاصد ما) نخواهد شد، مگر آن که گوشه و کنایه های سخنان ما را بشناسد. و چه بسا یک کلمه از کلام ما، قابل توجیه به هفتاد معنی می باشد، و ما می توانیم هر کدام از آن معانی را از کلام خویش اراده نمائیم ».

علّامه مجلسی ـ رضوان اللّه علیه ـ در بیان این حدیث می فرمایند: شاید مراد، این باشد که گاهی مطلبی از باب « تقیّه » و « تَوریه » از آن بزرگواران شنیده می شود؛ و گاهی دستوراتی خاصّ در مورد شخص معیّنی که تحت شرایط ویژه ای قرار گرفته است و جنبه عمومی ندارد، صادر می کنند، و از این رو، به نظر ناآگاهانه از جریان، چنین می رسد که کلمات آن بزرگواران، متعارض و متنافی با یکدیگرند (در صورتی که آشنایان به « معاریض » کلام شان هیچ گونه تنافی و تعارضی در احکامشان نمی بینند).

دفع اعتراض

این جا ممکن است کسی بگوید: حال که بنا شد دست به توجیه یک گروه از اخبار راجع به مجرمین از شیعه بزنیم، چرا گروه اوّل را که اثبات عذاب

۱- کافی ، ج ۱ ، باب نادر فیه ذکر الغیب ، ص ۲۵۷ ، ضمن حدیث ۳

۲- بحارالانوار ، ج ۲ ، ص ۱۸۴ ، حدیث ۵ ، نقل از : معانی الاخبار صدوق « معاریض » جمع « مِعراض » یعنی : کلام گوشه دار ، که گوینده آن برای رعایت مصلحتی ، از تصریح به مطلبی خودداری می نماید و آن را با کنایه و سر بسته بیان می کند

می کنند، حمل بر رعایت مصلحت عموم شیعیان برای جلوگیری از تجرّی آنان در ارتکاب معاصی، ننمائیم؟

در جواب عرض می شود: آن گروه، از نظر مُفاد و محتوی، مؤیَّد به ظواهر آیات قرآن کریم می باشند که مطلق عاصی و مجرم را محکوم به عذاب می دانند. از قبیل:

وَمن یَعصِ اللّه و رَسُولَهُ وَ یَتَعدَّ حُدُودَهُ یُدخلهُ نارا خالِدا فیها و لَهُ عَذابٌ مُیهنٌ : (۱)

« و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کرده و از مرزهای (بندگی) او تجاوز نماید، (خداوند) او را در آتشی وارد می کند که برای همیشه در آن بماند، و برای او کیفر توهین آمیزی است. »

انَّ المجرمینَ فی ضَلالٍ و سُعُرٍ : (۲)

« به راستی که مجرمان، در گمراهی و آتش شعله ورند ».

اَفَنَجعَلُ المُسلمینَ کَالمجرمیَن مالکُمْ کَیفَ تَحکمُوُن : (۳)

« آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار دهیم؟ شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟ ».

ام نَجعلُ الّذینَ آمنوُا و عَمِلوُا الصّالِحاتِ کالمُفْسِدینَ فی الَارض اَمْ نَجْعَلُ المتّقین کالفجّار : (۴)

« آیا کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، همچون مفسدان در زمین قرار دهیم !؟ یا پرهیزگاران را در ردیف فاجران به حساب آوریم؟ ! ».

تا آن جا که با صراحت تمام ، خطاب به رسول اکرم و حبیب اعظمش _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ می فرماید:

« قُل اِنّی اَخاف اِن عَصَیتُ رَبّی عذابَ یَومٍ عَظیمٍ » : (۵)

« بگو من (نیز) اگر نافرمانیِ پروردگارم بنمایم، از عذاب روز بزرگ (قیامت) می ترسم ».

لذاتنهاگروه دوّم که به ظاهرسخن،نفی مطلق عذاب ازمجرمین شیعه می کنند، و مخالف با ظواهر آیات قرآن دیده می شوند، نیازمند به توجیه و حمل بر مَحْمِل صحیح می باشند،نه گروه اوّل که موافق باظواهرقرآن ومطابق باحکم عقلند!

به کیفیّت القاء سخن در محافل عمومی _ به منظور ارشاد و هدایت مردم _ باید توجّه کامل داشت

۱- سوره نساء ، آیه ۱۴

۲- سوره قمر ، آیه ۴۷

۳- سوره قلم ، آیه ۳۵ و ۳۶
۴- سوره ص ، آیه ۲۸
۵- سوره انعام ، آیه ۱۵

مطلب مهمّی که تـذکّر آن در این جا لازم است و عمده توجّه نگارنده هم معطوف به همان مطلب است، مسـئله « کیفیّت القاء سخن در محافل عمومی » به منظور ارشاد عامّه مردم، و آشـنا ساختن آنان با موضوع « ولایت و محبّت اهل بیت عصمت علیهم السّلام » است.

همـان گونه که قبلاًـ نیز اشاره شـد، این موقف، برای آقایـان خطبـا و وُعّـاظ، از مواقف بسـیار حسّـاس و دقیق و پرمسـئولیّت و سنگین است که بایـد در عین تحکیم اسـاس « محبّت » در قلوب توده مردم، مراقب باشـند که اصـالت احکام خـدا را تضـعیف ننمایند، و سَـطْوَت امر و نهی خدا را نشـکنند، و واجبات و محرّمات شـریعت را تسامح پذیر و سُـست و سبک معرفی نکنند که در غیر این صورت،مردم نادان، به اتّکال محبّت آل رسول ــ صـلوات اللّه علیهم اجمعین ــ احکام خدا و رسول را زیرپا نهاده، و سر از وادیِ بی تقوائی و بی پروائی در امر گناه و عصیان در می آورند ! !

مقصود اصلی از « وعظ » و « خطابه » و « منبر » اصلاح اخلاق و اعمال مردم است

به هر حـال، این واقعیّت را بایـد در نظر داشت که مقصوداصـلی از وعـظ و خطـابه و منبر، به حکم وراثت از انبیـاء عظام (۱) و اوصـیاء کرام علیهم السّلام، اصلاح « اخلاق » و « اعمال » مردم است و دور نگهداشتن آنها از آلودگی به فساد در « اخلاق » و « عمل ».

از طرفی هم می دانیم که اکثریّت مردم، مقهور شـهوات نفسانی خویشـتن می باشـند، و طبعا مجذوب کلامی هستند که هم راه ارضاء تمایلات را برای آنان هموار سازد، و هم آرامش خاطری از ناحیه عذاب اخروی به آنان بدهد.

در چنین شـرائطی است که بایـد خطیبِ آگـاه و واعظِ عارف به رموز موعظه و ارشاد، دقیقا مراقب و کاملاً هشـیار باشـد... که مبادا با بیان مطالبی هرچند واقعیّت دار و صحیح، هراس از دلِ آلودگان به گناه بردارد، و درهم شکستن حدود دین خدا را در نظر آنـان، سـهل و سـاده و آسـان ، جلوه داده و آنهـا را به عکس هـدف، به فساد اخلاق و عمل بکشانـد؛ که به طور قطع، این عمل، مرضیّ خدا و اولیائش نخواهد بود؛ و عذر این که مطلبی که گفته ام صحیح بوده است، مقبول نخواهد شد؛ چه آن که : « لیس کلُّ مایُعلم یُقال » : « هر دانستنی که گفتنی

۱- اشاره است به حدیث مشـهور « انَّ العُلماء ورثهُ الانبیاء » : « همانا، علماء، وارثان پیامبرانند » . (کافی ، ج ۱ ، باب صفه العلم و فضله و فضل العلماء ، ص ۳۲ ، حدیث ۲ ، از امام صادق ــ علیه السّلام ــ)

نیست » !

این جمله از امام صادق ــ علیه السّلام ــ است که ضمن مواعظشان به « مؤمن الطّاق » می فرماید:

« یَابنَ النُّعمانِ، اِنَّ العالِمَ لایَقدِرُ اَن یُخبِرکَ بِکُلِّ مایَعلَمُ » : (۱)

« ای پسر نعمان، حقیقت آن که شخص عالِم، نمی تواند تو را نسبت به تمام آن چه که می داند، آگاه سازد » !

یعنی : ممکن است آدمی یک سلسه مطالب حقّه ای را بداند، ولی از آن نظر که درک و تعقّل آن، برای فردی یا جمعی دشوار است، و یا بر اثر سوءتفاهم و یا جهات دیگر، سبب انحراف از مسیر حقّ می گردد، نتواند و شرعا جایز نباشد که آن مطالب درست و صحیح را برای آن فرد و آن جمع اظهار نماید.

در کلمات قصار رسول خدا ــ صلی اللّه علیه و آله و سلّم ــ آمده است:

« اِنّا مَعشَرَ الاَنبیاءِ اُمِرنا اَن نُکَلِّمَ النّاسَ عَلی قَدرِ عُقوُلِهِم » : (۲)

« ما گروه پیامبران از جانب خدا مأموریت داریم که با مردم به مقدار عقلشان سخن بگوئیم ».

اِفشای « اسرار آل محمد علیهم السّلام » ممنوع است !

چه بسیار از معارف الهیّه که جزء اسرار است، و افشاء آن، جز برای خواصّ از صاحبان معرفت، روا نیست ! تا آن جا که ائمّه دین ــ علیهم السّلام ــ ضمن دستور کتمان اسرار به یارانشان، تهدید شدید می فرمودند که:

« المُذیعُ عَلَینا سِرَّنا کَالشّاهِرِ بِسَیفِهِ عَلَینا » : (۳)

« کسی که سرّ ما را فاش کند (در ضرر رساندنش به ما) هم چون کسی است که شمشیر به روی ما کشیده است ! ».

در جمله دیگر با تهدید بیشتر فرموده اند :

«یَا بنَ النُّعمان اِنَّ المُذیعَ لَیسَ کَقاتِلِنا بِسَیفِهِ ، بَل هُوَ اَعظَمُ وِزرا ، بَل هُوَ اَعظَمُ وِزرا، بَل هُوَ اَعظَمُ وِزرا» : (۴)

« ای پسر نعمان، افشا کننده (اسرار ما) نه مانند کسی است که با شمشیر خود، ما را کشته باشد؛ بلکه گناه او بزرگ تر است، بلکه گناه او بزرگ تر است، بلکه گناه او بزرگ تر است ! ! »

۱- تحف العقول ، ص ۲۲۸

۲- تحف العقول ، ص ۳۲

۳- تحف العقول ، ص ۲۲۷ ، ضمن وصایای امام صادق ـ علیه السّلام ـ به مؤمن الطاق

۴- تحف العقول ، ص ۲۲۸ ، ضمن وصایای امام صادق ـ علیه السّلام ـ به مؤمن الطاق

« عن محمّـد بنِ عجلان، قال : سَـمِعتُ اَبا عَبداللّهِ ــ علیه السّـلام ــ، یَقولُ : اِنَّ اللّهَ عَزّوجلَّ عَیَّرَ اَقواما بِالاِذاعهِ فی قَولهِ عَزَّوجلَّ وَ اِذا جاءَهُم اَمرٌ مِنَ الاَمن اَوالخَوفِ اَذا عوابه فَاِیاّکُم وَ الاِذاعَهُ » : (۱)

« محمّـد بن عجلان می گویـد: از امام صادق ــ علیه السّـلام ــ شـنیدم که می فرمود: خداونـد عزّوجلّ، گروههایی را به خاطر افشا و نشر (مطالبی که نبایـد در دسترس دیگران قرار گیرد) مورد سرزنش قرار داده است؛ آن جا که می فرماید: و اذاجاءهم امرٌ مِنَ الأَمن اوالخوف اذا عوا به : (۲)

« و هنگامی که مطلبی که موجب امن و امان و یا سبب ترس و نگرانی است به آنها برسد، (بدون فکر و حساب و سنجش) آن را (در بین مردم) پخش و نشر می کنند. پس شمانیز از نشر و افشاء بپرهیزید ».

علّامه مجلسی ــ قدّس سرّه الشّریف ــ ضمن بیان حدیث مزبور می فرماید:

« وعلی أیّ حـال تـدلّ علی ذمّ اذاعه مـا فی افشائه مفسـده... و یمکن شـموله لافشاء بعض غوامض العلوم الّتی لاتـدرکها عقول عامّه الخلق » . (۳)

یعنی : « بـه هر حـال، ایـن آیه شـریفه (آیه ۸۳ سـوره نسـاء) دلالـت دارد بر این که افشـای هر مطلبی که نشـر آن در بین مردم موجب مفسـده است، در نزد خدا ناپسـند و مذموم است؛... و ممکن است این حکم عامّ الهی ، شامل یکْ قسـمت از علم های پیچیده ای نیز شود که عقل های عامّه مردم، قادر به درکْ آنها نیستند ».

از جـاب‍ـر بن یزیـد جعف‍ـی ــ که یکْ‍ـی ازاص‍حاب س‍ـرِّ امام باق‍ـر و امام ص‍ـادق ــ علیهم‍ـاالصّل‍ـوه و السّ‍ـلام است ــ ، نق‍ـل ش‍ـده اس‍ـت که م‍ـی گوی‍ـد : ام‍ـام باق‍ـر ــ علیه السّلام ــ به من کتابی داد و فرمود :

« هاكْ هذا ! فَاِنْ حَدّثتَ بِشَیءٍ مِنْهُ اَبَدَا فَعَلَیکَ لَعنَتی و لَعنَهُ آبائی » : (۴)

« بگیر این را ! (و بر حـذر بـاش که) اگر چیزی از این کتـاب برای کسـی نقـل کنی، لعنت من و لعنت پـدرانم بر تو بـاد (برای همیشه از افشای مطالب این کتاب بپرهیز) ».

و نیز از وی نقل شده است که :

« حَدَّثَنی اَبو جَعفَرٍ ــ علیه السّلام ــ بِسَبعینَ اَلف حَدیثٍ لَم اُحَدِّثها اَحدَا قَطُّ وَ لا اُحَدِّثُ بِها اَحدا اَبَدا » :

«امام باقر ــ علیه السّلام ــ به من، هفتاد هزارحدیث،القاء فرمود که تاکنون احدی را

۱- کافی ، ج ۲ ، ص ۳۶۹ ، باب الاذاعه ، حدیث ۱

۲- سوره نساء ، آیه ۸۳

۳- بحارالانوار ، ج ۷۵ ، ص ۸۴ ، حدیث ۳۴

۴- مُعجم رجال الحدیث ، تألیف « آیت اللّه خوئی » ج ۴ ، ص ۲۱

ازآن احادیث آگاه نساخته ام ودرآینده نیزاحدی را آگاه نخواهم ساخت ».بعد، می گوید:

« فَقُلتُ لِاَبی جَعفَر عَلَیه السّلام: جُعِلتُ فِداکَ اِنَّکَ قَد حَمَلتَنی وِقْرا عَظیما بِما حَدَّثتَنی بِهِ مِن سِرِّکُمُ الَّذی لا اُحَدِّثُ بِهِ اَحَدا فَرُبَما جاشَ فی صَدْری حَتّی یَأخُذُنی مِنهُ شِبهُ الجُنُونِ.

قال: یا جابِرُ، فَاِذا کانَ ذلک، فَاخرُج اِلَی الجَبّانِ فَاحفِر حَفیرَةً، ودَلِّ رَأسَکَ فیها، ثُمّ قُل: حَدَّثنی مُحَمّدُ بنُ عَلِیٍّ بِکَذا وَ کَذا» : (۱)

« به امام باقر ــ علیه السّلام ــ عرض کردم: قربانت شوم، با بیان قسمتی از اسرار خودتان، باری سنگین بردوشم نهاده اید، و از طرفی نیز اجازه افشای آن را نزد کسی به من نداده اید؛ و لذا گاهی آن چنان تحت فشار هیجانات روحی قرار می گیرم و دیگ سینه ام به جوش می آید که حالتی شبیه حال جنون به من دست می دهد. (در آن موقع چه کنم ؟ و عقده های دلم را پیش چه کسی بگشایم؟ !).

فرمود : ای جابر ، هرگاه چنین حالتی پیش آید ، به صحرا درآی ، و گودالی حفر کن و سر در آن فروگیر و سپس بگو : محمّد بن علیّ، برای من ، چنین و چنان مطالبی بیان کرد » !

و در جمله دیگری فرمود:

« یا جابِرُ، حَدیثُنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ... لایَحتَمِله وَ اللّهِ اِلّا نَبِیٌّ مُرسَلٌ اَومَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَو مُؤمِنٌ مُمتَحَنٌ » : (۲)

« ای جابر، حدیث ما (درک و تحمّل آن) بسیار دشوار است. به خدا سوگند، تن زیربار آن نمی تواند بدهد، مگر پیامبری مرسل، و یا فرشته ای مقرّب، و یا فرد با ایمانی که مورد آزمایش خدا قرار گرفته (و شایسته حمل حدیث ما شده) باشد ».

این جمله نیز از امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ منقول است که:

« لا یَعی حَدیثَنا اِلّا صُدُورٌ وَ اَحلامٌ رَزینَةٌ » : (۳)

« حدیث ما را نگه نمی دارد (تن به تحمّل آن نمی تواند بدهد) مگر سینه های شایسته حمل امانت و عقل های محکم و استوار ».

ضمن حدیثی آمده است:

« کِتمانُ سِرِّنا جِهادٌ فی سَبیلِ اللّهِ » : (۴)

« پوشیده داشتنِ راز ما، جهاد در راه خدا است ».

۱- مُعجم رجال الحدیث ، ج ۴ ، ص ۲۲

۲- مُعجم رجال الحدیث ، ج ۴ ، ص ۲۲

۳- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام ، خطبه ۲۳۱

۴- بحارالانوار ، ج ۲ ، ص ۶۴ ؛ و کافی ، ج ۲ ، ص ۲۲۶ (با اندکی اختلاف)

حـال، این نوع از روایـات که در مورد کتمـان اسـرار خانـدان رسول ــ علیهم السّـلام ــ آمـده است، اگر چه غـالب آنها ظهور بیشتری در مسائل مربوط به «خلافت» و «امامت» آن بزرگواران دارد که نشـر آن در میان مخالفین و عمّال حکّام جور، سبب بروز حوادث خونین و سـختگیری های رنج آور دردناک از جانب سـتمگران نسبت به امامان ــ علیهم السّلام ــ و شیعیان شان می شـد؛ و از این رو لازم بود از افشـای آن خودداری گردد؛ و بعضـا نیز نـاظر به دقـائق معارف و لطائف مقامات ملکوتی آن مقرّبـان درگـاه خـدا است که به مراتب، بالاتر از سـطح درک انسان های عادی می باشـد، و طبعا مقتضـی است که از دسترس فکری آنان خارج باشد؛

ولی مع الوصف، تمـام این دواعی، یـک ملاـک مشترک دارنـد و آن، حفظ حـدود دین و نگهـداری مردم بر صـراط مسـتقیم تقوی و عبادت خدا است.

یعنی اگر ائمّه دین ــ علیهم السّـلام ــ از افشای اسـرار مربوط به «خلافت» و «امامت» حقّه الهیّه شان نهی می فرمودند تا جان پاکشان محفوظ بمانـد، نه تنها حفظ جان، منظورشان بود، بلکه هـدف ، ابقاء اساس دین و تبیین حـدود شـرع و تشـریح حقوق خداو خلق خدا بود که جز در پناه محفوظ ماندن وجود اقدس امام ــ علیه السّلام ــ میسّر نمی گردید.

هم چنین اگر رضا به فاش شدن اسـرار مربوط به مقامات شامخه معنویّه شان نمی دادند، باز برای صیانت فکر مردم نااهل بود ، که به ضلالت و انحراف از مسیر حقّ به لحاظ «اعتقاد» و «عمل» نیفتند .

لذا بر همین اساس می گوئیم، مسـئله مورد بحث ما، یعنی تأثیر عجیب عنصـر «محبّت» مولی الموالی امیرالمؤمنین علیّ ــ علیه السّـلام ــ و سایر اهل بیت رسول ــ علیهم السّـلام ــ از نظر تکفیر سیّئات بلکه تبدیل آن باضعافها من الحسنات ! نیز از اسراری است که به همـان ملاـکِ صـیانت مردم نااهـل از ضـلالت در اخلاـق و عمـل، بایـد در قلوب پختگان از خواصّ ارباب معرفت مکتوم بماند، و از افشای آن در محافل عامّه خلق، اجتناب گردد.

جـالب این که در روایتی می خوانیم که امـام صـادق ــ علیه السّـلام ــ عملاً لزوم کتمان سـرّ از نااهل را در همین مسـئله مورد بحث، ارائه فرموده و راه گشای ما شده اند. و اینک روایت:

« عَنْ عُبَیـدِ بنِ زُرارَهَ ، قالَ : دَخَلتُ عَلی اَبی عَبدِ اللّهِ ــ علیه السّـلام ــوَ عِندَهُ البَقْباقُ ؛ فَقُلتُ لَهُ : جُعلتُ فِداکَ ، رَجُلٌ اَحَبَّ بَنی اُمَیّه ،اَهُوَ مَعَهُم؟ قال: نَعَمْ .

قُلتُ : رَجُلٌ اَحَبَّکُم، اَهُوَ مَعَکُم؟ قالَ: نَعَم.

قُلتُ : وَ اِن زَنی واِنْ سَرَقَ !؟

قالَ : فَنَظَرَ اِلَی البَقباقِ ، فَوَجَدَ مِنهُ غَفلَهً؛ ثُمَّ اَوَمأَ بِرَأسِهِ: نَعَمْ » (۱)

« عُبید بن زراره می گوید : داخل شدم بر امام صادق ــ علیه السّلام ــ و «بَقباق» (نام شخصی است) در حضورشان بود. عرض کردم: قربانت شوم، مردی هست که دوستدار بنی امیّه است؛ آیا او (به خاطر همین محبّتی که به آنها دارد) با آنها محشور خواهد شد؟ فرمود : آری.

گفتم: مردی هست که دوستدار شما است ، آیا او (به سبب همین محبّتی که به شما دارد) با شما خواهد بود؟ فرمود : آری .

گفتم : و اگرچه او زنا هم بکند، و اگرچه دزدی هم مرتکب بشود !؟ (با ارتکاب این نوع از گناهان، آیا باز هم با شما محشور خواهد بود !؟).

راوی می گوید : (وقتی از امام ــ علیه السّلام ــ این سؤال تعجّب آمیز را نمودم) امام، ابتدا، نگاهی به بقباق کرد و دید او (در آن لحظه) به جای دیگری متوجّه است، با سر (به من) اشاره کرد که: آری (باز هم با ما محشور خواهد بود) ».

حال، اوّل در نظر بگیرید، شخصی که به نام « بقباق » در این حدیث از او سخن به میان آمده است، در میان علمای « رجال » به وثاقت و امانت در نقل حدیث شناخته شده است، و به این تعبیر از وی نام می برند:

« الفضل بن عبدالملک ابوالعبّاس البقباق مولی کوفیّ ثقه » . (۲)

و او روایات زیاد در ابواب مختلف « فقه » از امام صادق ــ علیه السّلام ــ نقل کرده است.

ولی با این همه، در این حدیث می بینیم امام ــ علیه السّلام ــ وقتی می خواهد جواب مثبت به سؤال راوی بدهد، گوئی که از حضور « بقباق » در مجلس، نگران است، و مایل نیست که او از این جواب آگاه بشود، و لذا پس از نگاه به وی وقتی مطمئنّ می شود که او به جای دیگری متوجّه است، با اشاره سر، مطلب را به شخص سؤال کننده می فهماند.

و لذا،این سؤال ،اینجابه ذهن می رسد که چرا باآن که ابوالعبّاس بقباق، فردی مورد وثوق و اهل امانت بوده است،مع الوصف امام صادق ــ علیه السّلام ــ مسئله « مُکَفِّر » بودن « محبّت » اهل بیت را نسبت به « سیّئات »، از وی پنهان می داشته است !؟

آن چه که در توجیه این جریان به نظر می رسد ــ چنان که در پاورقی همان

۱- بحارالانوار ، ج ۶۸ ، ص ۱۱۳ ، حدیث ۲۹ ، نقل از : رجال کشی ، ص ۲۸۶

۲- جامع الرواه اردبیلی ، ج ۲ ، ص ۶

صفحه از جلد ۶۸ بحارالانوار که اصل حدیث آمده، نیز اشاره شده است _ این است که ابوالعبّاس بقباق در عین امانت و وثاقت، تاب تحمّل « کتمان اسرار » نداشته، و احیانا مطالبی را که درخور فهم عامّه مردم نبوده ، برای آنان نقل می کرده است؛ و لذا امام _ علیه السّلام _ این مطلب مهمّ را که ممکن بود دستاویزی برای مردمِ نادانِ اسیرِ دام هوس گردد و مورد سوء استفاده آنان قرار گیرد، از وی پنهان نموده است .

آری، این رفتار از آن امام معصوم _ علیه السّلام _ درس آموزنده ای است برای متصدّیان مقام ارشاد و هدایت مردم که بدانند: هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد.

چه بسا ممکن است مطلبی _ به اصطلاح آقایان علماء _ « ثبوتا » و در عالم واقع و نفس الامر، درست باشد و کاملاً معقول، امّا « اثباتا » و در مرحله اظهار و بیان، برحسب شرائط خاصّ زمانی یا مکانی یا قومی، فاقد مصلحت و بلکه احیانا موجب مفسده ای باشد، و قهرا به حکم « عقل » و « شرع » افشای آن ممنوع گردد.

بنابراین، به فرض این که پذیرفتیم که حبّ و ولاء اهل بیت اطهار علیهم السّلام برحسب استفاده از اخبار، استحقاق مطلق عذاب را (اعمّ از خلود و موقّت) از مجرمین شیعه برطرف می سازد، و هیچ گناهی از گناهان اعمّ از صغائر و کبائر، با وجود « حبّ علیّ _ علیه السّلام _» در دل انسان، نمی تواند تأثیر عذاب انگیز داشته باشد، و دوستداران امیرالمؤمنین _ علیه السّلام _ اعمّ از مجرم و غیرمجرم، بدون این که کوچک ترین برخوردی با عذاب های برزخ و محشر پیدا کنند، داخل بهشت می شوند.

آری، به فرض این که این مطلب را « ثبوتا » و « فی حدّ نفسه » پذیرفتیم که ذلک فضل اللّه یؤتیه مَن یشاء ولی با این همه ، معتقدیم که این، سرّی از اسرار اهل البیت _ علیهم السّلام _ است و افشای آن درمیان عامّه مردم _ که اکثرا مقهور هوی و هوس و مجذوب مشتهیات نفس اند، و همواره انتظار بهانه و دستاویزی را دارند که بدان وسیله، خود را به آغوش شهوات پست نفسانی افکنده و سرمست از تلذّذات پلید حیوانی گردند، و روح و روان خود را به طور ناخودآگاه به آلودگی های شیطانی ملوّث سازند ، نه تنها جایز و روا نیست، بلکه از دریچه انصاف اگر بنگریم، این، خود، یک نوع جفا، به خاندان عصمت است و ستم به پیروان آن پاکان ! چه آن که به طور حتم، آن فدائیان راه خدا، نه رضا به شکستن حدود و ثغور دین خدا به بهانه حبّ و ولائشان می دهند؛ و نه آلودگیِ جان دوستان شان را به پلیدی عصیان می پسندند.

نه خود، ساده اندیش و سطحی نگر باشیم و نه با گفتار خود، دیگران را در عالم جهل و غرور و خودخواهی نگهداریم !

البتّه ما هم می دانیم که اگر به این چنین مردم بگوئیم : « حبّ علیٍّ حسنه لاتضرّ معها سیّئه » شما که « حبّ علیّ » دارید، چه ترس از بار گناه و نار جهنّم دارید !؟ و شعری هم برای تأیید گفتار خود بخوانیم که :

چه غم دیوار امّت راکه دارد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

و از این راه یک نوع آرامش خاطری به آنها داده و بذر سهل انگاری و بی پروائی در امر گناه را در زمین قلبشان بیفشانیم ، بدیهی است که خوشحال و خرّم می شوند، و اشک شوق می ریزند، و با دیده تجلیل و احترام به ما می نگرند و « طیّب اللّه »های قرص و محکم به ما می گویند، و دعای خیرشان را بدرقه راه ما می سازند !

امّا لازم است نیک بیندیشیم که : آیا این سرور قلب و اشک شوق و دعای خیرشان، به راستی برخاسته از حبّ علیّ امام المتّقین است که راه تقوی نشانشان داده، و آنها را از هرچه که موجب دوری از خدا است آگاه شان می سازد و بازشان می دارد؟ یا خیر،ـ العیاذ باللّه ـ این همه اشتیاق روح و انبساط جان، نشأت گرفته از عشق به تلذّذات نفسِ هوس بازِ مکّار لئیم است که ـ به زعم خویش ـ از طریق اظهار حبّ علیّ، به آن نائل می آیند !؟ و این بیان و گفتارِ ما را نیز چون راه گشای به آزادی در نیل به تلذّذات نفس پرفریب می بینند، دوست می دارند و « طیّب اللّه» می گویند !

شاهدش این که اگر در همان حال که اظهار فرح می کنند، و اشک اشتیاق می ریزند، طور سخن را تغییر داده و بگوئیم: اگر شما دوستداران امام امیرالمؤمنین ـ علیه السّلام ـ مرتکب گناه بشوید، و حقوق خدا و خلق خدا را رعایت نکنید، در جهنّم باید تحمّل عذاب های طاقت فرسا بنمائید تا روی شفاعت ببینید؛ پس هم اکنون دست از هوس بازی و بی پروائی بردارید، و سر به اطاعت فرمان خدا فرود آرید، تا مشمول شفاعت آن حضرت گردید...

در همان دم، خواهیم دید که اشک ها خشکید، و غبار غم بر چهره ها نشست، و نگاه شان نیز به ما، سرد و افسرده و یأس آمیز گردید، و زبانشان از گفتن «طیّب اللّه » بازماند !

ای عجب ! چرا چنین شد و ناگهان وضع و حالشان دگرگون گشت؟ !

آری، این، برای آن است که دیدند طرز بیان و گفتار ما، دردآور و رنج انگیز

شـد، یعنی بین آنها و محبوباتشان که تلذّذات نفس است، حائل گردید، و راهِ بی پروائی درارضاء تمایلات رابه رویشان بست حیل بینهم وَ بین مایشتهون ! (۱)

این جا است که می فهمیم،آن دم که چون گل می شکفتند،و ژاله از دیده بر چهره می پاشیدند،به خاطرآن بود که از طریق اظهار « حبّ علیّ ــ علیه السّلام ــ»، راه وصول به خواسته های دل را به روی خود باز می دیدند؛ و این دم که افسرده و غمگین شدند، برای این است که راه رسیدن به شهوات نفس را به روی خود، بسته می بینند، و از این محبّت، طَرفی نمی بندند !

و گرنه کسی که دل در گرو « حبّ علی ــ علیه السّلام ــ» داده است، در راه رضای او نه تنها از تمایلات نفسانیش، بلکه از مال و جان و تمام مایملک و هستیش می گذرد ، و از این فداکاری خویش غرق در احساس لذّت و سرور و فرح می گردد ، و «میثم » وار بالای چوبه دار ــ که از دست و پای بریده اش خون می چکد ــ دم از حبّ « علیّ » می زند ! (۲) و هم چون « ابن سکّیت » زبان از پشت گردنش بیرن می کشند (۳) و کوچک ترین کلمه ای که خلاف رضای محبوبش «علیّ» است بر زبان نمی آورد !

آری :

نه گرفتار بود هر که فغانی دارد ناله مرغ گرفتار نشانی دارد

آری آری سخن عشق، نشانی دارد

فرد ساخته « عالم خیال » غیر آن شخصیّت واقعی است

حال، اگر بگوییم این چنین محبّت، در واقع محبّت به علیّ ــ علیه السّلام ــ که او را به عنوان امام هادی الی اللّه و حافظ حریم دین خدا شناخته ایم ــ نیست؛ بلکه محبّت به یک فرد ساخته عالم خیال است که می تواند در تمام مقرّرات و احکام دین خدا دخل و تصرّف نماید، و به هر گنه کارِ قانون شکنی جواز عمل داده و راه فرار از کیفر و مجازات را به رویش بگشاید، سخنی دور از حقّ و عاری از حقیقت نگفته ایم.

در دنیا ، چنان که می دانیم مردم سودجو و خودخواه، از تن در دادن به حکومت قانون و مقرّرات اجتماعی گریزانند، و می کوشند تا آن جا که می توانند خود را به گونه ای از محدوده شمول قانون، خارج سازند؛ و لذا دنبال کسی

۱- سوره سبأ ، آیه ۵۴ ، یعنی : « میان آنها و آنچه که مورد علاقه شان بود ، جدائی انداخته شد »

۲- بحارالانوار، ج ۴۲ ، ص ۱۳۲ ، حدیث ۱۴

۳- سفینه البحار ، ج ۱ ، ص ۶۳۶ ، کلمه « سکت »

می گردنـد که در دسـتگاه حکومت و قدرت، دارای نفوذ بیان و قلم باشد تا در پناه نفوذ او ، راه فرار از قانون به دست آورده، و از کیفر و مجازات قانون شکنی نیز در امان باشند.

طبیعی است که برای چنین فرد نافـذ الکلمه ای که هم راه تخلّف از قـانون را برایشـان هموار می سازد، و هم از کیفر و عقوبت این تخلّف نجات شان می دهـد، عظمت خاصّ و موقعیّت ممتازی قائل می شوند، و همچون عزیزترین عزیزان شان به وی ابراز محبّت می نمایند.

در مورد دین نیز همین طبقه از مردمند که با همین روحیّه با احکام خدا مواجه می شوند، و گوئی که قوانین آسمانی را مزاحم زنـدگی تشـخیص داده و می کوشـند تا آن جا که می تواننـد خود را از قید و بند این دسـتورات « واجب » و «حرام » برهانند و پس از مرگ نیز از عذاب خدا در امان باشند !

لذا وقتی علیّ ــ علیه السّلام ــ را به این عنوان شـناختند که فردی نافذ در دستگاه حکومت الهی است، و می تواند دوستداران و هواخواهان خود را از تقیّد به مقرّرات دست و پاگیر دین ! نجات بخشـد، و پس از مرگ نیز آنها را از عذاب خدا برهاند، و بر اساس این نوع شناسائی از علیّ ــ علیه السّلام ــ او را به ولایت و امامت خویش انتخاب کردند، و به وی ابراز عشق و محبّت نمودند، بدیهی است که نه این معرفت، معرفت به علیّ؛ و نه این محبّت، محبّت به علیّ است ! !

زیرا « علیّ » ــ علیه السّلام ــ همان است که خود را معرّفی می کند و می فرماید :

« وَاللّهِ لَوْ اُعطیتُ الاَقالیمُ السَّبعهُ بِما تَحتَ افلاکِها عَلی اَن اَعصِیَ اللّهَ فی نَملهٍ اَسلُبَها جلبَ شَعیرَهٍ مافَعَلتُهُ » : (۱)

« به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم (عالم) را با هر آن چه که در زیر آسـمان های آنها است به من بدهند، برای این که خدا را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم، نمی کنم ! ».

و نیز می فرماید :

« وَ اللّهِ لَئِنْ اَبیتَ عَلی حَسَکِ السَّعـدانِ مُسَهَّدا وَ اُجَرَّ فِی الاَغلالِ مُصَفَّدا اَحَبُّ اِلَیَّ مِن اَن اَلقَی اللّهَ وَ رَسولَه یَومَ القِیامَهِ ظالما لِبَعض العِبادِ وَ غاصِبا لِشَیی ءٍ مِنَ الحُطامِ » : (۲)

« به خدا سوگند، اگر شب را بر روی خارهای « سَعدان » (گیاهی است دارای خارهای سرتیز) بیدار به سر برم، و در حالی که (دست و پا و گردنم) به غلّها (و

۱- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام ، خطبه ۲۱۵

۲- همان مصدر و همان خطبه

زنجیرها) بسته است کشانده شوم، برایم محبوب تر از این است که خدا و رسولش را در روز قیامت ، در حالی که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از مال دنیا را غصب نموده باشم، ملاقات کنم ! ».

« علیّ » ـ علیه السّلام ـ همان است که رسول اعظم حقّ ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ درباره اش فرمود:

« یا اَیُّهَا النّاسُ لاتَشکُوا عَلِیّا ! فَوَاللّهِ اِنَّه لَخَشِنٌ فی ذاتِ اللّهِ » : (۱)

« ای مردم، از علیّ شکایت نکنید (از او انتظار سهل انگاری در امر دین نداشته باشید) ! به خدا سوگند، علیّ در رعایت حقّ خدا و حفظ حریم دین خدا، سخت گیر و نرمش ناپذیر است ! ».

قصّه « عقیل » و آهن گداخته در آتش !

او همان است که از کوچک ترین گذشت درباره برادر و فرزندش که خلاف رضای خدا است، استنکاف می ورزد، و خودش در قصّه برادرش « عقیل » می فرماید:

« وَ اللّهِ لَقَد رَأَیتُ عَقیلاً وَ قَدْ اَملَقَ حَتّی اسْتَماحَنی مِنْ بُرِّکُم صاعا، و رَأَیتُ صِبْیانهُ شُعثَ الشَّعورِ ، غُبَرالالوانِ مِن فَقرِهِم، کَاَنَّما سُوِّدَتْ وُجوهُهُم بِالْعِظْلِم .

وَ عاوَدَنی مُؤَکَّدا، وَ کَرَّرَ عَلَیَّ القَولَ مُرَدَّدا، فَأَصغَیتُ اِلَیهِ سَمعی فَظَنَّ اَنّی اَبیعُهُ دِینی وَ اَتَّبِعُ قِیادَهُ مُفارِقا طَریقَتی ، فَأَحْمَیْتُ لَهُ حَدیدَةً ثُمَّ اَدْنَیْتُها مِن جِسمِهِ لِیَعتَبِرَ بِها؛ فَضَجَّ ضَجیجَ ذی دَنَفٍ مِنْ اَلَمِها، وَ کادَ اَنْ یَحْتَرِقَ مِن مَیسَمِها.

فَقلتُ لَهُ : ثَکَلَتْکَ الثّواکِلُ یا عَقیلُ ، اَتَئِنُّ مِن حَدیدَةٍ اَحماها اِنسانُها لِلَعِبِهِ وَ تَجُرُّنی اِلی نارٍ سَجَرَها جَبّارُها لِغَضَبِهِ ؟ اَتَئِنُّ مِنَ الْأَذی، وَ لا اَئِنُّ مِنْ لَظی ؟ » : (۲)

« به خدا قسم (برادرم) « عقیل » را در شدّت فقر و پریشانی حال دیدم که از من می خواست، یک منّ از گندم (بیت المال) شما را به او ببخشم؛ و کودکانش را با موهای ژولیده و رنگ هایِ از شدّت فقر دگرگون گشته دیدم که گوئی صورت شان با نیل، سیاه و رنگین شده بود.

« عقیل » اصرار می کرد و گفته خود را تکرار می نمود، و خیال می کرد که من دینم را به او می فروشم، و از روش خود دست برداشته، و دنبال او به هر سو که می کشد می روم ! ولی من (برای تنبّه دادن وی به اهمیّت حفظ حقوق خدا و خلق خدا) آهن پاره ای را در آتش گداختم و نزدیک تنش بردم تا با (حرارت) آن، عبرت گیرد. ناگهان

۱- بحارالانوار ، ج ۴۱ ، ص ۱۱۶ ، ذخائر العقبی محب الدین طبری ، ص ۹۹

۲- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام ، خطبه ۲۱۵

او، از درد آن، ناله ای هم چون ناله بیمار سر داد، و نزدیک بود از اثر آن بسوزد.

به او گفتم: ای عقیل، مادران داغ دیده در سوگت بگریند؛ از آهن پاره ای که انسانی آن را به سان بازیچه خود در آتش گداخته است ناله سر می دهی، آن گاه مرا به سوی آتشی که خداوند جبّار، آن را برای (اعمال) خشم خویش افروخته است می کشانی !؟

تو از این رنج (اندک) می نالی، و من از آتش دوزخ ننالم !؟ ».

نمونه دیگری از دقّت در رعایت « حقّ » و « عدل » !

از یکی از همسرانش به نام « امّ عثمان » نقل شده که: روزی جزء اموال « بیت المال »، اشیائی زینتی بود. من از حضرتشان تقاضا کردم، گردن بند از آنها عنایت کنید دخترم به گردنش بیفکند. فرمود : اینها اوّل باید در میان عموم مسلمین، توزیع شود، اگر به ما هم سهمی رسید، از آن به دخترت (که دختر خودش هم بود) داده می شود. (۱)

و هم چنین نقل است :

یکی از امراء زمان، مقداری « عَنبر » ، (۲) به عنوان « هدیه » برای « امّ کلثوم » دختر آن حضرت فرستاده بود. آن امام سراپا حقّ و عدل، آن را هم با آن که هدیه شخصی بود، امّا چون ارتباطی به مقام حکومت داشت، در ردیف اموال عمومی به حساب آورد، و از باب اعلان مطلب برفراز منبر رفت و در مجمع عمومی مردم فرمود :

« اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ اُمَّ کُلثومَ بِنتَ علیٍّ خانَتکم عَنْبرا وَ ایمُ اللّهِ لَوکانَتِ سِرقَهً، لَقَطَعتُها مِن حَیثُ اَقطَعُ نَساءَکُم » : (۳)

« ای مردم (آگاه باشید) امّ کلثوم دختر علیّ ! به قدر عنبری اندک ! در حقّ شما تعدّی کرده (و پیش از توزیع در میان شما، در آن تصرّف نموده است). و به خدا سوگند، اگر این کار از طریق سرقت تحقّق می یافت، دست او را همان گونه که دست زنان شما را (به کیفر سرقت در صورت تحقّق سرقت) قطع می کنم ، قطع می کردم ! ! »

حال، اگر حقیقت مطلب این است پس...!

آری، اگر « علیّ » ـ علیه السّلام ـ این گونه متصلّب در امر دین، و سخت گیر در حفظ حقوق خدا و خلق خداست، پس او غیر آن فرد سهل انگار و

۱- بحارالانوار ، ج ۴۱ ، ص ۱۱۵ ، نقل از : مناقب آل ابی طالب

۲- « عنبر » نوعی از مواد عطری است که برای بوی خوش بکار برده می شود

۳- بحارالانوار ، ج ۴۰ ، ص ۱۱۶ ، نقل از : اختصاص شیخ مفید

مسامحه کار در احکام خداو نوازش گر عامیان و متمرّدان از فرامین خدا است که مردمی او را به نام « علیّ » شناخته و دوستش می دارند و می خواهند در پناه محبّت او، دین خدا را ملعبه دست خود قرار داده، و حرمت واجبات و محرّمات خدا را بشکنند. و پرده ناموس حق را بدرند ! !

« محبّت » ارجمند از دیدگاه « عقل » و « شرع » این نوع از محبّت است !

بنابراین بایـد توجّه کامل به این حقیقت داشت، و آن را با جّد تمام باور نمود که آن نوع از « محبّت » در نظر خدا و اولیاء خدا ارجمنـد و دارای اعتبـار اسـت که براسـاس معرفت صـحیح مسـتند به مـوازین « عقـل » و « شـرع » اسـتوار باشـد؛ وگرنه محبّت جاهلانه نشأت گرفته از احساسات بی حساب دور از منطق «عقل» و « شـرع » از نظر حقّ و اولیاء حقّ، ارزش و اعتباری نخواهد داشت.

عواطف و احساسات تحت نظر « عقل » و « شرع » باید تعدیل گردد

البتّه در این حقیقت، تردیـدی نیست که موضوع عواطف و احساسـات، در تربیت انسـان و سوق وی به سوی صـلاح و کمال و سعادت، تأثیر بسـیار عظیم و شایان توّجه دارد، و جـدّا یک عامل بزرگ حیاتی است که بدون آن زندگی آدمی یک زندگی خشک خالی از هرگونه لطافت و شور و شوق و عشق و صفا خواهد بود، و قهرا لذّت و حلاوتی نخواهد داشت.

اساسا مسـئله ایمان به « مبدأ » و « معاد » و عشق ورزیدن به اولیاء حقّ، و بیزاری جسـتن از دشمنان آنان نیز ، از مقوله « عاطفه » است، و نشأت گرفته از جوشش چشمه دل.

آری، این حقیقتی است غیرقابـل انکـار؛ امّا آن چه که مهمّ است و در بحث ما، مورد نظر است ، این است که این نیروی عظیم حیاتی یعنی عواطف و احساسات بشـری، بایـد تحت تعـدیل « عقل » و هدایت « شـرع » قرار گیرد ، تا به ضـلالت و انحراف از مسیر حقّ، کشیده نشود.

تحریک « عقول »، بیش از تحریک « عواطف » باید در نظر گرفته شود

لـذا مـا (متصـدّیان مقـام ارشـاد مردم) موظّفیم، در مجالس ارشادی خود، تحریک عقول و تنبیه افکار مردم را بیش از تحریک عواطف شـان، وجهه همّت خویش قرار داده و چشـمه های احساسات شان را در فضای منّور و نور چراغ عقل شان به جوشـش درآوریم ، و جدّا به آنها بفهمانیم که ارزش اعمال انسان در پیشگاه حضرت حقّ و روز جزا، به میزان « عقل » و « درایت » وی به حساب آورده می شود.

نمونه ای از احادیث راجع به ارزش « عقل »

۱ _ « قالَ رَسولُ اللّهِ صَلّی اللّهُ علیه و آله و سلّم: اِذا بَلَغَکُم عَن رَجُلٍ حُسنُ حالِهِ فَانظُرُوا فی حُسنِ عَقلِهِ ؛ فَاِنَّما یُجازی بِعَقلِهِ » : (۱)

« رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: هرگاه ، از خوبیِ حال کسی (در امر عبادت و دینداریش) به (سمع) شما چیزی رسید، (در مقام پی بردن به ارزش وی در نزد خدا) به خوبی عقلش بیندیشید؛ چه آن که (در روز جزا) تنها به میزان عقلش پاداش داده می شود ».

۲ _ « وَ اَثنی قَومٌ بِحَضرَتِهِ عَلی رَجُلٍ حَتّی ذَکَرُوا جَمیعَ خِصالِ الخَیرِ.

فَقالَ رَسوُلُ اللّهِ صَلّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلهِ وَ سَلّم: کَیفَ عَقلُ الرَّجُلِ ؟

فَقالُوا : یا رَسُولَ اللّهِ ، نُخْبِرُکَ عَنْهُ بِاجْتهادِهِ فِی الْعِبادَهِ وَ اَصْنافِ الْخَیْرِ، تَسأَلُنا عَنْ عَقْلِهِ ؟!

فَقالَ : اِنَّ الْاَحْمَقَ یُصیبُ بِحُمقِهِ اَعظَمَ مِن فُجورِ الفاجِرِ. وَ اِنَّما یَرتَفِعُ العِبادُ غَدا فِی الدَّرَجاتِ، وَ یَنالُونَ الزُّلفی مِن رَبِّهِم عَلی قَدِرِ عُقولِهِم » : (۲)

« جمعی در حضور رسول خدا _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ سخن از مدح و ستایش مردی به میان آورند؛ تا آن جا که تمام خصال نیک و خوهای پسندیده را به وی نسبت دادند (و او را به عنوان یک مرد کاملاً پسندیده خصال و نیکوکار ستودند).

رسول خدا _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ (پس از شنیدن مدح و ثنای آنان) فرمود: عقل آن مرد، چگونه (و در چه حدّ) است؟

ستایشگران از روی تعجّب گفتند: یا رسول اللّه، ما از کوشش فوق العاده و جدّ و جهد او در امر عبادت و انواع کارهای خیر (که انجام می دهد) با شما سخن می گوئیم، و شما، راجع به عقل او از ما سؤال می کنید !؟ (یعنی از نظر ما چنین آدم عابد نیکوکار فرشته خصال ، اصلاً کمبودی ندارد، تا چه رسد به این که سؤال از عقلش شود !).

رسول اکرم _ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم _ فرمود: حقیقت آن که آدم احمق کم خرد (هرچند عابد زاهد پر کار در امر عبادت نیز باشد) بر اثر قلّت عقلش مبتلا به فسادی بزرگ تر از فساد یک فرد تبهکار می گردد.

و فردا (روز جزا) عبادت کاران، به میزان عقل شان در درجات (بهشتی) ارتفاع می یابند، و به مقام قرب خدای شان نائل می شوند ».

۳ _ « قالَ رَسولُ اللّهِ صَلّی اللّهُ عَلیهِ و آلهِ : سَیِّدُ الاَعمالِ فِی الدّارَیْنِ الْعَقْلُ . وَ لِکُلِّ

۱- بحارالانوار ، ج ۱ ، ص ۹۳ ، حدیث ۱۴ ، نقل از : محاسن برقی

۲- تحف العقول ، ص ۴۴

شَیْی ءٍ دِعامَهٌ ، وَ دِعامَهُ الْمُؤمِنِ عَقْلُهُ . فَبِقَدْرِ عَقلِهِ ، تَکونُ عِبادَتُه لِرَبِّهِ » :(۱)

« رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ فرمود: سیّد و اشرف اعمال در هر دو سرا، « عقل » است. و برای هر چیزی ستونی است، و ستون مؤمن، « عقل » او است. و لذا عباداتش به میزان عقلش ، شریف و ارجمند در نزد خدا است ».

۴ ــ « عَن اَبی عَبدِاللّهِ ــ علیه السّلام ــ قالَ: اِنَّ اللّهَ خَلَقَ العَقلَ ، فَقالَ لَه : اَقبِل ، فَاَقبَلَ . ثُمَّ قالَ لَه : اَدبِر. فَاَدبَرَ. ثُمَّ قالَ له : وَ عِزَّتی وَ جَلالی، ماخَلَقْتُ شیْئا اَحَبَّ اِلَیَّ مِنکَ ، لَکَ الثَّوابُ ، وَ عَلَیکَ العِقابُ » : (۲)

« از امام صادق ــ علیه السّلام ــ منقول است که فرمود: خداوند « عقل » را آفرید؛ آن گاه به او فرمود: جلو بیا. جلو آمد. سپس فرمود: عقب برگرد. عقب برگشت. پس از آن فرمود: به عزّت و جلالم سوگند، هرگز چیزی که محبوب تر از تو باشد در نزد من، نیافریده ام ! پاداش از آنِ تو، و کیفر نیز از برای تو است (یعنی ملاک استحقاق ثواب و عقاب در روز جزا، عقل است، هم چنان که ملاک تعلّق تکلیف در دنیا نیز عقل است) ».

۵ ــ ضمن مواعظ امام کاظم ــ علیه السّلام ــ به هشام بن حکم آمده است:

« یا هِشامُ ! مابَعَثَ اللّهُ اَنبِیائَهُ وَ رُسُلَهُ اِلی عِبادِهِ اِلّا لِیَعقِلُوا عَن اللّهِ، فَأَحْسَنُهُم استِجابَهً، اَحْسَنُهُمْ مَعرِفَهً لِلّهِ. وَ اَعْلَمُهُم بِأَمرِاللّهِ، احْسَنُهُم عَقْلاً. وَ اَعْقَلُهم ، اَرْفَعُهُم دَرَجهً فِی الدّنیا و الآخِرَهِ » : (۳)

« ای هشام ! خداوند، پیامبران و رسولان خود را به سوی بندگانش مبعوث نفرمود، مگر برای این که خدا را بشناسد. بنابراین، بهترین آنان از حیث اجابت دعوت انبیاء ، آنهائی هستند که خدا را بهتر شناخته اند، و داناترین آنان به امر خدا، آنهائی هستند که از حیث « عقل » نیکوترند؛ و با رفعت ترین آنان از حیث درجات در دنیا و آخرت، عاقل ترین آنانند ».

۶ ــ امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ هدف از بعثت انبیاء ــ علیهم السّلام ــ را چنین بیان فرموده است:

« فَبَعَثَ فیهِمْ رُسُلَهُ وَ واتَرَ اِلَیهِم اَنبِیائَهُ لِیَستَأدُوهُم میثاقَ فِطرَتِهِ، وَ یُذَکِّرُوهُم مَنْسِیّ نِعمَتِهِ وَ یَحتَجُّوا عَلَیهِم بِالتَّبلیغِ، وَ یُثیرُوا لَهُم دَفائِنَ العُقُولِ» : (۴)

« خداوند، پیامبرانش را در میان آنان (بنی آدم) مبعوث ساخت، و پی در پی رسولان خود را به سوی آنان فرستاد؛ تا وفای به پیمان فطرت را که با خدا بسته اند از آنان مطالبه نمایند، و نعمت های فراموش شده او را به یاد آنها آورند، و با ابلاغ دستورات خدا حجّت را بر آنها تمام کنند، و گنج های پنهان مانده عقل ها را (که زیر

۱- بحارالانوار ، ج ۱ ، ص ۹۶ ، حدیث ۴۲ .

۲- همان مصدر و همان صفحه ، باب ۲ ، حدیث ۳ ، نقل از : محاسن

۳- تحف العقول ، ص ۲۸۵

۴- نهج البلاغه ، خطبه اول ، قسمت هشتم

صخره های جهل و کفر و ضلالت مستور مانده است) آشکار سازند ».

قرآن کریم نیز بنیان دعوتش براساس تحریک « افکار » و « عقول » استوار است

این هم قرآن کریم است که مکرّرا بـا جملات لعلّکم تعقلون ، لقوم یعقلون ، لعلّکم تتفکّرون ، لعلّکم یتفکّرون ، افلا تعقلون ، افلاـ یعقلون ، وما یعقلها الّا العالمون ، (۱) و... نشان دهنـده این حقیقت است که منظور اساسـی خداوند حکیم از ارائه آیات « آفـاقیه » و « انفسیّه » و هم چنین مقصود اصـیل از بَعث انبیاء وانزال کتب،به پرواز آوردن طائر« فکر » وپرفروغ ساختن مشـعل « عقل » است !

تـا آن جا ایـن کتـاب عظیـم، روی اصـالت و رکنیّـت « عقـل » و « فکر » و شـدّت لـزوم آن در تحقّـق حیـات ویـژه انسانـی تکیه می کنـد که انسان های عـاری از « تفکّر » و « تعقّل » را جـدّا فاقد ارزش انسانی دانسـته و از آنها به عنوان « شرّ الدّوابّ » ــ یعنی « بدترین جنبندگان » ! ــ تعبیر می نماید و می فرماید:

اِنَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِندَ اللّهِ الصُّمُّ البُکْمُ الّذینَ لا یعقِلون : (۲)

« بدترین جنبندگان نزد خدا ، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند ».

ما، به تحریک « عواطف » بیش از تحریک « عقول » ارزش داده ایم !

دریغـا و اسـفا، که علی رغم این شـدّت اهتمامی که « کتاب » و « سـنّت » درباره تحریک « عقول » از خود نشان می دهنـد، در مجـالس تبلیغی ما غالبا بیش از حـدّ لازم، مسـئله « عواطف » و احساسات مردم مورد نظر است، نه به اهتزار آوردن عقل و فکر آنان.

چه بسـیار مجـامع معظم بـا هزینه هـای سـنگین و صـرف اوقات فراوان تشـکیل می گردد، ولی متأسّـفانه هیـچ مطلبی از مطالب اعتقادی و اخلاقی به طور مبرهن و مستدلّ که عقل ها را قویّ و فکرها را روشن نماید ، در آن مجالس بیان نمی شود.

بلکه از اوّل مجلس تـا به آخر، سـعی و همِّ جملگی بر آن است که اشـعاری خوانـده شـود و سـخنانی گفته شود که عواطف و احساسات حاضران تحریک گردد، و رقّت در دل ها و اشک در چشم ها پدید آید، و شور و فغان از سینه ها

۱- به سوره هـای : بقره ، آیه ۷۳ و آیه ۴۳ و آیه ۱۶۴ و آیه ۲۱۹ ؛ و نحـل ، آیه ۴۴ ؛ و عنکبـوت ، آیه ۴۳؛ ویس ، آیه ۶۸ ، رجوع شود .

۲- سوره انفال ، آیه ۲۲

برخیزد و ــ به اصطلاح ــ مجلس از جا کنده شود... و هر که توانست این کار را بهتر انجام داده و شورانگیزتر بخواند و بگوید، در نظر مردم مبلّغی بس بزرگ و سخنوری قهّار و زبردست تجلّی کرده، و با تجلیل تمام، مورد تشویق قرار می گیرد ! !

در صورتی که تحرّک عاطفه و احساس ، و رقّت و اشک چشم و شور و آه و فغان، هرچند در جای خاصّ به خود، دارای ارزش بسیار عالی و شایان تقدیر است؛ (۱) ولی به هرحال، یک حالت موقّت زودگذری است که در حدّ ذات خود، اثر ترتیبی ثابتی ندارد ، و به خورد عقل و فکر انسان چیزی نمی دهد؛ بلکه همین که مجلس منقضی گشت، و زمان اندکی گذشت، تمام آن شور و انقلاب حال و جنبش احساس، از بین می رود، و آن آدم نالان و گریان یک ساعت پیش، مجدّدا به حال اوّل خویش بر می گردد، و می بینیم باز همان جهل است و همان قساوت ! همان عناد است و همان ضلالت !

تأیید این مطلب را از زبان قرآن بشنوید

جالب اینکه : قرآن کریم درباره دوزخیان می فرماید :

وَ لَوتَری اِذ وُقِفُوا عَلَی النّارِ فَقالُوا یالَیتَنا نُرَدُّ وَ لا نُکَذِّبُ بِآیاتِ رَبّنا وَ نَکونَ مِنَ الم‍ُؤمِنینَ ؛ ب‍َل بَدا لَهُم ماکانُوا یُخفُونَ مِن قَبلُ ؛ وَ لَورُدُّوا لَعادُوا لِما نُهوا عَنُه وَ اِنَّهُم لَکاذِبُون : (۲)

« و اگر (دوزخیان را) ببینی ، هنگامی که آنان را کنار آتش نگاه داشته اند و آنها می گویند: ای کاش ما (بار دیگر به دنیا) بازگشت داده می شدیم، و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم، و از مؤمنان می شدیم.

(آنها در واقع پشیمان نشده اند) بلکه آن چه که قبلاً پنهان می نمودند (از اخلاق زشت و اعمال ناشایست شان در آن جا) برایشان مکشوف و آشکار شده (و در وحشت افتاده اند) .

و (لذا) اگر (به دنیا) باز گردانده شوند، (مجدّدا) به همان (اعمال و اخلاقی) که از آن نهی شده اند، باز می گردند !و به طور قطع، آنان دروغگو هستند ».

یعنی: آن فریاد « یا لیتنانردّ و لانکذّب » که می کشند، از روی « تحرّک احساس » است، نه براساس جنبش « فکر » و انتباه « عقل » !

۱- مخصوصا آن ناله و اشک و آهی که مربوط به امام سید الشهداء ــ ارواحنا له الفداء – و در ایام عزای آن حضرت باشد که آن خود، حساب جداگانه و استثنایی دارد و در صورت همراه بودن با شرائط خاصّ به خودش ، از عوامل مستقل نجات وسعادت آدمی است . جعلنا اللّه من أهله بحقّه

۲- سوره انعام ، آیه ۲۷ و ۲۸

شراره آتش دیده اند، و نعره و زفیر جهنّم شنیده اند، و احساس شان تحریک شده است، داد می زنند: ای امان ! ما را کنار بکشید، دیگر نمی کنیم !... ولی عقل شان هم چنان راکد و فکرشان جامد و قلب شان قسیّ است ! لذا، اگر (فرضا) به دنیا بر گردند، باز با همان عقل راکد و فکر جامد و قلب قسیّ برمی گردند؛ و منظره رعب انگیز آتش و دوزخ نیز پس از مدّتی از احساس شان دور و از خاطرشان فراموش می شود؛ از این رو طبیعی است که مجدّدا تمام آن افکار و اخلاق شیطانی که در باطنشان مکتوم بود، بارز می گردد، و به صورت اعمال زشتشان در صحنه حیات ثانوی شان تکرار می شود.

راستی عجیب است ! شما می بینید مردمی شب قدر ماه رمضان در مسجد، در حالی که چراغ ها را خاموش کرده و قرآن ها را روی سر نهاده اند، فریاد « بک یا اللّه » آنها، در و دیوار را می لرزاند، و اشک و آه و ناله و افغان شان که غلغله ای به پا کرده ـ آن چنان که گوئی کاروان عظیم « توّابین » از زمین رو به ملکوت اعلی به حرکت درآمده است ـ تکان در دل ها می افکند... و جدّا هر که آن وِلوِله پرسوز و گداز را ببیند، مطمئن می شود که به طور حتم این مردم به حال توبه «نصوح » آمدند و « الهی » شدند ! و دیگر ممکن نیست این توبه کاران از فردا به راه خطا بروند؛ مگر به راه خدا افتادگان، ممکن است به راه خطا بروند !؟...

ولی یالَلاَسف ! و یا لَلعَجَب ! باز فردا می بینیم این مردم دیشب همان مردم دیروزند و همان آش است و همان کاسه ! و کوچک ترین تکانی نخورده اند ! ای عجب ! پس آن حال دیشب چه بود و وضعیت امروز چیست ! !؟

آری، آن صحنه دیشب، صحنه تحریک احساسات بود، نه صحنه تحریک عقول، اشک و آهی بود زودگذر که گذشت و فراموش شد ! بله: ولو ردّ و العادوا لما نهوا عنه سخن، سخن خداوند حکیم است؛ بسیار عمیق و ریشه دار.

حال، وقتی بنا شد ـ به فرموده قرآن کریم ـ جهنّم بینان اگر به دنیا برگردند. جهنّم با چنان عظمت و زفیر شهیق آن ، از یادشان برود، و از نو، بنای طغیان و عصیان بگذارند؛ آیا توقّع دارید، « بِکَ یا اللّه » گویان شب قدر، اگر به بازار و خیابان برگردند و پشت میز ریاست و حجره تجارت بنشینند و جلوه گری های مال و مقام و فرزند و زن ببینند، آن ناله و اشک و آه و فریادهای بِکَ یا اللهشان فراموش شان نشود، و دست به طغیان و عصیان نزنند !؟

یا انتظار دارید، مردمی که در مجالس عزای امام سیّد الشّهداء ـ علیه السّلام ـ شور و غوغا به پا می کنند و بر سر و سینه خود می کوبند و سیلاب اشک از دیدگان فرو می ریزند و گاه از خود بیخود می شوند و جامه به تن می درند ، دیگر پس از خروج از مجلس عزا و افتادن به آغوش مظاهر دنیای دلربا ، دست

از پا خطا نکنند و به راه کج نروند؟!

خیر ، این توقّع ، توقّع_ی است نابجا ، و ای_ن انتظار ، انتظاری است ناروا ؛ بلکه : و لو ردّ و العادوا لما نهوا عنه ، اگر به دامن دنیا و جلوات آن برگردند، باز به همان فساد و کجروی های نخستین خود برمی گردند؛ چه آن که اساس کارشان تحرّک احساس است، و آن هم گذرا است . و ناپایدار.

آری،اگر در این مجالس بسیار با عظمت، مسئله اصلی « تحریک عقول »، مورد توجّه جدّی قرار گیرد ، و عقل و فکر مردم مخصوصا طبقه جوان نسبت به توحید و پیغمبرشناسی و امام شناسی روشن شود،و موقعیّت بسیار بزرگ « دین » و « امام معصوم » از نظر تأمین حیات ابدی و سعادت جاودانی انسان به طور مستدلّ و مبرهن،نشان داده شود، و هم چنین موضوع هلاکت و خُسران دائم که بر اثر محرومیّت از برکات « قرآن » و « امام » _ علیه السّلام _ گریبان گیر عالم انسان می شود، کاملاً توضیح داده شود، بدان گونه که معارف دینی کلاً در مرکز « درک » و « باور » مردم جایگزین گردد...

در این موقع است که اگر مراسم « شب قدر » انجام گیرد، و قرآن ها روی سر رفته ، و حال ندبه و توبه و استغفار رخ دهد، و یا ذکر مصیبی از مصائب جانسوز امام سیّدالشّهداء _ روحی و ارواح العالیمن له الفداء _ به میان آید، یعنی در زمینه تحرّک عقل و فکر ، « عاطفه » هم تحریک گردد، دل، رقّت پیدا کرده و آه از سینه برخیزد و اشک از دیده بریزد، در این موقع و با این شرائط است که می شود تا حدّی مطمئن شد که این مجالس بتوانند نتیجه اصلاحی بخشیده و قسمتی از مفاسد زندگی را برطرف سازند.

وگرنه، تا زمانی که هدف، همان تحریک احساسات است و بس ، نتیجه ای جز همان شور و غوغای موقّت و اشک و آه زودگذر ، از این مجالس عظیم، عائد ما نخواهد شد؛ و لو ردّوا لعادوا لما نهوا عنه ! !

صحیح ترین راه ایجاد محبّت خاندان رسالت _ علیهم السّلام _ در دلهای مردم

آن چه که شدیدا و قویا لازم است که در مجالس ارشادی ما، مورد توجّه کامل قرار گیرد، این است که اهمیّت موقعیّت احکام خدا و شریعت بیضاء محمّدی _ علی مبلّغها و آله آلافُ التّحیّه و الثّناء السّرمدی _ برای مردم مشروحا بیان شود، تا به راستی باروشان گردد که شرف و سعادت هر دو سرای انسان در گرو « عمل » به مقرّرات الهی است.

و بدانند که عظمت مقام انبیاء و ائمّه هدی _ علیهم السّلام _ نیز در این است

که عالم به احکام خدا می باشند، و راه سیر و سلوک به سوی خدا را به طور صحیح و کامل می دانند، و می توانند عالم انسان را در این مسیر رهبری نمایند، و آدمی را با تعلیمات عالیه خویش به مکارم اخلاق الهی که مایه حیات ابدی و سعادت سرمدی است، متخلّق سازند؛ همان گونه که خداوند حکیم، خطاب به رسول کریمش می فرماید:

قُل هذهِ سَبیلی اَدعُوا اِلَی اللّهِ عَلی بَصیرَهٍ اَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی : (۱)

« بگو این، راه و طریقه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل (همه مردم را) به سوی « اللّه » (آفریدگار کلّ جهان) دعوت می کنیم ».

و هم چنین می فرماید:

یـا اَیُّهَا النَّبیُّ اِنّا اَرسَلناکَ شـاهِدا وَ مُبَشِّرا وَ نَذیـرا وَ داعِیا اِلَی اللّهِ بـِاِذنِهِ وَ سِراجا مُنیرا : (۲)

« ای پیامبر، ما تو را به عنوان شاهد (بر اعمال امّت) و بشارت دهنده (صالحان) و انذار کننده (مجرمان) و دعوت کننده به سوی « اللّه » ــ به فرمان او ــ و چراغ روشنی بخش، فرستادیم ».

طبیعی است که وقتی مردم، پیامبر اکرم ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ و امامان ــ علیهم السّلام ــ را بدین گونه شناختند که آن مربیّان بحقّ، آدمی را با برنامه های آسمانی خویش از حضیض ذلّت اِنهماکِ در لجنزار شهوات حیوانی بیرون کشیده، و به اوج عزّت استغراق در بحر رحمت لایزال الهی می رسانند، به حکم فطرت انسانی خویش ــ که وجوب شکر منعم و محبّت به منعم است ــ طبعا دوستدار آن نعمت بخشان حقیقی گردیده، و نسبت به آنها محبّت می ورزند؛ چه آن که این بیان از رسول خدا ــ صلّی اللّه علیه و آله ــ رسیده است:

« جُبِلَتِ القُلوبُ عَلی حُبِّ مَن اَحسَنَ اِلَیْها وَ بُغضِ مَن اَساءَ اِلَیها » : (۳)

« دل های آدمیان بر این سرشت آفریده شده است که دوست می دارند کسی را که به آنان نیکی کند، و دشمن می دارند کسی را که به آنان بدی نماید ».

چه احسانی برتر از رساندن انسان به « قرب خدا » ممکن است تصوّر شود که کمال مطلق است و جمال فوق کلّ جمال !؟

بی شکّ و تردید ، این « محبّت » است که بر اساس معرفت و شناسائی بحقّ استوار است ، و طبعا به دنبال خود ، تبعیّت از محبوب را خواهد داشت ، و « محبّ » را در حدّ وسعت ظرفیّتش به رنگ و صفات « محبوب » در

۱- سوره یوسف ، آیه ۱۰۸

۲- سوره احزاب ، آیه ۴۵ و ۴۶

٣- تحف العقول ، ص ٣٢

می آورد...و سرانجام با« اصحاب الیمین » در غرفات « جنّات النّعیم » مستقرّش خواهد ساخت.

شگفت آور است که مطهّران بشر، به عنوان نوازشگر آلودگان شناخته شوند !

ول_ی مای_ه تعجّب است که ما،به ج_ای ای_ن که عظمت مقام انبی_اء و ام_ام_ان _ علیهم السّ_لام _ را از آن جهت که « داعیان الی اللّه » و دارندگان برنامه هدایت به سوی خدا و پرورش دهندگان گوهر انسانیّتند، به مردم معرّفی کنیم، مع الا۔سف، می کوشیم آن مربیّ_ان انسان ساز را از آن جهت که نوازش گرِ گنه کاران و نجات دهنده تبهکاران از جهنّم و به بهشت برنده آلودگانند، توصیف شان نمائیم، آن هم با حفظ مسیر عصیان و ادامه راه گناه و طغیان، نه با تغییر راه و افتادن در جادّه تقوی و اطاعت خالق سبحان ! !

این برای همان است که می خواهیم به میل و خوشایند مردم با مردم سخن بگوئیم . و آنها را تا می توانیم در تنگنای لزوم ترک معاصی قرارشان ندهیم... که مبادا تکدّر خاطری از ما پیدا کرده، و از اقبال شان نسبت به ما کاسته شود.

لذا سعی می کنیم آنان را در عینِ زندگیِ آلوده و گناه آمیزی که دارند ، تنها به جهت محبّتی که نسبت به ائمّه دین _ علیهم السّ_لام _ اظهار می کنند، دل گرم و آسوده خاطرشان گردانیم، و از این راه انواع تقدیر و تشکّرهای آنان را به سوی خویش سرازیر سازیم.

چه آن که مردم، متشکّر و ممنون می شوند از کسی که وضع موجود آنها را تأیید نموده، و آینده زندگی شان را نیز از هر رنج و درد و عذاب ایمن گرداند! به فرموده امام امیرالمؤمنین علیه السّلام: « یُؤَمِّنُ النّاسَ مِنَ العظائمِ وَ یُهَوِّنُ کَبیرَالجَرائمِ » : (۱) « مردم را از خطرها و عذاب های عظیم آسوده خاطر سازد، و گناهان بزرگ را (در نظر آنان) آسان بنمایاند ».

ولی آیا ما، درمقابل این توبیخ تهدیدآمیز قرآن چه جوابی خواهیم داشت که:

قُل آللّهُ اَذِنَ لَکُم اَم عَلَی اللّهِ تَفتَرونَ : (۲)

« بگو: آیا خدا چنین اذن و اجازه ای به شما داده است؟ یا به خدا افتراء می بندید (از پیش خود چیزی می سازید و آن را به خدا نسبت می دهید) !؟ ».

۱– شرح نهج البلاغه فیض الاسلام ، خطبه ۸۶ ، قسمت دوم

۲– سوره یونس ، آیه ۵۹

دفع توهّم

این جا تذکّر این نکته لازم است که: اشتباه نشود، ما نمی خواهیم بگوئیم که محبّت خاندان عصمت ـ علیهم السّلام ـ سبب گستاخی در گناه و بی پروائی در عصیان می شود !

چه آن که در گذشته ، به این مطلب اشاره شد که « محبّت » پاکان و مقرّبان درگاه حقّ، اگر براساس معرفت صحیح و شناسائی درست تحقّق پذیرد، خود، یک عامل مهمّ تربیتی، و یکی از راههای بسیار مؤثّر اصلاح قلب و تهذیب نفس آدمی است که هم چون تأثیر « اکسیر » روی فلزّات، دگرگونی فوق العاده عمیق و سریعی در روح « محبّ » ایجاد کرده و او را به طور ناخودآگاه، از هرچه که «رجس » و پلیدی است تطهیر می نماید؛ و به هرچه که « حُسن» و فضیلت است می آراید !

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب، کلّی پاک شد

مهر پاکان در میان جان نشان دل مده الّا به مهر دلخوشان

گر بسان صخره و مرمر شوی چون به صاحبدل رسی گوهر شوی

اندرآ در سایه آن عاقلی کش نتاند برد از ره ناقلی

پس تقرّب جو بدو سوی اله سرمپیچ از طاعت او هیچ گاه

زانکه او هر خار را گلشن کند دیده هر کور را روشن کند(۱)

در لسان شاعران ، گاهی از این عنصر بس عجیب به عنوان « طبیب » و « دواء » و « افلاطون » و « جالینوس »، تعبیر شده است، چنان که مولوی گوید:

شادباش ای عشق خوش سودای ما ای طبیب جمله علّت های ما

ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

سعدی نیز می گوید:

مترس از محبّت که خاکت کند که باقی شوی گر هلاکت کند

۱- توجه : تذکر این نکته لازم است که از نظر مذهب ما (شیعه اثنا عشری) تنها مُطاع مطلق که محبتش واجب ، و اتباعش طریق منحصر نجات ، و انحراف از او مستلزم هلاک دائم است ، امام معصوم منصوب از جانب خدا می باشد و بس ! و لذا

عناوین اختراعی دیگری که فِرَق « متصوّفه » احداث نموده اند ، از قبیل « پیر طریقت » و « شیخ ارشاد » و نظائر آن ، و سالک را مُلزم به تسلیم محض شدن در برابر او می دانند ! بدعت ضلالت باری است که جز سوق به دارالبوار و هلاک دائم ، محصول دیگری نخواهد داشت ! این جمله نورانی از امام صادق _ علیه السّلام _ منقول است : « ایّاک و ان تنصب رَجُلًا دُون الحُجَّه فَتُصَدِّقهُ فی کُلِ ما قال » : « بر حذر باش از اینکه فردی را که حجت (منصوب از جانب خدا) نیست (به عنوان مُطاع مطلق خویش) انتخاب کرده ، و آنگاه او را در تمام آنچه که می گوید تصدیق نمائی (و تسلیم محض وی شوی) ! ! » . (المحجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۳۰ ؛ معانی الاخبار صدوق ، ص ۱۶۹) .

ترا با حق آن آشنائی دهد که از دست خویشت رهائی دهد

که تا با خودی در خودت راه نیست وزین نکته جز بیخود آگاه نست

پریشان شود گل بباد سحر نه هیزم که نشکافدش جز تبر

حال، اگر دیـدیم مـدّعیان « محبّت » پاکان، دارای اخلاق و اعمال ناپاکند ! طبیعی است که یا در ادّعای « محبّت » کاذبند، و یا در شـناسائی « محبوب » به اشتباه افتاده اند ! و قسـمت عمده اشتباهشان نیز از ناحیه ما، داعیه داران «ارشاد » و « هدایت » تولید گشته است.

باز هم به کیفیّت القاء سخن در محافل عمومی، عطف توجّه فرمائید

آری، آن چه که مردم را با داشـتن « محبّت » خاندان قدس و طهارت، در وادی گناه و آلوده گشـتن و پلیدیِ عصـیان، بی پروا نموده است، توجّه نداشتن ما، به شرائط القاء سخن در مجامع مختلف است، نه « محبّت » به خاندان عصمت !

این، مـا هسـتیم که بـدون در نظر گرفتن وضـع و حـال اکـثریّت مردم خود ، که از سوئی بی خـبر از اهمیّت فوق العـاده شـدید احکام و شـرایع حقّند ! و از دیگر سو، مقهور شـهوات نفس و مجذوب جلوه گری های مظاهر دنیا و لذائذ آن می باشند، و در این میان اگر گاه به گاه اندک هراسی هم در دلشان نسبت به عالم پس از مرگ پیدا شود، توقّع دارند که آن هم با وعده های آرام بخش یک منادی دینی از خاطرشان زائل گردد !...

در چنین شـرائط و اوضـاع و احوال روحی مردم است که مـا، بـدون در نظر گرفتن آن، بنـا می کنیم برای آنهـا آیات و اخبار « رجـاء » و روایـات « نفی مطلق عـذاب » از دوسـتداران اهل بیت عصـمت خوانـدن، و آنها هم بنا می کننـد از دیـدگان خویش اشـک شوق و اشتیـاق و محبّت ریختن، و زمزمه هـای عاشـقانه سـر دادن، و از این همه عفو و گـذشت و آقـائی و بـذل عنایت تشـکّر نمودن؛ و سـرانجام با قلبی خوشـنود از منبر ما و خالی از هر گونه ترس از خدا و ایمن از ناملائمات روز جزا ، از مجلس بیرون می روند، و از نو با آرامش خاطری تمام به زندگی آلوده به گناه خویش ادامه می دهند ! !

آنها دلخوشـند که درزمره « محبّین » اهل بیت رسالت به حساب آمـده اند، و نباید ترسـی از جهنّم روز قیامت داشـته باشـند؛ ما هم دلخوشـیم که مردم را با اهل بیت رسول آشنا کرده ایم و « محبّت » آن مقرّبان درگاه خدا را در دل ها نشانده ایم، و از این راه اعلا درجات بهشت خدا را به دست آورده ایم ! !

هر کسی از ظنّ خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من

زنهار ! که سبب شکستن « حصار تقوی » در پوشش دعوت مردم به سوی خدا نباشیم !

مجدّدا تکرار می کنیم که ما ، در این قسمت از سخن، نظر نفی یا اثبات درباره این که اصل « محبّت » خاندان عصمت ، تأثیر در « نفی مطلق عذاب » دارد یا نه، نداریم ؛ زیرا این مطلب ، به طور مشروح و مفصّل در گذشته بیان شد ؛ و اکنون ، صِرفا درباره « کیفیت القاء سخن در محافل عمومی مردم » بحث می کنیم و می گوئیم :

آیا، ما، حق داریم که مسئله « محبّت » پاکان را طوری بیان کنیم که نتیجه برداشت مردم از بیان ما، شکستن حصار « تقوی » و گستاخی در ارتکاب گناه و منهیّات خدا باشد !؟ در صورتی که سراسر قرآن و سخنان رسول خدا و ائمّه هدی ــ صلوات اللّه علیهم ــ مردم را در همه جا و در همه حال، دعوت به « تقوی » و داشتن خوف از خدا می کنند ! در زیارت « جامعه کبیره » می خوانیم: « وَ وَصِیَّتِکُم التَّقوی ».

این « نهج البلاغه » است که خطابه های آتشین امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ را علاوه بر نامه های تکان دهنده اش نشان می دهد که به راستی، هم چون دریای در حال طوفان، کولاک می کند و برخود می پیچد، و فریادهای امواج سهمگینش که از ژرفای قلب سراسر خوف و خشیّت علیّ امیر، آن بنده راستین خدا، برمی خیزد، دل ها را می لرزاند، و چشم ها را می گریاند، و احیانا زنده دلانی مانند « همّام » (۱) را چنان دهشت و خشیت در دلشان به وجود می آورد که از خوف حضرت حق، قالب تهی کرده و جان به جان آفرین می سپارند !

اینک به نمونه ای از فریادهای آن فریاد بردار آسمانی که طنین هراس انگیزش لرزه براندام صاحبدلان می افکند، دل بسپارید:

هان! بشنوید که علیّ امیر ــ علیه السّلام ــ چه می گوید !

« اَیُّهَا الیَفَنُ الکَبیرُ الَّذی قَد لَهَزَهُ القَتیرُ، کَیفَ اَنتَ اِذَا التَحَمَت اَطواقُ النّارِ بِعِظامِ الاَعناقِ، وَ نَشِبتِ الجوامِعُ حَتّی اَکَلَت لُحوُمَ السَّواعد !؟ فَاللّهَ اَللّه ــ مَعشَرَ العِبادِ ــ وَ اَنتُم سالِموُنَ فِی الصِحَّهِ قَبلَ السُّقمِ، وَ فِی الفُسحَهِ قَبلَ الضّیقِ ! فَاسعَوا فی فَکاکِ رِقابِکُم مِن قَبلِ اَن تُغْلَقَ رَهائِنُها » : (۲)

۱- نام یکی از یاران امام امیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ که خطبه ۱۸۴ از شرح نهج البلاغه فیض الاسلام در اوصاف « متقین » در جواب به سؤال وی از امام ــ علیه السّلام ــ شرف صدور یافته است

۲- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام ، خطبه ۱۸۲ ، قسمت سوم

ای پیر کهنسال که ضعف پیری بر وجودت چیره گشته، چگونه خواهی بود آن گاه که طوق های آتش به استخوان های گردن ها بچسبند، و غلّ و زنجیرها چنان به دست و گردن ها بپیچد که گوشت های بازوان را بخورد !؟

حال، ای گروه بندگان، از خدا پروا کنید ! از خدا بترسید ! هم اکنون که بدنی سالم و جایگاهی وسیع دارید، در فکر تأمین سعادت خود باشید، پیش از آن که به چنگال بیماری و مرگ افتید، و به تنگنای قبر درآئید. در رهائی خویش (از گرفتاری های پس از مرگ) بکوشید ، پیش از آن که درهای نجات و رهائی بر روی شما بسته شود ».

باز هم گوشِ جان، به فریاد دیگر آن « پدر »، فرا دهید که چه دلسوزانه هشدار می دهد :

« وَ اعلَموُا اَنَّهُ لَیسَ لِهـذَا الجِلدِ الرَّقیقِ صَبرٌ عَلَی النَّارِ ، فَارحَموُا نُفوُسَکُم؛ فَاِنَّکُم قَد جرَّبتُموُها فی مَصائِبِ الدُّنیا. اَفَرَأَیتُم جَزَعَ اَحَدِکُم مِنَ الشَّوکَهِ تُصیبُهُ، وَالعَثرَهِ تُدمیهِ، و الرَّمضاءِتُحرِقُهُ !؟

فَکَیفَ اِذا کانَ بینَ طابَقینِ مِن نارٍ ضَجیعَ حَجَرٍ وَ قَرینَ شَیطانٍ !؟ اَعَلِمتُم اَنَّ مالِکا اِذا غَضَبَ عَلَی النّارِ حَطَمَ بَعضُها بَعضا لِغَضَبِهِ !؟ وَ اِذا زَجَرَها تَوَثَّبتْ بَینَ اَبوابِها جَزَعا مِن زَجرَتِهِ ! » : (۱)

« و بدانید که این پوست نازک (تن)، طاقت آتش (دوزخ) را ندارد؛ بنابراین، به خودتان رحم کنید (خود را دچار آن آتشِ سوزان نسازید)؛ چه آن که شما (ضعف و ناتوانی) خود را در مصائب (اندک) دنیا آزموده اید.

آیا دیده اید که یکی از شماها بر اثر خاری که برتنش می خلد، و زمین خوردن اندکی که او را مجروح و خونین می سازد، و ریگ های داغ (زمین) که او را می سوزاند، چگونه از درد می نالد و بی تاب می شود !؟

پس چه حالی خواهد داشت آن گاه که میان دو تابه از آتش در کنار سنگ های گداخته وقرین شیطان قرار گیرد !؟

آیا می دانید آن گاه که مالک (دوزخ) بر آتش خشم کند، (طبقات) آتش از خشم او (به خروش آمده) بر روی هم می غلطند ، و در درون هم فرو می روند !؟

و آن گاه که آن را زجر کند (و بانگ برآن زند) توده های آتش از جا ، برمی جهند، و با شتاب و ناله کنان در میان درها (یا طبقات) جهنّم از این سو به آن سو شعله می کشند ! ؟ »

راستی باید دید که او خودش چرا دوستدارانش را تنها به خاطر داشتن

۱- همان مصدر و همان خطبه ، قسمت دوم

محبّتش مستغنی از « تقوی » و در امان از عذاب خدا نمی داند، و آنان را دلگرم به « محبّت » خویش و آسوده خاطر از گرفتاری های روز جزا نمی سازد !؟...

بلکه با اهتمامی شدید و با بیاناتی فوق العاده اکید، دستور رعایت تقوی و پرهیز از گناه می دهد، و از عذاب های دردناک آخرت تخویف و تحذیر می نماید؟ و احیانا بر اثر مشاهده حالت بی پروائی و سهل انگاری در امر دین ، از مردم، چنان آزرده گشته و روح مقدّسش طوفانی می شود که در ملأ عام و در مرئی و منظر مردم، برفراز منبر مسجد ، دست بر محاسن شریفش زده (۱) و سیلاب اشک از دیدگانِ حق بینش فرو می ریزد (۲) و حتی در میان بازار پرغوغا ، از آهنگ سود و زیان غفلت زدگان، در کناری ایستاده و با صدای بلندی می گرید و دلسوزانه و خشمگین فریاد می کشد که :

« یا عَبیدَ الدُّنیا و عُمّالَ اَهلِها ! اِذا کُنتُم بالنَّهارِ تَحلُفونَ وَ بِاللَّیلِ فی فِراشِکُم تَنامُونَ ،وَ فی خِلالِ ذلکَ عَنِ الآخرهِ تَغفُلونَ، فَمَتی تَجَهَّزونَ الزّادَ، وَ تُفِکِّرونَ فِی المَعادِ ! ؟ » : (۳)

« ای بندگان دنیا و کارگران اهل آن ! چون چنین هستید که روز ، به سوگند در معاملات به سر می برید ، و شب در بسترتان می خوابید ، و در خلال این (کار و خواب) از آخرت در غفلتید، پس کی توشه راه آماده می سازید، و درباره معاد می اندیشید !؟ ».

این هم قرآن است که خوف و هراس خود او و خاندانش را از صحنه های هول انگیز روز جزا نشان می دهد که:

یُوفُونَ بِالنَّذرِ وَ یَخافُونَ یَوما کانَ شَرُّهُ مُستَطیرا : (۴)

« آنها به نذر خود، وفا می کنند، و از روزی که شرّ (و گرفتاری) آن گسترده است ، بیم دارند » .

و نیز از آنان نقل می کند که می گویند:

انّا نخاف من ربّنا یوما عبوسا قمطریرا : (۵)

« ما از پروردگار خود ، ترس روزی را داریم که عبوس و شدید است ».

پس بیائید در روش ارشادی خویش، از خود « مولا » تبعیت کنیم

۱- خطبه ۱۸۱ از شرح نهج البلاغه فیض الاسلام ، قسمت آخر خطبه

۲- همان منبع

۳- سفینه البحار ، ج ۱ ، کلمه « سوق » ص ۶۷۴

۴- سوره دهر ، آیه ۷

۵- سوره دهر ، آیه ۱۰

حال ، از سر انصاف می پرسیم: آیابهتر آن نیست که ما هم در روش ارشادی خویش ، همان سبک و روش خود « مولا » را که عین سبک قرآن و راه و رسم رسول اللّه اعظم ــ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ــ و تمامی انبیاء و اولیاء ــ علیهم السّلام ــ است، پیش بگیریم، و چنان کنیم که بندگان خدا در عین شناختن و محبّت به خاندان رسالت و اهل بیت ــ علیهم السّلام ــ مسئله « تقوی» و دوری جستن از « گناه» را برای همیشه نصب العین خود قرار دهند و هیچ گاه حالت خوف از خدا و نگرانی از عذاب های روز جزا را از یاد نبرند، تا آلوده به پلیدیِ گناهان نگردند، و دچار عذاب جهنّم نشوند.

مسلّم بدانیم که این روش، در نظر اولیاء خدا ــ علیهم السّلام ــ که به راستی فدائیان دین خدا و پیشتازان راه فضیلت و تقوی بوده و هستند، محبوب تر و مقبول تر از این است که به زعم خود ، طوری بندگان خدا را به « محبّت » اهل بیت دعوت کنیم که نتیجه اش سبک شماریِ امر و نهی خدا، و بی پروائی در ارتکاب معاصی گردد !

و آن گاه احیانا چنین بپنداریم که راه افزایش دادن « محبّت » اهل بیت در دل ها، همین است که گناهان را در جنب « حبّ علیّ ــ علیه السّلام ــ» ــ آن هم محبّتی که مدّعیان محبّتش ! ! اظهار می کنند ــ هم چون « پَر کاهی » در دهانه « تندبادی » یا « قطعه برفی » در برابر « آفتاب تموز » ارائه دهیم.

و ضمنا نزد خود تخیّل کنیم که با « دوستان علیّ ــ علیه السّلام ــ» سخن از عذاب جهنّم گفتن و آنها را از عذاب خدا ترسانیدن ، سببِ بی ارزش شدنِ گوهر « محبّتِ » آن حضرت در دل ها می گردد ، و از قدر و منزلت او در نظر دوستدارانش می کاهد!!؟

آری به یقین ، این چنین پندار، و این چنین روش، سبب ضلالت مردم می شود، و دینِ حکیمانه حق را ملعبه دست هوسبازانِ سبک سرِ دور از فضیلت و تقوی و عفاف می سازد.

و سرانجام (با این پندار و شیوه) ، داعیه دارانِ منصب ارشاد و هدایت، در زمره خیانت کاران به خدا و اولیاء خدا و اغواگرانِ بندگان خدا در می آیند، و در نهایت ، پیشوایان و پیروان، همه با هم محکوم به عذاب و سر از جهنّم الیم و خِزْی عظیم در می آورند :

کُلَّما دَخَلَت اُمَّةٌ لَعَنَت اُختَها حَتّی اِذَا ادّارَکوُا فیها جَمیعا قالَت اُخریهُم لاوُلیهُم رَبُّنا هؤُلاءِ اَضَلّوُنا فَآتِهِم عَذابا ضِعفا مِنَ النّارِ قالَ لِکُلٍ ضِعفٌ وَلکِن لاتَعلَموُنَ : (۱)

« هرگاه گروهی وارد (آتش دوزخ) می شوند ، گروه دیگر را لعن می کنند ! تا همگی

۱- سوره اعراف ، آیه ۳۸

(با ذلّت) در میان آتش، جایگزین می گردند.

(آن گـاه) گروه پیرو، دربـاره پیشوایـان (و راهنمایـان) خود می گوینـد: پروردگارا اینها بودنـد که ما را به گمراهی کشـیدند ! حال، عذاب آتش آنها را دو برابر کن (یکی برای گمراهی خودشان، و دیگری به خاطر گمراه ساختن ما).

خـدا می گویـد: برای هر کـدام (از شـما) عـذاب دو چنـدان است، ولیکن نمی دانیـد (چه آن که پیروان نیز اگر اهل توجّه و تحقیق بودنـد، دنبـال راهنمایـان کـاذب عـاری از تقوی نمی رفتنـد، و آنهـا را در راه ضـلال و اغوا یـاری نمی دادنـد، و نتیجتا خودشان نیز گمراه نمی شدند) ».

أعاذنا اللّه من شرور أنفسنا.

این جا است که باید دست ابتهال و التجاء و تضرّع به درگاه خدا برداشت که :

اللّهمّ اَنْطِقْنا بِالْهُدی، وَ اَلْهِمنَاالتَّقْوی، وَ وَفِّقْنا لِلَّتی هِیَ اَزکی، وَ اسْتَعْمِلْنا بِما هُوَ اَرضی.

اَللّهمَّ اسْـلُکْ بِنَـا الطَّریقَهَ الْمُثْلی، وَ اجْعَلْنـا مِنْ اَهـلِ السَّدادِ وَ مِنْ اَدِلَّهِ الرَّشـادِ وَ مِن صـالِحِی العِبـادِ، وَ ارزُقنا فَوزَ المَعادِ وَ سَـلامَهَ المِرصادِ .(۱)

ششم محرّم الحرام ۱۴۱۰ هجری قمری برابر با ۱۸ مرداد ۱۳۶۸

سیّد محمّد ضیاء آبادی

۱- اقتباس از : دعای بیستم _ دعای مکارم الاخلاق _ صحیفه سجادیه

ص:۲۶۵

فهرست مطالب

فصل ۲ :

فصـل ۵ :

نمونه هایی چند از راههای نفوذ شیطان در دل انسان!

۳ ــ بی مبالاتی در روابط «زن» و «مرد»!

ص:۲۷۰

فص_ل ۷ :

اینک نمونه هایی چند از راههای نفوذ شیطان در دل انسان!

ص:۲۷۱

گککنتنات(۱)خهاغییبی(۲).کنتابفیب(۳)

(۴)

پیشگفت_ار * ۷

۱- از قبیل مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری _ اعلی اللّه مقامه الشّریف _ که در قرن گذشته از نظر وعظ نافذ و القاء کلام مؤثر اشتهار بسزایی دارد ، و همچنین مرحوم حاج شیخ عباس قمی _ رضوان اللّه علیه _ که از نمونه های عالی عنوان « واعظ » به شمار می رود

۲- المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۶۵

۳- البته ما، در طول تاریخ اسلام، خطبای زبردست و سخنوران توانا ، و عالم به معارف دینی . و متخلّق به اخلاق اسلامی ، که به سهم خود در راه اعلاء کلمه توحید، و مبارزه با کفر و الحاد و ارشاد و هدایت مردم،خدمات بس ارزنده و شایان تقدیر از خود ارائه نموده اند، فراوان داشته ایم ، و اکنون نیز به فضل خدا بسیار داریم ، و از خداوند منان می خواهیم نعمت وجود آن خدمتگزاران صدیق اسلام را برجامعه مسلمین مستدام فرماید و بر کثرت امثال آنان بیفزاید.ولی مع الوصف بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست که اولاً تعداد آن شخصیت های ارزنده ولایق در جنب چهره های غلط انداز از نالایق در اقلّیّتی جدا اسف انگیز قرار گرفته است . و ثانیا توجه به این حقیقت مسلم باید داشت که مسئله « خطابه » و فنّ القاء سخن با تمام علوّ رتبه و شرایط سنگینی که دارد. غیر از مسئله « وعظ » و « موعظه » است ! و چنین نیست که هر خطیبی دارای صلاحیت « وعظ » باشد، و هر واعظی هم واجد شرایط « خطابه » باشد !

۴- از امام باقر _ علیه السّلام _منقول است : « وَ ما مِنْ عَبْدٍ اِلّا وَ فی قَلْبِهِ نُکْتَهٌ بَیْضاءُ . فَاِذا اَذْنَبَ ذَنْبا ، خَرَجَ فی النُّکْتَهِ نُکتهٌ سَوْداءُ . فَاِنْ تابَ، ذَهَبَ ذلِکَ السَّوادُ . وَ اِنْ تَمادی فی الذُّنُوبِ ، زادَ ذلِکَ السَّوادُ ؛ حَتّی یُغَطِّی الْبَیاضَ . فَاِذا تَغَطَّی الْبَیاضُ ، لَمْ یَرْجِعْ صاحِبُهُ اِلی خَیْرٍ اَبَدا. وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ : « کَلّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُون » (کافی ، ج ۲ ، ص ۲۷۳ ، حدیث ۲۰) : « هیچ بنده ای نیست مگر اینکه در قلبش نقطه سفیدی هست ؛ ه_رگاه آن بنده ، گناهی مرتکب شود ، نقطه سیاهی در آن نقطه سفید ظاهر می گردد . حال ، اگر توبه کرد ، آن سیاهی زائ_ل می شود ؛ و اگ_ر مصرّ در گناه گردید ، و آن را مک_رّرا مرتکب شد ، آن نقطه سیاه ازدیاد و شدّت پیدا می کند ؛ تا آنکه تمام آن نقطه سفید را می پوشاند . همین که آن نقطه سفید در پوشش آن سیاهی رفت ، دیگر صاحب آن قلب سیاه هرگز به خی_ر و سعادت باز نمی گردد ! و این همان فرموده خداوند _ عزّوجلّ _ است : «نه ، چنان نیست (و قیامت افسانه نیست) بلکه پلیدی گناهان مانند زنگار بر دلهاشان نشسته (و آنها را از قابلیّت اهتداء انداخته) است » (سوره مطفّفین ، آیه ۱۴)» .

ص:۲۷۳

پیشگفت_ار * ۹

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹